صرف ساده

محمد رضا طباطبایی

۲۲۷

صرف ساده

بضمیمهٔ

صرف مقدّماتی

مؤسسهٔ انتشارات دارالعلم تلفن : ۷۴۴۲۹۸
۷۴۴۲۹۹

طباطبایی، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
صرف ساده بضمیمه صرف مقدماتی/ مولف محمدرضا طباطبائی.— قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۳.
۳۰۷ ص.
۳۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ بطور مجزا توسط همین ناشر منتشر شده است.
چاپ چهل و پنجم: ۱۳۷۸.
ISBN 964-5976-15-4: ۶۵۰۰ ریال
۱.زبان عربی -- صرف. الف.عنوان. ب.عنوان: صرف مقدماتی.

PJ۶۲۰۳/ط۲۳ص۴۴ ۴۹۲/۷۵

کتابخانه ملی ایران ۷۳-۳۰۱۹/۷۶م
م

مؤسسه انتشارات دارالعلم

صرف ساده (به ضمیمه صرف مقدماتی)

مؤلف: سید محمد رضا طباطبائی
ناشر / مؤسسه انتشارات دارالعلم
تیراژ / ۵۰۰۰جلد
قیمت / ۲۹۵۰ تومان
نوبت چاپ / شصت و نهم ۱۳۸۸
قطع و صفحه / وزیری ۳۰۸ صفحه

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷
تلفن / ۹ – ۷۷۴۴۲۹۸ فکس / ۷۷۴۱۷۹۸، تلفن انبار / ۲۹۱۰۱۷۷
دفتر تهران / خیابان انقلاب، ۱۲ فروردین، ساختمان تجاری ناشران
طبقه همکف شماره ۱۸ / ۱۶ تلفن: ۶۶۹۷۳۸۰۹-۶۶۹۵۵۴۰۵

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۷۷۳۱۳۵۴ فکس ۷۷۴۳۴۴۳

www.darolelm.com

ISBN978-964-5976-15-4

فهرست صرف مقدّماتی

فهرست کتاب ۵

فهرست صرف‌ساده

«بسم‌الله الرّحمن الرّحیم»

تقریباً بلافاصله پس از انتشار کتاب «صرف‌ساده» و روشن‌شدن این معنی که کتاب مذکور علیرغم نام خود، چندان هم ساده نیست، این پیشنهاد از طرف صاحبنظران مطرح و تکرار می‌گردید که خوبست کتاب مختصری بعنوان پیش‌درآمد بر صرف‌ساده معرفی و یا تهیّه گردد تا هم زمینه را برای فراگیری صرف‌ساده آماده‌تر نماید و هم تکرار مطالب صرفی ضمن دو کتاب، موجب رسوخ بیشتر آنها در اذهان گردد.

در تابستان ۱۳۶۹ فراغتی حاصل شد و کتاب «صرف‌مقدّماتی» که فشرده‌ای از صرف‌ساده است تهیه گردید. تجربه چند سال اخیر پس از انتشار آن، حکایت از تأمین دو غرض فوق در حدّ مطلوبی دارد خصوصاًکه صرف‌مقدّماتی +صرف‌ساده، بیش از «صرف‌ساده» به تنهایی وقت نمی‌گیرد زیرا همان مقدار وقتی‌که مصروف «صرف‌مقدّماتی» می‌گردد از وقت لازم برای «صرف‌ساده» بدلیل سرعتی که میسّر می‌گردد کسر می‌شود، بنابراین خواندن «صرف‌مقدّماتی» را قبل از پرداختن به «صرف‌ساده» به همهٔ طلّاب ارجمند و دانشجویان عزیز توصیه می‌نماییم.

یادآور می‌شود که شرحی بر صرف‌ساده توسط بعضی از فضلاء این مدرسه در دست تهیه است که امیدواریم هرچه زودتر تکمیل و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

قم ـ مدرسهٔ‌شهیدین ـ محمّدرضا طباطبائی

۷۳/۵/۳

بسمه تعالیٰ

کتاب صرف‌ساده پس از سالها تدریس در مدرسه حقّانی و مراکز دیگر علمی در حوزهٔ علمیّهٔ قم و یا حوزه‌های دیگر و اظهارنظرهای گوناگون از ناحیهٔ مدرّسین و فضلا با دقّتهای فراوان و تجدیدنظر و اصلاحات زیاد در ناحیهٔ عبارات و مفاهیم بشکل موجود آماده نشر گردید. با توجّه به تلاشهای وافر و موشکافیهای بسیار، از اعتماد زیادی برخوردار است و اطمینان کامل هست که خللها بحدّاقلّ رسیده باشد. هرچند هیچ محصول فکر انسانی خالی از خلل نمی‌باشد.
والله ولیّ التّوفیق وله الشّکر وعلیه التّکلان.

ابوالقاسم خزعلی ـ احمد جنّتی
۱۳۶۱/۳/۲۹

مقدّمه

استاد شهید

آیة‌الله قدّوسی قدس سره

«بسمه تعالی»

موضوع اصلاح کتب درسی در حوزه‌های علمیه در سالهای اخیر بحثی است که مورد استقبال همگان قرار گرفته و تقریباً در همهٔ محافل علمی با شوق وافری از آن سخن می‌گویند. مدرسهٔ منتظریهٔ قم که مسئولیت اجراء برنامهٔ خاصی[1] را در گوشه‌ای از این حوزهٔ مقدّسه بعهده گرفته، بعلّت درک نیاز بیشتر به اصلاح کتب موجود از ابتداء تأسیس تاکنون هیچگاه از این فکر غافل نبود و مترصّد فرصتی بود که بتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد.

و اینک که باعنایات خاصّهٔ حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه موفق شده‌است اولین‌قدم رابسوی‌این هدف‌مقدس‌از ابتدائی‌ترین کتب‌موردنیامحصّلین (صرف)بردارد‌خداوندبزرگ‌رابراین‌نعمت شاکر وتوفیق‌ادامهٔ‌خدمتگزاری رااز‌او‌خواهان‌است.

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که کتب صرفی که از سالیان دراز در حوزه‌های علمیه مورد استفاده است با کمال اتقان و صحّتی که دارد دارای نواقصی از این قبیل است.

۱ ـ ترتیب مباحث مبتنی بر اصول آموزشی صحیح نیست، بدون مناسبت فصلی پس از فصلی و حتّی گاهی در یک فصل بحثی که می‌بایست جلوتر باشد عقب‌تر قرار گرفته است.

۲ ـ دوره‌های‌ابتدائی (مانند کتابهای‌شرح‌امثله، صرف‌میر، تصریف‌و...) بیشتر و یا فقط دربارهٔ‌فعل بحث‌کرده آنهم‌بطور‌ناقص و از اسم که رکن دیگر موضوع علم صرف است یا بحثی بمیان نیامده و یا خیلی مبهم و مجمل است آنهم از مطالب‌غیرمهم!

۳ـ دوره‌های ثانوی (از قبیل شرح نِظام، شرح رضی و...) اولاً از تمام مباحث صرفی بحث نکرده و قسمت زیادی از این مباحث را بکتب نحو واگذارده‌اند ثانیاً تفصیل زیاد بعضی مباحث و بیان مطالب پراکنده موجب این شده است که این کتب از سطح کتب‌درسی خارج شده، به متخصّصین فن اختصاص یابد.

۴ ـ پیچیدگی عبارت و سنگینی سبک، سبب خستگی و ملالت و بالنتیجه موجب اتلاف وقت بیشتر مراجعه‌کنندگان و یا همهٔ آنها شده و کیفیت چاپ نیز پیرایهٔ نامطلوبی را بر آن افزوده است.

این کتاب که بکوشش مدرسهٔ منتظریّه[۲] و با نظارت دوتن از اساتید محترم حوزه جناب آقای خزعلی و جناب آقای جنّتی دامت‌برکاتهما جمع‌آوری شده نتیجه بررسی بیش از ۲۰ کتاب‌صرفی قدیم و جدید است که پس از یکدوره تدریس و سنجش قدرت فراگیزی محصّل اینک در دسترس عموم قرار می‌گیرد و دارای امتیازات زیر است:

۱ ـ مباحث این کتاب بشکل مسائل ریاضی و زنجیروار مترتّب بر هم است بطوری‌که جلو یا عقب‌افتادن فصلی از فصل دیگر شایسته نیست.

۲ ـ از بکاربردن عبارات مغلق و پیچیده خودداری شده و در حفظ روانی عبارات و وضوح و روشنی مطالب حتی‌الامکان سعی شده است.

۳ ـ باتوجّه بمقتضیات زمان مطالب درحدّی که برای یک محصّل ضروری و لازم است بیان گردیده و از تفصیلات و مطالب بالاتری که فقط بدرد متخصّصین این فن می‌خورد خودداری شده است.

۴ ـ برای تمام مباحث و مسائل پرسش و تمرینهای مناسب تهیه شده، بدیهی است حل این تمارین در ورزیدگی و دقّت‌نظر و جلوگیری از سطحی‌پرورش‌یافتن محصّل سهم بسزائی دارد.

۵ ـ تمام مطالب از منابع معتبر و کتب متقن گرفته شده و از إعمال‌نظر و سلیقه خودداری شده است....

من‌الله التوفیق وعلیه التکلان
علی قدّوسی، ۱۳۵۵ هـ. ش.

---

۲. برنامهٔ درسی ـ تربیتی سابق مدرسهٔ منتظریه که به ابتکار شهید مظلوم آیةا... دکتر بهشتی قدس‌سره تنظیم شده بود و بدست شهید آیةا... قدّوسی رضوانا... تعالیٰ علیه اجراء می‌گردید، در سال ۱۳۶۳ توسط جمعی از اساتید بزرگ حوزه و همکاران دو شهید فوق‌الذّکر (حضرات آیات مشکینی، صانعی و جنّتی دامت‌أظلالهم) به مدرسهٔ جدیدی که بنام (مدرسهٔ شهیدین بهشتی و قدّوسی«ره») تأسیس گردید منتقل شد. و خدای را سپاس که هم‌اکنون آن سبک و برنامه در حدّ نسبتاً خوبی در بسیاری از مدارس حوزهٔ علمیّهٔ قم و حوزه‌های دیگر باجراء گذاشته شده است. «مؤلّف»

صـرف مقدماتی

فشرده‌ای از صرف ساده

ص۱۷

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوه علی سیّدنا محمّد واله الطّیّبین

ولعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین

مقدّمه

۱ـ تعریف علم صرف : علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهای گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلا کلمه «عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهای: عَلِمَ، یَعْلَمُ، اِعْلَمْ و... در می‌آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید ویا کلمه «رَجُل» (به معنی مرد) را بصورتهای رِجال ورُجَیْل در می‌آوریم تا معانی: مردها ومرد کوچك حاصل شود.

۲ـ فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می‌شوند مثلا در فارسی کلمات: گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می‌گفتم... خواهم گفت... ازماده «گفتن» گرفته شده‌اند. بنابر این باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم وبه معانی آنها پی ببریم

ونیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنچه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه ومعنی آن وقدرت بر ساختن کلمه‌است.

۳ـ تعریف کلمه: کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد وبه آن لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۴ـ اقسام کلمه: کلمات عربی ـ مانند کلمات هر زبان دیگر ـ به سه دسته تقسیم می‌شوند: فعل، اسم، حرف.

فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند وزمان آن را نیز برساند مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَذْهَبُ (میرود)، اِذْهَبْ (برو).

اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْم (دانستن) مال (ثروت).

حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست وربط بین کلمات دیگر است مانند في (در) در جمله (دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَه» ومِن (از) در جمله «خَرَجْتُ مِنَ الدّار».

توجه کنید:

صورت وشکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود وهر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل واسم مقصود است بنابر این مباحث این کتاب در دو بخش فعل واسم عنوان می‌گردد.

پرسش وتمرین

۱ـ علم صرف چه علمی‌است؟

۲ـ علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟

۳ـ کلمه ولفظ مهمل با هم چه فرقی دارند؟

۴ـ اسم وفعل را تعریف کنید؟

۵ ـ چرا در علم صرف از حرف بحث نمی‌شود؟

۵ ـ جامد ومشتقّ: کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه‌ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن).

«مشتق» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: عالِم (دانا)، عَلِمَ (دانست).

کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد اصل آن کلمه می‌نامند اصل ومشتقات آنرا «کلمات همجنس » می‌گویند.

۶ـ حروف اصلی وزائد: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» وآنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می‌نامند، مثلا «در کلمات عِلْم، عالِم، مَعْلوم و... حروف «ع ل م » اصلی وبقیه زائدند.

* * *

۷ـ ابنیه کلمه: کلمه‌در زبان عربی دارای شش بناء است زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثُلاثی» می‌گویند ویا چهار حرف اصلی که به آن «رُباعی» گفته میشود ویا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خُماسی» نامیده‌اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُجرد» می‌گویند ویا دارای حرف زائد است که «مُزیدٌ فیه» نامیده می‌شود به مثالهای زیر توجه نمایید:

ثلاثی
- مجرد: عَلِمَ، رَجُل
- مزید: اَعْلَمَ، رِجال

رباعی
- مجرد: دَحْرَجَ، جَعْفَر
- مزید: تَدَحْرَجَ، جَعافِر

خماسی
- مجرد: سَفَرْجَل
- مزید: خَنْدَریس

توجه کنید:

خماسی بودن مختص به اسم است وفعل یا ثلاثی است یا رباعی.

* * *

پرسش وتمرین

۱ـ فرق بین مشتق وجامد را بیان کنید؟

۲ـ در دسته‌های زیر حروف اصلی وزائد را معین کنید «خُروج، خارِج، اِخْراج، مَخْرَج، خَرْج، خَراج، خَرّاج، مَخارِج»، «صَبْر، اِصْطِبار، صَبُور، صابرین، یَصْبِرُ، اِصْبِر، صابِر».

۳ـ اسم چند بناء دارد وفعل چند بناء؟ برای هر کدام از ابنیه چند مثال جدید بزنید.

۸ ـ وزن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف ـ ع ـ ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می‌برند. مثلا «می‌گویند کَتَبَ بر وزن فَعَلَ وعَلِمَ بر وزن فَعِلَ است ونسبت به کلمه‌ای که بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار میشود. پس دِرْهَم بر وزن فِعْلَل وسَفَرْجَل بر وزن فَعَلْلَل است.

فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع وبناء کلمه را شناخت.

تبصره:

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل، حرفی را که مقابل «ع» است عینُ الفعل وحرفی را که مقابل «ل» است لامُ الفعل می‌نامند.

* * *

۹ـ صحیح، مُعْتَلّ، مَهْمُوز، مُضاعَف، سالِم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.

۱ـ صحیح ومعتلّ: کلمه‌ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن حرف علّه نباشد صحیح گویند وکلمه‌ای را که یك یا چند حرف اصلی آن حرف علّة باشد مُعْتَلّ مینامند. حروف علّه عبارتند از واو، یاء والف. وسایر حروف را صحیح می‌گویند. بنابر این کلمه صحیح مثل: سَلِمَ، سالِم وکلمه معتلّ مانند قَوْل (گفتار)، یُسْر (آسانی)، باعَ (فروخت).

معتلّ هفت قسم است:

۱ـ معتل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: یُسُرُ و وَقْت.

۲ـ معتل العین که آنرا اَجْوَف می‌نامند مانند: خافَ و بَیْع.

۳ـ معتل اللّام که آنرا ناقص گویند مانند: دَعا، ورَمْی.

۴ـ معتل الفاء واللام که آنرا لفیف مفروق گویند مانند: وَفْی ووَحْی.

۵ـ معتل العین واللّام که آنرا لفیف مقرون گویند مانند: لَوْی وحَیّ.

۶ـ معتل الفاء والعین که آنرا نیز لفیف‌مقرون گویند مانند: وَیْل.

۷ـ معتل الفاء والعین واللام مانند: واو ویاء که در اصل «وَوَو» و «یَیَی» بوده است.

۲ـ مهموز وغیر مهموز: کلمه‌ای را که یك یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می‌نامند ومهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أَمَرَ، مهموز العین مانند: سَأَلَ، مهموز اللام، مانند: بَرَأَ.

۳ـ مضاعف وغیر مضاعف: کلمه‌ای را که عین الفعل ولام الفعل یا فاء الفعل وعین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند مانند: مَدٌّ، حَجٌّ، بَبْر.

تتمّـه: کلمه‌ای را که نه معتّل باشد ونه مهموز ونه مضاعف، سالم می‌نامند مانند: ضَرَبَ وبَقَر.

تبصره۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است ورباعی وخماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلْزَلَ وسَلْسَلَ «مضاعف» گفته شده‌است.

تبصره ۲: حرف علهّ را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، دار، حرف لین را اگر حرکت ما قبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدّ» می‌نامند مانند: دار، أمیر.

حرکت مناسب با واو، ضمّه است ومناسب با یاء، کسره ومناسب با الف ، فتحه. بنابر این الف همیشه حرف مدّ است.

تبصره ۳: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است وادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از یك مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلفظ بین آنها فاصله نیافتد. در اینصورت حرف اول را «مُدْغَم» وحرف دوم را «مَدْغَمٌ فیه» گویند وغالبا هر دو را بصورت یك حرف وگاهی آنها را جدای از هم می‌نویسند. مانند مَدَدَ ←مَدٌّ، اَلْرَجُل ← اَلرَّجُل.

تبصره ۴ـ همزه وحروف علّه در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند وآن به دو صورت است: قلب وحذف.

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزه ساکن بعد از همزه متحرّك قرار

گیرد، همزه ساکن را به حرف مدّ تبدیل‌می کنند.مانند:اِءمان← ایمان ولی اگر همزه ساکن بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد تبدیل آن به حرف مدّ جایز است نه واجب مانند: شُؤم ← شُوم.

تخفیف حذفی: قاعده مشخصی ندارد وسَماعی است مانند: اُؤْخُذْ← خُذْ، اُؤْکُلْ ← کُلْ.

تغییر حرف علّه را «اِعْلال» گویند واعلال حرف علّه بر سه قسم است: سکون وقلب وحذف. که اِعمال هر کدام طبق قواعد خاص ودر شرایط معیّنی صورت می‌گیرد.

پرسش وتمرین

۱ـ تخفیف همزه در کدامیك از کلمات زیر جائز است ودر کدام واجب؟ چرا؟ اَءْدَم، اَءْداب، مُؤَدِّب، اَءْخَر، اَءْمَنَ، اُوْتِیَ، بارِئ، اِءْذان، اَءْذَر، تَأسیس ، مُؤاخات، مُؤمِن، یُؤمِنُ، مُؤَیِّدٌ، فِئَه، بَأس ، مِئْزَر، سائِر جائِز، مَسائِل.

۲ـ اصطلاحات زیر را معنی کنید، جرف علّه، اعلال، حرف صحیح، حرف لین حرف مدّ، کلمهٔ:مضاعف، مهموز، صحیح، معتلّ، مثال، اجوف، ناقص ، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

* * *

بخش اول

فعل

مقدّمه

۱ـ تعریف وتقسیم: فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ «زد»، یَضْرِبُ «دارد میزند یا خواهد زد»، اِضْرِبْ «بزن». وپدیدار شدن حالت مانند حَسُنَ «نیکوشد»، یَحْسُنُ «نیکو می‌شود»، اُحْسُنْ «نیکو شو».

فعل بر سه قسم است: ماضی، مُضارِع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسُنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند یَضْرِبُ ویَحْسُنُ وفعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرِبْ واُحْسُنْ.

۲ـ اصـل فعـل (مصدر): فعل از مصدر گرفته میشود ومصدر کلمـه‌ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُروج «خارج شدن» حُسْن «نیکو شدن».

آنچه مستقیما از مصدر گرفته می‌شود فعل ماضی است واَمّا مضارع از ماضی گرفته می‌شود وامر از مضارع:

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر.

۳ـ معلوم ومجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد. مانند: ضَرَبَ زَیْدٌ بَکراً (زید بکر را زد).

وفعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود وبه مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده‌است «نائب فاعل» می‌گویند مانند: ضُرِبَ بَکْرٌ (بکر زده شد).

فعل مجهول را مستقیما ازمصدرنمی‌گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم ومضـارع آن از مضـارع معلوم وامر آن از مضارع مجهول گرفته میشود: ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول.

۴ـ صیغه‌های فعل: فاعل‌یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب ویا متکلّم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب مخاطب ومتکلّم می‌نامند.

دو فعل غائب ومخاطب با مذکر یا مؤنّث بودن فاعل یا نائب فاعل

ونیز با مفرد یا مثنیّ ویا جمع بودن آن تغییر می‌کند ودر هر مورد صورت خاصی دارد. وفعل متکلّم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعـل تغییر می‌کند ودارای دو صورت است، هر کدام از صور فوق را «صیغـه» می‌گوینـد وآن را به نام فاعل یا نائب فاعـل می‌خوانند. مثلا می‌گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مثنّای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب وهمینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است وفعل مخاطب نیز دارای شش صیغه وفعل متکلّم دارای دو صیغه ودرنتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می‌باشد.

- غایب
  - مذکر
    - ۱ـ مفرد
    - ۲ـ مثنّی
    - ۳ـ جمع
  - مونّث
    - ۴ـ مفرد
    - ۵ ـ مثنّی
    - ۶ـ جمع
- مخاطب
  - مذکّر
    - ۷ـ مفرد
    - ۸ ـ مثنّی
    - ۹ـ جمع
  - مؤنّث
    - ۱۰ـ مفرد
    - ۱۱ـ مثنّی
    - ۱۲ـ جمع
- متکلّم
  - ۱۳ـ مفرد (وحده)
  - ۱۴ـغیر مفرد (مع الغیر)

۵ـمباحث‌بخش‌اول: مطالب این بخش در ضمن سه عنوان بحث می‌شود که عبارتند از: ۱ـ ثلاثی مجرّد ۲ـ ثلاثی مزید ۳ـ رباعی.

توضیح:

فعل «مجرد» به فعلی می‌گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف

زائد نباشد وفعل «مزید فیه» به فعلی گفته می‌شود که صیغه اول ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

پرسش وتمرین

۱ـ فاعل، نائب فاعل، معلوم ومجهول را در جملات زیر معیین کنید: قرأ زیدٌ الکتابَ، قُرِءَ الْکِتابُ، کَتَبْتُ الدَّرْسَ ، کُتِبَ الدَّرْسُ، اَکَلَتْ فاطِمةُ الْخُبْزَ، اُکِلَ الْخُبْزُ، شَرِبْتُ الْماءَ، شُرِبَ الْماءُ، عُرِفَ زَیدٌ، سَأَلَ التلْمیذُ، نَصَرَ عَلِیٌّ، قُتِلَ الْحُسَینُ (ع).

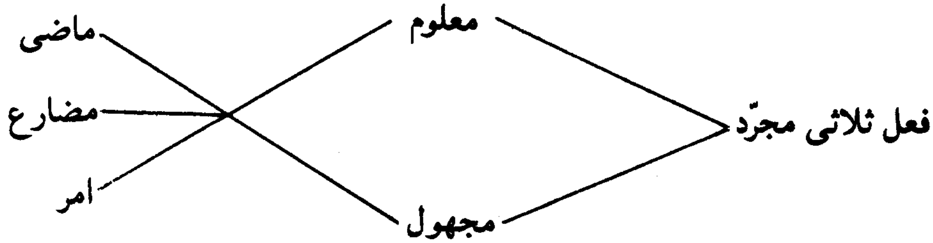
۲ـ فعل غائب، مخاطب، متکلّم را تعریف کرده برای هر کدام بفارسی مثال بزنید.

۳ـ هر کدام از اقسام فعل معلوم ومجهول از چه گرفته می‌شوند؟

* * *

مبحث اول

ثلاثی مجرّد



فصل ۱ـ ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می‌شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را ـ اگر دارای حرف زائد یست ـ انداخت فاء الفعل ولام الفعل را مفتوح وعین الفعل را متحرك نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سَماعی است) بنابر این ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند: ذَهاب (رفتن) ← ذَهَبَ (رفت)، عِلْم

(دانستن) ← عَلِمَ (دانست)، حُسْن (نیکو شدن) ← حَسُنَ (نیکوشد).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می‌گیریم بگونه ای که مجموع آنها بصورت زیر در آید:

فَعَلَ فَعَلا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتا فَعَلْنَ
فَعَلْتَ فَعَلْتُما فَعَلْتُم فَعَلْتِ فَعَلْتُما فَعَلْتُنَّ
فَعَلْتُ فَعَلْنا

وهمینطور است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ وَفَعُلَ)[1].

ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه‌های ماضی ثلاثی مجرد معلوم بترتیب عبارتست از:

«ا و تْ تا نَ تَ تُماتُم تِ تُماتُنَّ تُ نا» هر کدام از این علامتها را «ضمیر» می‌نامند بجز «ت» در صیغه‌های ۴و۵ که فقط علامت تانیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱و۴ به ترتیب هو وهی است که چون مقدر است به آن «ضمیر مستتر» وسایر ضمایر را «ضمیر بارز» می‌گویند.

ضمیر بجای اسم می‌نشیندازاینرو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر «بارز یا مستتر» خواهد بود می‌گوییم: ذَهَبَ الرَّجُل، ذَهَبَ الرَّجُلانِ، ذَهَبَ الرِّجال، قالَتْ هِندٌ، قالت ـ

---

(۱) در آوردن کلمه ای را بصورت‌های (صیغه‌های) مختلف «صرف کردن» گویند بنابر این صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه‌های چهارده گانه آن.

النّساء.

پرسش وتمرین

۱ـ فعل را تعریف کنید؟

۲ـ چرا ماضی ثلاثی مجرد معلوم سه وزن‌دارد؟

۳ـ در ماضی ثلاثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟: و، تا، نَ، تَ، تُما، تِ، تُ.

۴ـ افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، عَظُمَ، شَهِدَ.

فصل ۲ـ مضارع معلوم

مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته میشود بدین طریق: ابتدا یك یاء مفتوح «يَـ» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) در آورده سپس فاء الفعـل را ساکن ولام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سُماعی است وممکن است مفتوح یا مکسور ویا مضموم باشد .

بنابر این مضارع ثلاثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: يَفْعَلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← يَذْهَبُ (دارد می‌رود یا خواهد رفت) ، ضَرَبَ ← يَضْرِبُ (دارد می‌زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← يَقْتُلُ (دارد میکشد یا خواهد کشت).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق «صیغه اوّل» مضارع‌است‌و۱۳ صیغه دیگر را از صیغه اوّل می‌گیریم بنحو یکه مجموع آنها بصورت زیر

در آید:

يَفْعَلُ	يَفْعَلانِ	يَفْعَلُونَ	تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	يَفْعَلْنَ
تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلِينَ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلْنَ
		اَفْعَلُ	نَفْعَلُ		

وهمچنین است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعِلُ و يَفْعُلُ).

توجّه کنید:

یاء، تاء، همزه ونون (حروف اَتَیْن) را که در اوّل صیغه‌های مضارع قرار دارند «حروف مضارَعه» یا «علامت فعل مضارع» می‌نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهار حرفی باشد مضموم ودر مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد مفتوح می‌باشند.

ضمائر: الف در تثنیه‌ها، واو در جمعهای مذکّر، نون در جمعهای ـ مؤنث، یاء در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائر بارز فاعل است. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ ضمیر فاعل مستتر است یعنی در صیغه ۱ هو، در صیغه ۴ هی، در صیغه ۷ أنْتَ، در صیغه ۱۳ اَنَا ودر صیغه ۱۴ نَحْنُ.

توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مونث مبنی وبقیه صیغه ها معرب است، صیغه های معرب بخودی خود مرفوع می‌باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ ضمه لام الفعل ودر تثنیه ها ، جمعهای مذکر ومفرد مؤنث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می گویند.

در دو صیغه جمع مؤنث (۶و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه

علامت رفع.

گاهی بر سر فعـل مضارع عواملی درمیآید که آنرا ـ صیغه‌های معـرب آنرا ـ مجزوم ویا منصوب میکند. از مضارع مجزوم ومنصوب در فصلهای ۱۵ و ۱۶ بحث خواهـد شد.

پرسش وتمرین

۱ـ فعل مضارع را تعریف کنید.

۲ـ مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟

۳ـ مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می‌شود وچگونه؟

فصل ۳ـ ابواب ثلاثی مجرد:

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» ومضارع فَعِلَ ممکن است بر یکی از دو وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ» بیاید ومضارع «فَعُلَ» فقط بر وزن «یَفْعُلُ» می‌آید. بعبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

(۱) فَعَلَ یَفْعَلُ ‌ ‌ ‌ مانند مَنَعَ یَمْنَعُ

(۲) فَعَلَ یَفْعِلُ ‌ ‌ ‌ مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ

(۳) فَعَلَ یَفْعُلُ ‌ ‌ ‌ مانند نَصَرَ یَنْصُرُ

(۴) فَعِلَ یَفْعَلُ ‌ ‌ ‌ مانند سَمِعَ یَسْمَعُ

(۵) فَعِلَ یَفْعِلُ ‌ ‌ ‌ مانند حَسِبَ یَحْسِبُ

(۶) فَعُلَ يَفْعُلُ مانند كَرُمَ يَكْرُمُ

هر كدام از اين اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می‌نامند. بنابر این فعل ثلاثی مجرد دارای شش باب است.

فصل ۴ـ امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود. البته نه اینچنین که صیغه اول آن از مضارع وبقیه صیغه‌ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه‌های آن از همان صیغه مضارع گرفته می‌شود. شش صیغه غائب ودو صیغه متکلم با در آوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می‌شود وشش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب ومتکلم واین شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر مینامند.

صیغه‌ها: برای ساختن صیغه های غائب ومتکلم امر، لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می‌اندازیم وبرای ساختن صیغه های مخاطب آن، اولاً از اول هر کدام از صیغه های مضارع مخاطب حرف مضارع را می‌اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرك بود از هما نجا امر را بنا می‌کنیم (وديگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) واگر ساکن بود همزه متحرکی در اول آن می‌آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم والا همزه را مکسور می‌آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می‌اندازیم.

بنابر این صرف صیغه های امر از يَفْعَلُ چنین است:

لِيَفْعَلْ لِيَفعَلا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلا لِيَفْعَلْنَ

اِفْعَلْ اِفْعَلا اِفْعَلُوا اِفْعَلی اِفْعَلا اِفْعَلْنَ

لاِفعَلْ لِنَفْعَلْ (۱)

واز يَفْعِلُ چنين است:

لِيَفعِلْ لِيَفعِلا لِيَفعِلُوا... اِفعِلْ اِفعِلا اِفعِلُوا... لاِفعِلْ لِنَفعِلْ

واز يَفْعُلُ چنين است:

لِيَفْعُلْ لِيَفْعُلا لِيَفْعُلُوا... اُفْعُلْ اُفْعُلا اُفْعُلُوا... لاُفْعُلْ لِنَفْعُلْ

ضمائر: کیفیت ضمائر فعلِ امر مانند مضارع است ونیزضمائرسائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهولِ تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع وامر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم ضمیر فاعل ودر فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می‌باشد.

پرسش وتمرين

۱ـ فعل امر را تعریف کنید؟

۲ـ کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳ـ قاعده ساختن امر غائب وامر حاضر را بیان کنید.

۴ـ امر صیغه های زیر چیست؟

يَذْهَبُ، يَعْلَمونَ، نَعْلَمُ، اَذْهَبُ، تَذْهَبينَ، تَذْهَبانِ، يَذْهَبانِ، يَعْلَمْنَ، تَعْلَمْنَ، تَذْهَبُ، تَعْلَمُ.

* * *

(۱) نون مفتوحه در دو صیغه ۶ و ۱۲ چون ضمیر است همیشه ثابت میباشد.

فصل ۵ـ ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیر یم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور وحروف متحرك قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عُلِمَ (دانسته شد).

بنابر این ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از یك وزن ندارد وآن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم میسازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه ها وضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه‌ها چنین است:

فُعِلَ فُعِلا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتا فُعِلْنَ
فُعِلْتَ فُعِلْتُما فُعِلْتُم فُعِلْتِ فُعِلْتُما فُعِلْتُنَّ
فُعِلْتُ فُعِلْنا

پرسش وتمرین

۱ـ ماضی مجهول را تعریف کنید؟

۲ـ در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید؟

۳ـ مجهول اَکَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ، را صرف کنید.

فصل ۶ـ مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته میشود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم وما قبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح میکنیم مانند: يَعْلَمُ (می‌داند) ← يُعْلَمُ (دانسته می‌شود)، يَضْرِبُ (می‌زند) ← يُضْرَبُ (زده می‌شود)، يَنْصُرُ (یاری می‌کند) ← يُنْصَرُ (یاری‌می شود).

بنابر این مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یك وزن دارد وآن «يُفْعَلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم وصرف آن از این قرار است:

يُفْعَلُ	يُفْعَلانِ	يُفْعَلونَ	تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	يُفْعَلْنَ
تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلونَ	تُفْعَلينَ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلْنَ
		أُفْعَلُ	نُفْعَلُ		

پرسش وتمرین

۱ـ مضارع مجهول را تعریف کنید؟

۲ـ مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟

۳ـ مجهول افعال زیر چیست؟ يَأْكُلُ، يَعْلَمُ، يَأْمُرُ، يَكْتُبُ.

۴ـ بین مضارع معلوم ومجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

* * *

فصل ۷ـ امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می‌شود وهمانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می‌اندازیم مانند يُعْلَمُ (دانسته می‌شود) ← لِيُعْلَمْ (باید دانسته شود)، تُضْرَبُ (زده‌می شوی) ← لِتُضْرَبْ (باید زده شوی). بنابر این تمام صیغه های امر مجهول بالام امر ساخته می‌شود وصرف آن چنین است:

لِيُفْعَلْ	لِيُفْعَلا	لِيُفْعَلوا	لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِيُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلوا	لِتُفْعَلی	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلْنَ
		لِاُفْعَلْ	لِنُفْعَلْ		

پرسش وتمرین

۱ـ بین امر معلوم ومجهول در ساختن صیغه ها چه فرقی است؟

۲ـ امر معلوم ومجهول يَعْلَمُ و يَكْتُبُ را صرف کنید.

فصل ۸ـ مضاعف[۱]:

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء وعین یا عین ولام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء وعین آن همجنس باشد شنیده نشده‌است بنابر این فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین

(۱) مثالهائی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینك در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز ومعتل را ملاحظه خواهید کرد.

الفعل ولام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) وسَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب ودر بعضی جائز ودر بعضی ممتنع است بدین شرح:

ماضی: در پنج صیغه اول ماضی ادغام واجب ودر بقیه صیغه‌ها ممتنع می‌باشد.

صرف آن از مَدَّ (کشید) بر وزن فَعَلَ چنین است:

معلوم: مَدَّ مَدّا... مَدَدْنَ مَدَدْتَ...

مجهول: مُدَّ مُدّا... مُدِدْنَ مُدِدْتَ...

مضارع: ادغام در دو صیغهٔ جمع مؤنّث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه‌ها واجب است. صرف آن از یَمُدُّ (می‌کشد) بر وزن یَفْعُلُ چنین است:

معلوم: یَمُدُّ یَمُدّانِ یَمُدّونَ تَمُدُّ تَمُدّان یَمْدُدْنَ

تَمُدُّ تَمُدّانِ تَمُدّونَ تَمُدّینَ تَمُدّان تَمْدُدْنَ أَمُدُّ نَمُدُّ

مجهول: یُمَدُّ... یُمْدَدْنَ تُمَدُّ...تُمْدَدْنَ اُمَدُّ نُمَدُّ

امر: ادغام در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ امر جائز ودر صیغه های ۶ و ۱۲ ممتنع ودر بقیه واجب است. در صیغه‌هائیکه ادغام جائز است اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می‌تواند فتحه‌یا کسره واگر عین الفعل مضموم است فتحه یاکسره یا ضمّه باشد بنابر این در مضموم العین چهار وجه ودر غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرك می‌شود ودیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم یَعَضُّ (می‌گزد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:

«لِیَعْضَضْ لِیَعَضَّ لِیَعَضُّ» لِیَعَضّا... «اِعْضَضْ عَضَّ عَضُّ» عَضّا... «لِاَعْضَضْ لِاَعَضَّ لِاَعَضِّ »...

صرف صیغه های امر معلوم یَفِرُّ (فرار می‌کند) بر وزن یَفْعِلُ چنین است:

«لِیَفْرِرْ لِیَفِرَّ لِیَفِرِّ» لِیَفِرّا... «اِفْرِرْ فِرَّ فِرِّ» فِرّا... «لِاَفْرِرْ لِاُفِرَّ لِاُفِرِّ»....

صرف صیغه های امر معلوم یَمُدُّ (می‌کَشد) بر وزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِیَمْدُدْ لِیَمُدَّ لِیَمُدُّ» لِیَمُدّا... «اُمْدُدْ مُدَّ مُدِّ مُدُّ» مُدّا.. «لِاَمْدُدْ لِاَمُدَّ لِاَمُدِّ لِاَمُدُّ»...

پرسش وتمرین

۱ـ ادغام چیست؟

۲ـ عَضَّ را که بر وزن فَعِلَ ومَدَّ و فَرَّ را که بر وزن فَعَلَ هستند صرف کنید.

۳ـ یَمُدّ، یَفِرّ و یَعَضّ را صرف کنید.

۴ـ امر یَمُدّ، یَفِرّ ویَعَضّ را صرف کنید.

۵ـ ماضی مجهول مُدَّ ومضارع مجهول فَرَّ وامر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

* * *

فصل ۹ـ مهموز:

مهموز بر سه نوع است:

۱ـ مهموز الفاء مانند أَمَرَ (فرمان داد).

۲ـ مهموز العین مانند سَأَلَ (پرسید).

۳ـ مهموز اللّام مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوم وسوّم مانند سالم است وامتیازی ندارد واما نوع اوّل محلّ جریان قاعده تخفیف همزه (۱) می‌باشد بدین ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع وامر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجوباً تخفیف می‌شود مانند:

معلوم: یَأْمُرُ یَأْمُرانِ... آمُرُ نَأْمُرُ لِیَأْمُرْ... اُومُرْ... لِاُمُرْ لِنَأْمُرْ

مجهول: یُؤْمَرُ یُؤْمَرانِ... اُومَرُ نُؤْمَرُ لِیُؤْمَرْ... لِتُؤْمَرْ... لِاُومَرْ لِنُؤْمَرْ.

ودر بقیه صیغه های مضارع وامر تخفیف آن جائز است مانند یامُرُ... ویُومَرُ...

فصل ۱۰ـ قواعد اعلال:

چنانکه قبلا اشاره شد حروف علّه در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اِعـلال» می‌نامند. اینك لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتلّ تغییراتی را که در حروف علّه عارض می‌شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می‌گیرد.

قاعـده اول: «واو» و «یاء» متحرّك اگر عین الفعل کلمه واقع شوند وما

---

(۱) قاعده تخفیف همزه در تبصره ۴ قسمت نهم مقدمه گذشت.

قبلشان حرف صحیح وساکن باشد، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند يَقْوُلُ ← يَقُولُ، يَبْيِعُ ← يَبِيعُ، يَخْوَفُ ← يَخَوْفُ (← يَخافُ).

قاعده دوّم: واو وياء مضموم يا مكسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند وعين الفعل يا لام الفعل باشند وما قبلشان حرف صحیح ومتحرّك باشد پس از سلب حرکت ما قبل، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند: قُوِلَ ← قِوْلَ، (← قيلَ)، بُيِعَ ← بِيعَ، يَدْعُوُونَ ← يَدْعُوْوْنَ (← يَدْعُونَ)، رَضِيُوا ← رَضُيْوْا (رَضُوا).

قاعده سوم: واو مضموم ما قبل مضموم وياء مضموم يا مكسور ما قبل مكسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می‌افتد مانند: يَدْعُوُ ← يَدْعُوْ، يَرْمِيُ ← يَرْمِيْ، رامِيِ ← رامِيْ.

قاعده چهارم: واو ساکن ما قبل مکسور قلب به یاء می‌شود مانند: (قُوِلَ ←) قِوْلَ ← قيلَ، مِوْزان ← ميزان.

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مکسور قلب به یاء می‌شود مانند دُعِوَ ← دُعِيَ، دُعِوْنَ ← دُعينَ، داعِوٌ ← داعِيُ (← داعِيْ نْ ← داعٍ) بخلاف رَخُوَ و رَجَوَ (← رجا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مفتوح قلب به یاء می‌شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند يُدْعَوُ ←

يُدْعَيُ (←يُدْعىٰ)، يُدْعَوْنَ ←يُدْعَيْنَ بخلاف دَعَوَ (←دَعا).

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدّم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می‌شود و سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می‌شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد مانند يُيْسِرُ ←يُوسِرُ، مُيْسِر ← مُوسِر.

قاعده هشتم: «واو» و «یاء» متحرّك ما قبل مفتوح قلب به‌الف‌می‌شوند[1].

وهمچنین است اگر واو ویاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (يَخْوَفُ ←) يَخْوْفُ ←يَخافُ، (يُبْيَعُ ←) يُبْيْعُ ←يُباعُ.

تبصره: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی‌شود مانند: يَوَدُّ و تَيَسَّرَ.

قاعده نهم: الف ما قبل مضموم قلب به واو والف ما قبل مکسور قلب به یاء می‌شو د مانند قابَلَ ←قُابِلَ ←قُوبِلَ، مِصْباح ←مُصَيْبِاح ← مُصَيْبِيح.

قاعده دهم: حرف علّه در التقاء ساکنین حذف می‌شود مانند قُوْلْ ← قُلْ،

---

(۱) مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد.

بِیْع ← بِعْ، خاف ← خَفْ.

فصل ۱۱ ـ مثال:

۱ـ مثال بر دو نوع است: ۱ـ واوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲ـ یائی مانند یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱ـ از مصدر آن اگر بر وزن «فِعْل» باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می‌افتد وبه جای آن یك تاء در آخر آورده می‌شود مانند: وِعْد (وعده دادن) ← عِدَة، وِصْل ← صِلَة بخلاف مثل وِزْر. گاهی در مصدر بر وزن «فَعْل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می‌شود مانند: وَسْع ← سَعَة، وَضْع ← ضَعَة، لکن غالباً جاری نمی‌شود مانند: وَقْت و وَزْن و....

۲ـ از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «یَفْعِلُ» (مکسور العین) باشد فاء الفعل حذف می‌شود مانند یَوْعِدُ ← یَعِدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می‌شود از قبیل: یَوْسَعُ ← یَسَعُ، یَوْضَعُ ← یَضَعُ، یَوْقَعُ ← یَقَعُ، یَوْدَعُ ← یَدَعُ، یَوْرَعُ ← یَرَعُ، یَوْطَأُ ← یَطَأُ، یَوْذَرُ ← یَذَرُ، یَوْهَبُ ← یَهَبُ (یَوْسَعُ و یَوْضَعُ نیز شنیده شده‌است).
امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاء خواهد

بود مانند: لِیَعِدْ لِیَعِدا لِیَعِدُوا... عِدْ عِدا عِدُوا... اما در مضارع وامر مجهول، واو حذف نمی‌شود می‌گوییم: یُوعَدُ یُوعَدانِ... لِیُوعَدْ لِیُوعَدا...

* پرسش وتمرین*

۱ـ معتلّ را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.

۲ـ مصادر زیر در اصل چه بوده‌اند؟ هِبَة، سَعَة، جِدَة، مِقَة، دِیَة.

۳ـ مضارع معلوم یَعِدُ، مضارع مجهول یَصِلُ، امر معلوم یَهَبُ وامر مجهول یَضَعُ را صرف کنید؟

فصل ۱۲ـ اجوف:

قاعده خصوصی اجوف ثلاثی مجرد عبارت است از اینکه:

مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (یَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم ومجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می‌شود واگر مفتوح العین یا مکسور العین (یَفْعَلُ یا یَفْعِلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می‌گردد.

در ماضی معلوم اَلْقَوْل (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعُلُ است می‌گوییم:

قالَ قالا قالُوا قالَتْ قالَتا قُلْنَ قُلْتَ...

ودر مجهول آن می‌گوییم: قیلَ قیلا قیلُوا قیلَتْ قیلَتا قُلْنَ قُلْتَ...

در ماضی معلوم اَلْبَیْع (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است می‌گوییم:

باعَ باعا باعُوا باعَتْ باعَتا بِعْنَ بِعْتَ...

ودر مجهول آن می‌گوییم: بیعَ بیعا بیعُوا بیعَتْ بیعَتا بِعْنَ بِعْتَ...
ودر ماضی معلوم اَلْخَوْف (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است می‌گوییم:
خافَ خافا خافُوا خافَتْ خافَتا خِفْنَ خِفْتَ وهمینطور...

توجه کنید:

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه‌های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود.

تمرین

۱ـ معلوم ومجهول ماضی قامَ یَقُومُ (اجوف واوی) وسارَ یَسیرُ (اجوف یائی) را صرف کنید.

۲ـ امر معلوم وامر مجهول افعال تمرین فوق را صرف کنید.

فصل ۱۳ـ ناقص :

ناقص ثلاثی مجرد دارای یك قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر ـ ومضارع مجزوم ـ آن در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ که علامت رفع ضمّه لام الفعل است، خود لام الفعل می‌افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می‌کند از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می‌کنیم:

الدُّعاء (الدَّعْوَة) (خواندن ودعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ است:

ماضی معلوم: دَعا دَعَوا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

مضارع معلوم: یَدْعُو یَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ یَدْعُونَ

تَدْعُو تَدْعُوانِ تَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ
اَدْعُو نَدْعُو

امر معلوم: لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوْا لِتَدْعُ لِتَدْعُوا لِيَدْعُونَ
اُدْعُ اُدْعُوا اُدْعُوْا اُدْعِی اُدْعُوا اُدْعُونَ
لِاَدْعُ لِنَدْعُ

ماضی مجهول: دُعِيَ دُعِيا دُعُوْا دُعِيَتْ دُعِيَتا دُعِينَ
دُعِيتَ...

مضارع مجهول: يُدْعیٰ يُدْعَيانِ يُدْعَوْنَ
تُدْعیٰ تُدْعَيانِ يُدْعَيْنَ
تُدْعیٰ تُدْعَيانِ تُدْعَـوْنَ تُدْعَيْنَ تُدْعَيانِ تُدْعَيْنَ
اُدْعیٰ نُدْعیٰ

امر مجهول: لِيُدْعَ لِيُدْعَيا لِيُدْعَوْا لِتُدْعَ لِتُدْعَيا لِيُدْعَيْنَ لِتُدْعَ...

اَلرَّمْی (پرتاب کردن) ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ است:

ماضی معلوم: رَمیٰ رَمَيا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتا رَمَيْنَ رَمَيْتَ...

مضارع معلوم: يَرْمِي يَرْمِيانِ يَرْمُوْنَ تَرْمِي تَرْمِيانِ يَرْمِينَ
تَرْمِي تَرْمِيانِ تَرْمُونَ تَرْمِينَ تَرْمِيانِ تَرْمِينَ
اَرْمِي نَرْمِي

امر معلوم: لِيَرْمِ لِيَرْمِيا لِيَرْمُوا لِتَرْمِ لِتَرْمِيا لِيَرْمِينَ
اِرْمِ اِرْمِيا اِرْمُوا اِرْمِي اِرْمِيا اِرْمِينَ لِاَرْمِ لِنَرْمِ

ماضی مجهول: رُمِيَ رُمِيا رُمُوا رُمِيَتْ رُمِيَتا رُمِينَ
رُمِيتَ...

مضارع مجهول: یُرْمیٰ یُرْمَیانِ یُرْمَوْنَ تُرْمیٰ تُرْمَیانِ یُرْمَیْنَ
تُرْمیٰ تُرْمَیانِ تُرْمَــوْنَ تُرْمَیْنَ تُرْمَیانِ تُرْمَیْنَ
اُرْمیٰ نُرْمیٰ

امر مجهول: لِیُرْمَ لِیُرْمَیا لِیُرْمَوْا لِتُرْمَ لِتُرْمَیا لِیُرْمَیْنَ
لِتُرْمَ...

*** تمرین ***

۱ـ امر معلوم یَبْکی و یَعْلو وامر مجهول یَخْلوُ و یَجْری را صرف کنید.

۲ـ ماضی ومضارع های زیر را صرف کنید: بَدا یَبْدُو، مَشی یَمْشی، مَحا یَمْحُو.

فصل ۱۴ـ لفیف:

دانستیم که لفیف بر دو قسم است:

لفیف مفروق مانند وَقیٰ و لفیف مقرون مانند: لَویٰ.

لفیف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی وخصوصی هر دو قسم در آن جاری می‌شود مثلاً «اَلْوَقْی» (نگهداشتن وحفظ کردن) لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن می‌شود: وَقیٰ ... مضارع معلوم آن: یَقِی... وامر آن لِیَقِ..ق[1].. ومجهول آنها بترتیب وُقِیَ...یُوقیٰ...لِیُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف واز جهت لام

---

(۱) صیغه هفتم امر (صیغه اوّل امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع یَفْعِلُ که فاء الفعل آن واو است باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال وناقص، یکحرفی خواهد شد مانند یَفی (وفا می‌کند) ← فِ، یَای (وعده می‌دهد) ← إِ.

الفعل شبیه ناقص است امّا در آن فقط احکام ناقص جاری می‌شود ودر عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی‌آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی‌شود مثلا اَللَّوی (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن: لَوٰی... مضارع معلوم آن: یَلْوِی... وامر معلوم آن: لِیَلْوِ... اِلْوِ... است ومجهول آن بترتیب: لُوِیَ... یُلْوٰی... لِیُلْوَ...

با توجـه به قواعد عمومی وخصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

* تذکار *

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف علّه باشد نداریم لذا در باره معتلّ الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.

* پرسش وتمرین *

۱ـ در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ وعین الفعل آن چه حکمی دارد؟

۲ـ معلوم ومجهول ماضی، مضارع وامر افعال زیر را صرف کنید: وَفی یَفی ، وَأیٰ یَئی .

۳ـ امر لفیف مفروق در چه صورت یک‌حرفی است؟ وچرا؟

۴ـ در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

فصل ۱۵ـ مضارع مجزوم:

لم، لَمّا، لام امر، لاء نهی واداة شرط چون برسر فعل مضارع در آیند آنرا مجزوم می‌کنند.

مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن

ساقط شود بنابر این در پنج صیغهٔ ۱، ۴، ۷، ۱۳و ۱۴ ضمّه لام الفعل ودر تثنیه‌ها وجمع‌های مذکّر ومفرد مؤنّث مخاطب، نون عوض رفعی می‌افتد[1].

در ناقص مجزوم از پنج صیغهٔ ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ خود لام الفعل می‌افتد ودر اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنَیْن حذف می‌شود وحکم مضارع مجزومِ مضاعف،حکم امر مضاعف است ـ مراجعه نمایید ـ می گوئیم:

لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یَضْربا لَمْ یَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْربا لَمْ یَضْرِبْنَ...
لَمْ یَقُلْ لَمْ یَقُولا لَمْ یَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولا لَمْ یَقُلْنَ ...
لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوا لَمْ یَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ یَدْعُونَ...
«لَمْ یَمْدُدْ لَم یَمُدَّ لَمْ یَمُدِّ لَم یَمُدُّ» لَمْ یَمُدّا...
«لَمْ یَضْلِلْ لَمْ یَضِلَّ لَمْ یَضِلِّ» لَمْ یَضِلّا...

وهمینطور سایر حروف جزم. ومجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حروف فوق علاوه بر جزم که اثـر لفـظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می‌گذارند واثر معنوی آنها از این قرار است:

لم ولَمّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می‌کنند مثلاً لَمْ یَضْرِبْ یعنی نزد ولَمّا یَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است. مضارع منفی به لم ولَمّا را «فعل جَحْد» نیز می گویند.

---

(۱) دو صیغهٔ جمع مؤنث مبنی است وتغییر نمی‌کند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ـ که در اینجا طلب انجام است ـ تبدیل می‌کند، لِیَضْرِبْ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را «فعل امر» می‌گویند[۱].

لاء نهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ـ که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است ـ تبدیل می‌کند، لا یَضْرِبْ یعنی نزند. فعل مضارع مدخول لاء نهی را «فعل نَهی» می‌گویند.

اداة شرط[۲] بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده وبعضی دیگر معنای آنرا ماضی می‌کند نوع اوّل مانند «إنْ» ونوع دوم مانند «لَوْ» می‌گوییم: إنْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر بزنی می‌زنم) ولَوْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر زده بودی می‌زدم).

* تمرین *

۱ـ دو فعل زیر را با لم صرف کنید: یَأْمَنُ، یَسیرُ.

۲ـ دو فعل زیر را با لَمّا صرف کنید: یَخرُجُ، یَهدی.

۳ـ جملات زیر را معنی کنید: لَمْ اَسْأَلْ، لَم اُومَرْ، لَم تَکْتُبنَ، لَم تُکْتَبُوا، لِیَقْرءا، لَم تَدْخُلی، لَم نُؤْخَذْ، لَم نَعِد، لَمّا نُوعَد، لَم یَصْبِرْ، لَمّا تَخرُجْ، لَمّا نَخْرُجْ.

---

(۱) قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر درهشت صیغهٔ آن واگر مجهول باشد در تمام صیغه‌های آن در می‌آید.

(۲) اداة به معنی آلت وابزار است ودر اینجا مراد کلمه‌ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴ـ معلوم ومجهول دو فعل زیر را با لام امر صرف کنید: یَحْمَدُ، یَسُرُّ.

۵ ـ دو فعل زیرا را با لاء نهی صرف کنید: یَغیبُ، یَدْعُو.

فصل ۱۶ـ مضارع منصوب:

هر کدام از حروف أن، لَنْ، کَیْ وإِذَنْ چون در اول فعل مضارع در آیند آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود واز تثنیه‌ها وجمعهای مذکر ومفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد[1].

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ ناقص الفی ـ یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند یَرْضیٰ ویُدْعیٰ ـ فتحهٔ لام الفعل مقدّر است ولی در ناقص واوی ویائی مانند: یَدْعُو ویَرْمی ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

أَنْ یَضْرِبَ أَنْ یَضْرِبا أَنْ یَضْرِبُوا أَنْ تَضْرِبَ أَنْ تَضْرِبا أَنْ یَضْرِبْنَ ...

أَنْ یَدْعُوَ أَنْ یَدْعُوا أَنْ یَدْعُوا أَنْ تَدْعُوَ أَنْ تَدْعُوا أَنْ یَدْعُونَ ...

أَنْ یَرْضیٰ أَنْ یَرْضَیا أَنْ یَرْضَوْا أَنْ تَرْضیٰ أَنْ تَرْضَیا أَنْ یَرْضَیْنَ ...

وهمینطور است سایر حروف نصب ومانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثر اند: «أَنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن

---

(۱) دو صیغهٔ جمع مؤنث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی کند.

دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «اَرَدْتُ أَنْ أَعيبَهٰا» یعنی أَرَدْتُ عَيْبَهٰا (۷۹ ـ کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختصّ به مستقبل کرده آنرا منفی می‌کند مانند «لَنْ تَرٰینی» یعنی مرا نخواهی‌دید (۱۴۳ ـ اعراف). «کَیْ» فعل مضارع را علّت ما قبل قرار می‌دهد مانند: «فَرَدَدْنٰاهُ اِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهٰا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳ ـ قَصَص). «إِذَنْ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می‌دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أَزُورُكَ» می‌گوییم «إِذَنْ أُكْرِمَكَ».

*** تمرین ***

افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: يَظْلِمُ، يَجُوزُ، يُعْصٰى، يَهدِي.

* * *

مبحث دوّم

ثلاثی مزید

مقدمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرّد گرفته می‌شود بدین معنی که صیغه اوّل ماضی معلوم آن را از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرّد می‌گیریم واما بقیه صیغه های ماضی معلوم آن از صیغه اول وسائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته‌می‌شود[۱].

بنابر این:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی ویك یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجـرّد اضافه می‌شود حروف مخصوصی است ودر جای مخصوصی از آن در می‌آید وحروف کلمه جدید (مزید فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیّات را بوسیله او زان ثلاثی مزید ـ که خواهد آمد ـ می توان در یافت.

ماضی مجهول   امر معلوم

↖   ↗

(۱) حروف اصلی ثلاثی مجرّد ← ماضی معلوم ثلاثی مزید ← مضارع معلوم ← مضارع مجهول

↙   ↓

مصدر.   امر مجهول

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۱۰ وزن مشهور است مضارع آن نیز ۱۰ وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرّد برای هر ماضی بیش از یك وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی ومعیّن است:

ماضی	مضارع	مصدر
۱ـ أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	اِفْعال
۲ـ فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعيل
۳ـ فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَة
۴ـ اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعال
۵ـ اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعال
۶ـ تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل
۷ـ تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُل
۸ـ اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلال
۹ـ اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعال
۱۰ ـ اِفْعالَّ	يَفْعالُّ	اِفْعيلال

هر کدام از ماضی مضارعهای فوق را ـ همانطور که در ثلاثی مجرّد گذشت ـ «باب» می‌گویند وآنرا بنام مصدر می‌خوانند، مثلا می‌گویند: باب اِفْعال، باب تَفْعیل، باب مُفاعَلَه و.... بنابر این فعل ثلاثی مزید دارای ۱۰ باب مشهور است.

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم ـ همانطور که اشاره شد ـ از ماضی گرفته می‌شود وبطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع ومصدر هر باب باید وزن آنرا در نظر گرفت وبر طبق آن حرف زائد در آورد و حروف را متحرك وساکن نمود. (دقت کنید).

قاعده ساختن مجهولِ ماضی ومضارع، ومعلوم ومجهولِ امر وصیغه سازی هر کدام ازاینها همانست که در ثلاثی مجرد بیان گردید ونیز کیفیّت ضمائر در ثلاثی مزید همـانـنـد ثلاثی مجرد است. قاعده ادغام، تخفیف همزه وقواعد عمومی اعلال وقاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید

جاری میگردد.

علاوه بر این دو قاعده اعلال نیز در ثلاثیْ مزید جاری می‌شود:

۱ـ اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد ودر آخر کلمه قرار گیرند قلب به همزه میشوند مانند: اِرْخاو ← اِرْخاء، اِجْرای ←اِجْراء.

۲ـ یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می‌کند مانند: تَرَجُّی ← تَرَجّی(مصدر ناقص باب تفعّل)، تبانُی ←تَبانی (مصدر ناقص باب تَفاعُل).

پرسش وتمرین

۱ـ اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزیدرا بیان کنید.

۲ـ آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می‌توان وزن دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟

۳ـ مضارعِ ماضی‌های زیر چیست؟ اَفْعَلَ، اِفْعَلَّ، اِفْتَعَلَ، اِسْتَفْعَلَ، فاعَلَ.

فصل ۱ـ ابواب مشهور ثلاثی مزید

باب اِفْعال

مانند: کَرُمَ ← اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرام

ماضی معلوم: اَکْرَمَ اَکْرَما اَکْرَمُوا...

مضارع معلوم: یُکْرِمُ یُکْرِمانِ یُکْرِمونَ...

ماضی مجهول: اُکْرِمَ اُکْرِما اُکْرِمُوا...

مضارع مجهول: یُکْرَمُ یُکْرَمانِ یُکْرَمُونَ...

امر معلوم: لِيُكْرِمْ لِيُكْرِما لِيُكْرِمُوا... اَكْرِمْ اَكْرِما اَكْرِمُوا...
امر مجهول: لِيُكْرَمْ لِيُكْرَما لِيُكْرَمُوا...
مثال: اَوْعَد يُوعِدُ ايعاد لِيُوعِدْ اَوْعِدْ ...
اجوف: اَقامَ يُقيمُ اِقامَة لِيُقِمْ اَقِمْ ...
مهموز الفاء وناقص: آتیٰ يُؤتِي ايتاء لِيُؤتِ آتِ ...

باب تَفْعيل:

مانند صَرَفَ ← صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْريف
ماضی معلوم: صَرَّفَ صَرَّفا صَرَّفُوا...
مضارع معلوم: يُصَرِّفُ يُصَرِّفانِ يُصَرِّفونَ...
امر معلوم: لِيُصَرِّفْ لِيُصَرِّفا لِيُصَرِّفوا.. صَرِّفْ صَرِّفا صَرِّفُوا...
ماضی مجهول: صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفوا...
مضارع مجهول: يُصَرَّفُ يُصَرَّفانِ يُصَرَّفونَ...
امر مجهول: لِيُصَرَّفْ لِيُصَرَّفا لِيُصَرَّفوا...
مضاعف: مَدَّدَ يُمَدِّدُ تَمْديد لِيُمَدِّدْ... مَدِّدْ...
اجوف: حَوَّلَ يُحَوِّلُ تحويل لِيُحَوِّلْ... حَوِّلْ...
لفيف: وَصّیٰ يُوَصّی تَوْصِيَة لِيُوَصِّ... وَصِّ...

باب مُفاعَلَه:

مانند: ضَرَبَ ← ضارَبَ يُضارِبُ مَضارَبَة وضِراب
ماضی معلوم: ضارَبَ ضارَبا ضارَبُوا...
مضارع معلوم: يُضارِبُ يُضارِبانِ يُضارِبونَ...

امر معلوم: لِیُضارِبْ لِیُضارِبا لِیُضارِبُوا.. ضارِبْ ضارِبا ضارِبُوا...
ماضی مجهول: ضُورِبَ ضُورِبا ضُورِبُوا...
مضارع مجهول: یُضارَبُ یُضارَبانِ یُضارَبُونَ...
امر مجهول: لِیُضارَبْ لِیُضارَبا لِیُضارَبُوا...
مضاعف: ضارَّ یُضارُّ مُضارَّة وضِرار «لِیُضارِرْ لِیُضارَّ لِیُضارِّ»...
«ضارِرْ ضارَّ ضارِّ»...
مهموز: آمَرَ یُؤامِرُ مُؤامَرَة لِیُؤامِرْ آمِرْ ...
اجوف: قاوَمَ یُقاوِمُ مُقاوَمَة لِیُقاوِمْ قاوِمْ ...
لفیف: ساویٰ یُساوِی مُساواة لِیُساوِ ساوِ ...

باب اِفْتِعال:

مانند: کَسَبَ ← اِکْتَسَبَ یَکْتَسِبُ اِکْتِساب
مضاعف: اِمْتَدَّ یَمْتَدُّ اِمْتِداد «لِیَمْتَدِدْ لِیَمْتَدَّ لِیَمْتَدِّ»... «اِمْتَدِدْ اِمْتَدَّ اِمْتَدِّ»...
اجوف: اِعْتادَ یَعْتادُ اِعْتِیاد لِیَعْتَدْ اِعْتَدْ ...
ناقص: اِرْتَضیٰ یَرْتَضِی اِرْتِضاء لِیَرْتَضِ اِرْتَضِ ...

باب اِنْفِعال:

مانند: صَرَفَ ← اِنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ اِنْصِراف

باب تَفَعُّل:

مانند صَرَفَ ← تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّف
مضاعف: تَخَلَّلَ یَتَخَلَّلُ تَخَلُّل لِیَتَخَلَّلْ تَخَلَّلْ ...

مثال: تَوَهَّمَ   يَتَوَهَّمُ   تَوَهُّم   لِيَتَوَهَّمْ   تَوَهَّمْ ...
ناقص : تَعَدّٰی   يَتَعَدّٰی   تَعَدِّي   لِيَتَعَدَّ   تَعَدَّ ...
لفيف: تَوَلّىٰ   يَتَوَلّىٰ   تَوَلِّي   لِيَتَوَلَّ   تَوَلَّ ...

باب تَفاعُل:

مانند ضَرَبَ ← تضارَبَ يَتَضارَبُ تَضارُب
مثال: تَواعَدَ   يَتَواعَدُ   تَواعُد   لِيَتَواعَدْ   تَواعَدْ ...
اجوف: تَعاوَنَ   يَتَعاوَنُ   تَعاوُن   لِيَتَعاوَنْ   تَعاوَنْ ...
ناقص : تَراضٰى   يَتَراضٰى   تَراضِي   لِيَتَراضَ   تَراضَ ...
لفيف: تَساوٰى   يَتَساوٰى   تَساوِي   لِيَتَساوَ   تَساوَ ...
مجهول: تُعُوِنَ   يُتَعاوَنُ   لِيُتَعاوَنْ ...

باب اِفْعِلال:

مانند حُمْرَة ← اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِرار
ماضی معلوم: اِحْمَرَّ اِحْمَرّا اِحْمَرُّوا اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتا اِحْمَرَرْنَ اِحْمَرَرْتَ...
مضارع معلوم: يَحْمَرُّ يَحْمَرّانِ يَحْمَرُّونَ تَحْمَرُّ تَحْمَرّانِ يَحْمَرِرْنَ...
امر معلوم: «لِيَحْمَرِرْ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرِّ» لِيَحْمَرّا لِيَحْمَرُّوا... «اِحْمَرِرْ اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ» اِحْمَرّا...

باب اِسْتِفْعال:

مانند خَرَجَ ← اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراج
ماضی معلوم: اِسْتَخْرَجَ   اِسْتَخْرَجا   اِسْتَخْرَجُوا ...
مضارع معلوم: يَسْتَخْرِجُ   يَسْتَخْرِجانِ   يَسْتَخْرِجُونَ...

امر معلوم: لِیَسْتَخْرِجْ لِیَسْتَخْرِجا لِیَسْتَخْرِجُوا....

اِسْتَخْرِجْ اِسْتَخْرِجا اِسْتَخْرِجُوا ...

ماضی مجهول: اُسْتُخْرِجَ اُسْتُخْرِجا اُسْتُخْرِجُوا ...

مضارع مجهول: یُسْتَخْرَجُ یُسْتَخْرَجانِ یُسْتَخْرَجُونَ...

مضاعف: اِسْتَمَدَّ یَسْتَمِدُّ اِسْتِمْداد «لِیستَمْدِدْ لِیَسْتَمِدَّ لِیَسْتَمِدِّ»

لِیَسْتَمِدّا لِیَسْتَمِدُّوا... «اِسْتَمْدِدْ اِسْتَمِدَّ اِسْتَمِدِّ»...

مثال: اِسْتَوْضَحَ یَسْتَوْضِحُ اِسْتیضاح لِیَسْتَوْضِحْ

اِسْتَوْضِحْ ...

اجوف: اِسْتَقامَ یَسْتَقیمُ اِسْتِقامَة لِیَسْتَقِمْ اِسْتَقِمْ ...

باب افعیلال:

مانند حُمْرَة ← اِحْمارَّ یَحْمارُّ اِحْمیرار

ماضی معلوم: اِحْمارَّ... اِحْمارَرْنَ...

مضارع معلوم: یَحْمارُّ... یَحْمارِرْنَ...

امر معلوم: «لِیَحْمارِرْ لِیَحْمارَّ لِیَحْمارِّ»...

فصل ۲ـ معانی ابواب

فعل مجرّد را برای فائده‌ای مزیدٌ فیه میکنند مثلاً:

باب افعال غالباً برای متعدّی کردن فعل لازم بکار برده میشود مثل ذَهَبَ بکرٌ (بکر رفت) ← أذْهَبَ زیدٌ بکراً (زید بکر را روانه کرد).

باب تفعیل نیز غالباً مفید تعدیه است مثل فَرِحَ سعیدٌ (سعید خوشحال شد) ← فَرَّحَ محمّدٌ سعیداً(محمّد، سعید را خوشحال کرد).

باب مفاعله غالباً مفید مشارکتِ متقابل دو شخص یا دو چیز در يك فعل است مثل ضاربَ زیدٌ بکراً (زید وبکر یکدیگر را زدند).

باب افتعال غالباً مفید مطاوعه یعنی اثر پذیری است مثل جَمَعْتُ النّاسَ فاَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند).

باب انفعال فقط مفید مطاوعه است مثل کَسَرْتُ الْخَشَبَ فَانْکَسَرَ (چوب را شکستم، پس شکست، شکسته شد).

باب تَفعّل غالباً مفید مطاوعه است مثل أَدَّبْتُهُ فتأَدَّبَ (او را ادب کردم، پس ادب را پذیرفت).

باب تفاعل غالباً مفید مشارکت است مثل تعاوَنَ زیدٌ وبکرٌ (زید وبکر به یکدیگر کمك کردند).

باب اِفْعِلال غالباً مفید داخل شدن فاعل در معنای فعل است مثل اِسْوَدَّ اللّیلُ (شب وارد سیاهی شد).

باب استفعال غالباً مفید طلب است مثل أَسْتَغْفِرُ اللهَ (از خداوند طلب غفران میکنم).

باب افعیلال مفید تدریج ومبالغه است مثل اِحْمارَّ الْحَدید (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).

* تمرین *

۱ـ برای هر کدام از ابـواب دهگانه ثلاثی مزید یك مثال جدید (غیر از آنچه که در کتاب امده‌است) ذکر کنید. (ذکر مثال برای هر باب بایست که صیغه اول ماضی ومضارع ونیز مصدر آن باب ذکر شود).

۲ـ از هر کدام از ابواب،یکی از انواع فعل را از مثالهای جدیدی که ذکر کرده‌اید صرف کنید مثلا «مضارع معلوم باب افعال، ماضی مجهول باب تفعیل، امر معلوم باب مفاعله وهمینطور....

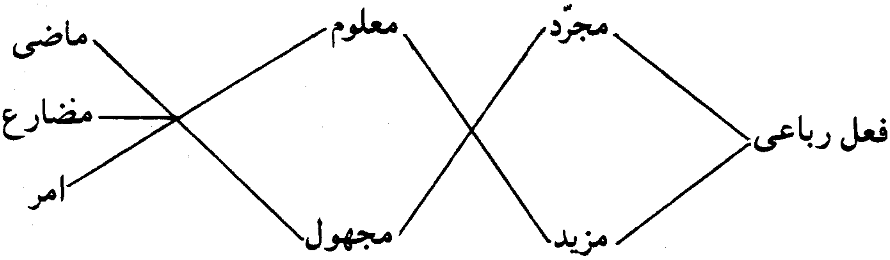
۳ـ برای معانی هرکدام از ابواب دو مثال جدید ذکر کنید.

* * *

مبحث سوّم

رباعی

مقدّمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعده ساختن هر قسمت وصیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدّمه کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرّد ومقدّمه مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید). رباعی مجرّد دارای یك باب ورباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ۱ـ رباعی مجرّد:

ماضی رباعی مجرّد بر وزن فَعْلَلَ، مضارع آن بر وزن یُفَعْلِلُ ومصدر آن بر وزن فَعْلَلَة است وگاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلال نیز می‌آید مانند دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَة و دِحْراج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُحْرِجَ...

مضارع مجهول: یُدَحْرَجُ...

امر معلوم: لِیُدَحْرِجْ... دَحْرِجْ...
امر مجهول: لِیُدَحْرَجْ...

*** تمرین ***

۱ـ اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.

۲ـکلمات‌زیر یك قسمت از باب رباعی مجرّدند دو قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید: زَمْزَمَة، یُزَخْرِفُ، یُشَقْشِقُ، شَرْشَرَة، زَحْلَفَة، دَأْدَأ.

۳ـ باب زَلْزَلَ را ذکر نموده معلوم ماضی مضارع وامر آنرا صرف کنید.

فصل ۲ـ رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ یَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل مانند دَحْرَجَ ← تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُج لِیَتَدَحْرَجْ تَدَحْرَجْ ...

۲ـ باب اِفْعِنْلال: اِفْعَنْلَلَ یَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلال مانند حَرْجَمَ ← اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجام لِیَحْرَنْجِمْ اِحْرَنْجِمْ ...

۳ـ باب اِفْعِلّال: إِفْعَلَلَّ یَفْعَلِلُّ إِفْعِلّال مانند قُشَعْرِیرَة ← اِقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرار

امر معلوم: «لِیَقْشَعْرِرْ لِیَقْشَعِرَّ لِیَقْشَعِرِّ» لِیَقْشَعِرّا... «اِقْشَعْرِرْ اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ» اِقْشَعِرّا...

معانی ابواب: باب تَفَعْلُل واِفْعِنْلال مفید مطاوَعه وباب اِفْعِلّال مفید تأکید ومبالغة است.

* * *

*** تمرین ***

معلومِ ماضی، مضارع وامر تَزَلْزَلَ، اِحْرَنْجَمَ و اِقْشَعَرَّ را صرف کنید.

* * *

بخش دوّم

اسم

مقدّمه

۱ـ تعریف اسم: اسم ـ چنانکه در مقدّمه کتاب گذشت ـ کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان، که اگر معنای آن بگونه‌ای باشد که خود ش میتواند تحقق خارجی داشته باشد بآن «اسم ذات» یا «اسم عین» می‌گویند مانند زید، کتاب، ضارب، واگر بگونه ایست که در تحقق خارجی باید به چیز دیگری متکی باشد بآن «اسم معنی» می‌گویند مانند: ضَرْب، عَشَرَه، بَیاض .

۲ـ ابنیه اسم: ونیز همانجا گذشت که اسم سه بناء دارد: ثلاثی ورباعی وخماسی وهر کدام از این سه یا مجرّد است یا مزید فیه. ثلاثی مجرّد ده وزن دارد بدینترتیب: فَعْل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فِعْل، فِعَل، فِعِل،

فُعْل، فُعَل، فُعُل مانند: فَلْس ، فَرَس ، كَتِف، عَضُد، حِبْر، عِنَب، اِبِل، قُفْل، صُرَد، عُنُق.

رباعی مجرّد شش وزن دارد كه عبارتند از: فَعْلَل، فُعْلُل، فِعْلِل، فِعْلَل، فِعَلّ، فُعْلَل مانند: جَعْفَر، بُرْثُن، زِبْرِج، دِرْهَم، قِمَطْر، جُخْدَب.

خماسی مجرّد چهار وزن دارد از اينقرار: فَعَلَّل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ مانند: سَفَرْجَل، قُذَعْمِل، جَحْمَرِش ، قِرْطَعْب.

ثلاثی مزيد فيه مثل: رِجال.

رباعی مزيد فيه مثل: عُصْفور.

خماسی مزيد فيه مثل: سَلْسَبيل.

۳ـ قواعد اعلال مخصوص به اسم:

قاعده اول: واو وياء در سه مورد به همزه تبديل می‌شوند:

۱ـ در مورديكه آخر اسم وبعد از الف زائد قرار گيرند مثل: رِضاو ← رضاء، اِجرای ← اِجراء.

۲ـ در صورتيكه بعداز الف‌وزن «فاعل» قرار گيرند مثل:قاوِل ← قائل، بايِع ← بائِع.

۳ـ در صورتيكه بعد از الف صيغه جمع بر وزن «فَعائِل» وامثال آن (مَفاعِل وغيره) قرار گيرد مثل: عَجاوِز (جمع عَجُوز) ← عَجائِز، اَواوِل (جمع اَوّل) ← اَوائل، فرايد ← فرائد.

قاعده دوّم: واو در چهار مورد قلب به ياء می‌شود:

۱ـ در صورتيكه در اسمی كنار ياء قرار گيرد واوّلی از آندو ساكن باشد مثل سَيْوِد ← سَيِّد، مَرْمُوی ← مَرْمُيّ (← مَرْمِيّ).

۲ـ در صورتیکه در اسمی بعد از کسره وقبل از الف قرار گیرد مثل: قِوام ← قِیام، رِواض (جمع رَوضة) ← ریاض.

۳ـ در صورتیکه در آخر اسم قرار گیرد وقبل از آن (قبل از واو) ضمه باشد مثل: تَرَجُّو (مصدر باب تَفَعُّل) ← تَرَجُّی (← تَرَجِّی)، تَداعُو (مصدر باب تَفاعُل) ← تَداعُی (← تَداعِی).

۴ـ در صورتیکه لام الفعل اسمیکه بر وزن «فُعْلیٰ»است وجنبه وصفی دارد قرار گیرد مثل: دُنْویٰ ← دُنْییٰ (← دُنْیا)، عُلْویٰ ← عُلْییٰ (← عُلْیا).

قاعده سوم: یاء در یك مورد به واو تبدیل می‌شود وآن اینکه: لام الفعل اسمیکه بر وزن «فَعْلیٰ» است وجنبه موصوفی دارد قرار گیرد مثل: فَتْییٰ ← فَتْویٰ، تَقْییٰ ← تَقْویٰ.

قاعده چهارم: هرگاه در اسمی یاء،غیر فاء الفعل کلمه باشد وقبل از آن ضمه باشد، ضمه به کسره تبدیل می‌گردد مثل: مَبْیُع ← مَبِیع، مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ، تَرَجُیّ ← تَرَجِیّ.

۴ـ تقسیمات اسم: اسم تقسیماتی دارد که از آنجمله است به: (۱) مصدر وغیر مصدر (۲) جامد ومشتق (۳) مذکر ومونث (۴) متصرّف وغیر متصرّف (۵) معرفه ونکره. بحث پیرامون هر کدام از این تقسیمات در یك مبحث مطرح خواهد شد. بنابر این بخش اسم در این کتاب پنج مبحث خواهد داشت.

* * *

* پرسش وتمرین *

۱ـ اسم را تعریف وفرق بین اسم وفعل وحرف را بیان کنید.

۲ـ فرق اقسام‌وتقسیمات چیست برای هر کدام یك مثال جدید بزنید.

* * *

مبحث اوّل

مصدر وغیر مصدر

مصدر اسمیست که بر کاری یا حالتی دلالت کند مثل «قَتْل» و «حُسْن». وآن بر سه قسم است: مصدر اصلی، مصدر میمی، مصدر صَناعی.

فصل ۱ـ مصدر اصلی

مصدر اصلی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: الف) مصدر فعل ثلاثی مجرّد ب) مصدر سایر افعال.

اوزان مصـادر افعال ثلاثی مجرّد تحت ضابطه دقیقی در نمی‌آید بنابر این وزن مصدر هر فعل را باید بخاطر سپرد. از باب نمونه مصادر پاره‌ای از افعال را ذیلاً ذکر می‌کنیم: جَلَسَ ← جُلوس ، فَرِحَ ← فَرَح، کَرُم ← کَرَم، فَصُحَ ← فَصاحَة، سَهُلَ ← سُهُولَة، زَکُمَ ← زُکام، نَفَرَ ← نِفار، أَمَرَ ← إمارَة، حَمُرَ ← حُمْرَة، جالَ ← جَوَلان، غَلیٰ ← غَلَیان و....

واما مصادر سایر افعال یعنی هر کدام از ابواب ثلاثي مزید، رباعی

مجرّد ورباعی مزید اوزان ثابت ومشخصی دارند که در بخش اول بتفصیل ذکر گردید.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ فرق بین فعل ومصدر چیست؟

۲ـ ده مصدر فعل ثلاثی مجرّد غیر از آنچه که در کتاب آمد ذکر کنید.

۳ـ مصادر افعال زیر را ذکر کنید: اَرْفَقَ، سَوّیٰ، عادیٰ، اِغْتَرَّ، اِنْفَكَّ، تَسَلّیٰ، توالیٰ، اِسْتَكَنَ، اِصْفَرَّ، اِبْیاضَّ ، تَسَوَّرَ، تَزَلْزَلَ، اِقْشَعَرَّ.

فصل ۲ ـ مصدر میمی

تمام افعال ـ ثلاثی، رباعی، مجرّد، مزید فیه ـ غیر از مصدر اصلی مصدر دیگری دارند که بدلیل وجود میم زائده در اوّل آن، بآن مصدر میمی می‌گویند.

مصدر میمی فعل ثلاثی مجرّد غالبا بر وزن «مَفْعَل» است وگاهی بر وزن «مَفْعِل» مثل: ضَرَبَ ← مَضْرَب، مَرَّ ← مَمَرّ، اَخَذَ ← مَأخَذ، قالَ ← مَقال، وَعَدَ ← مَوْعِد، جاءَ ← مَجیء، حاضَ ← مَحیض .

ومصدر میمی غیر ثلاثی مجرّد بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم زائده بجای حرف مضارعه مثل: اَكْرَمَ ← مُكْرَم، صَرَّفَ ← مُصَرَّف، دَحْرَجَ ← مُدَحْرَج و... أمیر المؤمنین (علیه السلام) در وصیت خود به امام مجتبیٰ (علیه السلام) میفرماید: لَیْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ ولا إلی الدّنیا مُنْصَرَفٌ. (نهج البلاغة نامه ۳۱).

فصل ۳ ـ مصدر صَناعی

مصدر صَناعی مصدریست که با اضافه کردن یاء مشدّد وتاء بآخر اسم ساخته می‌شود مثل: جاهِل ← جاهلیَّة، حَیْوان ← حَیْوانِیَّة، اِنسان ← اِنسانِیَّة و.... بنابر این ایرانیّة مثلا یعنی ایرانی بودن واین همان معنای مصدر است.

فصل ۴ ـ اسم مصدر

اسم مصـدر کلمـه ایست که بر حاصل مصدر ونتیجه آن دلالت می‌کند مثل: حُبّ که حاصل مَحَبّت است وبُغْض که حاصل بَغاضَة وغُسْل که حاصل غَسْل است. اسم مصدر داشتنِ افعال ونیز وزن اسم مصدر هر دو سماعی است یعنی چنین نیست که هر فعلی علاوه بر مصدر اسم مصدر نیز داشته باشد، وهر فعلیکه اسم مصدر داشته باشد وزن اسم مصدر آنرا باید بدست آورد وبخاطر سپرد.

*** تمرین ***

۱ـ مصدر میمی ده فعل ثلاثی مجرّد وهر کدام از ابواب ثلاثی مزید فیه را ذکر کنید.

۲ـ از ده اسم، مصدر صناعی بسازید.

۳ـ ده اسمِ مصدر فارسی یا عربی ذکر کنید.

* * *

مبحث دوّم

جامد ومشتق

اسم جامد اسمی است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد مثل «رَجُل» و «دِرْهَم» واسم مشتق اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مثل «عالِم»، «مَعْلوم» و «عَلیم» که همگی از کلمه «عِلْم» گرفته شده‌اند.

اسم جامد بحث خاصّی ندارد، در نتیجه مطالب این مبحث پیرامون اسم مشتق دور خواهد زد. واز آنجا که هشت نوع اسم مشتق داریم که عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مُشَبَّهَة، اسم تفضیل، اسم مبالَغَة، اسم مکان، اسم زمان واسم آلت از هر کدام در فصل جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد.

متذکر می‌گردد که همه این مشتقات از فعل مضارع گرفته می‌شوند.

فصل ۱ـ اسم فاعل

اسم فاعل اسمی است که بر کُننده کاری دلالت نماید واز مضارع

معلوم گرفته می‌شود. اسم فاعل فعل ثلاثی مجرّد بر وزن «فاعِل» است مثل: ضَرَبَ یَضْرِبُ ← ضارِب، عَلِمَ یَعْلَمُ ← عالِم. واسم فاعل سایر افعال (ثلاثی مزید فیه، رباعی مجرّد ورباعی مزید فیه) بر وزن مضارع معلوم آنست با قرار دادن میم زائده مضمومه بجای حرف مضارعه ومکسور کردن ما قبل آخر اگر مکسور نباشد مثل: اَکْرَمَ یُکْرِمُ ← مُکْرِم، دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ ← مُدَحْرِج و...

اسم فاعل شش صیغه دارد. آنچه که ذکر شد صیغه اوّل بود که اختصاص دارد به مفرد مذکر.

صیغه دوّم مربوط است به مثنّای مذکر وصیغه سوّم به جمع مذکر، صیغه چهارم مربوط است به مفرد مونث وصیغه پنجم به مثنّای مونث وصیغه ششم به جمع مونّث.

صورت صیغه های مزبور از این قرار است:

از ثلاثی مجرّد: فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلونَ فاعِلَةٌ فاعِلَتان فاعِلاتٌ

از باب اِفعال: مُفْعِلٌ مُفْعِلانِ مُفْعِلُونَ مُفْعِلَةٌ مُفْعِلَتانِ مُفْعِلاتٌ

از باب تفعیل: مُفَعِّلٌ مُفَعِّلانِ مُفَعِّلُونَ مُفَعِّلَةٌ مُفَعِّلَتانِ مُفَعِّلاتٌ

وهمینطور...

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ جامد ومشتق را تعریف کنید.

۲ـ اسماء مشتق از چه گرفته می‌شود؟

۳ـ اسم فاعل افعال زیر را ذکر کنید: یَذْهَبُ، یُوجِرُ، یُصَدِّقُ، یُعانِدُ، یَخْتَرِعُ، یَنْصَرِفُ، یَتَصَرَّفُ، یَتَصاعَدُ، یَسْتَخْرِجُ، یَخْضَرُّ، یُدَحْرِجُ، یَتَزَلْزَلُ، یَحْرَنْجِمُ.

۴ـ اسم فاعل یَذْهَبُ، یُعانِدُ، یَتَصَرَّفُ، یَسْتَخْرِجُ و یَتَزَلْزَلُ را صرف کنید.

فصل ۲ ـ اسم مفعول

اسم مفعول بر کسی یا چیزی که کاری بر او واقع شده‌است دلالت می‌کند و از مضارع مجهول گرفته می‌شود مثل «مَضْروب» یعنی زده شده و «مَأکول» یعنی خورده شده.

اسم مفعول فعل ثلاثی مجرّد بر وزن «مَفْعول» است مثل: یَنْصُرُ ← مَنْصُور و یَقْتُلُ ← مَقْتول. و اسم مفعول سایر افعال بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم مضمومه ای بجای حرف مضارع آن مثل: یُکْرَمُ ← مُکْرَم، یُسْتَخْرَجُ ← مُسْتَخْرَج، یُدَحْرَجُ ← مُدَحْرَج و...

اسم مفعول نیز شش صیغه دارد وموضوع هر کدام از صیغه ها همانست که در اسم فاعل گفته شد. بنابر این صیغه های اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرّد از اینقرار است:

مَفْعُولٌ مَفْعُولانِ مَفْعُولُونَ مَفْعُولَةٌ مَفْعُولَتانِ مَفْعُولاتٌ

واز باب اِفْعال از اینقرار: مُفْعَلٌ مُفْعَلانِ مُفْعَلُونَ مُفْعَلَةٌ مُفْعَلَتانِ مُفْعَلاتٌ

واز باب تفعیل از اینقرار:

مُفَعَّلٌ مُفَعَّلانِ مُفَعَّلونَ مُفَعَّلَةٌ مُفَعَّلَتانِ مُفَعَّلاتٌ

* * *

فصل ۳ ـ صفت مُشَبَّهه

صفت‌مشبّهه دلالت دارد بر کسی یا چیزی که دارای صفتی است وآن صفت برای او ثابت است مثل: کریم وشُجاع وعَلیل.

فعل ثلاثی مجرّد اگر دارای معنای رنگ یا عیب یا زینت باشد صفت مشبّهه آن بر وزن «اَفْعَل» است مثل: حَمُرَ ← اَحْمَر، عَرَجَ ← اَعْرَج، بَلَجَ ← اَبْلَج. ودر غیر اینصورت وزن مشخّصی برای صفت مشبّهه آن نیست مانند: شَرُفَ ← شَریف، شَجُعَ ← شُجاع، جَبُنَ ← جَبان، سادَ ← سَیّد و..

واَمّا صفت مشبّهه سایر افعال (ثلاثی مزید، رباعی مجرّد، رباعی مزید) بر وزن اسم فاعل آن است در صورتیکه دوام وثبوت معنی اراده شود مثل: اِنْقَطَعَ ← مُنْقَطِع، اِعْتَدَلَ ← مُعْتَدِل، اِسْتَقامَ ← مُسْتَقیم و...

*** تمرین ***

۱ـ از مجهول افعال زیر اسم مفعول بسازید: یَظْلِمُ، یَخْتارُ، یَنْقَلِبُ.

۲ـ اسم مفعولهای افعال فوق را صرف کنید.

۳ـ صفت مشبّهه افعال زیر را ذکر کنید: باضَ ، عَوِرَ، بَهَجَ، اِنْبَسَطَ، اِعْتَلَّ، اِسْتَدارَ، اَشْرَقَ.

فصل ۴ ـ اسم تفضیل

اسم تفضیل دلالت دارد بر اینکه کسی یا چیزی صفتی را زیادتر از غیر خود دارد مثل: «زَیْدٌ اَفْضَلُ مِنْ اَخیه».

از فعل ثلاثی مجرّدی که دلالت بر رنگ یا عیب ویا زینت داشته باشد اسم تفضیل ساخته نمی‌شود و از غیر ثلاثی مجرّد نیز ساخته نمی‌شود.

اسم تفضیل بر وزن «اَفْعَل» است و این وزن را می‌توان در مفرد ومثنی وجمع ونیز مذکر ومونث بکار برد وگفت: زَیْدٌ اَفْضَلُ مِن...، اَلزَّیْدانِ اَفْضَلُ مِنْ... اَلزَّیدونَ اَفْضَلُ مِنْ... فاطِمَةُ اَفْضَلُ مِنْ... وهمینطور مگر اینکه آنرا (یعنی اسم تفضیل را) با الف ولام (ال) بکاربریم که در این صورت مطابقت لازم است وباید بگوئیم: اَلزَّیدانِ اْلاَفْضَلان، فاطِمَةُ اْلفُضْلی، اَلْفَواطِمُ اْلفُضْلَیات و ...

فصل ۵ ـ اسم مبالغه

اسم مبالغه که بآن صیغه مبالغه نیز میگویند دلالت دارد بر کسیکه بمقدار زیاد فاعل فعلی است یا صاحب صفتی مثل: عَلّام و حَمّال.

اسم مبالغه از بسیاری از افعال ثلاثی مجرد ساخته میشود لکن ساخته شدن آن از غیر ثلاثی مجرد کم است ودر هر صورت ضابطه خاصّی برای وزن آن نیست یعنی وزن آن مطلقا سماعی است مثل: کَذَبَ ← کَذوب، رَحِمَ ← رَحیم، قامَ ← قَیّوم، جَلَدَ ← جَلّاد، اَعْطَی ← مِعْطاء اَنْذَرَ ← نَذیر، اَدْرَکَ ← دَرّاك و...

تمرین

۱ـ اسم تفضیل افعال زیر را ذکر کنید: یَغْفُلُ، یَکْثُرُ، یَقِلُّ، یَدُومُ.

۲ـ هر کدام از اسم تفضیلهائی که از افعال فوق ساخته اید را یکبار بدون أل ویکبار با أل در

جمله‌ای بکار برید.

۳ـ اسم مبالغه افعال زیر را ذکر کنید: عَطِرَ، جَلَدَ، کَذَبَ، جَزِعَ،صَدَق. فَهِمَ، وَدَّ، عادَ.

فصل ۶ ـ اسم مکان

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد و از فعل ثلاثی مجرد غالبا بر وزن «مَفْعَل» میآید ودر مواردی بر وزن «مَفْعِل» مثل یَطْبَخُ ← مَطْبَخ، جَریٰ ← مَجْریٰ، رَعیٰ ← مَرْعیٰ، یَضْرِبُ ← مَضْرِب، یَعِدُ ← مَوْعِد.

واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنست که بنابر این بوسیله قرائن باید فهمید که مراد از صیغه، اسم مفعول است یا اسم مکان مثل: یُجْتَمَعُ ← مُجْتَمَع، یُسْتَقَرُّ ← مُسْتَقَرّ و...

فصل ۷ ـ اسم زمان

اسم زمان بر زمان وقوع فعل دلالت دارد مثل «مَغْرِبُ الشَّمسِ ساعَةُ کذا». و وزن آن از ثلاثی مجرد وغیر ثلاثی مجرد دقیقا مثل اسم مکان است ودر نتیجه فارق بین آندو واسم مفعول ومصدر میمی (که همه اینها چنانکه گذشت غالبا در وزن مشترکند) قرینه است. یعنی باید بوسیله قرائن مقصود را فهماند ویا مقصود طرف را از کار برد این وزن فهمید.

فصل ۸ ـ اسم آلت

اسم آلت بر ابزار انجام فعل دلالت میکند واز فعل ثلاثی مجرد بر

سه وزن «مِفْعَل»، «مِفْعَلَة» و «مِفعال» میآید مثل نَشَرَ اْلخَشَبَ ← مِنْشَر، مِنْشَرَة،مِنشار و فَتَحَ الْباب ← مِفْتَح، مِفَتَحه، مِفْتاح. اسم آلت از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمیشود.

تمرین

۱ـ اسم مکان واسم زمان افعال زیر چیست؟ وَلَدَ، ذَهَبَ، شَرِبَ، سَعی، قَتَلَ، اَوی، صَلّی، اِغْتَسَلَ، غَسَلَ، اِسْتَشْفی، فَرَّ، قَرَّ، اِنْقَلَبَ، كَسَبَ.

۲ـ اسم آلت افعال زیر چیست؟ كَسَحَ، طَرَقَ، لَعِقَ.

* * *

مبحث سوم

مذکر ومؤنّث

هر کدام از مذکر ومؤنث دو قسم‌اند حقیقی ومجازی. اسم مذکر حقیقی اسمیست که در مورد مردان ویا حیوانات نر بکار برده میشود مثل: رَجُل و جَمَل واسم مؤنث حقیقی اسمیست که در مورد زنان ویا حیوانات ماده بکار برده میشود، مثل: اِمْرَأة وناقَة وامّا مذکر ومؤنث مجازی آنست که مجازاً واعتباراً مذکر یا مؤنث دانسته میشود بدون اینکه ذکوریّت وانوثیّت واقعی در کار باشد. مذکر مجازی مثل: قَلَم و جِدار ومونّث مجازی مثل: دار و غُرْفَة.

از جهت دیگر اسم مذکر بر دو قسم است:

۱ـ آنکه میتوان آنرا با اضافه کردن‌یکی‌از علامات تأنیث ـ که عبارتند از تاء مربوطه[۱] والف مقصوره والف ممدوده ـ مؤنث کرد مثل: عالِم ← عالِمَة، غَضْبان ← غَضْبیٰ، اَحْمَر ← حَمْراء.

۲ـ آنکه نمیتوان علامت تانیث بآن افزود واین قسم خود بر سه قسم است:

---

(۱) تاء مربوطه همان تاء گرد است ودر مقابل آن تاء مبسوطه است یعنی تاء کشیده (ت).

الف ـ آنکه اصلا مؤنث ندارد مثل: کتاب و قلم.

ب ـ آنکه مؤنّثش لفظ مخصوص دارد مثل: أَب و أُمّ، أَخ وأُخْت، دیك و دَجاج، ثَورْ و بَقَرَة.

ج ـ آنکه هم در مذکر وهم در مؤنث بکار برده میشود مثل بسیاری از اوزان مبالغه مانند رَجُلٌ مِنْطیق و امرأةٌ مِنْطیق.

واسم مؤنث نیز از جهتی بر دو قسم است لفظی ومعنوی.

مؤنث لفظی آنست که در آخرش یکی از علامات تانیث یعنی تاء مربوطه الف مقصوره والف ممدوده باشد مثل: تَمْرَة، حُبْلیٰ، صَحْراء،ومؤنث‌معنوی آنست که خالی از علامت تانیث باشد مثل: مَرْیَم و بِئر.

تمرین

۱ـ در بین اسمهای مذکر زیر حقیقی ومجازی را مشخص کنید: شجر، دیك زید، ابن، لیل، شهر.

۲ـ در بین اسمهای مؤنث زیر حقیقی ومجازی را مشخص کنید: ارض، زینب، عین، نار، دار، هند، شاة.

۳ـ در بین اسمهای مؤنث زیر لفظی ومعنوی را مشخص کنید: کلثوم، رقیة، رباب، اُم، عَمَّة، اخت، قوس، صحراء، سَلْمیٰ، دواة، نمل، نحل، حمراء، نخلة، رُجْعیٰ، سُوءیٰ.

* * *

مبحث چهارم

متصرف وغیر متصرف

اسم متصرف اسمیست که بتوان آنرا بصورتهای مثنی، جمع، مصغّر، ومنسوب درآورد وغیر متصرف آنست که چنین نباشد از اینرو در این مبحث از حالات چهار گانه مزبور بحث خواهیم کرد.

فصل ۱ـ مثنی

مثنی بر دو فرد از افراد جنس خودش دلالت دارد. برای تثنیه کردن اسم مفرد لازم است علامت مثنی را که الف ونون مکسوره (انِ) یا یاء ما قبل مفتوح ونون مکسورة (ینِ) است بآخر آن ملحق کنیم مثل: رَجُل ← رَجُلانِ یا رَجُلَیْنِ.

فصل ۲ ـ جمع

جمع بر بیش از دو فرد از افراد جنس خود دلالت دارد وبر سه قسم است: جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم، جمع مُکَسَّر.

علامت جمع مذکر سالم واوِ ما قبل مضموم ونون مفتوح،یا یاء ما قبل مکسور ونون مفتوحه است که در آخر اسم مفرد در میآید واسمی باین طریق جمع بسته میشود که مذکر باشد، خالی از تاء باشد، اسم ذوی العقل

باشد، اگر جنبه موصوفی دارد عَلَم باشد واگر جنبه وصفی دارد از آن قبیل باشد که با تاء مونث میشود مثل: زید ← اَلزَّیدونَ یا اَلزَّیدینَ، مُسْلِم ← مُسْلِمُـونَ یا مُسْلِمینَ . پس مثل هند وضاربة بخاطر مؤنث بودن، طلحة بخاطر تاء داشتن، غَنَم بخاطر اسم غیر ذوی العقل بودن، رَجُل بخاطر عَلَم نبودن اَحْمَر بخاطر مؤنث شدن بغیر تاء ـ هیچکدام از اینها ـ از این طریق جمع بسته نمی‌شود.

علامت جمع مؤنث سالم الف وتاء مبسوطة است که در آخر اسم مفرد در میاید واسمی از این طریق جمع بسته میشود که عَلَم مُؤنث باشد مثل: هند ← هندات، یا در آخر آن یکی از علامات تأنیث باشد مثل: ضارِبَة ← ضاربات، حُبْلی ← حُبْلَیات، صَحْراء ← صَحْراوات، یا مذکر غیر ذی العقل باشد مثل: مَطبوع ← مَطبوعات یا مصدر بیش از سه حرفی باشد مثل: سُؤال ← سُؤالات.

تذکر: این دو نوع جمع را از این جهت سالم می‌گویند که بناء مفرد در آنها به هم نمی‌خورد بخلاف قسم بعدی یعنی جمع مکسّر.

جمع مکسّر علامت خاصی ندارد وراه پی بردن به آن شناخت وحفظ اوزان آنست.اوزان جمع مکسّر بسیار است که برخی از آنها از اینقرار میباشد:

«اَفْعال» مثل: قُفْل ← اَقْفال،«اَفْعُل» **مثل: شَهْر** ← اَشْهُر،

«اَفْعِلَة» مثل: زمان ← اَزْمِنَة، «فِعْلَة» مثل: غُلام ← غِلْمَة،

«فِعال» مثل: قَصْعَة ← قِصاع، «فِعَل» مثل: قِطْعَة ← قِطَع،

«فُعَل» مثل: جُمْلَة ← جُمَل، «فَعائِل» مثل: رساله ← رَسائِل،

«فَواعِل» مثل: شاهد ← شَواهِد، «مَفاعِل» مثل: مَشْرِق ← مَشارِق.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ فرق بین علامت مثنی وعلامت جمع مذکر سالم چیست؟

۲ـ کلمات زیر را مثنی کنید: سُؤال، کتاب، قَلَم، یَوْم، عام.

۳ـ از کلمات زیر کدام‌را میشود جمع مذکر سالم بست و کدام را نمیشود: سعید، سائل، عالِم، علی، معاویة، مریم، مرء، مرأة، محمد، زید، زینب، اخضر.

۴ـ کلمات زیررا در صورتیکه میتوان جمع مؤنث سالم بست ببندید: معلوم، امتحان، عالمة، کبری، خضراء، زینب، سعاد، خصومة، جلسة، منصوب، مرفوع، مجرور، مقتول، مأکول.

۵ـ برای هر کدام از اوزان جمع مکسّر که در متن آمده است سه مثال جدید ذکر کنید.

فصل ۳ ـ منسوب

اسم منسوب بر انتساب صاحب اسم به چیزی یا کسی یا جائی دلالت دارد وعلامت آن یاء مشدّد ما قبل مکسور است که بآخر اسم ملحق می‌گردد و بآن «یاء نسبت» می‌گویند مثل: ایرانیّ، اسلامیّ، علویّ.

فصل ۴ ـ مصغّر

مصغّر کلمه ایست که بر نوعی کمی وکاستی در معنای خود دلالت می‌کند مثل: «جُبَیْل» یعنی کوه کوچك، «عُبَیْد» یعنی عبد ذلیل، «قُبَیْلَ الظّهر» یعنی کمی قبل از ظهر، حُسَیْن یعنی حسن کوچك (کمْ سنّ وسال).

علامت تصغیر یاء ساکنه ایست که بعد از حرف دوم اسم اضافه می‌شود وبا اضافه شدن آن حرف اوّل مصغّر مضموم، حرف دوم آن مفتوح

واگر کلمه از اول بیش از سه حرف داشته است حرف بعد از حرف تصغیر در اکثر موارد مکسور می‌شود مثل: رَجُل ← رُجَیْل، حَسَن ← حُسَیْن، دِرْهَم ← دُرَیْهِم، مَرْیَم ← مُرَیِّم.

*** تمرین ***

۱ـ کلمات زیر را بصورت منسوب درآورید: روح، عِلْم، خُمَیْن، حُسَیْن، احمد، نجف، محمّد، صادق، صلوات.

۲ـ کلمات زیر را مصغّر کنید: اَوْس ، سَهْل، جَبْر، قَرْش ، بَرّ، اَسَد، ثَعْلَب، زَهْر، مَسْجِد، بَعیر.

* * *

مبحث پنجم

معرفه ونكره

معرفه اسمی است كه معنی ومصداق آن مشخص ومعلوم باشد مثل محمّد ومكّه ونكره اسمی است كه معنی ومصداق آن نامشخص باشد مثل رَجُل و قَرْيَة. اسم نكره از جهت نكره بودن اقسام ندارد لكن معرفه بر هفت قسم است:

علم، مُعَرَّف بـ «أل»، ضمير، اسم اشاره، موصول، مضاف، منادیٰ.

علم اسم معرفه ايست كه وضع شده باشد برای دلالت كردن بر يك فرد معيّن مثل: علی ومكّة .

معرّف بـ «ال» اسم معرفه ايست كه بمقتضای الف ولام تعريف بر فرد معينی دلالت نمايد مثل: ضَرَبَنِی الرَّجُلُ يعنی فلان مرد مرا زد.

ضمير معرفه ايست كه وضع شده‌است برای دلالت كردن بر فرد يا افراد غائب يا مخاطب يا متكلّم.

ضمير چهارده صيغه دارد شش صيغه مربوط به غائب است، شش صيغه مربوط به مخاطب ودو صيغه مربوط به متكلّم. از هر كدام از شش صيغه غائب و مخاطب سه صيغه مربوط است به مذكر (مفرد ومثنی وجمع) و سه صيغه مربوط است به مؤنث (مفرد ومثنی وجمع). واز دو صيغه متكلّم

يك صيغه مربوط است به مفرد (متکلّم وحده) ويك صيغه مربوط است به جمع (متکلّم مع الغير). صرف صيغه‌های ضمير از اينقرار است:

هُوَ	هَما	هُم	هِیَ	هُما	هُنَّ
اَنْتَ	اَنْتُما	اَنْتُم	اَنْتِ	اَنْتُما	اَنْتُنَّ
		اَنَا	نَحْنُ		

اسم اشاره معرفه ايست که از طريق اشاره بر فرد يا افراد معينی از معنی دلالت می‌کند وشش صيغه دارد: «ذا» برای مفردِ مذکر است و «ذانِ» يا «ذَيْنِ» برای مُثَنّایِ مذکر و «اُولی» و «اُولِاء» برای جمعِ مذکر، «ذِهْ» برای مفـرد مؤنث، «تـانِ» يا «تَيْنِ» برای مثنّای مؤنث و «اُولی» و «اُولِاء» برای جمع مؤنث. وغالبا بر سر اسم اشاره «هـٰ» که «هاء تنبيه» ناميده می‌شود در می‌آيد مثل: هذا الرّجل، هذانِ الرّجلان، هؤلاءِ الرّجال، هذِهِ الْمَرْاَةَ، هاتانِ الْمَرأتَانِ، هؤلاءِ النِّساء.

برای اشاره به مکان نزديك «هُنا» وبه مکان متوسّط «هُناك» وبه مکان بعيد «هُنالِك» بکار برده می‌شود.

موصول اسم معرفه ايست که بوسيله جمله‌ای که بعد از آن ذکر می‌شود وبآن «صِلَة» گفته می‌شود بر فرد يا افراد معيّنی دلالت می‌کند. مثل: «اَلَّذی» در آيه شريفه ﴿تَبارَكَ الَّذی بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾.

اسم موصول نظير اسم اشاره شش صيغه دارد: «اَلَّذی» برای مفرد مذکر است و «اَللَّذانِ» يا «اَللَّذَيْنِ» برای مثنّای مذکّر و «اَلَّذِينَ» برای جمع مذکّر و «اَلَّتی» برای مفرد مؤنث و «اَللَّتانِ» يا «اَللَّتَيْنِ» برای مثنّای مؤنث و «اَللّاتی» برای جمع مؤنّث.

موصولاتی‌هم داریم که بلفظ واحد در همه موارد مذکور ـ مذکّر، مؤنث، مفرد مثنّی، وجمع ـ بکار می‌روند وبآنها «موصول مشترك» می‌گویند که از آنجمله است «مَنْ» در مورد ذوی العقول و «ما» در مورد غیر ذوی العقول مثل: ﴿یُسَبِّحُ لِلّهِ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ﴾ و «لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ».

مضاف اسمی است که از مضاف الیه خود کسب تعریف می‌کند، بعبارت دیگر هرگاه اسم نَکِره‌ای به اسم معرفه اضافه شود، نکرهٔ مضاف معرفه می‌شود چرا که معنای آن مشخص ومعلوم‌می‌گردد مثل: «غلامُ زَیْدٍ» و «کتابُ سَعیدٍ».

ومنادی اسمی است که بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء ومورد نداء قرار گرفتن معرفه است وحروف نداء چند حرف اندکه از آنجمله است «یا» و «اَیا» مثل: یا شُرْطِیُّ و اَیا سائِقُ.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ معرفه ونکره را تعریف کنید.

۲ـ کدامیك از اسمــاء زیر علم است:کتاب، قرآن، انجیل، موسی، عیسی، سلطان، نمرود، اتاتورك، پاستور، عالم، مخترع، انیشتین، کسری، قیصر، قریش، قم،ایران.

۳ـ پنج مثال جدید برای معرّف بِأل ذکر کنید.

۴ـ هر کدام از صیغه‌های چهارده گانه ضمیر را در جمله‌ای ذکر کنید.

۵ـ هر کدام از صیغه‌های اسم اشاره را بکار ببرید.

۶ـ ده آیه از قرآن مجید که مشتمل بر اسم موصول باشد ذکر کنید.

۷ـ پنج مثال برای اضافه ایکه در آن مضاف بر اثر اضافه معرفه شده‌است ذکر کنید.

۸ـ پنج مثال برای منادی که در آن اسم نکره بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء معرفه شده‌است ذکر کنید.

*** والحمد لله اوّلا وآخرا ***

* * *

صــرف ســاده

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله ربّ العالمین والصّلوة علی سیّدنا محمّدوآله الطّیّبین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین

مقدّمه

۱ ـ تعریف علم صرف: علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهای گوناگون درآوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلاً کلمهٔ «عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهای: عَلِمَ، یَعْلَمُ، اِعْلَمْ و... درمی آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید ویا کلمهٔ «رَجُل» (به معنی مرد) را بصورتهای رِجال و رُجَیْل درمی آوریم تا معانی: مردها ومرد کوچک حاصل شود.

۲ ـ فایدهٔ علم صرف: درهرزبانی بسیاری از کلمات ازیکدیگر گرفته می شوند مثلاً درفارسی کلمات: گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می گفتم... خواهم گفت... ازمادهٔ «گفتن» گرفته شده اند. بنابراین باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم وبه معانی آنها پی ببریم ونیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. ازآنچه گذشت روشن شد که فایدهٔ علم صرف شناختن کلمه و معنی آن وقدرت برساختن کلمه است.

۳ ــ موضوع علم صرف: وضمناً معلوم شد که موضوع علم صرف «کلمه» است یعنی این علم فقط در بارهٔ ساختمان و خصوصیات کلمه صحبت میکند.

٤ ــ تعریف کلمه: کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می گو یند دربرابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۵ ــ اقسام کلمه: کلمات عربی ــ مانند کلمات هرزبان دیگر ــ به سه دسته تقسیم می شود: فعل، اسم، حرف.

فعل کلمه ایست که برمعنای مستقلّی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَذْهَبُ (میرود)، اِذْهَبْ (برو).

اسم کلمه ایست که برمعنای مستقلّی دلالت کند بدون دلالت براقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْم (دانستن) مال (ثروت).

حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند فی (در) درجملهٔ: «دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ» و مِن (از) درجملهٔ «خَرَجْتُ مِنَ الدّارِ».

● توجه کنید: ●

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا درعلم صرف ازحرف، بحث نمی شود و هرکجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابراین مباحث این کتاب دردو بخش فعل و اسم عنوان می گردد. ویک سری مطالب متفرّقه درخاتمه مطرح خواهد شد.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ علم صرف چه علمی است؟
۲ ــ علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟
۳ ــ منظور شما از خواندن صرف چیست؟
٤ ــ لفظِ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هرکدام چند مثال بزنید.
۵ ــ کلمه و لفظ مهمل باهم چه فرقی دارند؟
٦ ــ اسم و فعل را تعریف کنید.
۷ ــ در کلمات زیر هرکدام از افعال، اسماء و حروف رادرستون مخصوصی بنویسید:
ضُحیٰ (چاشت) شَعْر (مو)، مِن (از)، یَأْتِی (می آید)، اَسَد (شیر)، کَبیر (بزرگ)، مَسْجِد، صُبْح، لاٰتَشْرَبْ (نیاشام)، رَجُل (مرد)، حَتّیٰ (تا)، اِعْلَمْ (بدان)، نَصَرْتُمْ (یاری کردید)، عِشاء (اول شب)، حسَن، اَحْمَد، دَحْرَجَ (غلطانید)، عِلْم (دانستن)، یَقْتُلُ (می کُشد)، لِ (برای)، شاٰرِع (خیابان)، زُقاق (کوچه)، نَماٰ (رشد کرد)، ناٰمَ (خوابید)، سَماٰء (آسمان)، لَیْل (شب)، ذَهاٰب (رفتن)، نَهار (روز)، بَقَر (گاو)، طاٰئِر (پرنده)، اِلیٰ (تا)، جِنّ، مَلَک.
۸ ــ بر کلمات هرستون چند کلمه دیگر اضافه کنید.
۹ ــ بین فعل و اسم از جهت معنی چه فرقی است؟
۱۰ ــ چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

٦ ــ **جامد ومشتق**: کلمه یا جامد است یا مشتق. «**جامد**» کلمه ای است که از کلمهٔ دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن)، عَسیٰ (امید است).

«**مشتق**» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: معلوم (دانسته شده)، عاٰلِم (دانا)، عَلِمَ (دانست).

کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد ــ جامد باشد یا مشتق ــ **اصل** آن کلمه می نامند.

از یک اصل کلمات چندی گرفته می شود. اصل و مشتقات آنرا «**کلمات همجنس**» می گویند.

۷ ــ حروف اصلی و زائد: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می نامند، مثلاً در کلمات عِلْم، عٰالِم، مَعْلُوم، عَلیم، اَعْلَم و... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائدند.

۸ ــ ابنیهٔ کلمه: کلمه در زبان عربی دارای شش بناءاست زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثلاثی» می گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رُباعی» گفته می شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خُماسی» نامیده اند. هرکدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُجَرَّد» می گویند و یا دارای حرف زائد است که «مَزیدٌ فیه» نامیده می شود، به مثالهای زیر توجه نمائید:

ثلاثی
- مجرد: عَلِمَ، رَجُل
- مزید: اَعْلَمَ، رِجٰال

رباعی
- مجرد: دَحْرَجَ، جَعْفَر
- مزید: تَدَحْرَجَ، جَعٰافِر

خُماسی
- مجرد: سَفَرْجَل
- مزید: خَنْدَریس

● توجّه کنید: ●

خماسی بودن مختص به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی.

* پرسش و تمرین *

۱ ــ فرق بین مشتق و جامد، اصل و مشتق، اصل و جامد را بیان کنید.
۲ ــ سه دسته کلمات همجنس ذکر کنید.
۳ ــ در دسته های زیر حروف اصلی و زائد را معین کنید «خُرُوج، خارِج، اِخْراج، مَخْرَج، خَرْج، خَراج، خَرّاج، مَخارِج»، «صَبْر، اِصْطِبار، صَبُور، صابِرین، یَصْبِرُ، اِصْبِرْ، صابِر»، «سُؤال، مَسْأَلَة، سائِل، مَسائِل، مَسْؤُول، سُؤالات»
۴ ــ بناء کلمات زیر را معین کنید: حَسَن، حُسَیْن، صابِر، صَبْر، دِرْهَم، دَراهِم، دُرَیْهِم، خَرْج، خُرُوج، خارِج، قِمَطْر، قِرْطَعْب، بُرْثُن، صَدَقَ، صَدیق.
۵ ــ اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هرکدام از ابنیه چند مثال جدید بزنید.

۹ ــ وزن و قواعد آن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف ــ ع ــ ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می برند. مثلاً می گویند کَتَبَ بروزن فَعَلَ و عَلِمَ بروزن فَعِلَ است و همینطور. . . درساختن وزن کلمات قواعد زیر باید رعایت شود:

۱ ــ درمقابل حروف اصلی بترتیب **ف ع ل** قرار می گیرد و اگر کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می شود بنابراین وزن ثلاثی دارای یک لام و وزن رباعی دارای دو لام، و وزن خماسی دارای سه لام خواهد بود. مثلاً سَأَلَ بروزن فَعَلَ، دِرْهَم بروزن فِعْلَل، سَفَرْجَل بروزن فَعَلَّل است.

۲ ــ اگر در کلمه ای حرف زائد بود چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد مثل سَلَّمَ و جَلْبَبَ در وزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می گیرد تکرار می شود مانند: سَلَّمَ = فَعَّلَ و جَلْبَبَ = فَعْلَلَ و اگر چنین نبود خود زائد را در وزن می آورند مانند عالِم = فاعِل و مَعْلُوم = مَفْعُول.

۳ ــ حرکت هرکدام از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد که درمقابل آن قرار می گیرد. بنابراین عَلِمَ بروزن فَعِلَ و عَلیم بروزن فعیل و عُلُوم بر وزن فُعُول خواهد بود. مگر اینکه حرکت بر اثر قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد

تغییر کرده باشد که دراینصورت حرکت اصلی مراعات می شود.

مثلاً می گو ییم قٰالَ بر وزن فَعَلَ است ز یرا در اصل قَوَلَ بوده است. و نیز می گو ییم یَمُدُّ بروزن یَفْعُلُ است ز یرا دراصل یَمْدُدُ بوده است و همینطور...

٤ ــ اگر در کلمه ای «حرف مشدّد» که نمودار دو حرف همجنس است باشد با مراجعه به کلمات همجنس باید ببینیم آن دو حرف هردو اصلیند یا هردو زائد یا یکی اصلی و دیگری زائد. درصورت اول وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم. مانند مَرَّ (مرور کرد) که می گوییم بروزن فَعَلَ است و درصورت دوم همان زائد مشدّد را در وزن می آوریم مانند اِجْلِوّاز (بهم چسبیدن) که می گوییم بروزن اِفْعِوّال است. و درصورت سوم هرگاه نتوان تشخیص داد که حرف اول از دو حرف همجنس زائد است یا دوم، هرکدام ازف ع ل وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد مشدّد می کنیم مثلاً می گوییم: سَلَّمَ بروزن فَعَّلَ و اِحْمَرَّ بروزن اِفْعَلَّ است و هرگاه بدانیم کدامیک از آن دو زائد است و کدام اصلی، وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم مثلاً می گوییم: سَیِّد بروزن فَیْعِل است و عَلیّ بروزن فعیل[1].

۵ ــ اگربعضی ازحروف اصلی کلمه طبق قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد حذف شود، ازوزن نیز حرفی که مقابل آن است حذف می شود مثلاً می گوییم قُلْ (بگو،از قٰالَ یَقُولُ) بروزن فُلْ و هَبْ (ببخش،ازوَهَبَ یَهَبُ) بر وزن عَلْ و فِ (وفا کن،ازوَفٰی یَفی) بروزن عِ است.

٦ ــ اگر در کلمه ای «قلب» (قلب مکانی) واقع شده بود، یعنی ترتیب اصلی فاء و عین و لام بهم خورده بود دروزن نیزترتیب ف،ع،ل بهم خواهد خورد

مثلاً می گوییم جٰاه بروزن عَفَل است زیرا با مراجعه به کلمات همجنس آن از قبیل وَجْه، وَجیه، وَجٰاهَت و غیره معلوم می شود «ج» عین الفعل و «ا» که منقلب از واو است فاءالفعل می باشد.

فایدهٔ دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیلهٔ آن می توان نوع و بناء کلمه را شناخت.[1]

• تبصره: •

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است **فاءُالفِعْل**، حرفی را که مقابل «ع» است **عینُ الفِعْل** و حرفی را که مقابل «ل» است **لامُ الفِعْل** می نامند. لام الفعلهای رباعی را لام الفعل اوّل ودوم و لام الفعلهای خماسی را لام الفعل اول، دوّم و سوّم نامیده اند.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ وزن چیست؟

۲ ــ با رعایت قواعد ۱ و۳ وزن کلمات دسته اوّل و با رعایت سه قاعدهٔ اول، وزن کلمات دسته دوم و با رعایت چهار قاعدهٔ اول،وزن کلمات دسته سوم و با رعایت تمام قواعد، وزن کلمات دستهٔ چهارم از کلمات زیر را معیّن کنید:

۱ــ وزن در دو مقام مورد استفاده قرار می گیرد:

۱) در مقام تعلیم که هرگاه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه را به دانش آموز تعلیم دهد بجای اینکه یک یک حروف اصلی و زائد را معرفی کند، وزن کلمه را به او می گوید و او با توجّه به وزن، حروف اصلی و زائد را تشخیص میدهد.

۲) در مقام فراگیری، در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیلهٔ تشخیص حروف اصلی از زائد است که علماء صرف ابنیهٔ کلمه را همانطور که گذشته به چند دسته تقسیم کرده و اوزان هر بناء را بدست آورده‌اند. محصل با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان هنگام برخورد به کلمه ای بدون مراجعه به کلمات همجنس، وزن آنرا از میان اوزان مضبوطه پیدا میکند و حروف اصلی و زائد آنرا با توجّه به وزن بدست می آورد.

(شرح رَضیّ الدّین استرابادی رَحِمَهُ الله برشافِیَه اِبْنِ حاجب چاپ بیروت ج ۱ ص ۱۲)

دستهٔ اول: کَرُمَ، کَتَبَ، فَرَس، قُفْل، کَتِف، عَضُد، صَعْب، عِنَب، ضِرْس.
دستهٔ دوم: عالِم، عُلَماء، عَلاّمَة، مَخارِج، خُرُوج، اِسْلام، مُسْلِم، دَراهِم، دُرَیْهِم، دِحْراج، تَدَحْرَجَ.
دسته سوم: غَفّار، جَعْفَرِیّ، تَعَلُّم، خَرّاج، سَلَّمَ، قَرار، مَقَرّ، مَداد، مَدَّ، اِسْتَمَدَّ، مُدُن، تَمَدُّن، جَیِّد، لَیِّن، عَلَوِیّ، نَبِیّ، وَفِیّ، خُدّام،جَبّار، قَوِیّ.
دسته چهارم: قِ (باتوجه به وَقْی، وِقایَة)، سَلْ (باتوجّه به سَأَلَ و سُؤال)، حادی (باتوجه به واحِد، وَحْدَة، تَوْحید)، أَیِسَ (باتوجه به یَأْس، یَؤُس، یائِسَة)، طَأْمَنَ (باتوجه به طَمْأَنَ، اِطْمَأَنَّ، اِطْمِئْنان).
۳ ــ باتوجه به تمام قواعد وزن، وزن کلمات زیر را معین کنید: اِسْتِعْلام، مُعَلِّم مُتَعَلِّم، اِحْسان، اِسْتِحْسان، تَحْسین، تَکامُل، اِسْتِکْمال، کَمال، کُمَیْل، مُکَمِّل، کُمَّلین.

٤ ــ فاء، عین و لام الفعل کلمات زیر را معین کنید: کَلام، تَکَلُّم، اِسْتِسْلام، اِسْتِغْفار، غَفّار، صَبُور، سُؤال، تَفَؤُّل، فَعّال، سَفَرْجَل، رُجَیْل، دِرْهَم، زِبْرِج، صَدْر، کَریم.
۵ ــ اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است: فَعْلَل، فِعْلِل، فُعْلُل، فِعَلّ، فِعْلَل، فُعْلَل واسم خماسی مجرّد دارای چهار وزن:فَعَلَّل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ با توجه به اوزان فوق‌بناء کلمات زیر را معین کنید: جَعافِر، قُذَعْمِل، دَراهِم، زِبْرِج، قِرْمِز، جَحْمَرِش، ثَعْلَب.
٦ ــ حروف اصلی و زائد کلمات موزون زیر را معین کنید: اِحْمارَّ=اِفْعالَّ، تَوَکُّل= تَفَعُّل، اِسْتِیحاش= اِسْتِفْعال، اِجارَة= اِفالَة و فِعالَة، صَبُور= فَعُول، میثاق= مِفْعال، تَوْکیل= تَفْعیل، تَقاعُد= تَفاعُل، تِجارَة= فِعالَة، جَوَلان= فَعَلان، کَراهِیَة= فَعالِیَة، ضَرُورَة= فَعُولَة، جَهْوَرَ= فَعْوَلَ،حَوْقَلَ= فَوْعَلَ، شَیْطَنَة= فَیْعَلَة، تَمَسْکُن= تَمَفْعُل، اِسْتَحیٰ= اِسْتَفَلَ، مَقْضِیّ= مَفْعُول، مَهْدِیّ= مَفْعُول، یَخْشَوْنَ= یَفْعَوْنَ، مَلیّ= فَعیل، مَبیع= مَفْعِل.

۱۰ ـ صحیح، مُعتلّ، مَهموز، مُضاعف، سالم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.[۱]

۱ـ صحیح ومعتلّ: کلمه ای را که هیچکدام ازحروف اصلی آن حرف علّه نباشد صحیح گویند و کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف علّه باشد معتلّ مینامند. حروف علّه عبارتند ازواو، یاء و الف.[۲] و سایر حروف را صحیح می گویند. بنابراین کلمهٔ صحیح مثل: سَلِمَ، سالِم و کلمهٔ معتلّ مانند یَسَرَ (آسان شد)، باعَ (فروخت)،رَمیٰ (پرتاب کرد).

معتلّ هفت قسم است:

۱ ـ معتل الفاء که آنرا **مِثال** گویند مانند: یَسَرَ و وَقْت.

۲ ـ معتل العین که آنرا **اجوف** می نامند مانند: خاٰفَ و بَیْع.

۳ ـ معتل اللاّم که آنرا **ناقص** گویند مانند: دَعاٰ و رَمْی.

٤ ـ معتل الفاء واللاّم که آنرا **لفیف مفروق** گویند مانند: وَفیٰ و وَحْی.

۵ ـ معتل العین واللاّم که آنرا **لفیف مقرون** گویند مانند: لَویٰ وحَیّ.

٦ ـ معتل الفاء والعین که آنرا نیز **لفیف مقرون** گویند مانند:وَیْل.

۷ ـ معتل الفاء والعین واللام مانند:واٰو و یاٰء که در اصل «وَوَو» و «یَیَی» بوده است.

۱ـ شرح رضی ج ۱ ص ۳۳.

۲ـ این سه حرف دائماً حرف علّه اند. واو و یاء و الف در حروف معانی مثل: لَو، فی، ماٰ و در اسم مبنی مثل هُوَ، أیْنَ، اِذا نوعاً اصلی (غیرمنقلب از حرف دیگر) اند. اما در فعل مطلقا و در اسمِ معرب الف اصالت ندارد. مثل دَعا که در اصل دَعَوَ بوده است و فتیٰ که در اصل فَتَیَ بوده است. لکن واو و یاء گاهی اصلیند مثل قَوْل و بَیْع و گاهی غیراصلی مانند: یُوقِنُ (علم می آورد) که در اصل یُیْقِنُ بوده و میزان (ترازو) که در اصل مِوْزاٰن بوده است. (شرح رضی ج ۳: ٦٦).

۲ ــ مهموز و غیر مهموز: کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می نامند مانند: اَمَرَ، سَأَلَ، بَرِئَ و مهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أَمَرَ و آمِر؛ مهموزالعین مانند: سَأَلَ و سائِل؛ مهموزاللام مانند: بَرَأَ و بارِئ.

۳ ــ مضاعف و غیرمضاعف: کلمه ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاءالفعل و عین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند مانند: مَدَّ، حَجّ، بَبْر، دَدَن (لهو ولعب).[1]

تَتِمَّه: کلمه ای را که نه معتلّ باشد و نه مهموز و نه مضاعف، سالم می نامند مانند: ضَرَبَ و بَقَر.

تبصره ۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلْزَلَ و سَلْسَلَ «مضاعف» گفته شده است.[2]

تبصره ۲: باید توجه داشت که یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد هم مهموز مانند: اَمَرَ، سَأَلَ. یا هم صحیح باشد و هم مضاعف مانند مَدَّ، دَدَن. همچنین کلمه می تواند هم معتل باشدوهم مهموز مانند: یَئِسَ و أَبیٰ. یاهم معتل

---

۱ ــ بنابراین کلمه ای را که فاء و لام آن همجنس باشد مثل قَلَق (اضطراب)، سَلِس (روان) مضاعف نمی گویند.

۱ ــ درزبان عربی کلمهٔ رباعی و خماسی که درآن دو حرف اصلی متماثل و متصّل به هم باشند نداریم و کلماتی نظیر قَرْدَد (نوعی زمین) = فَعْلَل، جَلْبَبَ (لباس فراخ پوشید) = فَعْلَلَ،شَمْلَلَ (تند رفت) = فَعْلَلَ، ثلاثی مزید هستند نه رباعی و کلماتی نظیر: اِقْعَنْسَسَ (امتناع کرد) = اِفْعَنْلَلَ، خَفَیْدَد (شترمرغ نر) = فَعَیْلَل، اَلَنْجَج (خوب، چوبی خوشبو) = اَفَنْعَل نیز ثلاثی مزید هستند نه خماسی، دلیل و توجیه این امر در خاتمه خواهد آمد. (شرح رضی ج ۱ ص ۶۰ و لسان العرب ج ۳ ص ۲۳۸).

باشد و هم مضاعف مانند حَیَّ و وَدَّ و نیز کلمه می تواند هم مهموز باشد و هم مضاعف مانند أَنَّ (ناله کرد)، أَزَّ (جوشید) و امّا کلمهٔ سالم همیشه صحیح است.

تبصره ۳: حرف علّه را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، بَیْع، دٰار، اَمیر و حرف لین را اگر حرکت ماقبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدّ» نیز می نامند[1] مانند دٰار، اَمیر.[1]

حرکت مناسب با واو، ضمّه است و مناسب با یاء، کسره و مناسب با الف، فتحه. بنابراین الف همیشه حرف مدّ است زیرا خود ساکن است و تا ماقبلش مفتوح نباشد قابل تلفظ نیست.

تبصره ٤: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف پهلویِ هم را از یک مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلّفظ بین آنها فاصله نیافتد. دراینصورت حرف اول را «مُدْغَم» و حرف دوّم را «مُدْغَمٌ فیه» گویند و غالباً هردو را بصورت یک حرف و گاهی آنها را جدای از هم می نویسند. مانند مَدَدَ ← مَدَّ، اَلْرَجُل ← اَلرَّجُل. بحث تفصیلی در بارهٔ ادغام، در فعل مضاعف ثلاثی مجرّد خواهد آمد.

تبصره ۵: همزه و حروف علّه درمعرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند و آن به دو صورت است: قلب و حذف.

۱ــ شرح رضی ج ۱ ص ۲۵. النحوالوافی ج ٤ ص ٦٩٩ .

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزهٔ ساکن بعد از همزهٔ متحرّک قرار گیرد، همزهٔ ساکن را به حرف مدّ تبدیل می کنند. مانند أَءْمَنَ ← آمَنَ، أُءْمُرْ ← اُومُرْ، إءْمان ← ایمان. ولی اگر همزه ساکن بعداز حرف متحرّکی غیر از همزه قرار گیرد، تبدیل آن به حرف مدّ جایز است نه واجب مانند: رَأْس ← راس، شُؤْم ← شوم، ذِئْب ← ذیب و در بعضی کلمات دیگر نیز که وضعیّت فوق را ندارد، تبدیل همزه شنیده شده است مانند: اَئِمَّة ← اَیِمَّة، نَبِیْءٌ ← نَبیّ، بَرِیْءٌ ← بَرِیّ، نُبُوءَة ← نُبُوَّة، مَقْرُوء ← مَقْرُوّ.

تخفیف حذفی: قاعدهٔ مشخصی ندارد و سَماعی است مانند: أُؤْخُذْ ← خُذْ، أُؤْكُلْ ← كُلْ.

تغییر حرف علّه را «اِعلال» گویند و اعلال حرف علّه بر سه قسم است: سکون و قلب و حذف. که اعمال هرکدام طبق قواعد خاصّ و در شرایط معیّنی صورت می گیرد. تفصیل آن در فصل ۱۲ بخش اوّل و مقدّمه بخش دوّم خواهد آمد.

* پرسش و تمرین *

۱ ــ نوع و بناء کلمات موزون زیر را معیّن کنید: مَرْء= فَعْل، ثَعْلَب= فَعْلَل، سَلْسَلَة= فَعْلَلَة، سَئِم=فَعِل، قَذارَة= فَعالَة، اِجارَة= فِعالَة، بَراءة= فَعالَة، فِرار= فِعال، بِئر= فِعْل، رَأْی= فَعْل، قَوِیّ= فَعیل، مائِل= فاعِل، جَرَیان= فَعَلان، جاری= فاعِل، قَساوَة= فَعالَة، فَیْض= فَعْل، فَیَضان= فَعَلان، فَیّاض= فَعّال، مَداد= فَعال، ذَرّ= فَعْل، سَلام= فَعال، سالِم= فاعِل (راهنمایی: در حلّ این تمرین و همچنین تمرین بعدی می گوییم: مَرْء: ثلاثی مجرّد مهموز، ثَعْلَب: رباعی مجرد و همینطور...).

۲ ــ معتلّ، مهموز، مضاعف، وسالم را در کلمات موزون زیر معین کنید: حَیّ= فَعْل،

وَلِیّ = فَعیل، یاء = فَعْل، مُؤتَمَر = مُفْتَعَل، أتیٰ = فَعَلَ، مَرْأة = فَعْلَة، مَرْئیٰ = مَفْعَل، حَریر = فَعیل، تَوْدیع = تَفْعیل، حُکّام = فُعّال، طَیْر = فَعْل، طَیّارَة = فَعّالَة، یاقُوت = فاعُول، وَحْشَة = فَعْلَة، وُصُول = فُعُول، صابِر = فاعِل، سَدّ = فَعْل، صُدُود = فُعول، سَمّاک = فَعّال، أیِّم = فَیْعِل، دَیّان = فَعّال، عَلیّ = فَعیل، عَلَویّ = فَعَلیّ، اَحْمَر = اَفْعَل.

۳ ــ حروف اصلی و زائد کلمات زیر را معین کنید: اَلَنْدَد (دشمن سرسخت) = اَفَنْعَل، عَفَنْجَج (کلفت نادان) = فَعَنْلَل. مَهْدَد (اسم زنی است) = فَعْلَل، دِرْهَم = فِعْلَل، جَعْفَر = فَعْلَل، شَرْشَرَة (قطعه قطعه کردن) = فَعْلَلَة. یَلَنْدَد (دشمن سرسخت) = یَفَنْعَل، زَمْزَمَة = فَعْلَلَة، اِحْرَنْجَمَ = اِفْعَنْلَلَ، تَزَلْزُل = تَفَعْلُل، خِدَبّ (پیر) = فِعَلّ، بُرْثُن (پنجهٔ شیر) = فُعْلُل.

٤ ــ برای هر یک از اقسام کلمه که در تبصرهٔ شمارهٔ ۲ به آنها اشاره شده است سه مثال بزنید.

۵ ــ چرا الف همیشه حرف مدّ است؟

٦ ــ حروف علّه، مدّ و لین را در تمرین شمارهٔ ۲ مشخص کنید.

۷ ــ ادغام، مدغم و مدغم‌فیه را تعریف کنید.

۸ ــ لامِ «أل» در حروف شمسی که عبارتند از ١٤ حرف: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن» ادغام می‌شود مانند: اَلتَّقْویٰ، اَلثَّواب و... اَ ــ نام بقیّه حروف چیست؟ ۲ ــ برای ادغام لام (أل) در هر یک از حروف شمسی دو مثال بزنید و آنها را تلفّظ کنید.

۹ ــ برای لزوم تبدیل شدن همزه به حرف مدّ چند شرط وجود دارد؟ نام ببرید.

۱۰ ــ موارد قیاسی و سماعی تخفیف همزه را با ذکر مثال بیان کنید.

۱۱ ــ تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟ أأدَم، أأداب، مُؤدَّب، أأخَر، أأمَنَ، اُؤتِیَ، بارِئ، إئذان، أأذَر، تَأسیس، مُؤاخات، مُؤمِن، یُؤمِنُ، مُؤیَّد، مُؤَن، فِئَة، یَأس، مِئزَر، سائِر، جائِز، مَسائِل.

۱۲ ــ اصطلاحات زیر را معنی کنید: حرف علّه، اعلال، حرف صحیح، حرف لین، حرف مدّ، کلمه: مضاعف، مهموز، صحیح، معتلّ، مثال، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

۱۳ ــ هرکدام از حروف علّه اصلی اند یا منقلب؟

بخش اول

بخش اول

فعل

مقدّمه

۱ ــ تعریف و تقسیم: فعل کلمه ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ (زد)، یَضْرِبُ (دارد میزند یا خواهد زد)، اِضْرِبْ (بزن). و پدیدار شدن حالت مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَحْسُنُ (نیکو می شود)، اُحْسُنْ (نیکوشو).

فعل بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسُنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند یَضْرِبُ و یَحْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرِبْ و اُحْسُنْ[1].

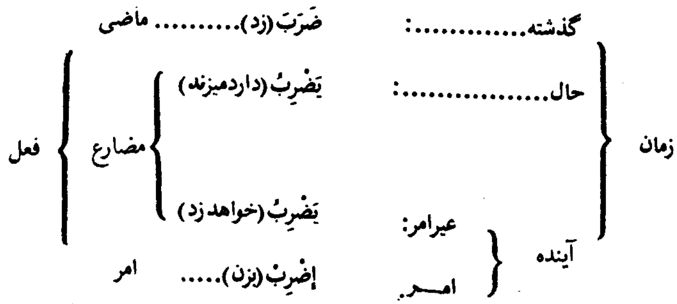
---

۱ ــ کیفیّت انقسام فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر چنین است: زمان که جزئی از معنای فعل است بر سه قسم است: ماضی، حال، مستقبل (گذشته، حال، آینده). فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم میگردد. فعل مستقبل بردو قسم است: امر و غیر امر. مستقبل غیرامر بافعل حال لفظاً مشترکند لذا آن دو را «مضارع» نامیده اند در نتیجه فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم شده است. نموداز زیر این کیفیّت را مشخص می کند: ←

۲ ـ اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته می شود و مصدر کلمه ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج (خارج شدن)، حُسْن (نیکوشدن). علامت مصدر این است که در آخر ترجمهٔ فارسی آن «تن» یا «دن» آورده شود مشروط براینکه اگر «ن» را برداشتیم تبدیل به فعل ماضی شود بنابراین کلماتی مانند عُنُق (گردن) و خاضِع (فروتن) مصدر نیستند[1].

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود تنها فعل ماضی است و امّا مضارع و امر چنین نیستند بلکه مضارع از ماضی گرفته می شود و امر از مضارع:

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر[2].



۱ـ کلمه ای که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج و حُسْن یا تنها معنی زمان داشته باشد مانند: أَمْسِ (دیروز)، أَلْیَوْم (امروز)، غَد (فردا) اسم است و فقط کلمه ای فعل است که هم بر کار یا حالت دلالت کند و هم بر زمان آن.

۲ـ ازآنچه گذشت روشن شد که فعل مشتقّ است و اصل آن مصدر می باشد علاوه بر فعل بعضی از اقسام اسم نیز از مصدر گرفته می شود که در بخش دوم خواهد آمد و نیز افعال معدودی است که از مصدر گرفته نمی شود و در مبحث چهارم همین بخش بیان خواهد شد.

* پرسش و تمرین *

۱ ــ اقسام فعل و چگونگی انقسام آنرا ذکر کنید.
۲ ــ بین فعل و مصدر چه فرقی است.
۳ ــ از کلمات زیر کدام فعل و کدام مصدر است؟: إحْسان (نیکی کردن)، مُحْسِن (نیکوکار)، عَدَن (نام مکانی است)، نَوْم (خوابیدن)، جاءَ (آمد)، یَنْصُرُ (یاری می کند)، نَسْج (بافتن)، خُتَن (نام مکانی است).

۳ ــ معلوم و مجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد مانند ضَرَبَ زَیْدٌ بَکْراً (زید بکر را زد) و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است **«نائِب فاعل»** می گویند مانند: ضُرِبَ بَکْرٌ (بکر زده شد). بنابراین هر فعلی یا معلوم است یا مجهول یعنی یا دارای فاعل است یا دارای نائب فاعل.

باید توجّه داشت که فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته می شود:

ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول

توضیح و چگونگی این اشتقاق خواهد آمد.

۴ ــ صیغه های فعل: فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلّم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب، مخاطب و متکلّم می نامند.

دوفعل غائب و مخاطب با مذکر یا مؤنّث بودن فاعل یا نائب فاعل و نیز با مفرد یا مُثَنّی و یا جمع بودنِ آن تغییر می کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلّم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می کند و دارای دو صورت است؛ هر کدام از صور فوق را «صیغه» می گو یند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می خوانند. مثلاً می گو یند: صیغهٔ مفرد مذکر غائب، صیغهٔ مُثَنّای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلّم دارای دو صیغه و درنتیجه هر فعل دارای ۱٤ صیغه می باشد.

- غایب
  - مذکّر
    - ۱ــ مفرد
    - ۲ــ مثنّی
    - ۳ــ جمع
  - مؤنّث
    - ٤ــ مفرد
    - ۵ــ مثنّی
    - ٦ــ جمع
- مخاطب
  - مذکّر
    - ۷ــ مفرد
    - ۸ــ مثنّی
    - ۹ــ جمع
  - مؤنّث
    - ۱۰ــ مفرد
    - ۱۱ــ مثنّی
    - ۱۲ــ جمع
- متکلّم
  - ۱۳ــ مفرد(وحده)
  - ۱٤ــ غیرمفرد (مع الغیر)

۵ ــ مباحث بخش اوّل: مطالب این بخش درضمن چهار عنوان بحث می شود که عبارتند از: ۱ــ ثلا ثی مجرّد ۲ــ ثلا ثی مز ید ۳ــ رباعی ٤ــ فعل صَناعی، غیرمتصرف و اسم فعل.

● توضیح: ●

فعل «مُجَرَّد» به فعلی می گو یند که در صیغهٔ اوّل ماضی آن حرف زائد نباشد و فعل «مَزیدٌ فیه» به فعلی گفته می شود که صیغهٔ اوّل ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

* پرسش و تمرین *

۱ ـ فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: قَرَأَ زَیْدٌ الْکِتابَ، قُرِءَ الْکِتابُ، کَتَبْتُ الدَّرْسَ، کُتِبَ الدَّرْسُ، اَکَلَتْ فاطِمَةُ الْخُبْزَ، اُکِلَ الْخُبْزُ، شَرِبَتُ الْماءَ، شُرِبَ الْماءُ، عَرِفَ زَیْدٌ، سَأَلَ التِّلْمیذُ، نَصَرَعَلِیٌّ، قُتِلَ الْحُسَیْنُ (ع).

۲ ـ فعل غائب، مخاطب، متکلّم را تعریف کرده برای هرکدام بفارسی مثال بزنید.

۳ ـ چرا هرکدام از دو قسم غائب و مخاطب شش صیغه و متکلّم دو صیغه دارد؟ آیا در فارسی هم همینطور است؟ توضیح دهید.

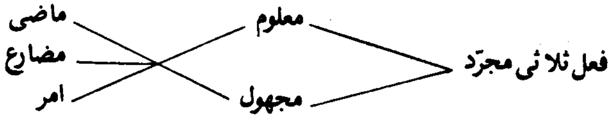
٤ ـ شمارهٔ صیغه های زیر چیست؟ متکلم وحده، متکلم مع الغیر، مفرد مؤنّث مخاطب، مفرد مؤنّث غائب، جمع مؤنث غائب، جمع مؤنّث مخاطب، جمع مذکر مخاطب، تثنیه مذکر غائب، تثنیه مؤنّث مخاطب.

۵ ـ نام صیغه های زیر را ذکر کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ١٤.

٦ ـ هرکدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می شوند؟

مبحث اوّل

ثلاثی مجرّد



فصل ۱ ــ ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرّد ازمصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را ــ اگر دارای حرف زائدیست ــ انداخت فاءالفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل درماضی هر مصدر سَماعی است) بنابراین ماضی ثلاثی مجرّد معلوم بریکی ازاین سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند ذَهاب (رفتن) ـــــ← ذَهَبَ (رفت)، عِلْم (دانستن) ـــــ← عَلِمَ (دانست)، حُسْن (نیکوشدن) ـــــ← حَسُنَ (نیکوشد).

صیغه ها: هرکدام ازسه وزن فوق خود «صیغهٔ اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغهٔ اول می گیریم بدین ترتیب:

صیغهٔ دوّم: با اضافه کردن الف به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ ← فَعَلا).

صیغهٔ سوّم: با اضافه کردن واوبه آخر صیغهٔ اوّل و مضموم کردن لام الفعل : (فَعَلَ ← فَعَلُوا).[1]

صیغهٔ چهارم: با اضافه کردن تاء ساکنه «تْ» به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ← فَعَلَتْ).

صیغهٔ پنجم: با اضافه کردن «تا» به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ ← فَعَلَتا).

صیغهٔ ششم: با اضافه کردن نون مفتوحه «نَ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْنَ).

صیغهٔ هفتم: با اضافه کردن تاء مفتوحه «تَ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتَ).

صیغهٔ هشتم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُما).

صیغهٔ نهم: با اضافه کردن «تُمْ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل : (فَعَلَ ← فَعَلْتُمْ).

صیغهٔ دهم: با اضافه کردن تاء مکسوره «تِ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتِ).

صیغهٔ یازدهم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُما).

صیغهٔ دوازدهم: با اضافه کردن «تُنَّ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُنَّ).

صیغهٔ سیزدهم: با اضافه کردن تاء مضمومه «تُ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُ).

صیغهٔ چهاردهم: با اضافه کردن «نا» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْنا).

۱ـ «واو» علامت جمع مذکّر چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الفی نوشته می شود که خوانده نمی شود.

بنابراین صیغه های ماضی ثلاثی مجرّد معلوم چنین صرف می شود:[۱]

فَعَلَ	فَعَلا	فَعَلُوا	فَعَلَتْ	فَعَلَتا	فَعَلْنَ
فَعَلْتَ	فَعَلْتُما	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتِ	فَعَلْتُما	فَعَلْتُنَّ
		فَعَلْتُ	فَعَلْنا		

وهمینطور است صرف صیغه های دو وزن دیگر (فَعِلَ و فَعُلَ)

ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه های ماضی ثلاثی مجرّد معلوم به ترتیب عبارتست از:

«ا و تْ تا نَ تَ تُما تُمْ تِ تُما تُنَّ تُ نا» هرکدام از این علامتها را «ضمیر» می نامند بجز «ت» در صیغه های ٤ و ٥ که فقط علامت تأنیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغهٔ ۱ و ٤ به ترتیب هُوَ و هِيَ است که چون مُقَدَّر است به آن «ضمیر مُسْتَتِر» و سایر ضمائر را «ضمیر بارِز» می گویند.

ضمیر بجای اسم می نشیند از اینرو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر (بارز یا مستتر) خواهد بود می گوییم: ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلانِ، ذَهَبَ الرِّجالُ، قالَتْ هِنْدٌ، قالَتِ النِّساءُ[۲].

---

۱ ــ درآوردن کلمه ای را بصورت ها (صیغه ها)ی مختلف «**صرف کردن**» گویند بنابراین صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه های چهارده گانهٔ آن.

۲ ــ اگر دیده شد که با بودن ضمیر بارز همراه فعلی اسم ظاهر نیز آورده شده است باید گفت که علامت در این صیغه فقط علامت فاعل است نه ضمیر مانند «أَكَلُونِيَ الْبَراغيثُ»: برغوث ها مرا خوردند (بُرْغَوْث: کیک). باید توجه داشت که فاعل فقط در ٦ صیغهٔ غائب می تواند بصورت اسم ظاهر آورده شود و در بقیهٔ صیغه ها واجب است بصورت ضمیر باشد.

پرسش وتمرین

۱ ــ مطلق فعل و فعل ماضی را تعریف کنید.
۲ ــ چرا ماضی ثلاثی مجرّد معلوم سه وزن دارد؟
۳ ــ در ماضی ثلاثی مجرّد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه هایی هستند؟: وْ، تا، نَ، تَ، تُما، تِ، تُ.
٤ ــ صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند؟: ۲، ٤، ٥، ۸، ۹، ۱۳، ۱٤.
٥ ــ معنای صیغه های فوق را از فعل ذَهَبَ بیان کنید.
٦ ــ بجای جملات زیر معنی مناسب ذکر کنید: دو زن رفتند، من دانستم، تو رفتی، شما دو مرد رفتید، زنان نیکوشدند، ما دانستیم، شما گروه زنان رفتید، مردها دانستند.
۷ ــ افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، قَتَلَ، عَظُمَ، شَهِدَ، کَبُرَ، رَحِمَ، صَدَقَ، رَؤُفَ.
۸ ــ چگونگی ضمائر فعل ماضی را توضیح دهید.
۹ ــ در فعل ماضی ضمیر صیغه های زیر چیست؟ ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ۲، ٥، ۸، ۱۰، ٦، ۱۲.
۱۰ ــ اغلاط زیر را تصحیح کنید: رَجُلٌ جاءَتْ، اِمْرَأَةٌ جاءا، نَصَرُوا الرِّجالُ، إمْرَأَتانِ اَکَلا، نِساءٌ شَرِبُوا، حَسُنَا الرَّجُلانِ، عَلِمَتَا امْرَأَتانِ، عَلِمُوا النِّساءُ، نَحْنُ ضَرَبْنَ، اَنْتُما ضَرَبْتُم، زَیْدٌ ضَرَبَتْ، هِنْدٌ وَسَعیدَةٌ قَرَءَ، ضَرَبا الرَّجُلانِ.

فصل ۲ ــ مضارع معلوم:

مضارع معلوم ثلاثی مجرّد از ماضی آن گرفته می شود بدین طریق: ابتدا یک یاء مفتوحه «یَـ» بر سر ماضی (صیغهٔ اوّل ماضی) درآورده سپس فاءالفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سَماعی است و ممکن است مفتوح یا مکسور و یا مضموم باشد[1].

---

۱ ــ آنچه گفته شد در موردی است که فعل ماضی مفتوح العین باشد و بخواهیم مضارع آنرا بنا کنیم امّا اگر مکسورالعین بود، عین الفعل مضارع آن یا مفتوح است یا مکسور و اگر مضموم العین باشد عین الفعل آن فقط مضموم خواهد بود.

بنابراین مضارع ثلاثی مجرّد معلوم نیز سه وزن دارد: یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← یَذْهَبُ (دارد می رود یا خواهد رفت)، ضَرَبَ ← یَضْرِبُ (دارد می زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← یَقْتُلُ (دارد می کشد یا خواهد کشت).

صیغه ها: هرکدام از سه وزن فوق «صیغهٔ اول» مضارع است و ۱۳ صیغهٔ دیگر را از صیغهٔ اول می گیریم بدین طریق:

صیغهٔ دوّم: با اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر صیغهٔ اوّل و مفتوح کردن لام الفعل: (یَفْعَلُ ← یَفْعَلانِ).

صیغهٔ سوّم: با اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وْنَ» به آخر صیغهٔ اول: (یَفْعَلُ ← یَفْعَلونَ).

صیغهٔ چهارم: با تبدیل یاء حرف مضارع به تاء: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلُ).

صیغهٔ پنجم: با تبدیل یاء به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلانِ).

صیغهٔ ششم: با ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوحه «نَ» به آخر آن: (یَفْعَلُ ← یَفْعَلْنَ).

صیغهٔ هفتم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلُ).

صیغهٔ هشتم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلانِ).

صیغهٔ نهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وْنَ» به آخر آن: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلُون).

صیغهٔ دهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مکسور کردن لام الفعل و اضافه کردن یاء و نون مفتوحه «یْنَ» به آخر آن: (یَفْعَلُ ← تَفْعَلینَ).

صیغهٔ یازدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و

اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلانِ).

صیغهٔ دوازدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوح «نَ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلْنَ).

صیغهٔ سیزدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اول به همزه:(یَفْعَلُ ← أفْعَلُ).

صیغهٔ چهاردهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به نون :(یَفْعَلُ ← نَفْعَلُ).

• توجّه کنید: •

یاء، تاء، همزه‌ونون (حروف اَتَیْنَ) را که در اوّل صیغه‌های مضارع قرار دارند «**حروف مضارَعه**» یا «علامت فعل مضارع» می‌نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهارحرفی باشد مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهارحرفی یا بیشتر از آن باشد مفتوح می‌باشند. بنابرآنچه گذشت صرف مضارع ثلاثی مجرّد معلوم چنین است:

یَفْعَلُ	یَفْعَلانِ	یَفْعَلُونَ	تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	یَفْعَلْنَ
تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلِینَ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلْنَ
		أفْعَلُ	نَفْعَلُ		

و همچنین است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (یَفْعِلُ و یَفْعُلُ).

ضمائر: الف در تثنیه‌ها، واو در جمعهای مذکر، **نون** در جمعهای مؤنث، **یاء** در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائربارز فاعل است. در صیغه‌های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ ضمیر فاعل مستتر است. در صیغهٔ ۱ هُوَ، در صیغهٔ ٤ هِیَ، در صیغهٔ ۷ أنْتَ، در صیغهٔ ۱۳ أنَا و در صیغهٔ ۱٤ نَحْنُ.

• توجّه کنید: •

درفعل مضارع دوصیغهٔ جمع مؤنّث مَبْنی و بقیّه صیغه ها مُعْرَب است، صیغه های مُعْرَب بخودی خود مرفوع می باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ ضمّهٔ لام الفعل و در تثنیه ها، جمعهای مذکّر و مفرد مؤنّث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می گویند.

در دو صیغهٔ جمع مؤنّث (٦ و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه علامت رفع.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ـــ فعل مضارع را تعریف کنید.
۲ ـــ مضارع ثلاثی مجرّد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
۳ ـــ مضارع ثلاثی مجرّد معلوم ازچه گرفته می شود وچگونه؟
٤ ـــ صیغه های زیرچگونه ساخته می شوند: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ٦، ۱۲، ۸، ۱۱.
۵ ـــ نام صیغه های تمرین فوق چیست؟
٦ ـــ مضارعهای زیر را صرف کنید، یَعْمَلُ، یَحْسُدُ، یَقْذِفُ، یَشْرُفُ، یَکْتُبُ، یَقْرَءُ، یَضْبِرُ.
۷ ـــ صیغه های زیر را از یَعْلَمُ معنی کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۰.
۸ ـــ کیفیّت ضمائر فعل مضارع را توضیح دهید.
۹ ـــ حروف مضارعه و حرکت آنها در مضارع ثلاثی مجرّد معلوم و کیفیّت وقوع آنها را بیان کنید.
۱۰ ـــ اعراب و علامت رفع در صیغه های مضارع به چه کیفیّت است؟
۱۱ ـــ درچه صیغه هایی از مضارع، لام الفعل ساکن است؟ و جامع بین این صیغه ها چیست؟

فصل ۳ ـ ابواب ثلا ثی مجرّد:

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» و مضارع فَعِلَ ممکن است بر یکی از دو وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ» بیاید و مضارع «فَعُلَ» فقط بر وزن «یَفْعُلُ» می آید ۰ بعبارت دیگر در فعل ثلا ثی مجرّد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

(۱) فَعَلَ یَفْعَلُ مانند مَنَعَ یَمْنَعُ (۴) فَعِلَ یَفْعَلُ مانند سَمِعَ یَسْمَعُ

(۲) فَعَلَ یَفْعِلُ مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ (۵) فَعِلَ یَفْعِلُ مانند حَسِبَ یَحْسِبُ

(۳) فَعَلَ یَفْعُلُ مانند نَصَرَ یَنْصُرُ (۶) فَعُلَ یَفْعُلُ مانند کَرُمَ یَکْرُمُ

هرکدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می نامند. بنابراین فعل ثلا ثی مجرّد دارای شش باب است.

* پرسش وتمرین *

۱ ـ اینکه می گویند فعل ثلا ثی مجرّد معلوم شش باب دارد یعنی چه؟

۲ ـ ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید: أَکْل (خوردن) از باب ۳، قُعُود (نشستن) از باب ۳، شَهادَة (حاضر بودن) از باب ٤، ضَرْب (زدن) از باب ۲، رُکُوع (خم شدن) از باب ۱، سَآمَة (ناراحت شدن) از باب ٤، قَتْل (کشتن) از باب ۳.

۳ ـ صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ ماضی و مضارعهای فوق را معنی کنید.

٤ ـ شمارهٔ ابواب زیر را معیّن کنید: جاءَیَجِیءُ، فَهِمَ یَفْهَمُ، سَأَلَ یَسْأَلُ، عَمِلَ یَعْمَلُ، حَلُمَ یَحْلُمُ، ذَهَبَ یَذْهَبُ، قَتَلَ یَقْتُلُ، عَلِمَ یَعْلَمُ، حَسُنَ یَحْسُنُ.

فصل ٤ ــ امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می شود. البتّه نه اینچنین که صیغهٔ اوّل آن از مضارع و بقیه صیغه ها از صیغهٔ اوّل، بلکه هرکدام از صیغه های آن از همان صیغهٔ مضارع گرفته می شود. شش صیغهٔ غائب و دو صیغهٔ متکلّم با درآوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می شود و شش صیغهٔ مخاطب با تغییر خاصّی در صیغهٔ مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب و متکلّم و این شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر می نامند.

صیغه ها: برای ساختن صیغه های غائب و متکلّم امر لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اوّل صیغه های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می اندازیم و برای ساختن صیغه های مخاطب آن اوّلاً از اوّل هرکدام از صیغه های مضارع مخاطب حرف مضارع را می اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزهٔ متحرّکی در اول آن می آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم والّا همزه را مکسور می آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

بنابراین صرف صیغه های امر از یَفْعَلُ چنین است:

لِیَفْعَلْ	لِیَفْعَلا	لِیَفْعَلُوا	لِتَفْعَلْ	لِتَفْعَلا	لِیَفْعَلْنَ
اِفْعَلْ	اِفْعَلا	اِفْعَلُوا	اِفْعَلی	اِفْعَلا	اِفْعَلْنَ
		لِاَفْعَلْ	لِنَفْعَلْ[1]		

۱ــ نون مفتوحة در دو صیغهٔ ٦ و ١٢ چون ضمیر است همیشه ثابت میباشد.

و از یَفْعِلُ چنین است:

لِیَفْعِلْ لِیَفْعِلا لِیَفْعِلُوا... اِفْعِلْ اِفْعِلا اِفْعِلُوا... لِاَفْعِلْ لِنَفْعِلْ

و از یَفْعُلُ چنین است:

لِیَفْعُلْ لِیَفْعُلا لِیَفْعُلُوا... اُفْعُلْ اُفْعُلا اُفْعُلُوا... لِاَفْعُلْ لِنَفْعُلْ

● دونکته: ●

۱ ــ لام امر را چون بعد از واو یا فاء یا ثُمَّ قرار گیرد می توانیم ساکن کنیم مانند: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ» «فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ» «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُم وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ» (قرآن مجید).

۲ ــ همزهٔ امر، همزهٔ وصل است یعنی چون صیغهٔ امر در اثناء کلام واقع شود همزه در تلفّظ ساقط می شود و ماقبل آن به ما بعد وصل می گردد مانند: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ» (۴ ـ الملک)

ضمائر: کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرّد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم، ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعِل می باشد.

* پرسش و تمرین *

۱ ــ فعل امر را تعریف کنید.

۲ ــ کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳ ــ قاعدهٔ ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.

۴ ــ امر صیغه های زیر چیست؟ یَذْهَبُ، یَعْلَمُونَ، نَعْلَمُ، اَذْهَبُ، تَذْهَبینَ، تَذْهَبانِ، یَذْهَبانِ، یَعْلَمْنَ، تَعْلَمْنَ، تَذْهَبُ، تَعْلَمُ.

۵ ــ امر یَقْرَءُ، یَکْتُبُ، یَصْبِرُ را صرف نموده، صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۶.

۹ آنها (امرها) را معنی کنید.

۶ ــ در سُوَرِ آخر قرآن مجید ده فعل امر حاضر را که همزهٔ آن ساقط شده باشد پیدا کنید.

۷ ــ کیفیت ضمائر فعل امر را بیان کنید.

۸ ــ ضمائر زیر درچه صیغه هایی از مضارع و امر بکار میروند؟: ا. نَ، یْ، هُوَ، اَنا. نَحْنُ.

۹ ــ در صیغه های زیر از مضارع و امر چه ضمیری بکار می رود و بارز است یا مستتر: ۲. ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴.

فصل ۵ ــ ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می گیر یم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ماقبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرّک قبل از آن را (که در ثلاثی مجرّد فقط فاءالفعل است) مضموم می کنیم مانند: ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عُلِمَ (دانسته شد).

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرّد بیش ازیک وزن ندارد و آن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضیِ مجهول را همانند ماضی معلوم می ساز یم منتهی دراینجا اختلاف صیغه ها و ضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (و در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه ها چنین است:

فُعِلَ	فُعِلا	فُعِلُوا	فُعِلَتْ	فُعِلَتا	فُعِلْنَ
فُعِلْتَ	فُعِلْتُما	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتِ	فُعِلْتُما	فُعِلْتُنَّ
		فُعِلْتُ	فُعِلْنا		

* پرسش وتمرین *

۱ ــ ماضی مجهول را تعریف کنید.
۲ ــ در فعل مجهول اختلاف صیغه ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید.
۳ ــ کیفیت ضمائر ماضی مجهول را بیان کنید.
٤ ــ صیغه های ۱ تا ٦ مجهول عَلِمَ و ۷ تا ۱۲ مجهول ضَرَبَ و متکلّم مجهول نَصَرَ را بسازید.
۵ ــ مجهول اَکَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ و اَمَرَ را صرف کنید.

فصل ٦ ــ مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می شود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم و ماقبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح می کنیم مانند: یَعْلَمُ (می داند) ← یُعْلَمُ (دانسته می شود)، یَضْرِبُ (می زند) ← یُضْرَبُ (زده می شود)، یَنْصُرُ (یاری می کند) ← یُنْصَرُ (یاری می شود).

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرّد نیز فقط یک وزن دارد و آن «یُفْعَلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

یُفْعَلُ	یُفْعَلانِ	یُفْعَلُونَ	تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	یُفْعَلْنَ
تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلُونَ	تُفْعَلینَ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلْنَ
		اُفْعَلُ	نُفْعَلُ		

* پرسش وتمرین *

۱ ــ مضارع مجهول را تعریف کنید.
۲ ــ مضارع مجهول ثلاثی مجرّد چند وزن دارد؟ چرا؟
۳ ــ مجهول افعال زیرچیست؟: یَأْکُلُ، یَقْتُلُ، یَعْلَمُ، یَأْمُرُ، یَکْتُبُ.
٤ ــ صیغه های زیر را از مجهولهای تمرین سابق بسازید: ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤.
۵ ــ اختلاف ضمائر در مضارع مجهول به چه مناسبت است کیفیت آنها را بیان کنید.
٦ ــ بین مضارع معلوم و مجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

فصل ۷ ــ امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و همانند امر معلوم هرصیغهٔ آن از همان صیغهٔ مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اوّل آن درآورده علامت رفع را از آخر می اندازیم مانند یُعْلَمُ (دانسته می شود) ← لِیُعْلَمْ (باید دانسته شود)، تُضْرَبُ (زده می شوی) ← لِتُضْرَبْ (باید زده شوی). بنابراین تمام صیغه های امر مجهول با لام امر ساخته می شود وصرف آن چنین است:

لِیُفْعَلْ	لِیُفْعَلا	لِیُفْعَلُوا	لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِیُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلُوا	لِتُفْعَلی	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلْنَ
		لِأُفْعَلْ	لِنُفْعَلْ		

* پرسش وتمرین *

۱ ــ بین امر معلوم و مجهول در ساختن صیغه ها چه فرقی است؟
۲ ــ امر معلوم و مجهول یَعْلَمُ، یَکْتُبُ، یَسْأَلُ را صرف کنید.
۳ ــ صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ۳، ۹، ٦، ۱۲ چند امر مجهول تمرین فوق را معنی کنید.
٤ ــ چه صیغه هایی از امر مجهول ضمیر مستتر دارد و آن ضمیر یا ضمائر چیست؟
۵ ــ ضمائر بارز امر مجهول و محل هر یک را ذکر کنید.

فصل ۸ ــ مجهول فعل لازم:

دانستیم که در فعل مجهول باید مفعول را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل قرار داد. از اینرو فعلی را که بخواهیم مجهول کنیم باید «متعدّی» یعنی دارای مفعول باشد مانند ضَرَبَ که فعل علاوه بر فاعل به مفعولٌ بِه نیز احتیاج دارد می گوییم: «ضَرَبَ زَیْدٌ بَکْراً» و در مجهول آن می گوییم «ضُرِبَ بَکْرٌ»[۱].

و امّا فعل لازم مانند ذَهَبَ را که مفعول ندارد نمی توان مجهول کرد مگر اینکه آنرا بوسیلهٔ حرف جَرّ متعدّی نماییم.

متعدّی کردن فعل لازم با حرف جرّ چنین است که حرف جرّی بر سر اسم درآورده بعد از فعل قرار دهیم مانند: ذَهَبَ زَیْدٌ (زید رفت) ــــ ذَهَبَ زَیْدٌ بِبَکْرٍ (زید بکر را برد) ــــ ذُهِبَ بِبَکْرٍ (بکر برده شد)[۲].

۱ــ مفعول که منصوب است چون نائب فاعل قرار گیرد مرفوع می شود.

۲ــ فعلی را که خود به خود متعدّی باشد «متعدّی بنفسه» و مفعول آنرا «مفعول بی واسطه» و فعلی را که بوسیلهٔ حرف جرّ متعدی شود «متعدّی بحرف جرّ» و مفعول آنرا «مفعول باواسطه» می گویند.

صرف ماضی مجهول متعدّی به حرف جرّ از این قرار است:

فُعِلَ بِهِ	فُعِلَ بِهِما	فُعِلَ بِهِمْ	فُعِلَ بِها	فُعِلَ بِهِما	فُعِلَ بِهِنَّ
فُعِلَ بِکَ	فُعِلَ بِکُما	فُعِلَ بِکُمْ	فُعِلَ بِکِ	فُعِلَ بِکُما	فُعِلَ بِکُنَّ
		فُعِلَ بی	فُعِلَ بِنا		

و صرف مضارع آن از این قرار است:

یُفْعَلُ بِهِ، یُفْعَلُ بِهِما، یُفْعَلُ بِهِم... یُفْعَلُ بِکَ، یُفْعَلُ بِکُما، یُفْعَلُ بِکُم... یُفْعَلُ بی...

و صرف امر آن از این قرار است:

لِیُفْعَلْ بِهِ، لِیُفْعَلْ بِهِما، لِیُفْعَلْ بِهِمْ... لِیُفْعَلْ بِکَ. لِیُفْعَلْ بِکُما، لِیُفْعَلْ بِکُمْ... لِیُفْعَلْ بی...[1]

ضمائر: همانطور که ملاحظه شد ضمائر مجهول متعدّی به حرف جرّ غیر از ضمائر اقسام گذشته است این ضمائر عبارتند از: هُ هُما هُمْ ها هُما هُنَّ کَ کُما کُمْ کِ کُما کُنَّ ی نا، که بوسیلهٔ حرف جرّ به ترتیب، نائب فاعل صیغه های چهارده گانهٔ فعل قرار می گیرند. بجای شش ضمیر اول می توان اسم ظاهر آورد مانند ذُهِبَ بِهِ یا ذُهِبَ بِرَجُلٍ... ذُهِبَ بِهِنَّ یا ذُهِبَ بِنِساءٍ ولی در هشت صیغهٔ بعد فقط باید ضمیر آورده شود.

۱ــ چون اختلاف صیغه های فعل مجهول بخاطر اختلاف نائب فاعل است و در مجهول متعدّی بحرف جرّ نائب فاعل متصل به فعل نیست، لذا اختلاف نائب فاعل موجب تغییر صیغهٔ فعل نمی شود می گوییم: ذُهِبَ بِرَجُلٍ (مردی برده شد)، ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ (دو مرد برده شدند)، ذُهِبَ بِرِجالٍ (مردهایی برده شدند). ذُهِبَ بِهِنْدٍ (هند برده شد) و همینطور...

فصل ۹ ــ مجهول بدون معلوم:

در زبان عرب چند فعل مجهول وجود دارد که یا معلوم آن استعمال نشده است مثل أُغْمِيَ عَلَيْهِ (بیهوش شد) ویا اصل معنای معلوم درآن حفظ نشده است مثل: أُولِعَ بِهِ (به او علاقهٔ زیاد پیدا کرد یا به آن چیزیا کارحریص شد یا حریص بود)، حُـمَّ (تبدار شد)، غُشِيَ عَلَيْهِ (غش کرد)، جُنَّ (دیوانه شد)، أُتُرىٰ (آیا گمان می کنی) عُنِيَ به (باو اهتمام ورزید) و...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ اصطلاحات زیررا معنی کنید: فعل لازم، فعل متعدّی، متعدّی بنفسه، متعدّی بحرف جرّ، جارّومجرور، مفعول باواسطه، مفعول بی واسطه.

۲ ــ ازسوره های نَصْرو اِنْشِراح برای اصطلاحات فوق مثال بیاورید.

۳ ــ فعل لازم راچگونه مجهول می کنند؟ وچرا؟

٤ ــ ماضی ومضارع مجهول افعال زیررا صرف کنید: خَرَجَ مِنْهُ، دَخَلَ فيهِ، سَأَلَ عَنْهُ، نَظَرَ اِلَيْهِ.

۵ ــ صیغه های زیررا ازماضی ومضارعهای مجهول فوق معنی کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤.

٦ ــ امر مجهول مضارعهای تمرین سابق(٤) را صرف کنید وصیغه های ۲، ۳، ٦، ۹، ۱۲ ازامر مجهولها را معنی کنید.

۷ ــ ضمائر مجهول فعل لازم وکیفیّت تخلّف (جانشین شدن) اسم ظاهر ازآنها را بیان کنید.

۸ ــ بنظر شما علّت آوردن فعل مجهول بجای معلوم یعنی ذکرنکردن فاعل چه چیزها می تواند باشد؟

۹ ــ آیا قواعدی که برای ساختن مجهول گفته شد عمومی است یا مختصّ به ثلاثی مجرّد؟ به چه دلیل؟

۱۰ ــ کیفیّت ضمائرمعلوم ومجهول عمومی است یا خصوصی؟ چرا؟

تتمّه

چنانکه در خلال فصلهای اخیر روشن شد فعل مجهول (چه مجهول متعدّی بنفسه وچه مجهول متعدّی بحرف جرّ) فقط به یک صورت صرف می شود و ١٤ صیغه دارد و همین طور است فعل معلوم لازم، لکن فعل معلوم متعدّی (چه متعدّی بنفسه وچه متعدّی به حرف جرّ) برای هر صیغهٔ آن در رابطه با مفعول ١٤ صیغه متصوّر است که ازضرب ١٤×١٤، ١٩٦ صورت بدست می آید، هرچند تمام این صور مورد استفاده قرارنمی گیرد. دو جدول ز یر صورآنرا درحالتی که مفعول ضمیر متصل باشد نشان می دهد:

جدول شماره(۱) صرف متعدّی بنفسه با ضمائر مفعولی :

		۱	۲	۳	۴	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
		ه	هما	هم	ها	هما	هنَّ	کَ	کُما	کُم	کِ	کُما	کُنَّ	ی	نا
۱	نَصَرَ	نَصَرَهُ	نَصَرَهُما	نَصَرَهُم	نَصَرَها	نَصَرَهُما	نَصَرَهُنَّ	نَصَرَکَ	نَصَرَکُما	نَصَرَکُم	نَصَرَکِ	نَصَرَکُما	نَصَرَکُنَّ	نَصَرَنی	نَصَرَنا
۲	نَصَرا	نَصَراهُ	نَصَراهُما	نَصَراهُم	نَصَراها	نَصَراهُما	نَصَراهُنَّ	نَصَراکَ	نَصَراکُما	نَصَراکُم	نَصَراکِ	نَصَراکُما	نَصَراکُنَّ	نَصَرانی	نَصَرانا
۳	نَصَرُوا	نَصَرُوهُ	نَصَرُوهُما	نَصَرُوهُم	نَصَرُوها	نَصَرُوهُما	نَصَرُوهُنَّ	نَصَرُوکَ	نَصَرُوکُما	نَصَرُوکُم	نَصَرُوکِ	نَصَرُوکُما	نَصَرُوکُنَّ	نَصَرُونی	نَصَرُونا
۴	نَصَرَتْ	نَصَرَتْهُ	نَصَرَتْهُما	نَصَرَتْهُم	نَصَرَتْها	نَصَرَتْهُما	نَصَرَتْهُنَّ	نَصَرَتْکَ	نَصَرَتْکُما	نَصَرَتْکُم	نَصَرَتْکِ	نَصَرَتْکُما	نَصَرَتْکُنَّ	نَصَرَتْنی	نَصَرَتْنا
۵	نَصَرَتا	نَصَرَتاهُ	نَصَرَتاهُما	نَصَرَتاهُم	نَصَرَتاها	نَصَرَتاهُما	نَصَرَتاهُنَّ	نَصَرَتاکَ	نَصَرَتاکُما	نَصَرَتاکُم	نَصَرَتاکِ	نَصَرَتاکُما	نَصَرَتاکُنَّ	نَصَرَتانی	نَصَرَتانا
٦	نَصَرْنَ	نَصَرْنَهُ	نَصَرْنَهُما	نَصَرْنَهُم	نَصَرْنَها	نَصَرْنَهُما	نَصَرْنَهُنَّ	نَصَرْنَکَ	نَصَرْنَکُما	نَصَرْنَکُم	نَصَرْنَکِ	نَصَرْنَکُما	نَصَرْنَکُنَّ	نَصَرْنَنی	نَصَرْنَنا
۷	نَصَرْتَ	نَصَرْتَهُ	نَصَرْتَهُما	نَصَرْتَهُم	نَصَرْتَها	نَصَرْتَهُما	نَصَرْتَهُنَّ	نَصَرْتَکَ	نَصَرْتَکُما	نَصَرْتَکُم	نَصَرْتَکِ	نَصَرْتَکُما	نَصَرْتَکُنَّ	نَصَرْتَنی	نَصَرْتَنا
۸	نَصَرْتُما	نَصَرْتُماهُ	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُم	نَصَرْتُماها	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُنَّ	نَصَرْتُماکَ	نَصَرْتُماکُما	نَصَرْتُماکُم	نَصَرْتُماکِ	نَصَرْتُماکُما	نَصَرْتُماکُنَّ	نَصَرْتُمانی	نَصَرْتُمانا
۹	نَصَرْتُم	نَصَرْتُمُوهُ	نَصَرْتُمُوهُما	نَصَرْتُمُوهُم	نَصَرْتُمُوها	نَصَرْتُمُوهُما	نَصَرْتُمُوهُنَّ	نَصَرْتُمُوکَ	نَصَرْتُمُوکُما	نَصَرْتُمُوکُم	نَصَرْتُمُوکِ	نَصَرْتُمُوکُما	نَصَرْتُمُوکُنَّ	نَصَرْتُمُونی	نَصَرْتُمُونا
۱۰	نَصَرْتِ	نَصَرْتِهِ	نَصَرْتِهِما	نَصَرْتِهِم	نَصَرْتِها	نَصَرْتِهِما	نَصَرْتِهِنَّ	نَصَرْتِکَ	نَصَرْتِکُما	نَصَرْتِکُم	نَصَرْتِکِ	نَصَرْتِکُما	نَصَرْتِکُنَّ	نَصَرْتِنی	نَصَرْتِنا
۱۱	نَصَرْتُما	نَصَرْتُماهُ	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُم	نَصَرْتُماها	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُنَّ	نَصَرْتُماکَ	نَصَرْتُماکُما	نَصَرْتُماکُم	نَصَرْتُماکِ	نَصَرْتُماکُما	نَصَرْتُماکُنَّ	نَصَرْتُمانی	نَصَرْتُمانا
۱۲	نَصَرْتُنَّ	نَصَرْتُنَّهُ	نَصَرْتُنَّهُما	نَصَرْتُنَّهُم	نَصَرْتُنَّها	نَصَرْتُنَّهُما	نَصَرْتُنَّهُنَّ	نَصَرْتُنَّکَ	نَصَرْتُنَّکُما	نَصَرْتُنَّکُم	نَصَرْتُنَّکِ	نَصَرْتُنَّکُما	نَصَرْتُنَّکُنَّ	نَصَرْتُنَّنی	نَصَرْتُنَّنا
۱۳	نَصَرْتُ	نَصَرْتُهُ	نَصَرْتُهُما	نَصَرْتُهُم	نَصَرْتُها	نَصَرْتُهُما	نَصَرْتُهُنَّ	نَصَرْتُکَ	نَصَرْتُکُما	نَصَرْتُکُم	نَصَرْتُکِ	نَصَرْتُکُما	نَصَرْتُکُنَّ	نَصَرْتُنی	نَصَرْتُنا
۱۴	نَصَرْنا	نَصَرْناهُ	نَصَرْناهُما	نَصَرْناهُم	نَصَرْناها	نَصَرْناهُما	نَصَرْناهُنَّ	نَصَرْناکَ	نَصَرْناکُما	نَصَرْناکُم	نَصَرْناکِ	نَصَرْناکُما	نَصَرْناکُنَّ	نَصَرْنانی	نَصَرْنانا

ی شماره(۲) صرف متعدّی بحرف جرّ با ضمائر مفعولی :

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
	ه	هما	هم	ها	هما	هنَّ	کَ	کُما	کُم	کِ	کُما	کُنَّ	ی	نا
ذَهَبَ بِـ	ذَهَبَ بِهِ	ذَهَبَ بِهِما	ذَهَبَ بِهِمْ	ذَهَبَ بِها	ذَهَبَ بِهِما	ذَهَبَ بِهِنَّ	ذَهَبَ بِکَ	ذَهَبَ بِکُما	ذَهَبَ بِکُمْ	ذَهَبَ بِکِ	ذَهَبَ بِکُما	ذَهَبَ بِکُنَّ	ذَهَبَ بی	ذَهَبَ بِنا
ذَهَبا بِـ	ذَهَبا بِهِ	ذَهَبا بِهِما	ذَهَبا بِهِم	ذَهَبا بِها	ذَهَبا بِهِما	ذَهَبا بِهِنَّ	ذَهَبا بِکَ	ذَهَبا بِکُما	ذَهَبا بِکُم	ذَهَبا بِکِ	ذَهَبا بِکُما	ذَهَبا بِکُنَّ	ذَهَبا بی	ذَهَبا بِنا
ذَهَبُوا بِـ	ذَهَبُوا بِهِ	ذَهَبُوا بِهِما	ذَهَبُوا بِهِم	ذَهَبُوا بِها	ذَهَبُوا بِهِما	ذَهَبُوا بِهِنَّ	ذَهَبُوا بِکَ	ذَهَبُوا بِکُما	ذَهَبُوا بِکُم	ذَهَبُوا بِکِ	ذَهَبُوا بِکُما	ذَهَبُوا بِکُنَّ	ذَهَبُوا بی	ذَهَبُوا بِنا
ذَهَبَتْ بِـ	ذَهَبَتْ بِهِ	ذَهَبَتْ بِهِما	ذَهَبَتْ بِهِم	ذَهَبَتْ بِها	ذَهَبَتْ بِهِما	ذَهَبَتْ بِهِنَّ	ذَهَبَتْ بِکَ	ذَهَبَتْ بِکُما	ذَهَبَتْ بِکُم	ذَهَبَتْ بِکِ	ذَهَبَتْ بِکُما	ذَهَبَتْ بِکُنَّ	ذَهَبَتْ بی	ذَهَبَتْ بِنا
ذَهَبَتا بِـ	ذَهَبَتا بِهِ	ذَهَبَتا بِهِما	ذَهَبَتا بِهِم	ذَهَبَتا بِها	ذَهَبَتا بِهِما	ذَهَبَتا بِهِنَّ	ذَهَبَتا بِکَ	ذَهَبَتا بِکُما	ذَهَبَتا بِکُم	ذَهَبَتا بِکِ	ذَهَبَتا بِکُما	ذَهَبَتا بِکُنَّ	ذَهَبَتا بی	ذَهَبَتا بِنا
ذَهَبْنَ بِـ	ذَهَبْنَ بِهِ	ذَهَبْنَ بِهِما	ذَهَبْنَ بِهِم	ذَهَبْنَ بِها	ذَهَبْنَ بِهِما	ذَهَبْنَ بِهِنَّ	ذَهَبْنَ بِکَ	ذَهَبْنَ بِکُما	ذَهَبْنَ بِکُم	ذَهَبْنَ بِکِ	ذَهَبْنَ بِکُما	ذَهَبْنَ بِکُنَّ	ذَهَبْنَ بی	ذَهَبْنَ بِنا
ذَهَبْتَ بِـ	ذَهَبْتَ بِهِ	ذَهَبْتَ بِهِما	ذَهَبْتَ بِهِم	ذَهَبْتَ بِها	ذَهَبْتَ بِهِما	ذَهَبْتَ بِهِنَّ	ذَهَبْتَ بِکَ	ذَهَبْتَ بِکُما	ذَهَبْتَ بِکُم	ذَهَبْتَ بِکِ	ذَهَبْتَ بِکُما	ذَهَبْتَ بِکُنَّ	ذَهَبْتَ بی	ذَهَبْتَ بِنا
ذَهَبْتُما بِـ	ذَهَبْتُما بِهِ	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُما بِهِم	ذَهَبْتُما بِها	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُما بِهِنَّ	ذَهَبْتُما بِکَ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُما بِکُم	ذَهَبْتُما بِکِ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُما بِکُنَّ	ذَهَبْتُما بی	ذَهَبْتُما بِنا
ذَهَبْتُم بِـ	ذَهَبْتُم بِهِ	ذَهَبْتُم بِهِما	ذَهَبْتُم بِهِم	ذَهَبْتُم بِها	ذَهَبْتُم بِهِما	ذَهَبْتُم بِهِنَّ	ذَهَبْتُم بِکَ	ذَهَبْتُم بِکُما	ذَهَبْتُم بِکُم	ذَهَبْتُم بِکِ	ذَهَبْتُم بِکُما	ذَهَبْتُم بِکُنَّ	ذَهَبْتُم بی	ذَهَبْتُم بِنا
ذَهَبْتِ بِـ	ذَهَبْتِ بِهِ	ذَهَبْتِ بِهِما	ذَهَبْتِ بِهِم	ذَهَبْتِ بِها	ذَهَبْتِ بِهِما	ذَهَبْتِ بِهِنَّ	ذَهَبْتِ بِکَ	ذَهَبْتِ بِکُما	ذَهَبْتِ بِکُم	ذَهَبْتِ بِکِ	ذَهَبْتِ بِکُما	ذَهَبْتِ بِکُنَّ	ذَهَبْتِ بی	ذَهَبْتِ بِنا
ذَهَبْتُما بِـ	ذَهَبْتُما بِهِ	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُما بِهِم	ذَهَبْتُما بِها	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُما بِهِنَّ	ذَهَبْتُما بِکَ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُما بِکُم	ذَهَبْتُما بِکِ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُما بِکُنَّ	ذَهَبْتُما بی	ذَهَبْتُما بِنا
ذَهَبْتُنَّ بِـ	ذَهَبْتُنَّ بِهِ	ذَهَبْتُنَّ بِهِما	ذَهَبْتُنَّ بِهِم	ذَهَبْتُنَّ بِها	ذَهَبْتُنَّ بِهِما	ذَهَبْتُنَّ بِهِنَّ	ذَهَبْتُنَّ بِکَ	ذَهَبْتُنَّ بِکُما	ذَهَبْتُنَّ بِکُم	ذَهَبْتُنَّ بِکِ	ذَهَبْتُنَّ بِکُما	ذَهَبْتُنَّ بِکُنَّ	ذَهَبْتُنَّ بی	ذَهَبْتُنَّ بِنا
ذَهَبْتُ بِـ	ذَهَبْتُ بِهِ	ذَهَبْتُ بِهِما	ذَهَبْتُ بِهِم	ذَهَبْتُ بِها	ذَهَبْتُ بِهِما	ذَهَبْتُ بِهِنَّ	ذَهَبْتُ بِکَ	ذَهَبْتُ بِکُما	ذَهَبْتُ بِکُم	ذَهَبْتُ بِکِ	ذَهَبْتُ بِکُما	ذَهَبْتُ بِکُنَّ	ذَهَبْتُ بی	ذَهَبْتُ بِنا
ذَهَبْنا بِـ	ذَهَبْنا بِهِ	ذَهَبْنا بِهِما	ذَهَبْنا بِهِم	ذَهَبْنا بِها	ذَهَبْنا بِهِما	ذَهَبْنا بِهِنَّ	ذَهَبْنا بِکَ	ذَهَبْنا بِکُما	ذَهَبْنا بِکُم	ذَهَبْنا بِکِ	ذَهَبْنا بِکُما	ذَهَبْنا بِکُنَّ	ذَهَبْنا بی	ذَهَبْنا بِنا

وبرهمین قیاس است صرف مضارع و امر.

درمجهول کردن هر کدام ازصیغه های جدول شمارهٔ(۲)فعل رامجهول کرده، ضمیر فاعلی را حذف نموده و جارّ و مجرور را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل می آوریم مانند: ذَهَبُوا بِزَيْدٍ ← ذُهِبَ بِزَيْدٍ.

اما در مجهول کردن هر کدام ازصیغه های جدول شمارهٔ(۱)فعل رامجهول کرده ضمیر فاعلی را حذف می کنیم وضمیر مفعولی را به ضمیر فاعلی معادل خود تبدیل کرده وبعنوان نائب فاعل به فعل مجهول ملحق می کنیم. (روشن است که در برخی ازصیغه ها ضمیر نائب فاعل مستتر خواهد بود) مثلاً مجهول نَصَرُوهُنَّ ← نُصِرْنَ و مجهول نَصَرْتَهُم ← نُصِرُوا و...

درجدول زیر معادلهٔ بین ضمائر فاعلی و مفعولی مشخص شده است:

ضمائرفاعلی ماضی		ضمائرمفعولی		ضمائرفاعلی مضارع وأمر
هو(مستتر)	↔	هُ	↔	هُو(مستتر)
ا	↔	هُمٰا	↔	ا
وْ	↔	هُمْ	↔	وْ
هِيَ(مستتر)	↔	هٰا	↔	هِيَ(مستتر)
ا	↔	هُمٰا	↔	ا
نَ	↔	هُنَّ	↔	نَ
تَ	↔	كَ	↔	أنْتَ(مستتر)
تُمٰا	↔	كُما	↔	ا
تُمْ	↔	كُمْ	↔	وْ
تِ	↔	كِ	↔	يْ

تُما ⟷	کُما ⟷	ا
تُنَّ ⟷	کُنَّ ⟷	نَ
تُ ⟷	یْ ⟷	أنَا (مستتر)
نا ⟷	نا ⟷	نَحْنُ (مستتر)

فصل ۱۰ ــ مضاعف[۱]:

گذشت که مضاعف کلمه ای است که فاء و عین یا عین و لام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء و عین آن همجنس باشد شنیده نشده است بنابراین فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) و سَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدّمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب و در بعضی جائز و در بعضی ممتنع است.[۲]

---

۱ ــ مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز، معتلّ و کیفیت اجراء قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلال را درآنها ملاحظه خواهید کرد.

۲ــ ادغام در دو مورد است: ۱) در دو حرف متماثل مانند مَدَدَ ← مَدَّ ۲) در دو حرف متقارب مانند مَنْ یَتَّقِ اللّهَ ← مَن یَّتَّقِ اللّه (دو حرف را درصورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت باهم متحد باشند). موارد وجوب ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در دو صورت:

۱) در صورتیکه اوّلی ساکن و دوّمی متحرّک باشد. خواه در یک کلمه باشند مثل اَلْمُعَلْلِم ← اَلْمُعَلِّم و خواه در دو کلمه مانند: اَکْرِمْ مُحَمَّداً.

(از مورد اول استثناء می شود جایی که حرف اوّل از دو حرف مُتماثل، حرف مدّ باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم، وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شودمانند قُوول و تُقُووِلَ بخلاف مثل مَغْزُوو و عَلِیّ و مَقْرُوّ و بَرِیّ که ادغام در اینها نیز واجب است. و از مورد دوم نیز استثناء می شود جایی که حرف اوّل از دو حرف متماثل حرف مدّ باشد مانند: فی یَوْمٍ، قالُوا وَما).

←

ماضی: در پنج صیغهٔ اول ماضی ادغام واجب است زیرا حرف دوم متحرّک و حرف اوّل جائزالتّسکین است و در بقیّه صیغه ها ممتنع می باشد زیرا

←

۲) درصورتیکه هردو متحرّک و در یک کلمه ولی اوّلی جائزالتسکین باشد مانند: مَدَدَ ـــ مَدَّ، یَمْدُدُ ـــ یَمُدُّ. حرف اوّل درصورتی جائزالتّسکین است که خود مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد. بنابراین «دال» مَدَّدَ و «میم» مُمِدّ جائزالتّسکین نمی باشد. برای ساکن کردن حرف اوّل متحرّک، در دو مورد حرکت آنرا به ماقبل می دهیم:

(۱) حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد مثل إقْشَعْرَرَ ـــ إقْشَعَرَّ، یَمْدُدُ ـــ یَمُدُّ.

(۲) حرف ماقبل، فاءالفعل و ساکن باشد مانند یَوْدَدُ ـــ یَوَدُّ، یُودَدُ ـــ یُوَدُّ. و در غیر این دو صورت حرکت آنرا می اندازیم مانند: مَدَدَ ـــ مَدَّ، مادِدٌ ـــ مادٌّ، خُوَیْصِصَة (مُصَغَّر خاصَّة) ـــ خُوَیْصَّة.

تذکر: قاعده اول از دو قاعدهٔ فوق برقاعده دوّم مقدّم است یعنی اگر در کلمه ای زمینهٔ هردو قاعده وجود داشت، قاعدهٔ اوّل جاری می شود نه دوّم مانند: مَدْدَدَ ـــ مَدَّدَ نه مَدَدَّ.

ب: ادغام دو حرف متقارب در دوصورت:

۱) ادغام لام (أل) در حروف شمسی مانند الرَّجُل و الشَّمْس.

۲) ادغام نون ساکن (نْ) در حروف یَرمَلُون (ی، ر، م، ل، و، ن) مشروط به اینکه در دوکلمه باشند مانند: مَن یَتَّقِ اللّهَ و مُحمَّدٌ(ص) رَّسُولُ اللّه وَمِمَّ خُلِقَ.

تذکّر: ادغام لام (ال) درلام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف یرملون ادغام متماثلین است که از مصادیق مورد الف می باشد.

موارد جواز ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ مضارع مجزوم و امر مشروط براینکه حرف اوّل، مدغم فیه نباشد. مانند لَمْ یَمْدُدْ ـــ لَم یَمُدُّ (بفتح و کسر و ضمّ دال) و لَمْ یَمْدُدْ، اُمْدُدْ ـــ مُدَّ (بفتح و کسر و ضمّ دال) و اُمْدُدْ بخلاف لم یُمَدِّدْ و أمثال آن.

ب: ادغام دو حرف متقارب در صورتیکه در اثر ادغام با کلمهٔ دیگری مشتبه نگردد مانند: یَتَصَعَّدُ ـــ یَصَّعَّدُ بخلاف وَتِدٌ که (ج) و (ب) با اینکه متقارب اند ادغام نمی شوند زیرا در صورت ادغام با کلمه دیگری (وَبَّ) مشتبه خواهد شد.

موارد امتناع ادغام عبارتند از:

۱) موردیکه حرف اول متحرّک و حرکت آن لازم باشد مانند مَدَّدَ و دَدَن (لهو و لعب).

۲) موردیکه حرف دوم ساکن و سکون آن بخاطر اتّصال به ضمیررفع متحرّک باشدمانند مَدَدْنَ و شَدَدْتُم.

۳) اسم ثلاثی مجرّد متحرّک العین مانند قُلَل (قله ها)، طَلَل (بلندی)، سُرُر (تخت ها).

٤) أفْعِل تعجّب مثل أعْزِز بزَیْدٍ.

۵) استثناءهای قواعد قبلی مانند قُوْوِلَ، قالُوا وَما، وَجَبَ.

٦) کلمات سماعی مانند قَطَطَ شَعْرُهُ (مو یش مجعّد شد)، ذَبَبَ الرَّجُلُ (در پیشانی آن مَرد مو روئید)، ضَبِبَتِ الاَرْضُ (ضَباب ـــ نوعی حیوان ـــ در آن زمین زیاد شد). (به شرح رضی ج ۳ ص ۲۳۳ مراجعه شود).

۷) مُلْحَق ـ که بحث آن در فصل ٦ خاتمه خواهد آمد ـ مانند: قَرْدَد (زمین هموار) و أَلَنْدَد (شدید و سخت).

حرف دوّم ساکن و سکون آن به جهت اتّصال به ضمیر رفع متحرّک است.
صرف آن از مَدَّ (کشید) بروزن فَعَلَ چنین است:

معلوم: مَدَّ مَدَّا... مَدَدْنَ مَدَدْتَ....

مجهول: مُدَّ مُدَّا... مُدِدْنَ مُدِدْتَ...

مضارع: ادغام دردو صیغهٔ جمع مؤنّث مضارع ممتنع و در بقیّه صیغه ها واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که در ماضی گفته شد. صرف آن از یَمُدُّ (می کَشد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

معلوم: یَمُدُّ یَمُدّانِ یَمُدُّونَ تَمُدُّ تَمُدّانِ یَمْدُدْنَ
تَمُدُّ تَمُدّانِ تَمُدُّونَ تَمُدِّیْنَ تَمُدّانِ تَمْدُدْنَ أَمُدُّ نَمُدُّ

مجهول: یُمَدُّ... یُمْدَدْنَ تُمَدُّ... تُمْدَدْنَ أُمَدُّ نُمَدُّ.

امر: ادغام در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱٤ امر جائز و در صیغه های ٦ و ۱۲ ممتنع و در بقیّه واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که گذشت و دلیل جواز ـ در آن پنج صیغه ـ اینست که حرف دوم بخاطر عامل جزم یا بناء ساکن است.[1] روشن است که دراین پنج صیغه اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می تواند فتحه یا کسره و اگر عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمّه باشد بنابراین در مضموم العین چهار وجه و در غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغهٔ اوّل امر حاضر در صورت ادغام، همزهٔ امر می افتد زیرا

---

۱. امر بلام مجزوم است به لام امر و امر بصیغه مبنی است. فعل ماضی نیز مبنی است و فعل مضارع باستثنای دوصیغهٔ ٦ و ۱۲ معرب است.

فاءالفعل به حرکت عین الفعل متحرّک می شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم یَعَضُّ (می گزد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:

«لِیَعْضَضْ لِیَعَضَّ لِیَعَضِّ» لِیَعَضّا... «اِعْضَضْ عَضَّ عَضِّ» عَضّا.... «لِأَعْضَضْ لِأَعَضَّ لِأَعَضِّ »...

صرف صیغه های امر معلوم یَفِرُّ (فرار میکند) بروزن یَفْعِلُ چنین است:

«لِیَفْرِرْ لِیَفِرَّ لِیَفِرِّ» لِیَفِرّا... «إِفْرِرْ فِرَّ فِرِّ» فِرّا... «لِأَفْرِرْ لِأَفِرَّ لِأَفِرِّ»...

صرف صیغه های امر معلوم یَمُدُّ (می کَشد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِیَمْدُدْ لِیَمُدَّ لِیَمُدِّ لِیَمُدُّ» لِیَمُدّا... «أُمْدُدْ مُدَّ مُدِّ مُدُّ» مُدّا... «لِأَمْدُدْ لِأَمُدَّ لِأَمُدِّ لِأَمُدُّ»...

تبصره: مادّه های «اَلْحَیاة» (زنده شدن) و «أَلْعَیّ» (عاجز شدن) و امثال آن هم مضاعف اند و هم لفیف، بنابراین حکم هردو را می توان در آنها جاری کرد و گفت: حَیِیَ حَیِیا حَیُوا... (حَیِیُوانیز سماعاً جائز است) یَحْیی یَحْییانِ یَحْیَوْنَ... لِیَحْیَ لِیَحْیَیا لِیَحْیَوْا... إِحْیَ إِحْیَیا إِحْیَوْا... و یا حَیَّ حَیّا حَیُّوا... یَحَیُّ یَحَیّانِ یَحَیُّونَ... «لِیَحْیی لِیَحَیَّ لِیَحَیِّ» لِیَحَیّا لِیَحَیُّوا... وهمینطور ماده های دیگر از این قبیل. در بعضی از صیغه های چنین افعالی تغییراتی عارض می شود که جهت آن در فصلهای آینده خواهد آمد.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ ادغام چیست؟
۲ ــ حکم ادغام کلمات زیر چیست؟ چرا؟: وَیْلٌ لِکلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، یَجْرُرُ، مَرَرْتُ، سارٌ، عوُودَ، مُــخْمَرٌ، دُرٌّ، حُــرٌّ، مَــمْسُوحٌ. تَنْوین. مُحَلِّل، مَرَّة، اِشْتَدَدَ، یَــشْدُدْنَ، تَعُوونَ، مُضَارٌّ، تَحَرَّرَ، بَبْر، لَمْ یَغْضَضْ. اِفْرِرْ. اِحْلِلْنَ، قَرَرْتُمْ، مُسْتَقِرٌّ، سَدَدْتُما، مِنْوال، یَوْبُبُ.
۳ ــ دو حرف متقارب را تعریف کنید.
٤ ــ آیا قاعدهٔ ادغام به فعل یا اسم اختصاص دارد؟
۵ ــ آیا انقسام به صحیح، معتلّ، مهموز، مضاعف، سالم مخصوص کلمه ثلا ثی است؟
٦ ــ ضمائر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گو یند چرا؟
۷ ــ عَضَّ را که بروزن فَعِلَ و مَدَّ و فَرَّ را که بروزن فَعَلَ هستند صرف کنید.
۸ ــ ادغام درچه مواردی واجب، درچه مواردی جائز و درچه مواردی ممتنع است؟ (اجمالاً ذکر کنید).
۹ ــ یَمُدُّ، یَفِرُّ و یَعَضُّ را صرف کنید.
۱۰ ــ خصوصیت امر ازجهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟
۱۱ ــ علّت هرکدام از وجوه صیغه های چند وجهی امر را می دانید؟ آن عت چیست؟
۱۲ ــ امر یَمُدُّ، یَفِرُّ و یَعَضُّ را صرف کنید.
۱۳ ــ ماضی مجهول مَدَّ و مضارع مجهول فَرَّ و امر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

فصل ۱۱ ــ مهموز:

مهموز بر سه نوع است:
۱ ــ **مهموز الفاء** مانند أَمَرَ (فرمان داد).
۲ ــ **مهموز العین** مانند سَأَلَ (پرسید).
۳ ــ **مهموز اللاّم** مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوّم و سوّم مانند سالم است و

امتیازی ندارد و امّا نوع اوّل محلّ جریان قاعدهٔ تخفیف همزه[1] می باشد بدین‌ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجوباً تخفیف می شود مانند:

معلوم: یَأْمُرُ یَأْمُرانِ... آمُرُ نَأْمُرُ لِیَأْمُرْ... اُومُرْ... لِآمُرْ لِنَأْمُرْ

مجهول: یُؤْمَرُ یُؤْمَرانِ... أُومَرُ نُؤْمَرُ لِیُؤْمَرْ... لِتُؤْمَرْ... لِأُومَرْ لِنُؤْمَرْ

و در بقیّهٔ صیغه های مضارع و امر تخفیف آن جائز است مانند یامُرُ... ویُوْمَرُ...

چند مورد استثنائی: ۱ و ۲ و ۳: أَخْذ (گرفتن)، أَكْل (خوردن)، أَمْر (فرمان دادن):

امر حاضر معلوم این سه ماده از قواعد عمومی استثناء شده چنین صرف می شود:

خُذْ خُذا خُذُوا... کُلْ کُلا کُلُوا... مُرْ مُرا مُرُوا...

یعنی نه تنها همزهٔ امر نمی گیرد بلکهٔ همزهٔ فاءالفعل نیز می افتد. البته این عمل در دو مادهٔ اوّل واجب و در مادهٔ سوّم جائز است یعنی امر آنرا اینچنین نیز می توان صرف کرد: أُوْمُرْ أُوْمُرا أُوْمُرُوا...

---

۱ ــ قاعده تخفیف همزه درتبصرهٔ ۵ قسمت دهم مقدّمه گذشت، یادآور میشود که مهموزالفاء مضاعف مثل أَزَّ یأُزُّ درمعرض این قاعده نیست.

٤ ـ سُؤال (پرسیدن):

در ماضی، مضارع و امر معلوم این ماده جایز است همزهٔ عین‌الفعل را به الف تبدیل کنیم پس می گوییم:

سَـأَلَ سَـأَلَا سَـأَلُوا یا: سالَ سالَا سالُوا... یَسْـأَلُ یَسْأَلَانِ... یا: یَسالُ یَسالَانِ... لِیَسْأَلْ... اِسْأَلْ... یا: لِیَسَلْ... سَلْ....

(در صیغه‌های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ و نیز ٦ و ۱۲ امر، الف به التقاء ساکنین می افتد) در صیغه‌های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ سَلا، سَلُوا و سَلی نیز شنیده شده است. و در صورتیکه واو یا فاء بر سر صیغهٔ أمر درآید مانند وَاسْأل و فَاسأَلُوا تبدیل همزهٔ آن بالف شنیده نشده است.

٥ ـ رَأی [رُؤیَة] (دیدن): از معلوم و مجهول مضارع و امر این مصدر همزه عین‌الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل حذف می شود می گوییم:

یَـرَی،یَـرَ یـانِ،یَـرَوْنَ... لِـیَـرَ،لِیَرَ یـا،لِیَرَوْا... رَ،رَ یا، رَوْا... یُرَی،یُرَ یانِ، یُرَوْنَ... لِیُرَ،لِیُرَ یا،لِیُرَوْا...

در بعضی از صیغه‌های این فعل تغییراتی عارض می شود که جهت آن در بحث «ناقص» خواهد آمد.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ سالم، صحیح، مضاعف و مهموز را تعریف کنید.

۲ ــ تبدیل همزه به حرف مدّ در کجا واجب و در کجا جائز است؟

۳ ــ مضارع معلوم و مجهول أمِنَ یَأمَنُ و أمَرَ یَأمُرُ و امر معلوم آندو را صرف کنید.

٤ ــ امر معلوم و مجهول یَأخُذُ، یَأکُلُ و یَأمُرُ راصرف کنید.

٥ ــ ماضی معلوم، مضارع معلوم و مجهول و امر معلوم و مجهول رَأی یَرَی را صرف کنید.

٦ ــ معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر سُؤال را به وجوه ممکن صرف کنید.

فصل ۱۲ ـ قواعد اِعلال:

چنانکه قبلاً اشاره شد حروف علّه در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتلّ تغییراتی را که در حروف علّه عارض می شود بشناسیم. این تغییرات درچهارچوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد. قواعد اعلال بعضی مخصوص نوع خاصی از انواع کلمه اند مثلاً مخصوص فعل مضارع مثال واوی یا ماضی اجوف یاامرناقص میباشند. و بعضی دیگر چنین نبوده و نسبتاً عمومی اند. از قواعد عمومی نسبی اعلال بعضی بیشتر در فعل مورد دارند و بعضی فقط در اسم. دسته اوّل از قواعد عمومی اعلال در اینجا و دسته دوم در مقدمه بخش اسم بیان می شود. و هر کدام از قواعد خصوصی در موضع مخصوص به خود خواهد آمد.

قاعدهٔ اوّل: «واو» و «یاء» متحرّک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند یَقْوُلُ ← یقُولُ، یَبْیِعُ ← یَبیعُ، یَخْوَفُ ← یَخَافُ (← یَخٰافُ) [1] ، بخلاف «فِتْیَة» مَثلاً.

قاعدهٔ دوّم: واو و یاء مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند و عین الفعل یالام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متحرّک باشد پس از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند: قُوِلَ ← قِوْلَ (← قیلَ)، بُیِعَ ← بیعَ، یَدْعُوُونَ ← یَدْعُوْنَ (← یَدْعُونَ)، رَضِیُوا ← رَضُیْوا (← رَضُوا).

---

۱. چند مورد از قاعدهٔ فوق مستثنی است که در «تبصره برقواعد اعلال» خواهد آمد.

قاعدۀ سوم: واو مضموم ماقبل مضموم و یاء مضموم یا مکسور ماقبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد مانند: یَدْعُوُ ← یَدْعُوْ، یَرْمِیُ ← یَرْمِی، رامِیِ ← رامِی، ثانِیُ ← ثانِیْ.

قاعده چهارم: واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند قِوْلَ ← قیلَ، مِوْزان ← میزان.

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مکسور قلب به یاء می شود مانند دُعِوَ ← دُعِیَ، دُعِوْنَ ← دُعینَ، داعِوٌ ← داعِیٌ (← داعِیْ نْ ← داعٍ) بخلاف رَخُوَ و رَجَوَ (← رجا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مفتوح قلب به یاء می شود مشروط براینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند یُدْعَوُ ← یُدْعَیُ (← یُدْعیٰ)، یُدْعَوْنَ ← یُدْعَیْنَ بخلاف دَعَوَ (← دَعا).

باید توجّه داشت که این قاعده بر قاعدۀ هشتم اعلال مقدّم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هردو قاعده باشد اوّل این قاعده جاری می شود و سپس قاعدۀ هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود مشروط براینکه فاءالفعل باشد مانند یُیْسِرُ ← یوسِرُ، مُیْسِر ← مُوسِر.

قاعدۀ هشتم: «واو» و «یاء» متحرّک ماقبل مفتوح قلب به الف می شوند مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد و حرکتی را که قبل از

الف یا یاء نسبت یا علامت تثنیه یا نون تأکید و یا بجهت دفع التقاء ساکنین باشد عارضی گویند . مانند دَعَوَ ← دَعٰا، (یُدْعَوُ ←) یُدْعَیُ ← یُدْعیٰ. بخلاف دَعَوٰا و رَضَوِیّ و فَتَیٰانِ وفَتَیَیْنِ و إخْشَوُنَّ (صیغه نهم امر معلوم مؤکّد به نون تأکید ثقیله) و إخْشَوُاالله وامثال اینها .

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (یَخْوَفُ ←) یَخْوْفُ ← یَخٰافُ، (یُبْیَعُ ←) یُبَیْعُ ← یُبٰاعُ.

تبصره: این قاعده در فاءالفعل جاری نمی شود مانند: یَوَدُّ و تَیَسَّرَ.[1]

قاعدهٔ نهم: الف ماقبل مضموم قلب به واو والف ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند قٰابَلَ ← قُابِلَ ← قُوبِلَ، مِصْبٰاح ← مُصَیْبٰاح ← مُصَیْبِیح.

قاعدهٔ دهم: حرف علّه در التقاء ساکنین حذف می شود مانند قُوْلْ ← قُلْ،بِیْعْ ← بِعْ، خافْ ← خَفْ[2]. تفصیل این قاعده در فصل دوّم خاتمه خواهد آمد.

● تذکار: ●

۱) از قواعد دهگانهٔ فوق سه قاعدهٔ اوّل مربوط به اعلال سکونی است و شش قاعدهٔ بعد مربوط به اعلال قلبی و قاعدهٔ دهم مربوط به اعلال حذفی.

۲) در تزاحم بین قواعد قلبی و سکونی قاعدهٔ قلبی بر سکونی مقدّم است. مثلاً خَوِفَ می شود خٰافَ نه خِوْفَ (که بشود خیف).

۱ـ چند مورد دیگر نیز از قاعدهٔ فوق استثناء می شود که در « تبصره برقواعد اعلال » خواهد آمد.

۲ـ در التقاء ساکنین حرف اوّل حذف میشود، مگر در مثل: مَبْیُوع ← مَبُیْوع ← مبُیْع ← مَبِیْع (اسم مفعول اجوف یائی). مکسور شدن ماقبل یاء در «مَبُیْع» برطبق قاعده ایست که در مقدّمهٔ بخش دوّم (اسم) خواهد آمد

تبصره برقواعد اعلال

حرف علّه در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمیشود:

۱) عین الفعل لفیف مقرون مانند: قَوِیَ و یَحْیِی.

۲) عین الفعل کلماتیکه بمعنی عیب یا رنگ باشندمانند: عَوِرَ، حَوِلَ، قَوِدَ، اَسْوَد.

۳) عین الفعل اسم آلت مانند: مِقْوَد و مِخْیَط.

٤) عین الفعل جمع قِلّة مانند: أدْوُر (جمع دار)، أعْیُن (جمع عین)، أنْیاب (جمع ناب)، أسْوِرَه (جمع سِوار)، أحوال و أحْوِلَة (جمع حَوْل و حال).

۵) عین الفعل مصدرمشهور باب تفعیل مانند: تَقْویم و تَعْیین.

٦) عین الفعل أفْعَل تفضیل و أفْعَل وصفی (صفت مشبّهَة) مانند: أهْوَن و أبْیَض.

۷) عین الفعل صیغهٔ تعجب مانند: ما أقْوَمَ زیداً و أقْوِمْ بزیدٍ.

۸) عین الفعل وزن «فَعَلان» مانند: جَوَلان، حَیَوان، فَوَران، هَیَجان.

۹) عین الفعل کلمه ایکه بعد از عین الفعل آن حرف مدّ است مانند: جَواد، طَویل، بَیان، غَیُور. گرچه دربعضی موارد اعلال میشود مانند صِوام ← صِیام، مبیوع ← مَبیع و تفصیل آن دربحث اجوف و مقدّمهٔ بخش اسم خواهد آمد.

۱۰) غیر آخر کلمهٔ ملحق ـ بحث ملحق در فصل ٦ خاتمه خواهد آمد ـ مانند: جَهْوَرَ و خَوَرْنَق بخلاف مثل اِسْلَنْقی.

۱۱) حرف علهٔ مشدّد مانند: صُیَّرَ و مُصَوَّر.

فصل ۱۳ ــ مثال:

۱ ــ مثال بر دونوع است: ۱ــواوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲ــیائی مانند یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلا ثی مجرد دارای دوقاعده خصوصی است:

۱ ــ از مصدر آن اگر بر وزن «فِعْل» باشد، غالباً واو فاءالفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک تاء درآخر آورده می شود مانند: وعْد (وعده دادن) ــــــ عِدَة، وِصْل ــــــ صِلَة بخلاف مثل وِزْر (سنگینی). گاهی در مصدر بر وزن «فَعْل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود مانند وسْع ــــــ سَعَة، وَضْع ــــــ ضَعَة،لکن غالباً جاری نمیشود مانند: وَقْت و وَزْن و...

۲ ــ از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «یَفْعِلُ» (مکسورالعین) باشد فاءالفعل حذف می شود مانند یَوْعِدُ ــــــ یَعِدُ. این قاعده درچند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود از قبیل: یَوْسَعُ ــــــ یَسَعُ، یَوْضَعُ ــــــ یَضَعُ، یَوْقَعُ ــــــ یَقَعُ، یَوْدَعُ ــــــ یَدَعُ، یَوْرَعُ ــــــ یَرَعُ، یَوْطَأُ ــــــ یَطَأُ، یَوْذَرُ ــــــ یَذَرُ، یَوْهَبُ ــــــ یَهَبُ (یَوْسَعُ و یَوْضَعُ نیز شنیده شده است). امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاءخواهدبود مانند: لِیَعِدْ لِیَعِدا لِیَعِدُوا... عِدْ عِدا عِدُوا... اما در مضارع و امر مجهول، واو حذف نمی شود می گوییم: یُوعَدُ یُوعَدانِ... لِیُوعَدْ لِیُوعَدا...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ معتلّ را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
۲ ــ مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟: هِبَة،سَعَة،جِدَة،مِقَة،دِیَة.
۳ ــ مضارع معلوم یَعِدُ و یَرِثُ، مضارع مجهول یَجِدُ و یَصِلُ، امر معلوم یَکِلُ و یَهَبُ، امر مجهول یَضَعُ و یَطَأُ را صرف کنید.
۴ ــ قواعد خصوصی و عمومی مثال را باذکردو نمونه برای هر یک ذکر نمایید.
۵ ــ امر حاضر معلوم یَدَعُ، یَرِدُ،یَذَرُ و یَقِفُ را صرف کنید.

فصل ١٤ ــ اجوف:

اجوف ثلاثی مجرد دارای دوقاعدهٔ خصوصی می باشد که عبارتند از:

قاعده ۱ــ مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صيغهٔ ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العين يا مكسورالعين (يَفْعَلُ يا يَفْعِلُ) باشد از صيغهٔ ششم به بعد مکسورالفاء می گردد.

در ماضی معلوم اَلْقَوْل (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است می گوییم:

قَالَ قَالا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: قيلَ قيلا قيلُوا قيلَتْ قيلَتَا قُلْنَ قُلْتَ...

در ماضی معلوم اَلْبَيْع (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعِلُ است می گوییم:

بَاعَ بَاعَا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا بِعْنَ بِعْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: بيعَ بيعَا بيعُوا بيعَتْ بيعَتَا بِعْنَ بِعْتَ...

و در ماضی معلوم اَلْخَوْف (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعِلَ يَفْعَلُ است می گوییم:

خَافَ خَافَا خَافُوا خَافَتْ خَافَتَا خِفْنَ خِفْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: خِيفَ مِنْهُ، خِيفَ مِنْهُما، خِيفَ مِنْهُم...

تبصره: در فعل ماضی لَیْسَ (نیست) قاعدهٔ مَزبور جاری نمی شود و فاءالفعل در تمام صیغه ها مفتوح است، می گوییم: لَیْسَ لَیْسا لَیْسُوا لَیْسَتْ لَیْسَتا لَسْنَ لَسْتَ...

قاعده ۲ ــ اجوف واوی ــ مجرّد باشد یا مزید ــ اگر در مصدر آن واو ماقبل مکسور قبل از الف قرار گیرد قلب به یاء می شود مشروط به اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد مانند: قِوام ـــــ قِیام، اِنْقِواد ـــــ اِنْقِیاد بخلاف لِواذو اِجْتِوار.

● توجّه کنید: ●

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که درصیغه های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می شود:

الف) درپنج صیغهٔ اول ماضی معلومِ اجوف قاعدهٔ هشتم جاری می شود و دربقیهٔ صیغه ها بعدازاین قاعده، قاعدهٔ دهم جاری می گردد.

ب) در تمام صیغه های مضارع معلوم قاعدهٔ اول و در دو صیغهٔ ۶ و۱۲ قاعدهٔ دهم نیز جاری می شود.

ج) به جهت اجراء همین قواعد (قاعدهٔ ۱ و ۱۰) است که امریَقُولُ را چنین صرف می کنیم.

لِیَقُلْ لِیَقُولا لِیَقُولُوا... قُلْ قُولا قُولُوا

و امریَبِیعُ را چنین: لِیَبِعْ لِیَبِیعا لِیَبِیعُوا... بِعْ بِیعا بِیعُوا...

ونیز اصل قیلَ (مجهول قالَ) قُوِلَ بود که به جهت اجراء قواعد ۲ و ٤ بدین صورت درآمد و اصل بیعَ (مجهول باعَ) بُیِعَ بود که بواسطهٔ اجرای قاعدهٔ ۲ چنین شد و همینطور...

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلال جاری می شود؟: یَزْیِنُ، یَزْوُعُ، لُوِمَ، قُوِمَ بِهِ، صَیَرَ، یَجْیِءُ، حِوْلَة، جِوْرَان، عِوْد، اَلْقِوْل، مُیْقِظ، مُخْتَیِر، مُیْسِر، مُعْتَوِد، مُیْقِن، مُرْتَوِض، اَجْوَدَ، قَوَمَ، یُقْوَلُ، مُحْوَل، رَوَیَ، مِوْثَاق، اِجْلِوَاز، غُیَّبٌ، قَوَلْتُ، سَیَرْتُ، سِیْرْ، قَوَمْنَ، یَهْیَبْنَ.

۲ ــ معلوم و مجهول ماضی قَامَ یَقُومُ و خَافَ یَخَافُ (اجوف واوی) وسارَ یَسِیرُ وهَابَ یَهَابُ (اجوف یائی) را صرف کنید.

۳ ــ معلوم مضارعهای تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید درصیغه های ۱، ۶، ۱۰ یَقُولُ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود؟

٤ ــ درپنج صیغه اوّل ماضی مجهول قَالَ و بَاعَ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود و در بقیه صیغه های آن چه قواعدی؟

۵ ــ امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین دوم را صرف کنید.

٦ ــ می دانید که دراجوف همیشه ازصیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ٦ و۱۲ امر، عین الفعل حذف می شود علّت این مطلب چیست؟

۷ ــ مجهول ماضی، مضارع و امرِ خَافَ مِنْهُ، سَارَ اِلَیْهِ، قَامَ فِیهِ را صرف کنید.

۸ ــ با توجّه به قواعد وزن ــ که درمقدّمه گذشت ــ وزن صیغه های ماضی معلوم اَلْخَوْف و مضارع مجهول اَلْبَیْع و امر معلوم اَلْقَول را ذکر کنید.

۹ ــ قواعد خصوصی اجوف را بیان نموده برای هرکدام مثال بزنید و «لَیْسَ» را صرف کنید.

۱۰ ــ ده کلمهٔ معتلّ ازقرآن مجید بیاورید و اعلال آنها را بیان کنید.

فصل ۱۵ ــ ناقص:

ناقص ثلاثی مجرّد دارای یک قاعدهٔ خصوصی است و آن اینکه در امر ــ و مضارع مجزوم ــ آن در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ که علامت رفع ضمّهٔ لام الفعل است، خود لام الفعل می افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال درناقص نیزتغییرات زیادی ایجاد می کند ازاین روبعضی ازقسمتهای آن را صرف می کنیم:

الدُّعاء [الدَّعْوَة] (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی ازباب فَعَلَ يَفْعُلُ است:

ماضی معلوم: دَعا دَعَوا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتا[۱] دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

مضارع معلوم: يَدْعُوْ يَدْعُوانِ يَدْعُونَ تَدْعُوْ تَدْعُوانِ يَدْعُونَ
تَدْعُوْ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعُوانِ تَدْعُوْنَ أَدْعُونَدْعُو

امرمعلوم: لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوْا لِتَدْعُ لِتَدْعُوا لِيَدْعُونَ
أُدْعُ أُدْعُوا أُدْعُوْا أُدْعِي أُدْعُوا أُدْعُونَ
لِأَدْعُ لِتَدْعُ

ماضی مجهول: دُعِيَ دُعِيا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيَتا دُعِينَ دُعِيتَ...

مضارع مجهول: يُدْعىٰ يُدْعَيانِ يُدْعَوْنَ تُدْعىٰ تُدْعَيانِ يُدْعَيْنَ
تُدْعىٰ تُدْعَيانِ تُدْعَوْنَ تُدْعَيْنَ تُدْعَيانِ تُدْعَيْنَ أُدْعىٰ نُدْعى

امرمجهول: لِيُدْعَ لِيُدْعَيا لِيُدْعَوْا لِتُدْعَ لِتُدْعَيا لِيُدْعَيْنَ لِتُدْعَ...

الرَّمْی (پرتاب کردن) ناقص یائی ازباب فَعَلَ يَفْعِلُ است:

---

۱ ــ می گویند چون تاء درمثل «دَعَتا» ساکن الاصل است حرکت آن به حساب نمی آید و لام الفعل براثر التقاء ساکنین می افتد پس ساکن حساب شدن آن به این جهت است نه به جهت عارضی بودن حرکت؛ زیرا درمثل «خافا» (ص۸ امر معلوم) عین الفعلِ ساکن حذف نمی شود چون حرف بعد از آن متحرّک است هرچند حرکت آن عارضی است.

ماضی معلوم:	رَمٰی	رَمَیٰا	رَمَوْا	رَمَتْ	رَمَتٰا	رَمَیْنَ رَمَیْتَ...
مضارع معلوم:	یَرْمِی	یَرْمِیٰانِ	یَرْمُونَ	تَرْمِی	تَرْمِیٰانِ	یَرْمِینَ
	تَرْمِی	تَرْمِیٰانِ	تَرْمُونَ	تَرْمِینَ	تَرْمِیٰانِ	تَرْمِینَ أَرْمِی نَرْمِی
امر معلوم:	لِیَرْمِ	لِیَرْمِیٰا	لِیَرْمُوا	لِتَرْمِ	لِتَرْمِیٰا	لِیَرْمِینَ
	اِرْمِ	اِرْمِیٰا	اِرْمُوا	اِرْمِی	اِرْمِیٰا	اِرْمِینَ لِأَرْمِ لِنَرْمِ
ماضی مجهول:	رُمِیَ	رُمِیٰا	رُمُوا	رُمِیَتْ	رُمِیَتٰا	رُمِینَ رُمِیتَ...
مضارع مجهول:	یُرْمیٰ	یُرْمَیٰانِ	یُرْمَوْنَ	تُرْمیٰ	تُرْمَیٰانِ	یُرْمَیْنَ
	تُرْمیٰ	تُرْمَیٰانِ	تُرْمَوْنَ	تُرْمَیْنَ	تُرْمَیٰانِ	تُرْمَیْنَ أُرْمیٰ نُرْمیٰ
امر مجهول:	لِیُرْمَ	لِیُرْمَیٰا	لِیُرْمَوْا	لِتُرْمَ	لِتُرْمَیٰا	لِیُرْمَیْنَ لِتُرْمَ...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ دَعٰا و رَمٰی را صرف کرده اعلال تمام صیغه ها را بیان نمایید.
۲ ــ دُعِیَ و رُمِیَ را صرف کرده چگونگی اعلال هرصیغه را بیان کنید.
۳ ــ یَدْعُو ویَرْمی را صرف کرده کیفیّت اعلال تمام صیغه ها را بیان کنید.
٤ ــ دریُدْعٰی چه قواعدی جاری است و دریُرْمٰی چه قاعده ای؟
۵ ــ امر معلوم یَبْکی ویَعْلُو و امر مجهول یَخْلُو ویَجْری را صرف کنید.
٦ ــ یَهْدی، یَمْشی، یَغْزُو ویَرْجُورا صرف کنید.
۷ ــ ماضی های زیر را صرف کنید: بَدٰا یَبْدُو، مَشٰی یَمْشی، مَحٰا یَمْحُو.
۸ ــ با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه های ماضی معلوم الرَّمی و مضارع معلوم الدُّعٰاء و مضارع مجهول الرَّمی را ذکر کنید.

فصل ۱٦ ــ لفیف:

دانستیم که لفیف بردوقسم است:
۱ ــ لفیف مفروق مانند وَقٰی ۲ ــ لفیف مقرون مانند: لَوٰی. لفیف مقرون خود بر دو قسم است که معتلّ الفاء والعین آن مختصّ اسم میباشد.

لفیف مفروق از جهت فاءالفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هردو قسم درآن جاری می شود مثلاً «اَلْوَقی» (نگهداشتن و حفظ کردن) لفیف مفروق ازباب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن می شود: وَقیٰ... مضارع معلوم آن: یَقی... و امر معلوم آن: لِیَقِ... قِ...[۱] و مجهول آنها بترتیب وُقِیَ... یُوقیٰ... لِیُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف و ازجهت لام الفعل شبیه ناقص است امّا درآن فقط احکام ناقص جاری می شود و درعین الفعل آن نه تنها قاعدهٔ خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود[۲] مثلاً اَللَّوْی (پیچاندن) لفیف مقرون ازباب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن: لَوٰی... مضارع معلوم آن: یَلْوِي... وامر معلوم آن: لِیَلْوِ... اِلْوِ... است و مجهول آن بترتیب: لُوِیَ... یُلْویٰ... لِیُلْوَ...

با توجه به قواعد عمومی و خصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

● تذکار: ●

فعلی که هرسه حرف اصلیش حرف علّه باشد نداریم لذا در بارهٔ معتلّ الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.[۳]

---

۱ ــ صیغهٔ هفتم امر (صیغهٔ اوّل امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع یَفْعِلُ که فاءالفعل آن واو است باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص، یکحرفی خواهد شد مانند یَفی (وفا می کند) ــــ فِ، یَأْيِ (وعده می دهد) ــــ إِ.

۲ ــ زیرا عین الفعل آن درحکم حرف صحیح است چنانکه در تبصرهٔ ۱ قواعد عمومی اعلال گذشت.

۳ ــ هرکدام از افعال معتلّ ازچند باب معیّن از ابواب ثلاثی مجرّد آمده اند، مرحوم شیخ بهائی (۹۵۳– ۱۰۳۱) تفصیل این مطلب را درضمن یک بیت بصورت رمز بیان کرده است و آن بیت این است:

وَضْمَسْکَحِ یَفْکَسُ نُوسَ سَیَض   نَشکُو وَضَمْسی سَضْوی وَضْحِیَس

برای شرح این بیت به حاشیهٔ کتاب «صرف میر» (جامع المقدّمات ص ۳۷) مراجعه نمائید.

* پرسش وتمرين *

۱ــ وجه تسميهٔ لفيف چيست؟ (لفيف يعنى پيچيده شده)
۲ــ در لفيف مقرون چه قواعدى جارى است؟ وعين الفعل آن چه حكمى دارد؟
۳ــ معلوم ومجهول ماضى، مضارع وامر افعال زير را صرف كنيد: وَفٰى يَفى، وَأٰى يَأى، وَجِىَ يَوْجٰى، شَوٰى يَشْوى، عَيِىَ يَعْيٰى (عَىَّ يَعَىُّ)، حَيِىَ يَحْيٰى (حَىَّ يَحَىُّ).
٤ــ در مضارع معتل اللّام چه صيغه هائى لفظاً مشابهند ووزن هركدام چيست؟
۵ــ امر لفيف مفروق درچه صورت يكحرفى است؟ وچرا؟
٦ــ باتوجه به قواعدوزن ، وزن صيغه هاى مضارع معلوم آلْوَغى وامر مجهول آلْوَقْى را ذكر كنيد.
۷ــ در لفيف مفروق چه قواعدى جارى است؟

فصل ۱۷ــ حالات فعل ماضى:

فعل ماضى در زبان عربى از جهت معنى چهارگونه است:

۱) **ماضى مطلق:** كه همان ماضى ساده است وتابحال در مثالها از آن استفاده مى كرديم مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ (زيد رفت).

منفى ماضى مطلق را به دو نحو مى توان ساخت:

الف) با درآوردن «ما» يا «لا»ى نافيه برسر فعل ماضى.

ب) با درآوردن «لم» كه حرف نفى وجزم است برسر فعل مضارع. (از اين تركيب در فصل بعد بحث خواهد شد) مى گوييم: «مٰا ذَهَبَ زَيْدٌ» يا «لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ» (زيد نرفت).

۲) **ماضى نقلى:** كه بر وقوع كارى در زمان گذشته ودرموردى كه اثر

آن تا زمان حال باقی باشد، دلالت می کند. ماضی نقلی از ترکیب «قدْ» با ماضی مطلق ساخته می شود می گوییم: «قَدْ ذَهَبَ زَیدٌ» (زید رفته است). و منفی آن از ترکیب «لَمّا» که حرف نفی و جزم است با فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «لَمّا یَذْهَبْ زَیدٌ» زید تابحال نرفته است.

۳) ماضی بعید: که برتحقّق کاری درگذشته بطوری که اثر آن نیز زائل شده است دلالت می کند. این فعل از ترکیب فعل «کانَ» با فعل ماضی ساخته می شود؛ می گوییم: «زَیدٌ کانَ ذَهَبَ» (زید رفته بود) «زَیدٌ و بَکْرٌ کانا ذَهَبا» (زید و بکر رفته بودند) و...، گاهی قبل یا بعد از فعل «کانَ» حرف «قد» نیز آورده می شود مانند: «زَیدٌقَدْکانَ ذَهَبَ» یا «زیدٌ کان قَدْ ذَهَبَ». و گاهی اسم را بین کان و فعل ماضی می آورند و می گویند: «کانَ زَیْدٌ ذَهَبَ»، «کانَ زَیْدٌ و بَکْرٌ ذَهَبا» و...

منفی این فعل با درآوردن «ما»ی نافیه برسر کان ساخته می شود مانند: «زَیدٌ ما کانَ ذَهَبَ» (زید نرفته بود)، «زَیْدٌ و بَکْرٌ ما کانا ذَهَبا» (زید و بکر نرفته بودند).

٤) ماضی استمراری: که بر وقوع مستمِرّ کاری درگذشته دلالت می کند این فعل با درآوردن فعل «کان» برسر فعل مضارع ساخته می شود، می گوییم: «زَیْدٌ کانَ یَذْهَبُ» (زید می رفت)، «زَیْدٌ وَ بَکْرٌ کانا یَذْهَبانِ» (زید و بکر می رفتند) و... گاهی بین کان و فعل مضارع یک یا چند کلمه فاصله می شود مانند «کانَ زَیْدٌ یَذْهَبُ» و «کانَ زَیْدٌ وَ بَکْرٌ یَذْهَبانِ» و «کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیلِ ما یَهْجَعُونَ» (۱۷ـــ الذّاریات).

منفی ماضی استمراری با درآوردن «ما»ی نافیه بر سر کان یا «لا»ی

نـافـیه برسر فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «مٰا کٰانَ زَیْدٌ یَذْهَبُ» زید نمـی رفت، «زَیْدٌ وَ بَـکْرٌ مٰا کٰانٰا یَذْهَبٰانِ» (زید و بکر نمی رفتند)، «کٰانُوا لٰا یَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ» (۷۹ــ مائده) و...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:
حسن خوابیده بود، علی می جنگید، شما درس نخوانده اید، بچه ها بازی می کردند، مادرم مرا دوست می داشت، پدرم به جبهه رفته بود، شاگردان درس نخوانده اند، هر روز به مدرسه می رفتم.

۲ ــ جملات زیر را به فارسی برگردانید:
اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ، کٰانَتْ تَعْمَلُ الْخَبٰائِثَ، کٰانُوا اَنْفُسَهُم یَظْلِمُونَ، لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً، عَصیٰ اِبْلیسُ رَبَّهُ وَ لَمّا یَنْدَمْ، قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ، کُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، قَدْ شُفِیَ الْعَلیلُ، کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدّین.

۳ ــ جملات مثبت تمرین شمارهٔ ۱ را منفی و جملات منفی را مثبت کنید.

٤ ــ چگونگی ساختن انواع ماضی درعربی را بیان کنید.

فصل ۱۸ ــ حالات فعل مضارع:

فعل مضارع دارای پنج جهت و خاصیّت است که عبارتند از:

۱ ــ می تواند در زمان حال یا آینده استعمال شود.

۲ ــ مثبت است یعنی دلالت بر واقع شدن می کند، نه واقع نشدن.

۳ ــ مرفوع است.

٤ ــ معنای آن خبری است و از تحقّق چیزی خبر می دهد[1].

---

۱ ــ جمله بر دو قسم است: ۱) خبری و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صدق و کذب متّصف شود مثل: ذَهَبَ زَیدٌ. ۲) انشائی و آن جمله ای است که معنای آن قابل اتّصاف به صدق و کذب نمی باشد مثل: اِذْهَبْ، لٰا تَذْهَبْ وهَلْ تَذْهَبُ و...

۵ ــ معنی را بطور ساده و بدون تأکید بیان می کند.[1]

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی اضافه می شود که موجب از بین رفتن بعضی از خواصّ فوق می گردد. این چیزها به ترتیب تأثیر در جهات مذکور، عبارتند از:

۱ ــ حروف تَعیین ۲ــ حروف نفی ۳ــ حروف جزم و حروف نصب ٤ــ حروف استفهام ۵ــ حروف تأکید. بنابراین هردسته ازاین حروف حالت خاصّی به فعل مضارع می دهند که آن را در مَعیّت با حروف تعیین «فعل حال یا مستقبل» و با حروف نفی «مضارع منفی» و با حروف جزم «مضارع مجزوم» و با حروف نصب «مضارع منصوب» و با حروف استفهام «مضارع استفهامی» و با حروف تأکید «مضارع مؤکّد» مینامند. اینک هر کدام را در بحثی توضیح می دهیم:

بحث ۱ ــ فعل حال و مستقبل:

هرگاه در اوّل فعل مضارع لام مفتوحه درآید مختصّ به زمان حال می شود مانند: لَیَذْهَبُ (دارد می رود) و اگر اوّل آن سین مفتوحه یا سوف درآید به زمان مستقبل اختصاص می یابد مانند: سَیَذْهَبُ یا سَوْفَ یَذْهَبُ (خواهد رفت).

سین در آیندۀ نزدیک و سوف در آیندۀ دور به کار می رود.

به این حروف از این جهت که زمان مضارع را معیّن می کنند «حروف تعیین» می توان گفت. به سین و سوف «حروف تنفیس» نیز گفته می شود

---

۱ ــ جهات فوق با توجّه به تعریف فعل مضارع و اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود مرفوع است بدست می آید.

(تنفیس به معنی وسعت دادن است).

لام مفتوحه اقسام دیگری نیز دارد که در نحو از آن بحث می شود.

بحث ۲ ــ مضارع منفی:

حروف نفی عبارتند از «ما» و «لا» که بر سر مضارع درآمده معنی آن را منفی می کنند: یَضْرِبُ یعنی می زند، مایَضْرِبُ یا لایَضْرِبُ یعنی نمی زند. حروف نفی به مضارع اختصاص ندارند و بر سر فعل ماضی نیز درآمده معنی آن را منفی می کنند[1].

* پرسش وتمرین *

۱ ــ جهات پنجگانه فعل مضارع از چه و چگونه استفاده می شود؟

۲ ــ ده فعل مضارع را با حروف تعیین بکار برده معنی نمایید.

۳ ــ یَعْلَمُ، یَعِدُ، یَقُول، یَهدی، یَقی، یَرْوی را با ما و لا صرف نموده، صیغه های اول هرکدام را معنی نمایید.

٤ ــ شش صیغهٔ اول افعال زیر را با ما و لا صرف نموده صیغهٔ اوّل هرکدام را معنی نمایید (در منفی کردن به لا به تکرار لا و انضمام فعل دیگر توجه داشته باشید): اَکَلَ، جاءَ، رَأى، وَفى، حَوى.

۵ ــ هرکدام از حروف تعیین و حروف نفی کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

---

۱ ــ درآمدن «ما» بر سر فعل ماضی بدون شرط است ــ ما ضَرَبَ یعنی نزد ــ و «لا» در صورتی بر سر آن درمی آید که دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ماهر دو را بخواهیم منفی کنیم مانند «فَلا صَدَّقَ ولا صَلّى» یعنی تصدیق نکرد و نماز نخواند.

بحث ۳ــ مضارع مجزوم:

حـروف جزم فعل مضارع عبارتند از: لم ، لمّا ، **لام امر، لاءنهی و اداة شرط.** که برسر فعل مضارع درآمده آنرا مجزوم می کنند.

مجـزوم شـدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شـود بـنـابـرایـن درپنج صیـغهٔ ۱،٤، ۷، ۱۳ و١٤ ضمّه لام الفعل و در تثنیه ها و جـمـع هـای مـذکّـر و مفرد مؤنّث مخاطب، نون عوض رفعی می افتد.[۱] در ناقص مـجـزوم ازپـنـج صـیـغـهٔ ۱، ٤، ۷، ۱۳ و١٤ خـود لام الـفعل می افتد و در اجوف مـجـزوم عـین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف حکم امر مضاعف استــ مراجعه نماییدــ می گوئیم:

لَمْ يَضْرِبْ　لَمْ يَضْرِبا　لَمْ يَضْرِبُوا　لَمْ تَضْرِبْ　لَمْ تَضْرِبا　لَمْ يَضْرِبْنَ...

لَمْ يَقُلْ　لَمْ يَقُولا　لَمْ يَقُولُوا　لَمْ تَقُلْ　لَمْ تَقُولا　لَمْ يَقُلْنَ

لَمْ يَدْعُ　لَمْ يَدْعُوا　لَمْ يَدْعُوا　لَمْ تَدْعُ　لَمْ تَدْعُوا　لَمْ يَدْعُونَ...

«لَمْ يَمْدُدْ　لَم يَمُدَّ　لَمْ يَمُدِّ　لَم يَمُدُّ»　لَمْ يَمُدّا...

«لَمْ يَضْلِلْ　لَمْ يَضِلَّ　لَمْ يَضِلِّ»　لَمْ يَضِلاّ...

و همینطور سایر حروف جزم. و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حـروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است:

---

۱ ــ دو صیغهٔ جمع مؤنث مبنی است و تغییر نمی کند.

لم و لمّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می کنند مثلاً لَمْ یَضْرِبْ یعنی نزد و لَمّا یَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است[۱]، مضارع منفی به لم و لمّا را «فعل جَحْد» نیز می گویند.

لام‌امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ــ که در اینجا طلب انجام است ــ تبدیل می کند، لِیَضْرِبْ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را **«فعل امر»** می گویند[۲].

لاءنهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ــ که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است ــ تبدیل می کند، لایَضْرِبْ یعنی نزند. فعل مضارع مدخول لاءنهی را **«فعل نهی»** می گویند.

اداة شرط[۳] بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده و بعضی دیگر معنای آنرا ماضی می کند نوع اوّل مانند «إنْ» و نوع دوم مانند «لَوْ» می گوییم: إنْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر بزنی می زنم) و لَوْتَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر زده بودی می زدم)[۴].

حروف جزم مختصّ به فعل مضارع اند، باستثناء ادات شرط که برماضی

---

۱ ــ بین لَمْ ولَمّا سه فرق است: ۱ ــ لَمّا منفی بودن فعل را تا زمان تکلّم می فهماند بخلاف لَمْ ۲ ــ در لَمّا غالباً توقّع و انتظار وقوع هست بخلاف لم ۳ــ منفی به لمّا با وجود قرینه جایزالحذف است می گوییم: «دَخَلَ زَیدٌ فِي الدّار وَلمّا» یعنی لمّا یَخْرُجْ. بخلاف لَم. (جامع المقدمات ص ۳۲۱).

۲ ــ قبلاً گذشت که فعل مضارع اگرمعلوم باشد لام امر در هشت صیغهٔ آن و اگر مجهول باشد در تمام صیغه های آن درمی آید.

۳ ــ اداة به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

٤ ــ بعد از ادات شرط دو فعل واقع می شود اوّلی را شرط و دومی را جزاء گویند، هرکدام از این دو، مضارع باشد مجزوم می شود و همچنین است اگر هر دو مضارع باشند. البته باین نکته باید توجّه داشت که جزم دادن «لَوْ» محلّ اختلاف است و غالباً آنرا جازم نمی دانند.

نیز داخل می شود و آنرا محلاً مجزوم می کند.

تنبیه: ادوات شرط منحصر به حروف نیستند بلکه اسماء چندی بنام اسماء شرط داریم که آنها نیز برسر فعل درآمده آنرا مجزوم میکنند. مجموع حروف جزم و ادوات شرط را «عوامل جزم» نیز نامیده اند.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ حروف جزم چند اثر بر فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۲ ــ تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.
۳ ــ افعال زیر را با لم صرف کنید: يَأْمَنُ، يَسيرُ، يَدْعُو، يَفِرُّ.
٤ ــ افعال زیر را با لمّا صرف کنید: يَخْرُجُ، يَجُوزُ، يَعْصى، يَعْفُو.
۵ ــ جملات زیر را معنی کنید: لَمْ اَسْأَلْ، لَم أُومَرْ، لَم تَكْتُبنَ، لَم تَكْتُبُوا، لَم يَقْرءا، لَم تَدْخُلي، لَم نُوخَذْ، لَم نَعُد، لَمّا نُوعَد، لَم يَصْبِرْ، لَمّا تَخْرُجْ، لَمّا نَخْرُجْ.
٦ ــ در آیهٔ ١٤ سورهٔ حجرات تأمّل نمایید و آنچه فهمیدید بنویسید.
۷ ــ آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.
۸ ــ معلوم و مجهول افعال زیر را با لام امر صرف کنید: يَحْمَدُ، يَسُرُّ، يَعِدُ، يَدُلُّ، يَعُودُ اِلَيهِ، يَدْعُو.
۹ ــ آیا بین امر به لام و امر به صیغه در معنای امری فرقی هست؟
۱۰ ــ فرق بین اثر لام امر و لاءنهی در فعل مضارع را بیان کنید.
۱۱ ــ افعال زیر را با لاءنهی صرف کنید: يَكْذِبُ، يَضِلُّ، يَهِنُ، يَقِلُّ، يَغيبُ، يَدْعُو عَلَيْهِ.
۱۲ ــ برای جملات زیر صیغهٔ مناسب قرار دهید: شما مردها نزنید، آن دو زن نیایند، آن مردها نروند، ما نخواهیم، من نباید بخورم، تو مرد نباید گوش کنی، تو زن نگو، من نباید حرف بزنم، شما زنها نباید راه بروید.
۱۳ ــ اثر ادات شرط را در فعل مضارع بیان کنید.
١٤ ــ پنج جمله با «إن» و پنج جمله با «لو» آورده معنی کنید.
۱۵ ــ فرق ادات شرط با سایر حروف جزم چیست؟

بحث ٤ــ مضارع منصوب:

حروف نصب عبارتنداز:أن،لَنْ،كَيْ ، إذَنْ كه در اول فعل مضارع درآمده آنرا منصوب می کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ لام الفعل مفتوح می شود و از تثنیه ها و جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می افتد.[1]

در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ ناقص الفی ــ یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضىٰ و يُدْعىٰ ــ فتحهٔ لام الفعل مقدّر است ولی در ناقص واوی و یائی مانند: يَدْعُو و يَرْمی ظاهر می شود، می گوییم:

أَنْ يَضْرِبَ	أَنْ يَضْرِبٰا	أَنْ يَضْرِبُوا	أَنْ تَضْرِبَ	أَنْ تَضْرِبٰا	أَنْ يَضْرِبْنَ...
أَنْ يَدْعُوَ	أَنْ يَدْعُوٰا	أَنْ يَدْعُوا	أَنْ تَدْعُوَ	أَنْ تَدْعُوٰا	أَنْ يَدْعُونَ ...
أَنْ يَرْضىٰ	أَنْ يَرْضَيٰا	أَنْ يَرْضَوْا	أَنْ تَرْضىٰ	أَنْ تَرْضَيٰا	أَنْ يَرْضَيْنَ...

وهمینطور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثراند: «أنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد یعنی معنایی به آن می دهد که می توان بجای آن دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «اَرَدْتُ أَنْ أَعيبَهٰا» یعنی أَرَدْتُ عَيْبَهٰا (۷۹ــ کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختصّ به مستقبل کرده آنرا منفی

---

۱ ــ دو صیغهٔ جمع مؤنّث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی کند و نون آن ضمیر است نه علامت رفع لذا در تمام حالات ثابت می باشد.

می کند مانند «لَنْ تَرٰینی» یعنی مرانخواهی دید(۱٤۳ــاعراف). «کَیْ» فعل مضارع را علّت ماقبل قرار می دهد مانند: «فَرَدَدْناهُ اِلی اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود(۱۳ــقصص). «إذَنْ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد مثلاً درجواب کسی که گفته است «أَزُورُکَ» می گوییم «إذَنْ اُکْرِمَکَ».

حروف ناصبه مختص به مضارع اند و بر ماضی و امر داخل نمی شوند.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.
۲ ــ افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: یَظْلِمُ، یَهَبُ، یَجُونُ یُعْطٰی، یُوفٰی بِهِ، یَسْهُو، یُرْمٰی.
۳ ــ برای هرکدام از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال آورده معنی نمایید.
٤ ــ حروف جزم و نصب کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

بحث ۵ــ مضارع استفهامی:

حروف استفهام عبارتند ازهمزه وهل که بر سر فعل مضارع درآمده معنای خبری آنرا به انشائی ــ که دراینجا سؤال است ــ تبدیل می کنند، «هل» علاوه براثر مذکور مضارع را مختصّ به استقبال نیز می کند. حروف استفهام اثر لفظی در فعل مضارع ندارند می گوییم: أَتَذْهَبُ (آیا می روی؟) هَلْ تَذْهَبُ (آیا خواهی رفت؟) قال الله تعالی: «أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُم...؟» (٤٤ــبقره) «هَلْ یَنْظُرُونَ إلاّ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ...؟» (۲۱۰ــبقره)

* پرسش وتمرین *

۱ ــ معلوم افعال زیر را با هل و مجهول آنها را با همزهٔ استفهام صرف کنید: یَقْبَلُ، یَجُرُّ، یَعِیبُ، یَهْدِی.
۲ ــ اثر حروف استفهام در فعل مضارع چیست؟

بحث ٦ ــ مضارع مؤکّد:

حروف تأکید عبارتند از **نون تأکید ثقیله** (که مشدّد و متحرّک است) و **نون تأکید خفیفه** (که یک نون ساکنه است). نون تأکید در آخر فعل مضارع معلوم و مجهول درآمده آنرا مؤکّد و مختصّ به مستقبل می کند[۱] ــ تأکید در ثقیله بیش از خفیفه است.

نون ثقیله به تمام صیغه ها ملحق می شود ولی خفیفه در آخر تثنیه و جمع مؤنّث درنمی آید بنابراین فقط به هشت صیغه می تواند ملحق شود. نون ثقیله در تثنیه و جمع مؤنّث، مکسورو در بقیّهٔ صیغه ها مفتوح است.

اثر لفظی نون تأکید در فعل مضارع چنین است:

الف ــ نون تأکید در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ ماقبل خود (لام الفعل) را مفتوح می کنند و اگر لام الفعل الف مقلوب باشد به یاء برمی گردد: یَضْرِبُ ← یَضْرِبَنَّ (البتّه البتّه خواهد زد) و یَضْرِبَنْ (البته خواهد زد)، یَدْعُو ← یَدْعُوَنَّ (البته البتّه خواهد خواند) و یَدْعُوَنْ (البته خواهد خواند)،

۱ ــ باید توجّه داشت که فعل مضارع در صورتی مؤکّد می شود که دارای معنای طلب یعنی: استفهام، امر، نهی، تَمَنّی، عَرض و... باشد و یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا درحالیکه مثبت است بعد از قَسَم واقع شده باشد که تفصیل این امور در کتب نحو آمده است. بنابراین در این فصل که مضارع ساده با حروف تأکید صرف شده است، بمنظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

یَرْضیٰ ــــ یَرْضَیَنَّ (البتّه البتّه راضی خواهد شد) و یَرْضَیَنْ (البته راضی خواهد شد).[۱]

ب ــ در صیغه هایی که نون عوض رفعی وجود دارد آن را می اندازد: یَضْرِبانِ ــــ یَضْرِبانِّ.

ج ــ در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب «واو» و «یاء» ضمیر را نیز می اندازد مگر اینکه ما قبل ضمیر، مفتوح باشد که در این صورت ضمیر ثابت مانده به حرکت مناسب متحرک می شود ــ واو مضموم و یاء مکسور می شود ــ بنابراین یَضْرِبُونَ ــــ یَضْرِبُنَّ و یَضْرِبُنْ، تَضْرِبُونَ ــــ تَضْرِبُنَّ و تَضْرِبُنْ، تَضْرِبِینَ ــــ تَضْرِبِنَّ و تَضْرِبِنْ، یَخْشَوْنَ ــــ یَخْشَوُنَّ و یَخْشَوُنْ، تَخْشَوْنَ ــــ تَخْشَوُنَّ و تَخْشَوُنْ، تَخْشَیْنَ ــــ تَخْشَیِنَّ و تَخْشَیِنْ.

د ــ در جمع مؤنث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می شود: یَضْرِبْنَ و تَضْرِبْنَ ــــ یَضْرِبْنانِّ و تَضْرِبْنانِّ.

بنابرآنچه گذشت صرف صیغه های یَضْرِبُ بانون تأکید ثقیله چنین است:

یَضْرِبَنَّ	یَضْرِبانِّ	یَضْرِبُنَّ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبانِّ	یَضْرِبْنانِّ
تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبانِّ	تَضْرِبُنَّ	تَضْرِبِنَّ	تَضْرِبانِّ	تَضْرِبْنانِّ
		أَضْرِبَنَّ	نَضْرِبَنَّ		

و با نون خفیفه چنین:

یَضْرِبَنْ	یَضْرِبُنْ	تَضْرِبَنْ	تَضْرِبَنْ	تَضْرِبُنْ	تَضْرِبِنْ	أَضْرِبَنْ	نَضْرِبَنْ
۱	۳	٤	۷	۹	۱۰	۱۳	۱٤

---

۱ ــ علّت قلب به الف نشدن واو و یاء در مثل یرضَیَنَّ و یخشَوُنَّ، عارضی بودن حرکت آنها است چنانکه در قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت.

و صرف يَدْعُو با ثقليه چنين است:

يَدْعُوَنَّ	يَدْعُوانِّ	يَدْعُنَّ	تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوانِّ	يَدْعُونانِّ
تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوانِّ	تَدْعُنَّ	تَدْعِنَّ	تَدْعُوانِّ	تَدْعُونانِّ
		أَدْعُوَنَّ	نَدْعُوَنَّ		

و با خفيفه چنين:

يَدْعُوَنْ يَدْعُنْ تَدْعُوَنْ تَدْعُوَنْ تَدْعُنْ تَدْعِنْ أَدْعُوَنْ نَدْعُوَنْ.

۱ ۳ ٤ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱٤

و صرف يَخْشىٰ با نون ثقيله چنين است:

يَخْشَيَنَّ	يَخْشَيانِّ	يَخْشَوُنَّ	تَخْشَيَنَّ	تَخْشَيانِّ	يَخْشَيْنانِّ
تَخْشَيَنَّ	تَخْشَيانِّ	تَخْشَوُنَّ	تَخْشَيِنَّ	تَخْشَيانِّ	تَخْشَيْنانِّ
		أَخْشَيَنَّ	نَخْشَيَنَّ		

و با خفيفه چنين:

يَخْشَيَنْ يَخْشَوُنْ تَخْشَيَنْ تَخْشَيَنْ تَخْشَوُنْ تَخْشَيِنْ أَخْشَيَنْ نَخْشَيَنْ

۱ ۳ ٤ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱٤

● توجّه کنید: ●

نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق شده معنای آنرا تأکید می کند. اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت به اضافه اینکه عین الفعل صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه ها از امر ناقص هنگام تأکید برمی گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط یک وجه جایز است می گوییم:

لِيَضْرِبَنَّ لِيَضْرِبانِّ لِيَضْرِبُنَّ... إِضْرِبَنَّ إِضْرِبانِّ إِضْرِبُنَّ... لِيَضْرِبَنْ لِيَضْرِبُنْ... إِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ... لِيَقُولَنَّ لِيَقُولانِّ لِيَقُولُنَّ... قُولَنَّ قُولانِّ قُولُنَّ... لِيَقُولَنْ لِيَقُولُنْ... قُولَنْ قُولُنْ... لِيَخْشَيَنَّ لِيَخْشَيانِّ لِيَخْشَوُنَّ... إِخْشَيَنَّ إِخْشَيانِّ إِخْشَوُنَّ... لِيَخْشَيَنْ لِيَخْشَوُنْ... إِخْشَيَنْ إِخْشَوُنْ... لِيَمُدَّنَّ... مُدَّنَّ.. لِيَمُدَّنْ... مُدَّنْ...

در آخر فعل نهی (مضارع مقرون به لاءناهیه) نیز نون تأکید درمی آید و اثر آن مانند اثر در امر است. وهمچنین درچند مورد دیگر که توضیح و تفصیل آن در جای خود بیان شده است.

* پرسش وتمرین *

۱ ـ فرق حرف تأکید با سایر حروفی که در مضارع داخل می شوند چیست؟
۲ ـ حروف تأکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۳ ـ فرق اثر لفظی حروف تأکید با حروف نصب چیست؟
٤ ـ فرق نون تأکید ثقیله با نون تأکید خفیفه چیست؟
۵ ـ می دانید چرا بین نون ثقیله و نون جمع مؤنث الف فاصله می شود؟

۶ ــ يَضْرِبُ، يَمُدُّ، يَقُولُ، يَهْدِى و يَفِى بِهِ را با نون ثقيله صرف كنيد و صيغهٔ اوّل مؤكّد هركدام را معنى نماييد.

۷ ــ مجهول افعال تمرين سابق را با نون خفيفه صرف نماييد و صيغهٔ اول هركدام را معنى كُنيد.

۸ ــ معلوم و مجهول امر افعال تمرين ۶ را با نون ثقيله و خفيفه صرف نماييد و صيغهٔ اوّل هركدام را معنى نماييد.

۹ ــ حروف تأكيد چه جهاتى از جهات فعل مضارع را زائل مى كنند؟

۱۰ ــ نهى مؤكّد افعال تمرين ۶ را صرف كنيد.

۱۱ ــ فعل جحد چرا مؤكّد بنون تأكيد نمى شود؟

مبحث دوّم

ثلاثی مزید

مقدّمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرّد گرفته می شود بدین معنی که صیغهٔ اوّل ماضی معلوم آنرا از صیغهٔ اول ماضی معلوم ثلاثی مجرّدمی گیریم و امّا بقیّه صیغه های ماضیِ معلومِ آن از صیغهٔ اول و سائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلومِ خودش گرفته می شود.[1] بنابراین:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغهٔ اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرّد اضافه می شود حروف مخصوصی است و درجای مخصوصی از آن درمی آید و حروف کلمهٔ جدید (مزیدٌفیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیّات را بوسیلهٔ اوزان ثلاثی مزید ــ که خواهد آمد ــ می توان دریافت.

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۲۵ وزن است مضارع آن نیز ۲۵ وزن دارد زیرا درغیر ثلاثی مجرّد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معیّن است.

۱ــ

حروف اصلی ثلاثی مجرّد ← ماضی معلوم ثلاثی مزید ← ماضی مجهول / مضارع معلوم / مصدر

مضارع معلوم ← امرمعلوم / مضارع مجهول ← امرمجهول

از ایـن ۲۵ وزن، ده وزن مشهور است یعنی افعال زیادی طبق هرکدام از آنها مزیدٌ فیه می شود و پانزده وزن غیر مشهور. اوزان مشهور عبارتند از:

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
۱ــ أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إفْعال	۶ــ تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل
۲ــ فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعيل	۷ــ تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُل
۳ــ فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَة	۸ــ إفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إفْعِلال
۴ــ إفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إفْتِعال	۹ــ إسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إسْتِفْعال
۵ــ إنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إنْفِعال	۱۰ــ إفْعالَّ	يَفْعالُّ	إفْعيلال[1]

هرکدام از ماضی‌مضارعهای فوق را ــ همانطور که در ثلاثی مجرّد گذشت ــ «باب» می گویند و آنرا بنام مصدر می خوانند، مثلاً می گویند: **باب إفْعال ، باب تَفْعیل ، باب مُفاعَله** و... بنابراین فعل ثلاثی مزید دارای **۲۵ باب** است.[2]

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم ــ همانطور که اشاره شد ــ از ماضی گرفته می شود و بطور کلّی برای ساختن هرکدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آن را درنظر گرفت و برطبق آن، حرف زائد درآورد و حروف را متحرّک و ساکن نمود. (دقّت کنید).

قاعدهٔ ساختن مجهول ماضی و مضارع، و معلوم و مجهول امر و صیغه‌سازی هرکدام از اینها همانست که در ثلاثی مجرّد بیان گردید و نیز کیفیّت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرّد است. قاعدهٔ ادغام،

---

۱ ــ توجّه کنید: ۱) در سه وزن اوّل یک حرف، در پنج وزن بعد دو حرف، و در دو وزن اخیر سه حرف زیاد شده است. ۲) حرف مضارع در مضارع معلوم ابوابی که ماضی آن چهار حرفی است مضموم و در غیر آن مفتوح است.

۲ ــ اوزان ماضی، مضارع و مصد ر ابواب خصوصاً ده باب مشهور را باید به خاطر سپرد.

تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید جاری می گردد و نیز ماضی و مضارع آن دارای حالات مختلف سابق است.[۱]

علاوه براین، **دوقاعدهٔ اعلال** نیز در ثلاثی مزید جاری می شود:

۱) اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب به همزه می شوند مانند: إرْخاو ــــ إرْخاء، إجْرای ــــ إجْراء.

۲) یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می کند مانند: تَرَجُّيْ ــــ تَرَجِّي (مصدر ناقص باب تفعّل)، تَبانُيْ ــــ تَبانِي (مصدر ناقص باب تفاعل)[۲].

بدین نکته باید توجّه کامل داشت که هر ثلاثی مجرّدی را نمی توان بطور دلخواه به تمام یا بعضی از ابواب ثلاثی مزید برد، زیرا بعضی اصلاً مزیدٌ فیه ندارند و بعضی فقط به یک یا چند باب مخصوص برده می شوند.

بنابراین مزیدٌ فیه شدن ثلاثی مجرّد و کیفیّت آن ــ یعنی بابی که بدان برده می شود ــ سَماعی است نه قیاسی. اینک به خصوصیّات ابواب توجّه نمائید:

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.

۲ ــ آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می توان وزن دوقسمت دیگر را دانست؟ چرا؟

۳ ــ مضارع ماضی های زیر چیست؟ أفْعَلَ، إفْعَلَّ، إفْتَعَلَ، إسْتَفْعَلَ، فاعَلَ.

---

۱ ــ در مورد جریان بعضی از قواعد مزبور در ثلاثی مزید استثناهایی وجود دارد که در جای خود خواهد آمد.

۲ ــ صورت کامل این دو قاعده در اوّل باب اسم خواهد آمد.

۴ ــ ماضی مضارع های زیر چیست؟ یُفْعِلُ، یَتَفَعَّلُ، یَتَفاعَلُ، یَفْعَلُّ، یَفْعالُّ.
۵ ــ مضارع مصادر زیر چیست؟ إفْعال، افْعِلال، إفْعیلال، إفْتِعال، تَفاعُل.
۶ ــ چرا به مضارع ثلاثی مجرّد با اینکه دارای حرف زائد است مزیدٌ فیه گفته نمی شود؟
۷ ــ مشهوریّت در ابواب ثلاثی مزید به چه معنی است؟
۸ ــ ابواب مشهور را نام ببرید.
۹ ــ اوزان زیر را بسازید: إفْتَعَلَ، إفْعَلَّ، فاعَلَ، یُفاعِلُ، مُفاعَلَة، تَفَعَّلَ، تَفَعُّل، إفْعالَّ، إفْعیلال، یَنْفَعِلُ، إنْفِعال، اِفْعِلال.
۱۰ ــ اوزان زیر را صرف کنید: أَفْعَلَ، فاعَلَ، اِنْفَعَلَ، تَفاعَلَ، یَتَفَعَّلُ، یَفْعَلُّ، یَسْتَفْعِلُ، یَفْعالُّ.
۱۱ ــ مجهول افعال فوق را صرف کنید.
۱۲ ــ مضارع های تمرین ۱۰ را با لاء نهی و نون تأکید ثقیله صرف نمایید.
۱۳ ــ سماعی بودن ابواب مزیدٌ فیه را توضیح دهید.
۱۴ ــ کیفیت ضمائر ماضی، مضارع و امر را ذکر کنید.

فصل ۱ ــ باب اِفعال:

مانند: کَرُمَ ـــــ أَکْرَمَ یُکْرِمُ إکْرام.

باب افعال دارای خصوصیتی است و آن اینکه همزهٔ آن ــ در ماضی، مصدر و امر ــ همزهٔ قطع است یعنی چون در أثناء کلام واقع شود تلّفظ می شود و مابعد خود را از ماقبل قطع می کند.[1]

همزهٔ امر آن همان همزه‌ای است که در ماضی بوده زیرا آنرا از مضارع اصلی می گیریم و مضارع اصلی باب افعال یُأَفْعِلُ است ــ أَفْعَلَ ـــــ یُأَفْعِلُ ــ که چون درصیغهٔ ۱۳ مضارع دو همزه جمع می شد آنرا از مضارع انداخته اند.

---

۱ ــ در مقابل همزهٔ قطع، همزهٔ وصل است که در بحث امر ثلاثی مجرّد معلوم گذشت و در فصل ۳ خاتمه بحث مفصّلی از همزهٔ وصل و قطع و مواضع هرکدام خواهد آمد.

صرف بعضی از قسمتهای باب افعال چنین است:

ماضی معلوم:	أَكْرَمَ	أَكْرَمٰا	أَكْرَمُوا...
مضارع معلوم:	يُكْرِمُ	يُكْرِمٰانِ	يُكْرِمُونَ...
ماضی مجهول:	أُكْرِمَ	أُكْرِمٰا	أُكْرِمُوا...
مضارع مجهول:	يُكْرَمُ	يُكْرَمٰانِ	يُكْرَمُونَ...
امرمعلوم:	لِيُكْرِمْ	لِيُكْرِمٰا	لِيُكْرِمُوا... أَكْرِمْ أَكْرِمٰا أَكْرِمُوا...
امرمجهول:	لِيُكْرَمْ	لِيُكْرَمٰا	لِيُكْرَمُوا...
مثال:	أَوْعَدَ	يُوعِدُ	ايعٰاد لِيُوعِدْ أَوْعِدْ...
اجوف:	أَقٰامَ	يُقِيمُ	إِقٰامَة لِيُقِمْ أَقِمْ...
مهموزالفاءوناقص:	آتیٰ	يُؤْتِي	إيتٰاء لِيُؤْتِ آتِ...

● توضيح: ●

در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل بجهت قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک تاء در آخر آورده می شود: إِقْوٰام ← إِقٰامَة و إِعْوٰان ← إِعٰانَة و...

● یک مورد استثنائی ●

«رَأیٰ» چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش بما قبل حذف می شود و در مصدر بجای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می آورند می گوییم: أَریٰ يُرِي إِرٰاءَة (إِرْءٰای ← إِرْءٰاء ← إِرٰاءَة).

● تبصره: ●

مادّه هائی مانند: «الحیاة» و «العَيّ» چون بباب إفعال روند فقط حکم معتلّ در مورد آنها جاری میشود و نه حکم مضاعف.

معانی باب افعال: باب افعال در ده معنای زیر بکار برده می شود:

۱ ـ **تَعْدِیه** یعنی متعدّی کردن فعل لازم مانند ذَهَبَ زَیدٌ (زید رفت) ــــ أذْهَبَ زَیدٌ بَکْراً (زید بکر را روانه کرد). ضَحِکَ زَیْدٌ (زید خندید) ــــ اَضْحَکَنی زَیْدٌ (زید مرا خنداند). تعدیه معنای غالبی باب افعال است.

۲ ـ **دخول فاعل در وقت:** و این در افعالی است که مادّهٔ آنها وقتی از اوقات باشدمانند: أصْبَحَ زَیدٌ (زید داخل صبح شد) و أمْسیٰ بَکْرٌ (بکر داخل عصر شد)، فَسُبْحانَ اللّهِ حینَ تُمْسُونَ و حینَ تُصْبِحُونَ ...... وَحینَ تُظْهِرُونَ (۱۸ــروم).

۳ ـ **وصول وقت:** یعنی وصول وقت مادهٔ فعل برای فاعل مانند: اَحْصَدَ الزَّرْعُ (وقت حصاد زرع رسید) حصاد: درو، أقْطَفَ الثَّمَرُ (وقت چیدن میوه رسید).

٤ ـ **مفعول را دارای صفتی یافتن:** مانند: أعْظَمْتُ اللّهَ (خدا را با عظمت یافتم)، أبْخَلْتُ فُلاناً (فلانی را بخیل یافتم).

۵ ـ **واجدیّت:** یعنی دارای مبدأفعل شدن فاعل یا دارای مبدأ فعل کردن مفعول مانند: أغَدَّ الْبَعیرُ (شتر دارای غدّه شد)، أقْفَرَالْبَلَدُ (شهر دارای قِفار یعنی و یرانی شد)، أرْکَبْتُ أبی (پدرم را دارای مرکب کردم)،ثُمَّ أماتَهُ فَأقْبَرَهُ (سپس او را میراند و برایش قبر قرار داد) (۲۱ــعبس).

٦ ـ **سلب:** یعنی سلب مبدأ فعل از فاعل یا مفعول مانند: أشْفَی الْمَریضُ (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد) أعْجَمْتُ الْکِتابَ (عجمه و ابهام کتاب را برطرف نمودم)[1].

۷ ـ **تعریض:** یعنی در معرض قرار دادن مثل أباعَ زَیْدٌ کِتابَهُ (زید

---

۱ ـ اِعجام یعنی نقطه دار کردن نوشتار.

کتابش را در معرض بیع قرار داد).

۸ ــ مطاوعه: یعنی اثرپذیری و این عکس معنای تعدیه است مانند: کَبَّ زَیْدٌ الإنـاءَ (زید کاسه را واژگون کرد) ← أَکَبَّ الإنـاءُ (کاسه واژگون شد).

۹ــ ضدّ معنای ثلاثی مجرّد: مانند نَشَطْتُ الْحَبْلَ (ریسمان را گره زدم) ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم)[1].

۱۰ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند قَالَ أَوْ أَقَالَ زَیْدٌ الْبَیْعَ (زید معامله را بهم زد).

توجه کنید: از باب إفعال و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدّد بکار گرفته میشوند ممکن است در یک استعمال بیش از یک معنی استفاده شود مانند «اَعْظَمْتُ اللّهَ» که هم مفید تعدیه است و هم مفعول را دارای صفتی یافتن.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ امر حاضر معلوم باب افعال برچه وزنی است؟ همزهٔ آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟

۲ ــ همزه برچند قسم است و خاصیّت هرکدام چیست؟ برای هرکدام پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.

۳ ــ افعال زیر را به باب افعال ببرید. (هروقت گفته می شود فلان فعل را به فلان باب ببرید باید صیغهٔ اول ماضی و صیغهٔ اول مضارع و بعد مصدر آنرا ذکر کنید): خَرَجَ، مَدَّ، وَعَدَ، مَاتَ، رَأَى، حَيَّ.

٤ ــ از باب اِفعالِ اَفعال فوق، ماضی معلوم سه فعل اوّل، مضارع معلوم سه فعل دوّم، مضارع مجهول سه فعل اوّل، ماضی مجهول سه فعل دوم، امر معلوم سه فعل دوّم و امر مجهول سه فعل اوّل را صرف کنید.

۵ ــ در اَفعال زیر کدامیک از معانی باب اِفعال مراد است؟. أَحْسَنَ (نیکو کرد)، أَخْوَصَ النَّخْلُ (درخت خرما خوشه دار شد)، أَضْحىٰ زَیْدٌ (زید چاشت کرد)،

---

۱ ــ بعضی گفته اند «اِنفاق» نیز در همین معنی بکار رفته است.

أَجْمَعَ الْقَوْمُ (مردم جمع شدند)، أَرْدَفَ (پشت سرهم درآورد)، اَسْخَيْتُ زَيْداً (زيد را سخی يافتم)، أَكْمَلَ (كامل كرد)، أَفْطَرَ الصّائِمُ (روزه دار افطار كرد)، أَسْرَعَ (تند رفت)، أَثْمَرَ الشَّجَرَةُ (درخت،ميوه دار شد)، أَنْتَجَتِ الفَرَسَةُ (ماده اسب زائيد)، أَشْفاكَ اللّهُ عَسَلاً (خداوند عسل را برای تو شفا قرار دهد)، أَفْزَعْتُ زَيداً (بيم زيد را برطرف كردم)، أَقْتَلْتَنی (مرا در معرض قتل قرار دادی)، أَخْفَيْتُ أَمْری (كارم را پنهان كردم با توجّه به خَفَيْتُ أَمْری)، فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرنَهُ (۳۱ــ يوسف)، أَقيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُواالزَّكاةَ (۴۳ــ بقره)، آتُونی زُبَرَالْحَديدِ .....أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً (۹۶ــ كهف)، فَسُبْحانَ اللّهِ حينَ تُمْسُونَ وَحينَ تُصْبِحُونَ . .... وَحينَ تُظْهِرُونَ(۱۷و۱۸روم)، ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱ــ عبس).

۶ ــ اعلالِ إِراءَة، إِساءَة، إِحاطَة را بيان كنيد.

فصل ۲ ــ باب تفعيل:

مانند صَرَفَ ← صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْريف.

مصدر سالم اين باب علاوه بر وزن تفعيل گاهی بر وزن فَعّال و گاهی بر وزن فِعال و گاهی بر وزن فِعّال و گاهی بر وزن تَفْعال و گاهی بر وزن تَفْعِلَة می آيد مانند سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْليم و سَلام، كَذَّبَ يُكَذِّبُ تَكْذيب و كِذاب و كِذّاب، كَرَّرَ يُكَرِّرُتكرير و تَكْرار، كَرَّمَ يُكَرِّمُ تَكْريم وتَكْرِمَة.

مصدر مهموز اللّام و ناقص اين باب غالباً فقط بر وزن تَفْعِلَة می آيد مانند هَنَّأَيُهَنِّئُ تَهْنِئَة، رَبّی يُرَبّی تَرْبِيَة.

صرف بعضی قسمتهای باب تفعيل چنين است:

ماضی معلوم:	صَرَّفَ	صَرَّفا	صَرَّفُوا...	
مضارع معلوم:	يُصَرِّفُ	يُصَرِّفانِ	يُصَرِّفُونَ...	
امرمعلوم:	لِيُصَرِّفْ	لِيُصَرِّفا	لِيُصَرِّفُوا...	صَرِّفْ صَرِّفا صَرِّفُوا...

ماضی مجهول: صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفُوا...
مضارع مجهول: یُصَرَّفُ یُصَرَّفانِ یُصَرَّفُونَ...
امرمجهول: لِیُصَرَّفْ لِیُصَرَّفا لِیُصَرَّفُوا...

مضاعف: مَدَّدَ یُمَدِّدُ تَمْدید لِیُمَدِّدْ... مَدِّدْ...
اجوف: حَوَّلَ یُحَوِّلُ تَحْویل لِیُحَوِّلْ... حَوِّلْ...
لفیف: وَصّٰی یُوَصّی تَوْصِیَة لِیُوَصِّ... وَصِّ...

معانی باب تفعیل: باب تفعیل درهفت معنی بکاربرده می شود:

۱ ــ **تعدیه** مانند: فَرِحَ زَیْدٌ (زید خوشحال شد) ← فَرَّحَ بَکْرٌ زَیْداً (بکر زید را خوشحال کرد). تعدیه معنی غالبی باب تفعیل است.

۲ ــ **تکثیر** یعنی دلالت بر کثرت و زیادی یا درخود فعل مانند: طَوَّفَ زَیْدٌ (زید بسیار طواف کرد) یا در فاعل مانند مَوَّتَ الْمالُ (چارپایان زیاده مردند) و یا در مفعول مانند غَلَّقْتُ الاَبْوابَ (همهٔ درها را بستم).

۳ ــ **سلب** یعنی سلب مبدأفعل از مفعول مانند: قَشَّرْتُ الْبَیْضَةَ (تخم مرغ را پوست کردم)، جَلَّدْتُ الْجَزُوْرَ (پوست شتر یا گوسفند را کندم).

۴ ــ **نسبت** یعنی نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول مانند: وَحَّدَ اللّهَ (خدا را یگانه دانست) عَدَّلْتُ زَیْداً (به زید نسبت عدالت دادم) کَفَّرْتُ بَکْراً (بکر را کافر شمردم، به او نسبت کفر دادم).

۵ ــ **تدریج**: مانند: نَزَّلَ (بتدریج فرو فرستاد).

۶ ــ **ضدّ معنای باب افعال** مانند: فَرَّطَ (کوتاهی کرد)، که ضدّ أَفْرَطَ (زیاده روی کرد) می باشد.

۷ ــ **معنای ثلاثی مجرّد** مانند: زالَ زَیْدٌ بَیْنَ الْقَوْمِ یا زَیَّلَ بَیْنَهُمْ (زید میان جمعیت تفرقه انداخت).

* پرسش وتمرین *

۱ ــ ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید: تَقْدِمَة، تَحِیَّة، تَهیِّة، کَلام، تَمْثال.
۲ ــ افعال زیر را به باب تفعیل ببرید: صَغُرَ، وَسِعَ، جٰازَ، حَدَّ، یَسَرَ، سَمٰا، وَفٰی، حَوٰی، اَدُبَ.
۳ ــ ماضی معلوم فعل اوّل، ماضی مجهول فعل دوّم، مضارع معلوم فعل سوّم، مضارع مجهول فعل چهارم، امر معلوم فعل پنجم، امر مجهول فعل ششم، نهی معلوم فعل هفتم، مضارع معلوم مقرون به «لَنْ» فعل هشتم و مضارع مجهول مؤکّد به نون ثقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
٤ ــ در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفعیل منظور است؟: عَدَّلَ (تعدیل کرد)، عَرَّفَ (شناساند)، جَلَّدَ الشّاةَ (پوست گوسفند را کند)، صَدَّقَ (تصدیق کرد)، یُسَوِّي (برابر می کند)، قَسَّمَ (تقسیم کرد)، قَدَّمَ (جلو انداخت)، قَدَّمَ (جلو افتاد)، کَثَّرَ (زیاد کرد)، نَظَّمَ (دسته کرد)، أَدَّبَ (ادب کرد)، قَرَّدَ الْبَعیرَ (قراد ــ کنه ــ را از شتر جدا کرد)، یُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَکُم (٤۹ــبقره)، قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ (۳۱ــیوسف).
۵ــ سه فعل لازم راباباب تفعیل متعدی کنید.

فصل ۳ــ باب مفاعَله:

مانند: ضَرَبَ ــــ ضٰارَبَ یُضٰارِبُ مُضٰارَبَة و ضِراب.

مصدر مثال یائی این باب فقط بر وزن مُفٰاعَلَة می آید مانند یٰاسَرَ یُیٰاسِرُ مُیٰاسَرَة ولی مصدر سایر اقسام غالباً علاوه بر مُفٰاعَلَة بر وزن فِعٰال نیز می آید، اینک صرف بعضی از قسمتهای آن:

ماضی معلوم: ضٰارَبَ ضٰارَبٰا ضٰارَبُوا...

مضارع معلوم: یُضٰارِبُ یُضٰارِبٰانِ یُضٰارِبُونَ ...

امرمعلوم:	لِيُضارِبْ لِيُضارِبا لِيُضارِبُوا.. ضارِبْ ضارِبا ضارِبُوا..				
ماضی مجهول:	ضُورِبَ	ضُورِبا	ضُورِبُوا...		
مضارع مجهول:	يُضارَبُ	يُضارَبانِ	يُضارَبُونَ..		
امرمجهول:	لِيُضارَبْ	لِيُضارَبا	لِيُضارَبُوا..		
مضاعف:	ضارَّ	يُضارُّ	مُضارَّة وضِرار «لِيُضارِرْ لِيُضارَّ لِيُضارِّ»... «ضارِرْ ضارَّ ضارِّ»....		
مهموز:	آمَرَ	يُؤامِرُ	مُؤامَرَة	لِيُؤامِرْ آمِرْ...	
اجوف:	قاوَمَ	يُقاوِمُ	مُقاوَمَة	لِيُقاوِمْ قاوِمْ[1]...	
لفيف:	ساوى	يُساوِي	مُساواة	لِيُساوِ ساوِ...	

معانی باب مفاعله: معانی معروف این باب چهار معنی است:

۱ ــ مشارکت: یعنی بیان شرکت دوشخص یا دوچیزدرفعل ــ یعنی هردو هم فاعلند وهم مفعول ــ مانند ضارَبَ زَيْدٌ بَكْراً (زید با بکر زد و خورد کردند)، شاعَرْتُ زَيْداً (با زید مشاعره کردم). مشارکت معنی غالبی این باب است.

۲ ــ تعدیه: مانند بَعُدَ (دور شد) ←── باعَدْتُهُ (او را دور کردم).

۳ ــ تکثیر: مانند ناعَمَهُ اللّهُ (خدا زیاد به او نعمت داد).

٤ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند سَفَرَ زَيْدٌ یا سافَرَ: زید مسافرت کرد. غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند: قاتَلَهُمُ اللّهُ، عافاکَ اللّهُ، يُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَخادِعُهُم.

---

۱ ــ درماضی مجهول اجوف باب مفاعله مانند قُووِمَ قاعدهٔ ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ افعال زیر را به باب مفاعَله ببرید: عَمِلَ، وَضَعَ، عٰادَ، عٰانَ، عَدٰا، سَوٰى.
۲ ــ معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم و امر فعل سوّم را صرف کنید و نیز مضارع معلوم عَدا را با لاء ناهیه و مضارع مجهول سَوٰى را با نون تأکید ثقیله صرف کنید (در تمام این افعال صرف باب مفاعلهٔ آنها منظور است).
۳ ــ در افعال زیر کدامیک از معانی باب مفاعله منظور است: بٰارَکَ اللّهُ (خدا زیاد کند)، صٰافَحَ زَیدٌ بَکْراً (زید با بکر مصافحه کرد)، شٰاهَدْتُ الْحَرْبَ (در جنگ حاضر شدم)، عٰایَنَ زَیدٌ (زید دید)، صٰالَحَ سَعیدٌ زَیْداً (سعید با زید مصالحه کرد)، فاستبشروا ببیعکم الّذی بایعتم به (التوبة ــ ۱۱۱)، «اِنّما یُبایِعُونَ اللّهَ (الفتح ــ ۱۰)، سٰارِعُوا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ (آل‌عمران ــ ۱۳۳).

فصل ٤ ــ باب افتعال:

مانند: کَسَبَ ← إکْتَسَبَ یَکْتَسِبُ إکْتِسٰاب.

باب افتعال دارای هفت قاعدهٔ خصوصی است:

۱ ــ هرگاه فاءالفعل این باب صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء باب به طاء تبدیل می گردد مانند صَبَرَ ← إصْطَبَرَ، ضَرَبَ ← اِضْطَرَبَ، طَرَدَ ← إطَّرَدَ، ظَلَمَ ← إظْطَلَمَ. در مورد اخیر إظَّلَمَ و إطَّلَمَ نیز طبق قاعدهٔ ادغام جایز است.

۲ ــ هرگاه فاءالفعل دال یا ذال یا زاء باشد تاء باب به دال تبدیل می شود مانند: دَرَکَ ← إدَّرَکَ، ذَکَرَ ← إذْدَکَرَ، زَجَرَ ← إزْدَجَرَ. در دو مورد اخیر نیز ادغام جایز است یعنی می توان گفت: إذَّکَرَ و إدَّکَرَ و إزَّجَرَ (إدَّجَرَ استعمال نشده است).

۳ ــ هرگاه فاءالفعل حرف علّه باشد به تاء تبدیل شده سپس در تاء باب

ادغام مــی شود مانند وَحَدَ ـــــ إتَّحَدَ، یَسَرَ ـــــ إتَّسَرَ (در مورد اخیر ایتَسَرَ نیز جائز است).

٤ ـ قاعدۀ تخفیف همزه غالباً در مهموز الفاء این باب جاری نمی شود مانند إئْتَمَنَ، إئْتَمَّ و... بخلاف أَخَذَ ـــــ إئْتَخَذَ ـــــ إیتَخَذَ ـــــ إتَّخَذَ.

٥ ـ چنانچه فاءالفعل ثاء باشد تاء باب به ثاء تبدیل سپس قاعدۀ ادغام جاری می شود مانند ثٰارَ ـــــ إثّٰارَ (انتقام خون کشته را گرفت).

٦ ـ هرگاه عین الفعل این باب یکی از ۱۲ حرف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد جائز است تاء باب را از جنس عین الفعل نموده و در آن ادغام نماییم سپس فاءالفعل را مفتوح یا مکسور کنیم (مفتوح، بنابر قاعدۀ ادغام و مکسور، بنابر قاعدۀ التقاء ساکنین)، و چون از همزۀ باب مستغنی می شویم آنرا بیاندازیم مانند: إخْتَصَمَ ـــــ إخْصَصَمَ ـــــ إخَصَّمَ (بفتح خاء و کسر آن) ـــــ خَصَّمَ (بفتح خاء و کسر آن)، یَهْتَدِی ـــــ یَهِدّی[1].

٧ ـ در اجوف باب افتعال اگر به معنی مشارکت باشد قاعده هشتم اعلال جاری نمیشود مانند «إزْدَوَجَ عَلِیٌّ وَ فٰاطِمَةُ وَ اعْتَوَنٰا» بخلاف إعْتٰادَ و اخْتٰارَ و امثال آن.

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

مضاعف: اِمْتَدَّ یَمْتَدُّ اِمْتِدٰاد «لِیَمْتَدِدْ لِیَمْتَدَّ لِیَمْتَدِّ»... «إمْتَدِدْ إمْتَدَّ إمْتَدِّ»...

اجوف: اِعْتٰادَ یَعْتٰادُ اِعْتِیٰاد[2] لِیَعْتَدْ إعْتَدْ...

---

۱ ـ گفته اند همزه ای که در اوّل بابهای مزیدٌ فیه ـ باستثنای باب اِفعال ـ وجود دارد برای دفع ابتدا به ساکن است. ولذا همزۀ وصل است و در درج کلام ساقط می شود.

۲ ـ اعلالِ اعتیاد و امثال آن بر طبق قاعدۀ ۲ خصوصی اجوف می باشد.

ناقص: إِرْتَضىٰ يَرْتَضي إِرْتِضاء[1] لِيَرْتَضِ إِرْتَضِ.

معانی باب افتعال: این باب به شش معنی می آید:

۱ ــ **مطاوَعه**: یعنی اثر پذیری مانند جَمَعْتُ النّاسَ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند). البته چنانکه از مثال معلوم است فاعل این باب ــ در این معنی ــ مفعول ثلاثی مجرد است. مطاوَعه معنی غالبی این باب می باشد.

۲ ــ **مشارَکت**: مانند إِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر باهم دشمنی کردند).

۳ ــ **اتّخاذ**: یعنی فراهم آوردن و تهیّه کردن مبدأ فعل مانند: إِحْتَطَبَ زَيْدٌ وَ اخْتَبَزَ وَ اشْتَوىٰ (زید هیزم تهیّه کرد و نان پخت و کباب درست کرد).

۴ ــ **طلب**: یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول مانند اِكْتَدَّ زَيْدٌ بَكْراً (زید از بکر خواست که کوشش کند).

۵ ــ **کوشش**: مانند اِكْتَسَبْتُ الْمالَ (با کوشش، مال بدست آوردم).

۶ ــ **معنای ثلاثی مجرّد**: مانند جَذَبْتُ یا اِجْتَذَبْتُ رِداءَ زَيْدٍ (عبای زید را کشیدم).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ افعال زیر را به باب افتعال ببرید: كَسَبَ، حَوىٰ، وَسِعَ، غابَ، عادَ، رَضِيَ، وَقىٰ، دَرَءَ، زَوَجَ، ذَلَقَ، مَدَّ، عَدَّ، زَحَمَ، صَكَّ، ضَجَعَ، صادَ، صَفا، طَلَبَ، ظَأَرَ، ذَخَرَ، دَعا، أَفِكَ، أَلِفَ، أَكَلَ، أَوىٰ، أَلىٰ، أَمَّ، وَهَمَ، وَصَلَ.

۲ ــ در افعال زیر کدامیک از معانی باب افتعال منظور است: اِجْتَمَعَ الْقَوْمُ (مردم

---

[1] ــ اعلال اِرْتِضاء و امثال آن بر طبق قاعده‌ای است که در مقدّمهٔ ثلاثی مزید گذشت.

جمع شدند)، اِخْتَصَمَ الجُنْدُ (لشکر باهم نزاع کردند)، اِکْتَحَلَتِ الْفَتاةُ (دختر سرمه کشید)، اِصْطادَ زَیدٌ (زید شکار کرد)، اِقْتَسَمَ (تقسیم شد)، اِقْتَدیٰ (طلب قرب کرد)، اِجْتَوَرَ الإِخْوانُ (برادرها کنار هم جمع شدند)، اِحْتاطَ (احتیاط نمود)، إکْتَریٰ (درخواست کرایه کرد)، وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی (۴۱ـ طه)، فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱ـ بلد). إنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ (۱۹ـ انفال). إنْ یَتَّخِذُونَکَ إلاّ هُزُواً (۳۶ـ انبیاء).

فصل ۵ ــ باب انفعال:

مانند صَرَفَ ــــ اِنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ إنْصِرافٌ.

خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند عَلِمَ وَ ظَنَّ و امثال آن، این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد.

معنای باب انفعال فقط مطاوعه است مانند صَرَفْتُهُ فَانْصَرَفَ، قَسَمْتُهُ فَانْقَسَمَ، کَسَرْتُهُ فَانْکَسَرَ و...

*** تمرین ***

افعال زیر را به باب انفعال برده معنی نمائید: غَلَقَ (بست)، عَطَلَ (تعطیل کرد)، عَدِمَ (نابود کرد)، هَدَمَ (خراب کرد)، صَرَفَ (گردانید)، طَلَقَ (آزاد کرد)، عَرَفَ (دانست)، فَکَرَ (فکر کرد)، یَقِنَ (یقین کرد)، قَسَمَ (تقسیم کرد)، شَقَّ (شکافت)، سَمِعَ (شنید)، سَدَّ (بست).

فصل ۶ ــ باب تفعّل:

مانند صَرَفَ ــــ تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّف.

در باب تفعّل چهار قاعدهٔ خصوصی جاری می شود.

۱ ـ در مضارع معلوم ازصیغه های ٤ و۵ غائب وشش صیغهٔ مخاطب که دو تاء در اوّل صیغه جمع می شود جائز است تاء دوّم[1] را که تاء باب است بیاندازیم مثلاً تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ، تَتَصَرَّفٰانِ ← تَصَرَّفٰانِ و همینطور...

۲ـ هرگاه فاءالفعل این باب یکی ازدوازده حرف «ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ» باشد جائز است که تاء باب را همجنس فاءالفعل نموده در آن ادغام نمائیم، و در مواردی که لازمهٔ این عمل سکون اوّل کلمه است چون ابتداء بِه ساکن مُحال یا مشکل است، همزهٔ وصل مکسوری در اوّل کلمه درمی آوریم بنابراین تَثَبَّتَ... ← إثَّبَّتَ یَثَّبَّتُ إثَّبُّت لِیَثَّبَّتْ إثَّبَّتْ، تَتَبَّعَ... ← إتَّبَّعَ یَتَّبَّعُ إتَّبُّع لِیَتَّبَّعْ إتَّبَّعْ، تَدَثَّرَ... ← إدَّثَّرَ یَدَّثَّرُ إدَّثُّر لِیَدَّثَّرْ إدَّثَّرْ.

و از این قبیل است: أَفَلَمْ یَدَّبَّرُوا، مٰا یَذَّكَّرُ، وَ ازَّیَّنَتْ، لٰا یَسَّمَّعُونَ، یَشَّقَّقُ، فَأَصَّدَّقَ، یَضَّرَّعُونَ، فَاطَّهَّرُوا (قرآن مجید).

۳ ـ در بعضی موارد چون فعل مضاعف به باب تفعّل رود لام الفعل آن به یاء تبدیل می شود مانند: ظَنَّ ← تَظَنَّنَ ← تَظَنَّیَ (تَظَنّٰی) و از همین قبیل است تَسَرّٰی و تَصَدّٰی.

٤ ـ در مصدر ناقص واوی باب تَفَعُّل، واو لام الفعل قلب به یاء می شود و یاء ماقبل خود را مکسور می کند همچنانکه در مصدر ناقص یائی آن نیز یاء ماقبل خود را مکسور می نماید مانند: تَرَجُّو ← تَرَجُّی ← تَرَجِّی و تَوَلُّی ← تَوَلِّی.

---

۱ ـ اینکه محذوف، تاء دوّم است قول سیبویه می باشد (شرح رضی بر شافیه ج ۳ ص ۲۹۰).

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مضاعف:	تَخَلَّلَ	يَتَخَلَّلُ	تَخَلُّل	لِيَتَخَلَّلْ	تَخَلَّلْ ...
مثال:	تَوَهَّمَ	يَتَوَهَّمُ	تَوَهُّم	لِيَتَوَهَّمْ	تَوَهَّمْ[1] ...
ناقص:	تَعَدّٰى	يَتَعَدّٰى	تَعَدِّي	لِيَتَعَدَّ	تَعَدَّ ...
لفيف:	تَوَلّٰى	يَتَوَلّٰى	تَوَلِّي	لِيَتَوَلَّ	تَوَلَّ ...

معانی باب تفعّل: باب تفعّل در نُــه معنی زیر بکار برده می شود:

۱ ــ **مطاوعه:** مانند اَدَّبْتُهُ فَتَأَدَّبَ. همانطور که از مثال معلوم است فاعل این باب دراین معنی مفعول باب تفعیل است از این رو گفته می شود: «باب تفعّل برای مطاوعهٔ باب تفعیل می باشد». مطاوعه معنای غالبی باب تفعّل است.

۲ ــ **تکلّف:** یعنی بزحمت و مشقّت کاری را برخود تحمیل کردن مانند: تَشَجَّعَ (بزحمت از خود شَجاعت نشان داد)، تَحَلَّمَ (بزحمت حلم را بر خود تحمیل کرد).

۳ ــ **اتّخاذ:** به همان معنی که در باب افتعال گذشت مانند تَوَسَّدَ (متّکا تهیه کرد)، تَوَسَّدَ الْحَجَرَ (سنگ را برای خود بالش قرار داد)، تَبَنّٰی زَیْداً (زید را بفرزندی گرفت).

۴ ــ **طلب:** یعنی خواستن معنای فعل مانند تَعَجَّلْتُ اَلأَمْرَ (خواستم کار زود انجام گیرد)، تَنَجَّزْتُ الْوَعْدَ (وفای به وعده را خواستار شدم).

۵ ــ **تدریج:** مانند تَجَرَّعَ الْماءَ (آبرا جُرعه جُرعه نوشید)، تَفَهَّمَ الْمَسْأَلَةَ (مسأله را اندک اندک فهمید).

---

۱ ــ در «مثال» این باب چنانکه در تبصرهٔ قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء الفعل قلب به الف نمی شود.

۶ـ تجنّب: یعنی اجتناب کردن فاعل ازمعنای فعل مانند تَـأَثَّمَ (از گناه دوری کرد)، تَـذَمَّمَ (ازمذمّت کناره گرفت).

۷ـ صیرورت: یـعنی به حالتی درآمدن مانند: تَـأَیَّمَتِ الْمَرْأَةُ (زن أَیِّـم ــ بی شوهر ــ شد).

۸ـ شکایت: مانند تَـظَلَّمَ (ازظلم شکایت کرد).

۹ـ معنای ثلاثی مجرّد: مانند: بَسَمَ یا تَـبَسَّمَ (لبخند زد).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ـ افعال زیر را به باب تفعّل ببرید: دَرَجَ، سَطَحَ، شَرُفَ، صَدَرَ، ضَرَّ، ذَلَّ، لَطَّ، لَعَّ، ثَبَطَ، تَرِحَ.

۲ ـ افعال زیر را نیزبه باب تفعّل ببرید: یَسَرَ، طٰاعَ، حٰالَ، صَبٰا، وَقٰی، رَوٰی، جَزَأَ، وَلِیَ.

۳ ـ ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوّم وسوّم، امر معلوم فعل چهارم وپنجم، ماضی مجهول فعل ششم و هفتم ومضارع و امر مجهول فعل هشتم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.

۴ـ کلمات زیر چه صیغه ای هستندازچه فعلی: اِدَّرَّج، یَصَّدَّرُ، اِطَّوَّعَ، اِزَّکّٰی، لِیَزَّکَّ، تَصَّدَّرٰانِ، تَصَرَّفینَ، اِضَّرَّرْنٰا، اِتَّرَّحْنَ، فَـاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی، تَـنَزَّلُ الْمَلٰائِکَةُ، اَفَلٰا تَذَکَّرُونَ.

۵ ـ صَرَفَ و نَظَرَ را به باب تفعّل برده و مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید.

۶ ـ معنی باب تفعّل را در افعال زیربیان کنید: تَصَدَّقَ (صدقه داد)، تَعَلَّمَ (یاد گرفت، طلب علم کرد)، تکَسَّرَ (شکست)، تَصَرَّفَ (گردید)، تَلَحَّفَ (لحاف بسر کشید)، تَجَسَّمَ (مجسّم شد)، تَغَیَّرَ (تغییریافت)، تَخَلَّقُوا بِاَخْلٰاقِ اللهِ (حدیث)، تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللهُ (نهج البلاغة)، تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَکَةً (نهج الفصاحة) اَلتَّذَلُّلُ لِلْحَقِّ اَقْرَبُ اِلَی الْعِزِّمِنَ التَّعَزُّزِ بِالْبٰاطِلِ (نهج الفصاحة)، فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی (۶ـ عبس). تَنَزَّلُ الْمَلٰائِکَةُ (۶ـ قدر). فَمٰا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهٰا (۱۳ـ اعراف). إِنْ جٰاءَکُم فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا (۶ـ حجرات). اَلَّذی یُؤْتِی مٰالَهُ یَتَزَکّٰی (۱۸ـ لیل). أَفَلٰا تَذَکَّرُونَ (۳ـ یونس).

فصل ۷ ــ باب تفاعل:

مانند ضَرَبَ ← تَضارَبَ یَتَضارَبُ تَضارُب.

قواعد ۱ و ۲ و ٤ باب تفعّل عیناً در باب تفاعل نیز جاری می شود. بنابراین:

الف) تَتَضارَبُ ← تَضارَبُ، تَتَضارَبانِ ← تَضارَبانِ و...

ب) تَتابَعَ... ← إتّابَعَ یَتّابَعُ إتّابُع لِیَتّابَعْ إتّابَعْ، تَثاقَلَ... ← إثّاقَلَ یَثّاقَلُ إثّاقُل لِیَثّاقَلْ إثّاقَلْ و همینطور تَدارَک، تَذابَحَ، تَزاوَرَ، تَسارَعَ، تَشاعَرَ، تَصاعَدَ، تَضارَعَ، تَطابَقَ، تَظاهَرَ.

ج) تَداعُو ← تَداعُی ← تَداعِی، تَوالُی ← تَوالی.

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مثال:	تَواعَدَ	یَتَواعَدُ	تَواعُد	لِیَتَواعَدْ	تَواعَدْ[1]...
اجوف:	تَعاوَنَ	یَتَعاوَنُ	تَعاوُن	لِیَتَعاوَنْ	تَعاوَنْ ...
ناقص:	تَراضی	یَتَراضی	تَراضی	لِیَتَراضَ	تَراضَ ...
لفیف:	تَساوی	یَتَساوی	تَساوی	لِیَتَساوَ	تَساوَ ...
مجهول:	تُعُووِنَ[2]	یُتَعاوَنُ	لِیُتَعاوَنْ ...		

معانی باب تفاعل: این باب درپنج معنی بکاربرده می شود:

۱ــ**مشارکت** که معنای غالبی این باب است مانند: تَضارَبَ زَیدٌ وَعَمْرٌو.

---

۱ ــ در «مثال» این باب چنانکه در تبصرهٔ قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاءالفعل قلب به الف نمی شود.

۲ ــ در ماضی مجهول اجوف باب تفاعل قاعدهٔ ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

تبصره: سه باب مفاعله، افتعال و تفاعل همانطور که گذشت می توانند در بیان مشارکت بکار روند با این فرق که بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی بصورت فاعل (مرفوع) و دیگری بصورت مفعول (منصوب). ولی در دو باب دیگر می توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم مثلاً بگوییم «اِخْتَصَمَ الْقَوْمُ» و «تَضارَبَ الرَّجُلانِ» و یا دو اسم که دراینصورت هردو بصورت فاعل خواهند بود مانند «اِخْتَصَمَ زَیدٌ وَبَکرٌ»، «تَضارَبَ زَیدٌ وبَکرٌ».

۲ ــ **مطاوعه:** مانند باعَدْتُهُ فَتَباعَدَ (او را دور کردم پس دور شد). باب تفاعل برای مطاوعهٔ باب مفاعله است.

۳ ــ **تظاهر و تشبّه:** یعنی خود را به حالتی زدن مانند تَمارَضَ (خود را به مریضی زد)، تَجاهَلَ (خود را به نادانی زد).

٤ ــ **تدریج:** مانند تَوارَدَ القَوْمُ (جمعیّت بتدریج وارد شدند).

۵ ــ **معنای ثلاثی مجرّد:** مانند تَعالَی اللّهُ که به معنی عَلا است یعنی خدا بلند مرتبه است.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ درباب تفاعل چه قواعدی جاری است بیان کنید.

۲ ــ افعال زیر را به باب تفاعل برده مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید: عَهِدَ، وَلِیَ، عانَ.

۳ ــ افعال تمرین سابق را به باب تفاعل ببرید، ازفعل اول مجهول ماضی ومضارع، از فعل دوم معلوم ومجهول امر و از فعل سوّم مضارع معلوم را مؤکّد به نون خفیفه صرف کنید.

٤ ــ افعال زیر را به باب تفاعل ببرید: تَرَکَ، ثَقِفَ، دَرَسَ، ذَکَرَ، سَدَّ، شَرَطَ، صَدَقَ، ضَحِکَ، طالَ، ظَرُفَ، زاجَ، یَسَرَ، وَلِیَ، سَوِیَ، عَلا.

۵ ــ درافعال زیر کدامیک ازمعانی باب تفاعل مراد است: تَعاضَدْنا

(همدستی کردیم)، تَباکٰی (خود را به گریه زد)، تَساوَیا (آندو باهم برابر شدند)، تَجاهَرَ (اظهار کرد)، تَهاجَمُوا (هجوم کردند)، تَعاهَدُوا (باهم عهد بستند)، تَساقَطَ (بتدریج ساقط شد)، تَغافَلَ (خود را به غفلت زد)، تَغایَرَ (تغییر کرد)، لاٰ تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ (۱۱ــحُجُرات)، تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی (۲ــمائدة)، تَواضَعْ لِلْمُحْسِنِ اِلَیْک (نهج الفصاحة)، عَمَّ یَتَسائَلُونَ (۱ــنباء).

فصل ۸ ــ باب افعلال:

مانند: حُمْرَة ← اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرار خصوصیت این باب اینست که غالباً در الوان و عیوب بکار میرود و همیشه لازم است.

در بیان دو منظور از باب افعلال استفاده می شود:

۱ــ دخول فاعل در مبدأفعل کەمعنای غالبی آن است مانند اِسْوَدَّ اللَّیْلُ (شب، وارد سیاهی شد)، اِحْمَرَّ الْبُسْرُ (خرمای نارس وارد قرمزی شد).

۲ ــ مبالغه مانند اِحْمَرَّ الْحَدیدُ (آهن بسیار سرخ شد).

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

ماضی معلوم: اِحْمَرَّ اِحْمَرَّا اِحْمَرُّوا اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتا اِحْمَرَرْنَ اِحْمَرَرْتَ...

مضارع معلوم: یَحْمَرُّ یَحْمَرّانِ یَحْمَرُّونَ تَحْمَرُّ تَحْمَرّانِ یَحْمَرِرْنَ...

امر معلوم: «لِیَحْمَرِرْ لِیَحْمَرَّ لِیَحْمَرِّ» لِیَحْمَرّا لِیَحْمَرُّوا... «اِحْمَرِرْ اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ» اِحْمَرّا...

ماضی مجهول: اُحْمُرَّ بِهِ اُحْمُرَّ بِهِما اُحْمُرَّ بِهِم...

مضارع مجهول: یُحْمَرُّ بِهِ یُحْمَرُّ بِهِما یُحْمَرُّ بِهِم...

* تمرین *

۱ ــ حُمْرَة، بَیاض و سَواد را به باب اِفعلال برده معلوم و مجهول ماضی فعل اول و مضارع فعل دوم و امر فعل سوّم را صرف کنید.
۲ ــ معنای باب افعلال را در افعال زیر معین نمائید: إقْطَرَّ النَّبتُ (گیاه شروع به خشکیدن کرد)، اِعْوَرَّ (یک چشمی شد)، تَخْضَرُّ الْحَقْلَةُ فِی الرَّبیع (در بهار باغچه سبز می شود)، اِحْوَلَّ (لوچ شد)، یَصْفَرُّ لَوْنُ زَیدٍ (رنگ زید دارد زرد می شود)، یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ (۱۰۶ــ آل عمران). ما قامَ لِلدّینِ عَمُودٌ وَلا اخْضَرَّ لِلْایمانِ عُود. (نهج البلاغة ط ــ ۵۶).

فصل ۹ ــ باب استفعال:

مانند خَرَجَ ــــ اِسْتَخْرَجَ یَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراج.باب استفعال قاعدۀ خصوصی ندارد و صرف اجمالی آن چنین است:

ماضی معلوم:	اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَخْرَجا	اِسْتَخْرَجُوا...
مضارع معلوم:	یَسْتَخْرِجُ	یَسْتَخْرِجانِ	یَسْتَخْرِجُونَ...
امر معلوم:	لِیَسْتَخْرِجْ	لِیَسْتَخْرِجا	لِیَسْتَخْرِجُوا... اِسْتَخْرِجْ اِسْتَخْرِجا اِسْتَخْرِجُ
ماضی مجهول:	اُسْتُخْرِجَ	اُسْتُخْرِجا	اُسْتُخْرِجُوا...
مضارع مجهول:	یُسْتَخْرَجُ	یُسْتَخْرَجانِ	یُسْتَخْرَجُونَ...
مضاعف:	اِسْتَمَدَّ	یَسْتَمِدُّ	اِسْتِمْداد «لِیَسْتَمْدِدْ لِیَسْتَمِدَّ لِیَسْتَمِدِّ»

لِیَسْتَمِدّا لِیَسْتَمِدُّوا... «اِسْتَمْدِدْ اِسْتَمِدَّ اِسْتَمِدِّ»...

مثال: اِسْتَوْضَحَ یَسْتَوْضِحُ اِسْتیضاح لِیَسْتَوْضِحْ اِسْتَوْضِحْ...

اجوف: اِسْتَقامَ یَسْتَقیمُ اِسْتِقامَة لِیَسْتَقِمْ اِسْتَقِمْ...

ناقص: استَفْتیٰ یَسْتَفْتی اِسْتِفْتاء...

• توضیح: •

در مصدر اجوف باب استفعال ـ مانند باب افعال ـ پس از اینکه عین الفعل بجهت اجراء قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک «تاء» در آخر آورده میشود مانند: **إِسْتِقْوام ـــــ إِسْتِقامَة. و از همین قبیل است: استعاذة، استفادة، استحالة و...**

• یک مورد استثنائی: •

مادّهٔ حَيِيَ (حیا کرد) چون به باب استفعال رود می توان عین الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به ماقبل انداخت و چنین صرف کرد: إِسْتَحىٰ يَسْتَحِي إِسْتِحاء.

معانی باب استفعال: باب استفعال دارای، هفت معنیٰ است:

۱ ـ **طلب**: که معنای غالبی این باب است مانند: أَسْتَغْفِرُاللّهَ (از خدا طلب غفران می کنم)، إِسْتَنْصَرَ (طلب یاری کرد). باب استفعال در بیان این معنی متعدّی است اگرچه از ثلاثی لازم باشد مانند إِسْتَخْرَجْتُ الْمَعْدِنَ (معدن را استخراج کردم).

۲ ـ **تحوّل**: مانند إِسْتَحْجَرَ الطّينُ (گِل، سنگ شد).

۳ ـ **مفعول را برصفتی یافتن**: مانند إِسْتَعْظَمْتُ الأَمْرَ (مطلب را بزرگ یافتم).

٤ ـ **مفعول را به صفتی متصف کردن**: مانند إِسْتَخْلَفْتُ زَيداً (زید را جانشین خود قرار دادم).

۵ ـ **تکلّف**: مانند إِسْتَجْرَأَ (جرأت را برخود تحمیل کرد، بزحمت جرأت نشان داد).

٦ ـ **مطاوعه**: مانند أَرَحْتُ زَيْداً فَاسْتَراحَ (زید را راحت کردم پس او

راحت شد).

۷ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند قَرَّ یا اِسْتَقَرَّ (آرام گرفت).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ افعال زیر را به باب استفعال ببرید: خَرَجَ، مَدَّ، أمِنَ، وَضَحَ، خارَ، فتا، وَفی، حَبی، غاثَ، جازَ، حالَ.

۲ ــ افعال تمرین سابق را به باب استفعال برده بدستور زیر صرف کنید: معلوم ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم، امر فعل سوّم،مجهول ماضی فعل چهارم، مضارع فعل پنجم، نهی فعل ششم و مضارع معلوم مؤکّد به نون ثقیله فعل هفتم.

۳ ــ معنای باب استفعال را در افعال زیر معین کنید: اِسْتَمَرَّ (عبور کرد)، اِسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، إسْتَجازَ (اجازه خواست)، أسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ (آیا تسلیم مرگ شده ای؟)، إسْتَوْحَشَ (وحشت کرد)، إسْتَسْقی (طلب سقایت کرد)، إسْتَحْسَنَ زیدٌ خالِداً (زید خالد را نیکو یافت)، وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُم (۷ــنوح). وَاسْتَعْمَرَكُم فیها (۶۱ــهود)، أنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۷ــعلق) فَما اسْتَكانُوا لِرَبِّهِم (۷۶ــمؤمنون). إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی (۱۵۰ــ اعراف)، أبی وَ اسْتَكْبَرَ (۳۴ــبقره).

فصل ۱۰ ــ باب افعیلال:

مانند حُمْرَة ــــ اِحْمارَّ یَحْمارُّ إحْمیرار.

خصوصیت این باب این است که غالباً در الوان و عیوب بکار می رود و همیشه لازم است. معنای این باب بیان تدریج و مبالغه است مانند اِحْمارَّ الْحَدیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)، صرف اجمالی آن:

ماضی معلوم: اِحْمارَّ... إحْمارَرْنَ...

مضارع معلوم: یَحْمارُّ... یَحْمارِرْنَ...

ماضی مجهول: أُحْمُورَّ بِهِ...

مضارع مجهول: یُحْمارُّبِهِ...

امرمعلوم: «لِیَحْمارِرْ لِیَحْمارَّلِیَحْمارِّ»...

نهی: «لایَحْمارِرْ لایَحْمارَّلایَحْمارِّ»...

* تمرین *

شَهِبَ،دَهِمَ،صَفُرَ،سَوِدَ را به باب افعیلال برده ماضی معلوم و مجهول فعل اوّل، مضارع معلوم و مجهول فعل دوّم و امر معلوم و مجهول فعل سوّم و چهارم را صرف کنید.

فصل ۱۱ ــ ابواب غیرمشهور:

ابواب غیرمشهور که ۱۵ باب اند قاعدهٔ خصوصی ندارند و غالباً با تأکید و مبالغه معنای خود را بیان می کنند و همانطور که گذشت کمتر مورد استفاده قرار می گیرند لذا به ذکر اجمالی آنها اکتفا می شود:

۱ ــ باب فَوْعَلَة (فَوْعَلَ یُفَوْعِلُ فَوْعَلَة) مانند حقل ← حَوْقَلَ یُحَوْقِلُ حَوْقَلَة (پیر شدن).

۲ ــ باب فَیْعَلَة (فَیْعَلَ یُفَیْعِلُ فَیْعَلَة) مانند شطن ← شَیْطَنَ یُشَیْطِنُ شَیْطَنَة (شیطنت کردن).

۳ ــ باب فَعْنَلَة (فَعْنَلَ یُفَعْنِلُ فَعْنَلَة) مانند قلس ← قَلْنَسَ یُقَلْنِسُ قَلْنَسَة (کلاه پوشاندن).

۴ ــ باب فَعْوَلَة (فَعْوَلَ یُفَعْوِلُ فَعْوَلَة) مانند جهر ← جَهْوَرَ یُجَهْوِرُ جَهْوَرَة (صدا بلند کردن).

۵ ـ باب فَعْلَلَة (فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَة) مانند شمل ← شَمْلَلَ يُشَمْلِلُ شَمْلَلَة (تند رفتن).

۶ ـ باب فَعْلاة (فَعْلىٰ يُفَعْلى فَعْلاة) مانند قلس ← قَلْسىٰ يُقَلْسي قَلْساة (كلاه پوشاندن).

۷ ـ باب تَمَفْعُل (تَمَفْعَلَ يَتَمَفْعَلُ تَمَفْعُل) مانند ركز ← تَمَرْكَزَ يَتَمَرْكَزُ تَمَرْكُز (ثابت شدن).

۸ ـ باب تَفَوْعُل (تَفَوْعَلَ يَتَفَوْعَلُ تَفَوْعُل) مانند جرب ← تَجَوْرَبَ يَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُب (جوراب پوشيدن).

۹ ـ باب تَفَيْعُل (تَفَيْعَلَ يَتَفَيْعَلُ تَفَيْعُل) شطن ← تَشَيْطَنَ يَتَشَيْطَنُ تَشَيْطُن (بدجنسى كردن).

۱۰ ـ باب تَفَعْلُل (تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل) جلب ← تَجَلْبَبَ يَتَجَلْبَبُ تَجَلْبُب (لباس گشاد پوشيدن يا پوشاندن).

۱۱ ـ باب تَفَعْوُل (تَفَعْوَلَ يَتَفَعْوَلُ تَفَعْوُل) مانند رهک ← تَرَهْوَکَ يَتَرَهْوَکُ تَرَهْوُک (لرزان راه رفتن).

۱۲ ـ باب اِفْعِنْلال (اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ إفْعِنْلال) مانند قعس ← اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ إقْعِنْساس (امتناع كردن و به عقب برگشتن).

۱۳ ـ باب إفْعِنْلاء (إفْعَنْلىٰ يَفْعَنْلى إفْعِنْلاء) مانند سلق ← إسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي إسْلِنْقاء (به پشت خواباندن).

۱۴ ـ باب إفْعِوّال (إفْعَوَّلَ يَفْعَوِّلُ إفْعِوّال) مانند جلز ← إجْلَوَّزَ يَجْلَوِّزُ اِجْلِوّاز (بهم چسباندن).

۱۵ ـ باب إفْعيعال (إفْعَوْعَلَ يَفْعَوْعِلُ إفْعيعال) مانند حلا ← إحْلَوْلىٰ يَحْلَوْلِي إحْليلاء (شيرين شدن).

تبصره: در پنج باب: ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قاعدهٔ اوّل باب تفعّل جاری می شود (مراجعه نمایید).

* پرسش *

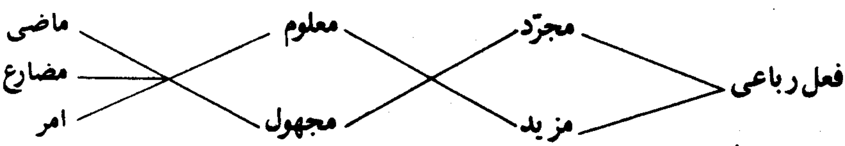
۱ ــ از ابواب مشهور چه ابوابی برای تعدیه و چه ابوابی برای طلب و چه ابوابی برای تدریج بکار می روند؟

۲ ــ حرف مضارع (حروف مضارعه) در چه ابوابی از مشهور و غیر مشهور مضموم است؟ چرا؟ و در کدام مفتوح است؟ چرا؟

مبحث سوّم

رباعی

مقدّمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعدهٔ ساختن هرقسمت و صیغه های هرکدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدّمهٔ کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرّد و مقدّمهٔ مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید) و نیز ماضی و مضارع رباعی مانند ماضی و مضارع ثلاثی است در حالات مختلف. رباعی مجرّد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ۱ ــ رباعی مجرّد:

ماضی رباعی مجرّد بر وزن فَعْلَلَ، مضارع آن بر وزن یُفَعْلِلُ و مصدر آن بر وزن فَعْلَلَة است و گاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلال نیز می آید مانند دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَة و دِحْراج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُحْرِجَ...
مضارع مجهول: یُدَحْرَجُ...
امرمعلوم: لِیُدَحْرِجْ... دَحْرِجْ...
امرمجهول: لِیُدَحْرَجْ...
نهی: لا یُدَحْرِجْ...
نفی: لا یُدَحْرِجُ...
تأکید: یُدَحْرِجَنَّ یُدَحْرِجانِّ یُدَحْرِجُنَّ... یُدَحْرِجَنْ یُدَحْرِجُنْ...

* تمرین *

۱ ــ اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.
۲ ــ کلمات زیر یک قسمت از باب رباعی مجرّدند دو قسمت دیگر هرکدام را ذکر کنید: زَمْزَمَة، یُزَخْرِفُ، صَحْصَحَ، یُشَقْشِقُ، شَرْشَرَة، زَحْلَفَة، دَأْدَأَ.
۳ ــ باب زَلْزَلَ و زَحْزَحَ را ذکر نموده معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

فصل ۲ ـ رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ یَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل مانند دَحْرَجَ ← تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُج لِیَتَدَحْرَجْ تَدَحْرَجْ. دراین باب نیز قاعدهٔ اوّل باب تفعُّل جاری می‌شود و نمونهٔ قسمتهای مختلف آن از اینقرار است:

ماضی مجهول: تُدُحْرِجَ بِهِ...

مضارع مجهول: یُتَدَحْرَجُ بِهِ...

امرمجهول: لِیُتَدَحْرَجْ بِهِ...

نهی: لاَیَتَدَحْرَجْ...

استفهام: هَلْ یَتَدَحْرَجُ...

تأکید: یَتَدَحْرَجَنَّ... یَتَدَحْرَجَنْ...

معنی این باب مطاوعه فَعْلَلَ (رباعی مجرّد) است.

۲ ـ باب إفْعِنْلال: إفْعَنْلَلَ یَفْعَنْلِلُ إفْعِنْلال مانند حَرْجَمَ ← اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ إحْرِنْجام لِیَحْرَنْجِمْ اِحْرَنْجِمْ.

ماضی مجهول: اُحْرُنْجِمَ بِهِ...

مضارع مجهول: یُحْرَنْجَمُ بِهِ...

امرمجهول: لِیُحْرَنْجَمْ بِهِ...

معنی این باب نیز مطاوعه است، حَرْجَمَ (جمع کرد) ← اِحْرَنْجَمَ (جمع شد).

۳ ــ باب اِفْعِلّال: اِفْعَلَلَّ یَفْعَلِلُّ اِفْعِلّال مانند قُشَعْریرَة ← اِقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرار.

امر معلوم: «لِیَقْشَعْرِرْ لِیَقْشَعِرَّ لِیَقْشَعِرِّ» لِیَقْشَعِرّا... «اِقْشَعْرِرْ اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ» اِقْشَعِرّا...

ماضی مجهول: اُقْشُعِرَّ بِهِ...

مضارع مجهول: یُقْشَعَرُّ بِهِ...

امرمجهول: «لِیُقْشَعْرَرْ بِهِ لِیُقْشَعَرَّ بِهِ لِیُقْشَعَرِّ بِهِ»...

این باب مفید تأکید و مبالغه است.

*** تمرین ***

معلوم ومجهول ماضی، مضارع و امرِ تَزَلْزَلَ، اِحْرَنْجَمَ و اِقْشَعَرَّ را صرف کنید.

مبحث چهارم

فعل صناعی ــ فعل غیر متصرف اسم فعل

فصل ۱ ــ فعل صَناعی:

فعل صَناعی یا منحوت فعلی است که از اسم جامد غیر مصدر و یا از جمله اسمیّه یا فعلیّه بر وزن یکی از افعال ساخته می شود.

در قسم اوّل که از اسم جامد غیرمصدر ساخته می شود شرط است که حاوی جمیع حروف اصلی اسم باشد و غالباً بر وزن یکی از ابواب مزیدٌ فیه (ثلاثی یا رباعی) می آید مانند: اَصْبَحَ (صبح کرد)، أَمْسیٰ (داخل شب شد)، قَشَّرَهُ (پوستش را کند)، تَبَنّیٰ زَیداً (زید را به فرزندی گرفت)، أَغَدَّ الْبَعیرُ (شتر غدّه درآورد)، أَقْفَرَ الْبَلَدُ (شهر ویران شد)، دَرَّعَهُ (به او زِرِه پوشانید)، أَدْرَعَ و إدَّرَعَ (زره پوشید)، دَرِعَ الْفَرَسُ (اسب سرش سیاه و سایر

اعضایش سفید شد)[1]، سافَهُ و تَسَیَّفَهُ (او را با شمشیر زد)، سایَفُوا و تَسایَفُوا (با شمشیر زدوخورد کردند)، إخْتَبَزَ الْخُبْزَ (نان پخت)، اِحْتَطَبَ (هیزم فراهم کرد)، یَیَّأَ الْیاءَ (یاء را نوشت)، اِحْمَرَّ (سرخ شد) و همینطور است: اِبْیَضَّ و اِسْوَدَّ و اِصْفَرَّ، إحْمارَّ (بتدریج سرخی اش شدید شد)، إسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، فَلْفَلَ الطَّعامَ (در غذا فلفل ریخت)، عَصْفَرَ الثَّوْبَ (لباس را به عُصْفُر رنگ آمیزی کرد)، اِقْشَعَرَّ (او را لرزه گرفت) و... و از همین قبیل است آیهٔ شریفهٔ «فَسُبْحانَ اللّهِ حینَ تُمْسُونَ وَ حینَ تُصْبِحُونَ... (۱۷ــروم) و حدیث شریف: «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ حَتّی یَکُونَ اَبَواهُ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ وَ یُمَجِّسانِه» (بحارج ۲ ص۸۸).[2]

ودرقسم دوّم که از جملهٔ اسمیّه یا فعلیّه ساخته می شود شرط است که یک یا چند حرف از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته شود و حروف جمع آوری شده بصورت فعلی درآورده شود تا مضمون جمله را بیان نماید و غالباً بر وزن باب رباعی مجرّد آورده می شود مانند: بَسْمَلَ و حَمْدَلَ و حَوْقَلَ و حَسْبَلَ و سَبْحَلَ (گفت: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم، اَلْحَمْدُلِلّهِ، لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ، حَسْبِیَ اللّهُ، سُبْحانَ اللّهِ)، جَعْفَلَ (گفت: جَعَلَنِیَ اللّهُ فِداک)، طَلْبَقَ (گفت: اَطالَ اللّهُ بَقاءَک)، مَسّاهُ (باو گفت مَسّاكَ اللّهُ بالخیر) یعنی دعا کرد شبش به خیر باشد و...[3]

---

۱. این فعل از «دَرْعــاء» بمعنی شبی که ماهش نزدیک صبح طلوع می کند ــ شبهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ هر ماه ــ گرفته شده است.

۲. بسیاری از افعال ثلاثی مزید ــ مشهور و غیرمشهور ــ از این قبیل است.

۳. زمخشری کلمهٔ «بُعْثِرَتْ» در آیهٔ شریفهٔ «واِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (٤ــ انفطار) را منحوت از «بُعِثَ و اُثیرَ تُرابُها» دانسته است.

فصل ۲ ـ فعل غیر متصرّف:

آنچه تاکنون گذشت در بارهٔ فعل متصرّف بود و فعل متصرّف فعلی است که ماضی، مضارع و امر و تمام چهارده صیغه هرکدام از اینها را داشته باشد و فعلی را که چنین نباشد غیر متصرّف گویند.

افعال غیر متصرّف چهاردسته اند:

۱ ـ آنهایی که امر ندارند.

۲ ـ آنهایی که مضارع و امر ندارند.

۳ ـ آنهایی که مضارع ندارند.

٤ ـ آنهایی که ماضی و مضارع ندارند.

افعال دسته اوّل عبارتند از: زٰالَ یَزٰالُ، بَرِحَ یَبْرَحُ، فَتِیَٔ یَفْتَؤُ، إنْفَکَّ یَنْفَکُّ، کٰادَ یَکٰادُ، اَوْشَکَ یُوشِکُ، طَفِقَ یَطْفَقُ.

چهار فعل اول بمعنی «قطع شد» می باشند و دائماً با اداة نفی بکار برده می شوند و در نتیجه دوام و اتّصال را می رسانندو دو فعل بعد، بمعنی «نزدیک شد» است و فعل اخیر بمعنی «شروع کرد» میباشد.

افعال دسته دوّم عبارتند از: تَبٰارَکَ (مقدّس و منزّه است و این فعل فقط به خداوند متعال نسبت داده می شود)[1]، خَلا عَدا، حاشا (این سه فعل دراستثناء بکار برده می شوند)، شَدَّ (سخت است)، طٰالَ (دیر زمانی است)، کَثُرَ (زیاد است)، قَلَّ (نیست، کم است)[2]، لَیْسَ (نیست)، دٰامَ (دوام یافت،

---

۱. از این فعل صیغهٔ اول و هفتم ماضی بکار برده می شود.

۲. از هفت فعل اخیر فقط صیغهٔ اوّل ماضی بکار برده می شود، و بعد از چهار فعل اخیر «ما» زائدة بکار می برند.

این فعل همیشه بعداز «ما»ی وقتیّهٔ مصدر یّه قرار می گیرد)، عَسیٰ، حَریٰ، إخْلَوْلَقَ (این سه فعل بمعنی «امید است» می باشند)، أنْشَأَ، جَعَلَ، أخَذَ، عَلِقَ (این چهار فعل بمعنی «شروع کرد»می باشند)، كَرَبَ (نزدیک شد)[۱]، بِئْسَ، سٰاءَ (این دو فعل بمعنی «ناپسند است» می باشند و به آنها «فعل ذَمّ» می گویند)، نِعْمَ[۲]، حَبَّ (این دو فعل بمعنی «پسندیده است» می باشند و به آنها «فعل مدح» می گویند)[۳] و صیغه های عقود مانند: بِعْتُ و إشْتَرَیْتُ و...

افعال دسته سوّم: افعال دسته سوم عبارتند از: «أفْعَلَ» و «أفْعِلْ» بعنوان دو وزن تعجّب. وزن اوّل همیشه بعد از «مایِ استفهامیّه» و قبل از اسم منصوب قرار می گیرد و دوّمی قبل از باء جارّه و اسم مجرور به آن. دو وزن فوق را در ترکیبی که گذشت، دو صیغهٔ تعجّب می گویند مثلاً: «مٰا أحْسَنَ زَیْداً» یا «أحْسِنْ بِزَیْدٍ» یعنی چقدر زید نیکو است! (از حُسن زید تعجّب می کنم)[۴].

تذکّر: عین الفعل صیغهٔ اوّل تعجّب، اعلال و عین الفعل صیغهٔ دوم، اعلال و ادغام نمی شود می گوییم: مٰا أقْوَمَ زَیْداً، أقْوِمْ بِزَیْدٍ و أعْزِزْ بِهِ.

افعال دسته چهارم عبارتند از: تَعٰالَ (بیا)، هٰاتِ (بیاور) هٰاءِ (بیاور)، هاءَ (بگیر)[۵]، هَيِّ (بشتاب)[۶]، هَبْ (فرض کن)[۷].

---

۱. از دَه فعل اخیر تمام صیغه های ماضی بکار بُرده می شود.
۲. از سه فعل اخیر دو صیغهٔ ۱ و ٤ ماضی بکار برده می شود.
۳. از این فعل همین یک صیغه استعمال می شود و همیشه با کلمهٔ «ذا» که بعد از آن می آید ترکیب می شود: «حَبَّذا»: (چه خوب است).
٤. از این دو وزن فقط صیغه ای که ذکر شد بکار برده می شود.
٥. از این چهار فعل فقط شش صیغهٔ امر مخاطب بکار برده می شود. صرف هاءِ چنین است: هاءِ هائِیا هاؤُوا ــ هائی هائِیا هائینَ. و صرف هاءَ چنین: هاءَ هاؤُما هاؤُم ــ هاءِ هاؤُما هاؤُنَّ.
٦. از «هَيِّ» سه صیغهٔ امر مخاطب مذکّر بکاررفته است.
۷. از «هَبْ» همین یک صیغه بکار برده شده است.

تبصره: فعل غیر متصرف مبدأ اشتقاق (مصدر) ندارد.

فصل ۳ ـــ اسم فعل:

اسم فعل کلمه‌ای است که دارای اثر و معنی فعل باشد ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشد و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم (مثلاً تنوین) را می‌پذیرد مانند هَیْهاتَ وصَهٍ.

اسماء افعال بر سه دسته‌اند:

دسته اوّل: آنهایی که بمعنی فعل ماضی هستند مانند: هَیْهاتَ (دور شد).

دسته دوّم: آنهایی که بمعنی فعل مضارع اند مانند: اُفٍّ (بیزارم).

دسته سوّم: آنهایی که بمعنی فعل امراند مانند: صَهٍ (ساکت شو).

اسم فعل با مبالغه معنای فعل مرادف خود را می‌فهماند. توضیح بیشتر اسم فعل در بخش اسم خواهد آمد.

* پرسش وتمرین *

۱ ـــ فعل صَناعی یا منحوت چه فعلی است؟

۲ ـــ برای قسم اوّل از دو قسم فعل صناعی بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.

۳ ـــ برای قسم دوم فعل صناعی پنج مثال ذکر کنید و بیان نمایید از چه و چگونه گرفته شده است.

٤ ــ چه فعلی را متصرّف و چه فعلی را غیر متصرّف گویند و اقسام فعل غیر متصرّف چیست؟

۵ ــ اسم فعل چیست و بر چند قسم است؟ برای هرکدام از اقسام آن سه مثال ذکر نموده معنی کنید.

٦ ــ می گویند «در فعل، تصرّف بیش از اسم است» این جمله را توضیح دهید.

۷ ــ برای مباحث بخش اوّل نمودار گویایی رسم کنید.

اَلقِسْمُ الثّانی

اَلقِسْمُ الثّانی

الاِسْم

مُقدّمة

۱ ــ تعريفُ الاِسْم: اَلاِسْمُ ــ كَما مَرَّ ــ ما دَلَّ عَلیٰ مَعْنًی مُستَقِلٍّ غَيْرِ مُقْتَرِنٍ وَضْعاً بِزَمان.[1] فَإِنْ دَلَّ على ذات اَیْ مَعْنًی قائمٍ بِنَفْسِهِ سُمِّیَ «اسْمَ ذاتٍ» اَوْ «اسمَ عَيْنٍ» كَزَيْدٍ و كِتابٍ و ضارِبٍ وإنْ دَلَّ عَلیٰ حَدَثٍ اَیْ معنیً قائمٍ بِغَيْرِهِ سُمِّیَ «اسمَ مَعْنیً» كضَرْب وعَشَرَة وبَياض.

۲ ــ اَبْنِيَةُ الاسْم: قَدْ مَرَّ أَنَّ لِلاسمِ اَبْنِيَةً ثَلاثَةً: اَلثُّلاثیّ والرُّباعیُّ والخُماسیّ و كُلٌّ مِنْها مُجَرَّدٌ أو مَزيدٌ فيه فَالأقسامُ سِتَّةٌ:

---

۱. قَد يَقْتَرِنُ مَعنی الاسمِ بِزَمانٍ وَلا يَكُونُ الاسمُ موضوعاً له وَ ذٰلِک نحوُ اسمَیِ الفاعِلِ وَالمفعُولِ. (راجِع شَرْح سیّدعلی خان الكبير على الصَّمديّة ص۲۳).

١) اَلثُّلاثِيُّ الْمُجَرَّد وَلَهُ عَشَرَةُ اَوْزانٍ:
فَعْل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فِعْل، فِعَل، فِعِل، فُعْل، فُعَل، فُعُل، نحوُ: فَلْس، فَرَس، كَتِف، عَضُد، حِبْر، عِنَب، اِبِل، قُفْل، صُرَد، عُنُق. وأمّا فُعِل نحو دُئِل فقليلٌ.

٢) الرّباعيُّ المجرّد وَلهُ سِتّةُ اَوزانٍ:
فَعْلَل، فُعْلُل، فِعْلِل، فِعْلَل، فِعَلّ، فُعْلَل نَحوُ: جَعْفَر، بُرْثُن، زِبْرِج، دِرْهَم، قِمَطْر، جُخْدَب (اَلْجَمَلُ الضَّخم).

٣) اَلخُماسيُّ الْمُجَرَّدُ وَله اَرْبَعَةُ اَوزانٍ:
فَعَلَّل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ نحو: سَفَرْجَل، قُذَعْمِل، جَحْمَرِش، قِرْطَعْب.

٤) اَلثّلاثيُّ المَزيدُ فيه نَحو: رِجال.

٥) اَلرُّباعيُّ المَزيدُ فيه نحوُ: عُصْفُور.

٦) اَلخُماسيُّ المَزيدُ فيه نحوُ: سَلْسَبيل.

تَنبيهٌ: اَوزانُ الاسمِ المَزيدِ فيه كَثيرَةٌ جِداً ولِتَمييزِ الْحَرْفِ الزّائِدِ عَنِ الْاَصْليِّ طُرُقٌ تَأتی فِی الخاتِمَةِ إنشاءاللّه تعالی.

تَتميمٌ: قد يُحْذَفُ مِنَ الثّلاثي بَعْضُ أحرُفِهِ الأَصْلِيَّة وَحينئِذٍ قد يُعَوَّضُ فيهِ عَنِ المَحْذُوفِ شَيءٌ وَقد لا يُعَوَّضُ.

اَلاَوَّلُ نحوُ: وِعْد ← عِدَة، سَمَو ← اِسْم، بَنَو ← اِبْن، لُغَو ← لُغَة، شَفَه ← شَفَة، سَنَو ← سَنَة، كُرَو ← كُرَة، أَمَو ← أَمَة، (فَوَه ←) فَو ← فَم.

وَالثّانیُ نَحوُ: اَبَو ← أَب، أَخَو ← أَخ، حَمَو ← حَم، هَنَو ← هَن، دَمَو ← دَم، غَدَو ← غَد، يَدَی ← يَد، فَوَه (← فَو) ← فَم، شَوَهَة ← شاة.

وَما وُضِعَ فِی الاَصلِ عَلی حَرفٍ اَوْ حَرْفَيْنِ كَالتّاء وَ الْكافِ فی «نَصَرْتُكَ» و كـ «مَنْ» و «ما» قليل.

۳ ـ تَقْسيماتُ الإسم: لِلِاسمِ سِتَّةُ تقْسيماتٍ إذْ هُوَ إمّا:

۱) مَصدَرٌ أَوْ غيرُ مَصْدَرٍ
۲) جامِدٌ أو مُشْتَقٌ
۳) مُذَكَّرٌ أو مُؤَنَّثٌ
۴) مُتَصَرِّفٌ أو غيرُ مُتَصَرِّفٍ
۵) مَعْرِفَةٌ أونَكِرَةٌ
۶) مُعْرَبٌ أومَبْنِيٌّ. وَالبَحْثُ عَنْ كُلٍّ فِى مَبْحَثٍ فَمَباحثُ الإسمِ سِتَّةٌ.[۱]

وَلَهُ ـ بَلْ لِخُصُوصِ الإسمِ المُعرَبِ ـ تَقْسيمٌ آخَرُ بِاعْتِبارِ حَرْفِهِ الْأخيرِ إِلَى المَقْصُورِ وَ الْمَمْدُودِ وَالْمَنْقُوصِ وَالصَّحيح و شِبْهِ الصَّحيح نُورِدُهُ هُنا لِقِلَّةِ الْبَحثِ فيهِ:

فَالمَقْصُورُ ماخُتِمَ بِألِفٍ ثابِتَةٍ[۲] سَواءٌ كانَتْ مُنْقَلِبَةً كَـ «عَصا» وَ «فَتى» اَوْ مَزِيدَةً لِلتَّأنيثِ كَـ «عَطْشى» اَوْ لِلِالْحاقِ كَـ «أرْطى»[۳] اَوْ لِغَيْرِهِما كَـ «مُوسى».

وَالْمَمْدُودُ ماخُتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها أَلِفٌ زائِدَةٌ[۴] سَواءٌ كانَتِ الْهَمْزَةُ اَصْلِيَّةً كَـ «قَرّاء» اَوْ مُنْقَلِبَةً كَـ «سَماء» و «بِناء» اَو مَزيدَةً لِلتّأنْيثِ كَـ «حَمْراء» اَو لِلِالْحاقِ كَـ «حِرْباء» (اِسْمُ دابَّةٍ) اَوْ لِغَيْرِهِما كَـ «زَكَرِيّاء».

وَالمنقوصُ ماخُتِمَ بِياءٍ ثابِتَةٍ مكسورٍ ما قَبْلَها[۵] كَـ «القاضى» وَ «الْمُنادى».

---

۱. نَبْحَثُ عَن بَعْضِ الأقْسامِ كَالْمُعْرَبِ وَالمَبْنِيِّ قَدْرَما يَرْتَبِطُ بِالصَّرْفِ إذْ لا يَنْبَغى تَرْكُ التَّعَرُّضِ لِهٰذا الْمِقْدارِ كَما سَيَظْهَرُ وَ مَوْضِعُ اسْتيفاء البَحْثِ عَن مِثْلِهِما، عِلْمُ النَّحْوِ.
۲. لا غَيْرِ الثّابِتَة كَـ «رَأيْتُ زَيْدا» فِى الْوَقْف.
۳. لِلِالْحاقِ بَحْثٌ يَأتى فِى الخاتِمَة اِنْشاءَاللّهُ تعالىٰ.
۴. بِخِلافِ ما خُتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها اَلِفٌ اَصْلِيَّةٌ كَالماء وَالدّاء.
۵. بخلافِ غَيْرِ الثّابِتَةِ نَحْوُ «قُلْتُ لأبى عَبْدِاللّٰهِ» مَثَلاً وَ بِخِلافِ ما لَمْ يُكْسَرْما قَبْلَها نَحوُ ظَبْى و سَعْى.

وَالصَّحيحُ ما خُتِمَ بِحَرفٍ صَحيحٍ غَيرِ الْهَمْزَةِ الَّتى قَبْلَها اَلِفٌ زائِدَةٌ نَحْوُ «رَجُل»، «مَرْء» و «مَرْأَة».

وَشِبْهُ الصَّحيحِ ما خُتِمَ بِواوٍ اَوْ ياءٍ ساكِنٍ ما قَبْلَهُما نَحْوُ «دَلْو» و «ظَبْى».

ثُمَّ «الصَّحيحُ» وَ «المَنْقُوصُ» هيٰهُنا اِصْطِلاحٌ خاصٌّ غَيْرُ ما سَبَقَ فِى الْمُقَدِّمَةِ مِنْ تَقْسيمِ الكَلِمَةِ اِلَى الصَّحيحِ وَالنّاقِصِ و...

السُّؤال والتمرين

١ ــ بَيِّنْ مَعْنَى الاِسمِ وَالفَرْقَ بَيْنَه وَبَيْنَ قَسيمَيْهِ: الفِعْلِ وَالْحَرْفِ.
٢ ــ اَعْطِ لِكُلِّ مِنْ أَقْسامِ الاِسْمِ خَمْسَةَ اَمْثِلَة.
٣ ــ بَيِّنْ اَبْنِيَةَ الاسمِ وَالفعلِ.
٤ ــ أَعْطِ ثَلاثَةَ أَمْثِلَةٍ عَلٰى كُلٍّ مِن اَوْزانِ الاسمِ الثُّلاثىّ وَمِثالَيْنِ عَلٰى كُلٍّ مِن اَوْزانِ الرُّباعىّ ومِثالاً على كُلٍّ مِن اَوْزانِ الخُماسىّ.
٥ ــ لِمَ لَمْ يُذْكَر اَوْزانٌ لِلاسم الْمَزيدِ فيه؟
٦ ــ بَيِّنْ اَنواعَ الاسمِ الثّلاثىّ المَحْذُوف بَعْضُ أُصوله وَاذْكُرْ مِثالَيْنِ لِكُلٍّ مِنْها.
٧ ــ ما مَعْنٰى تَقْسيماتِ الاسمِ السِّتَّةِ؟ هَلْ يَتَأَتّٰى جَميعُها فِى اسمٍ واحِدٍ اَوْ يَخْتَصُّ كُلُّ اسمٍ بِقِسْمٍ؟ بَيِّنْ ذٰلِک.
٨ ــ عَرِّفْ عِلْمَ الصَّرْفِ وَمَوْضُوعَه كَىْ يَتَّضِحَ لَکَ إجْمالاً وَجْهُ ارْتِباطِ بَعْضِ التَّقْسيماتِ بِالصَّرْفِ لا النَّحو.
٩ ــ لِمَ اُخِّرَ قِسْمُ الاسمِ عَنِ الفِعْلِ وَلِمَ لا يُبْحَثُ فِى الصَّرْفِ عَنِ الْحَرْفِ؟
١٠ ــ عَرِّفْ كُلاً مِنَ الصَّحيحِ وَشِبْهِ الصَّحيحِ و المَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ وَالْمَنْقُوصِ وَاضْرِبْ لِكُلٍّ خَمْسَةَ أَمْثِلَةٍ.

٤ ــ قَواعِدُ الْاِعْلالِ الْخاصَّةِ بِالاسمِ:

هُناکَ قَواعِدُ لِلْاِعْلالِ تَجْرى فِى الاِسمِ خاصَّةً، مِنْها:

١) تُقْلَبُ الواوُ وَالْياء هَمْزَةً فى ثَلاثَةِ مَواضِعَ:

اَلاَوَّلُ: فيما اِذا تَطَرَّفَتا بَعْدَ اَلِفٍ زائِدَةٍ نَحوُ رِضاو ــــ رِضاء،

اِجْرٰای ← إجْراء.[١]

اَلثّٰانی: فیما اِذٰا وَقَعَتٰا بَعْدَ اَلِفِ «فٰاعِل» وَ فُرُوعِه نحوُ قٰاوِل ← قائِل، بٰایع ← بٰائِع.

الثّالِث: فی کُلِّ جَمْعٍ عَلٰی «فَعٰائِلَ» وَشِبْهِهِ[٢] بِاَحَدِ شَرْطَیْن: ١) فیما اِذٰا کانَ الثالِثُ مِن حُرُوفِ مُفْرَدِهِ مَدّاًزٰائِداًنحوُ عَجٰاوز (جَمْعُ عَجُوز) ← عَجٰائِز، فَرٰاید(جَمْعُ فَرِیدَة) ← فَرٰائِد[٣] بِخِلافِ «جَدٰاوِل» (جَمعُ جَدْوَل) لِتَحرْیکِ الْوٰاوِ فِی الْمُفْرَدِ و «مَعایش» (جمعُ مَعیشَة) لِعَدَمِ زیادَةِ المَدِ فِی المُفْرَدِ. ٢) فیمٰا اِذٰا وَقَعَ اَلِفُهُ (اَیْ اَلِفُ الْجَمْعِ) بیْنَ حَرْفَیْ عِلَّةٍ نحوُ أَوٰاوِل (جَمعُ أَوَّل) ← أَوٰائِل، نَیٰایِف (جمع نَیِّف) ← نیٰائِف.

و کذلک تُقْلَبُ أُوْلَی الْواوَیْنِ هَمْزَةً إذا اجْتَمَعَتا فی أَوَّلِ الْجَمع نحوُ: وَ واصِل (جمعُ واصِلَة) ← أواصِل، وَ واقِی (جمعُ واقِیَة) ← أواقی.

٢) تُقْلَبُ الوٰاوُ یٰاءً فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

اَلاَوَّل: فیمٰا اِذٰا اتَّصَلَتْ بیٰاءٍ فی کَلِمَةٍ اَوْ مٰا یُشْبِهُ الْکَلِمَةَ وَکانَ السّٰابِقُ مِنْهُماساٰکِناًغَیْرَمُنْقَلِبٍ نحواَلطَّوْی ← الطَّیّ سَیْوِد ← سَیِّد، مَرْمُوْی ← مَرْمِیّ (← مَرْمِیّ)، ضارِبُوِیَ ← ضارِبِیَّ (← ضارِبِیَّ) بِخِلافِ نحوِ «زَیْتُون» لِعَدَمِ الاتِّصٰالِ و نحوِ «أبویاسر» لکونِهما فی کَلِمَتَیْنِ و نحوِ «طَویل» و «غَیُور» لِکَوْنِ السّٰابِقِ مِنْهُما مُتَحَرِّکاً ونحوِ «دیوٰان» لِکَوْنِ السابِقِ مُنْقَلِباً.[۴]

---

١. وَلا یُعْتَبَرُ بِالِف التَّثْنِیَةِ نَحوُ کِساٰءانِ وَرداءانِ ولابِالتّاء ــ تٰاءِ التَّأنیثِ ــ فیمٰا إذٰا کٰانَتْ لِلتَّأنیثِ الحَقیقیِ نَحوُ سَقٰاءَة وغَزاءَة بِخِلافِ نحوِ سَخاوَة و نِهایَة ولابِیٰاء النَّسَب نَحوُ روائیّ و نِهائیّ.

٢. اَلمُرادُ بِشِبْهِ فَعٰائِلَ کُلُّ جَمعٍ بَعْدَ اَلِف جَمْعِهِ حَرْفٰانِ مُتَحَرِّکٰانِ نَحوُ مَکایِد (وَزْنُهُ مَفاعِل).

٣. وَهٰکَذٰا یُعامَلُ مَعَ اَلِف نحو رِسٰالَة ← رَسٰائِل.

۴. دیوٰان اَصْلُه دِوّٰان قُلِبَتِ الواوُ الأولیٰ یاءً عَلٰی غَیْرِ القِیٰاس.

الثّانی: ما اِذا وَقَعَت بَعْدَ کَسْرَةٍ وَقَبْلَ أَلِفٍ فی مَوْضِعَیْنِ:

أ : فی مَصْدَرِ الاَجْوَفِ بِشَرْطِ أَنْ یَکُونَ الواوُ مُعَلاًّ فِی الماضی نحوُ قِوام ← قِیام بِخِلافِ لِواذ.[1]

ب : فی جَمْعِ الأَسْماء مِنَ الأَجْوَفِ بِشَرْطِ أَنْ یَکُونَ الواوُ ساکِناً فی المُفْرَدِ نحوُ دِوار (جمعُ دار) ← دِیار، ثِواب (جمعُ ثَوْب) ← ثِیاب، رِواض (جمعُ رَوْضَةٍ) ← رِیاض بِخِلافِ نحوِ طِوال جمعُ طَویل.

وَالثّالِثُ ما اِذا تَطَرَّفَتْ فِی الاسمِ المُعْرَبِ وَ سَبَقَتْها ضَمَّةٌ نحوُ تَرَجُّو ← تَرَجِّی (← تَرَجّی)، تَداعُو ← تَداعُی (← تَداعِی)، أَدْلُو (جمعُ دَلْو) ← أَدْلُی (← أَدْلِی) بِخِلافِ غَیْرِ الْمُتَطَرِّفِ نحوُ غُیُور أوالْمُتَطَرِّفِ فِی الْفِعْلِ نحوُ یَدْعُو اَوْ فِی الاسمِ المَبْنی نحوُ هُوَ اَو الْمَسْبُوقِ بِغَیْرِ الضَّمَّةِ نحوُ اَلقَفو (← اَلقَفا).

وَ الرّابِعُ ما اِذا وَقَعَتْ لاماً لِصِفَةٍ عَلیٰ وَزْنِ فُعْلیٰ نحوُ دُنْوی ← دُنْیی (← دُنْیا)، عُلْوی ← عُلْیی (← عُلْیا) وَشَذَّ نحوُ قُصْوی.

۳) تُقْلَبُ الیاء واواً اِذا وَقَعَتْ لاماً لِمَوْصُوف عَلی وَزْنِ فَعْلیٰ نحو فَتْیی ← فَتْوی، تَقْیی ← تَقْوی وَشَذَّ نحوُ رَیّا (الرّائِحَة).

۴) تُبْدَلُ الضَّمَّةُ قَبْلَ الیاءِ کَسْرَةً فیما کانَتِ الیاءُ غَیْرَ فاءٍ (أَیْ فاءِ الفِعْلِ) نحوُ مَبْیُع ← مَبیع، مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ، تَرَجُّی ← تَرَجِّی.

---

۱. ومن ذلك قِوام مصدر قاوَمَ . وأمّا « قیام » فهو مصدر قامَ وقد سبق ذكر هذا القسم في القسم الأوّل.

ألمَبْحَثُ الأوّل

ألمَصْدَرُ وَغَيْرُ المَصْدَر

مُقدِّمَةٌ: المَصْدَرُ إسمٌ يَدُلُّ عَلىٰ حَدَث ــ اَىْ فِعْلٍ ــ اَوْ حالَةٍ نحوُ: «قَتل» وَ «حُسْن» وَغيرُ المَصْدَرِ بِخِلافِهِ نَحوُ «قَلَم» و «رَجُل»، ثُمَّ المَصْدَرُ عَلىٰ ثَلاثَةِ اَقْسام: أَصْليّ وميميّ وصَناعِيّ هاك البَحْثَ عَنْها فِى الفُصُولِ الآتِيَة.

ألفَصْل ١ ــ المَصْدَرُ الأَصْليّ:

وَهُوَ عَلىٰ نَوْعَيْنِ: مَصْدرُ الفِعْلِ الثُّلاثِيِّ المُجَرَّد وَمصدرُ غيرِهِ مِنَ الاَفْعالِ.

أَلِف) مصدرُ الثلاثيّ المُجَرّد: لا قِياسَ فى وَزْنِ هٰذا المَصْدَرِ بَلْ هُوَ مَوْقُوفٌ عَلَى السَّماعِ نَعَمْ هُناكَ ضَوابِطُ غالِبيَّة أهَمُّها:

١ ــ فَعَلَ اِذا كانَ لازماً فَمَصْدَرُهُ عَلى **فُعُول** نحوُ: جَلَسَ ← جُلُوس.

٢ ــ فَعِلَ اِذا كانَ لازماً فَمَصْدَرُه على **فَعَل** نحو: فَرِحَ ← فَرَح.

۳ ـ فَعُلَ وَ يكُونُ لازِماً دائِماً مَصْدَرُهُ عَلى فُعُولَة أوْفَعالَة أوْ فَعَل نحوُ: سَهُلَ ـــــ سُهُولَة، فَصُحَ ـــــ فَصاحَة، كَرُمَ ـــــ كَرَم.

٤ ـ فَعَلَ وَ فَعِلَ إذا كانا مُتَعَدِّيَيْنِ فَمَصْدَرُهُما عَلى فَعْل نحوُ: كَسَبَ ـــــ كَسْب، فَهِمَ ـــــ فَهْم.[1]

٥ ـ اَلثُّلاثِيُّ المُجَرَّدُ مُطْلَقاً إذا دَلَّ عَلى داءٍ أوْ مَرَضٍ فَمَصْدَرُهُ عَلى فُعال نحوُ: زُكِمَ ـــــ زُكام، سَعَلَ ـــــ سُعال.

٦ ـ وَإذا دَلَّ عَلى صَوْتٍ فَمَصْدَرُه على فُعال اَوفَعيل نحوُ: صَرَخَ ـــــ صُراخ، صَهَلَ ـــــ صَهيل.

٧ ـ وَ إذا دَلَّ عَلى امْتِناعٍ وَ مُخالَفَةٍ فمَصدَرُه على فِعال نحو: أبى ـــــ إباء، نَفَرَ ـــــ نِفار.

٨ ـ وَإذا دَلَّ عَلى حِرْفَةٍ وَ صَنْعَةٍ أوإمارَةٍ و حُكومَةٍفَمَصْدَرُه عَلى فِعالَة نحوُ: تَجَرَ ـــــ تِجارَة، حاكَ ـــــ حِياكَة،أمَرَ ـــــ إمارَة، وَلِيَ ـــــ وِلايَة.

٩ ـ وَإذا دَلَّ عَلى لَوْنٍ فَمَصْدَرُه عَلى فُعْلَة نحو حَمُرَ ـــــ حُمْرَة.

١٠ ـ وَإذا دَلَّ عَلى سَيْرٍ وَانْتِقالٍ فَمَصْدَرُه عَلى فَعيل نحوُ: رَحَلَ ـــــ رَحيل.

١١ ـ وَإذا دَلَّ عَلى اضْطِرابٍ وَ انْقِلابٍ فَمَصْدَرُه عَلى فَعَلانٍ نحوُ جالَ ـــــ جَوَلان، غَلى ـــــ غَلَيان.

ولَهُ اَوْزانٌ لا ضابِطَ لَها و دُونَكَ بعْضَها: شُرْب، حِفْظ، كَذِب، صِغَر، هُدى، رَحْمَة، نِشْدَة، نُدْرَة، غَلَبَة، سَرِقَة، ذَهاب، صِراف، سُؤال، قَبُول، سُودَد، زَهادَة، دِرايَة، بُغايَة، كَراهِيَة، بَيْنُونَة، حِرْمان، غُفْران، تِلْقاء، جُبُور و...

ب) مصدرُ غيرِ الثلاثيِّ المُجَرَّد: هُوَ قياسيٌّ كَما مَرَّ في بابِ الفِعْلِ، فَقَدْ سَبَقَ أنَّ لَهُ مِنَ الثُّلاثِيِّ المزيدِ فيه خمسةً وعشرينَ وَزناً هِيَ: إفعال، تَفْعيل، مُفاعَلة إلى آخِرِها ومِنَ الرُّباعيِّ اَرْبَعَةَ اَوْزانٍ هِيَ فَعْلَلَة، تَفَعْلُل، إفْعِنْلال، إفْعِلّال، وأنَّ لِبَعضِ الابواب مَصادِرَ أُخرى غيرَمعروفةٍ أو مختصّةً ببعضِ

[1]. تتّجه هذه الضّوابط الأربع عند ما لم تنطبق على المورد الضّوابط التالية

الْموارِدِ كَبابِ التَّفْعيلِ وَالْمُفاعَلَةِ و الفَعْلَلَة فَراجِعْ إنْ شِئْت.

——— * السّؤال والتمرين * ———

١ ــ مَا الْفَرْقُ بينَ المَصدرِ والفِعل؟
٢ ــ أوردْ مَصادِرَ الافعالِ التّالِيَةِ: قَعَدَ، حَضَرَ، عَمِلَ، غَرَبَ، سَمُحَ، بَرَدَ، ضَرَبَ، نَصَرَ، غَضِبَ، وَعَدَ، رَمىٰ، سَلَکَ (يُقالُ سَلَکَ المكانَ اَىْ دَخَلَ فيه و سَلَکَ الطَريقَ اَىْ سارفيه)، حَرَثَ، عَدِمَ، قَلَبَ (قَلَبَهُ اَىْ حَوَّلَهُ عَنْ وَجْهه)، نَعَسَ، عَطِشَ، حَمِدَ، شَهَقَ الحِمارُ، خارَ الْبَقَر، عَجَّ، ضَجَّ، نَعَقَ الغُرابُ، بَكىٰ، فَرَّ، خاطَ، زَرَعَ، دَلَّ، صَفَرَ، هاجَ، فارَ، طارَ، حَيَّ، ماتَ، حَرَبَ، رَكَعَ، سَجَدَ، جَمَدَ، دارَ.
٣ ــ أعْطِ ما تَسْتَطيعُ مِنَ المِثالِ لِمصادرِ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّد وَاذْكُرِ الوَزْنَ الغالِبيَّ مِنْها.
٤ ــ أوْرِدْ مصادِرَ الأفعالِ التّالِيَةِ: أجارَ، آجَرَ، قاتَلَ، ساوىٰ، إعْتادَ، إتَّقىٰ، أرىٰ، إنْقادَ، اِسْتَراحَ، أبْصَرَ، كَرَّرَ، إشْهابَّ، آمَنَ، آذىٰ، أوْعَدَ، قاوَمَ، سَلْسَلَ، دَأْدَأَ، تَزَلْزَلَ، اِخْرَنْجَمَ، إقْشَعَرَّ.

الفصل ٢ ــ المصدرُ الميميّ:

لِكُلِّ فعلٍ ــ ثلاثيّ أورُباعيّ مجرّدٍ اومزيدٍفيه ــ مصدرٌ قِياسِيٌّ غيرُماسَبَقَ يُقالُ لَهُ «المصدرُ الميميّ» لِزيادةِ ميمٍ فى أوّلِهِ مُطْلَقاً وَهُوَفِي المَعنىٰ كَالْاَصِليِّ بِلا فَرقٍ. فَالمصدُر الميميُّ مَصدرٌفى أوّلِهِ ميمٌ زائِدةٌ زِيادةٌ قياسيةً نحو مَنْظَر= نَظَر، مَحْمِدَة= حَمْد.

و اَمّا وَزْنُهُ فَمِنَ الْفِعْلِ الثُّلاثيِّ الْمُجَرَّد على «مَفعَل» ــ غالباً ــ إلّا إذا كانَ مِثالاً واوِيّاً مَحْذُوفاً فاؤُهُ فى المضارعِ فَيكونَ عَلىٰ «مَفْعِل» نحوضَرَبَ ← مَضْرَب، مَرَّ ← مَمَرّ، أَخَذَ ← مَأْخَذ، قالَ ← مَقال، جَرىٰ ← مَجْرىٰ، حَيِيَ ← مَحْيىٰ، وَجِلَ يَوْجَلُ ← مَوْجَل، وَعَدَ يَعِدُ ← مَوعِد. وَالْمُخالِفُ لِذلكَ نادرٌ لا يُقاسُ عَلَيهِ نحوُ زادَ ← مَزيد، باتَ ← مَبيت، صارَ ← مَصير، جاءَ ← مَجيء، حاضَ ← مَحيض. وَقَدْ تُزادُ تاءٌ فِي آخِرِه نحو: سَأَلَ

← مَسْأَلَة، حَمِدَ ← مَحْمِدَة ومِنْ ذلِکَ: مَحبَّة، مَوَدَّة، مَغْفِرَة، مَعْرِفَة، مَعْذِرَة، مَعْصِيَة، مَعيشَة و...

وَمِنْ غَيرِ الثّلاثيِّ المُجَرّدِ عَلىٰ وَزنِ مُضارِعِهِ المَجْهُول بِجَعلِ ميمٍ مضمومةٍ مكانَ حَرفِهِ المُضارَعَة نحو: أكْرَمَ ← مُكْرَم، صَرَّفَ ← مُصَرَّف، قاتَلَ ← مُقاتَل، دَحْرَجَ ← مُدَحْرَج، تَدَحْرَجَ ← مُتَدَحْرَج و...

تنبيهٌ: يَهِمُّ شَأنُ المَصْدرِ الميميِّ في الثّلاثيِّ المجرّدِ و يَكْثُرُ الإنتفاعُ بِهِ لِكَوْنِهِ قِياسِيّاً بِخلافِ مَصْدَرِهِ الأَصْليِّ.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ عَرِّفِ المصدرَ الميميَّ وَ بيِّنِ الفَرْقَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ المصدرِ الأَصْليِّ.

۲ ــ اِبْنِ المَصْدَرَ الميميَّ مِمّا يَلي مِنَ الأفعال: دَخَلَ، خَرَجَ، ظَهَرَ، حَضَرَ، جَلَسَ، شَرِبَ، أَوىٰ، سَعىٰ، وَمِقَ، رَضِيَ، جَرىٰ، هَلَكَ، عَصىٰ، وَدَّ، اِكْتَسَبَ، إسْتَفْتىٰ، إنْقادَ، إخْتارَ.

الفصل ۳ ــ المصدرُ الصّناعيّ:

وَهُوَ كَلِمَةٌ لَها مَعنَى المَصدرِ تُصاغُ مِنْ زِيادَةِ ياءٍ مُشَدَّدَةٍ وتاءٍ عَلىٰ آخِرِ الإسْمِ مُطْلَقاً نحو جاهِل ← جاهِلِيَّة، عالِم ← عالِمِيَّة، مَحْصُول ← مَحْصُولِيَّة، حَيْوان ← حَيْوانِيَّة، تَبَع ← تَبَعِيَّة و تُحْذَفُ عِندَ بنائِهِ ياءُ النَّسب مِنَ الإسمِ اِن اشْتَمَلَ عَلَيْها نَحْوُ: ايرانيّ ← ايرانيَّة ويجرى فى الاسم عند صوغ المصدر منه ما يجرى فيه لياء النّسب ــ وسيأتى ــ فنحو: شِيَة (بمعنى العلامَة) ← وِشَويَة، صُغْرى ← صُغْرَوِيَة، بَرَدىٰ ← بَرَدِيَة وهكذا...

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ صُغِ المَصدَرَ الصّناعِيَّ مِمّا يَلي مِنَ الأسماء: مَدَنيّ، عَرَب، عَصَبيّ، رَحْمٰن، رَؤُف، فَوْق، تَحْت، قَبْل، بَعْد، لَيْل، قَوْم، صُغْرىٰ، كُبْرىٰ، أَشَدّ، مَظْلُوم، صادِق.

۲ ــ مَا الفَرقُ بَيْنَ المصدرِ الصّناعيِّ والمَصْدَرِ الميميِّ. ومَا الفرقُ بينَهُ وَ بَيْنَ الأَصليِّ.

الفصل ٤ ـ المصدرُ المجهول:

المصدرُ ـ مُطلقاً ـ قَدْ يَكُونُ مَصْدَراً لِفِعْلِهِ الْمعلومِ فَيُنْسَبُ اِلى الْفاعِلِ و يُقالُ لَهُ «المَصْدَرُ الْمَعْلوم» نحو «ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْراً ضَرْباً» و «قَتَلَ اللُّصُّ صاحِبَ الدّار فَلْيُقْتَلْ لِقَتْلِه» وَقَدْ يكونُ مَصْدَراً لِفِعْلِه الْمجهول فَيُنْسَبُ اِلَى النائِبِ عَنِ الْفاعِلِ و يُقالُ لَهُ «الْمصدرُ المَجْهُول» نحوُ «ضُرِبَ بَكرٌ ضَرْباً» و قوله عَليهِ السَّلام «وَقَتْلاً في سَبيلِکَ فَوَفِّقْ لَنا» ومِنْ ذٰلِک قَوْلُه:

إنْ يَقْتُلُوکَ فَإنَّ قَتْلَکَ لَمْ يَكُنْ * عاراً عَلَيْکَ و رُبَّ قَتْلٍ عارٌ

هذا وَقَدْ ظَهَرَ أَنَّ الْمعلومَ وَالْمجهولَ مِنَ المَصْدَرِ يَتَشابَهانِ لَفْظاً وَ يختلفانِ فِي الْمعنى وَالْإستِعمال.

وَقَد يَكونُ الْمَصدرُ بمعنىَ اسْمِ الْمَفْعُولِ كَـ «كِتاب» بمعنى مَكْتُوب ومِنْ ذلک قَوْلُهُ عَلَيهِ السَّلام فِي الدُّعاء: «والخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيالُک».

* السّؤال *

مَا الفَرْقُ بينَ المصدر المَعْلوم والْمَصدرِ المجهولِ ومَا المُمَيِّزُ بيْنَهُما؟

الفصل ٥ ـ اسمُ المَصدر:

وهُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى الْحاصِلِ مِنْ مَعْنَى الْمَصدر و نَتيجَتِهِ نحو: أَلْحُبّ، أَلْبُغْض، أَلْغُسْل، أَلْمَشْي، أَلْهُدْنَة و... ولا قِياسَ فى وَزْنِهِ بَلْ قَدْ يَكونُ مُوازِناً لِلْمصدرِ نحو ألحُبّ والمَشْيْ و قَدْ يكونُ مغايراً لَهُ نحوُ البُغْض وَالْغُسْل فإنَّ مَصْدَرَيْهِما اَلْبَغاضَة والغَسل. ولَيْسَ لِكُلِّ فعلٍ اسمُ المصدرِ بَلْ صَوغُهُ ايضاً سَماعيٌّ.

* التمرين *

بيّنْ معنى اسم المصدرِ وأعطِ عشرةَ أمثلةٍ عليه ـ ولو من الفارسيّة ـ

الفصل ٦ ـ ألمرّةُ والنّوع:

قَدْ يُذْكَرُ مصدرٌ بَعْدَ فعلٍ لِبيانِ أنَّ الفِعْلَ لَمْ يَقَعْ اِلاّ مَرّةً واحدةً او لِبَيانِ نَوْعِ الفعلِ و كَيْفِيَّةِ وُقُوعِه.

فَالأوّلُ يُبْنٰى مِنَ الثُّلاثيِّ المُجرَّدِ عَلٰى «فَعْلَة» نحو: ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً ـ أى مرّةً ـ ومِنْ غيرِهِ عَلىَ الْمَصْدَرِ الْاَصليِّ بِزيادةِ تاءٍ فى آخِرِه نحو: أكْرَمْتُهُ إكْرامَةً.

والثّانى يَأتى مِنَ الثُّلاثيِّ الْمُجرَّدِ على «فِعْلَة» وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى الْمَصدرِ الأصليِّ بزيادةِ تاءٍ فى آخِره و يَلْزَمُهُ الإضافةُ نحو: جَلَسْتُ جِلْسَةَ الأميرِ و تَعاضَدْنا تَعاضُدَةَ الإخوانِ. فَلَوكانَ الْمصدرُ الأصليُّ مِنَ الثُّلاثيِّ المجرّدِ علٰى فَعْلَة ومِنْ غيرِه مَختوماً بتاء، اُحْتيجَ فى بَيانِ المرّةِ بِقَيدٍ يُفيدُ ذٰلِكَ نحو: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً و أفادَني إفادَةً واحدةً، و اَمّا فى بَيانِ النَّوْعِ، فَالإضافَةُ هِيَ الْمُبَيِّنَةُ فى كُلِّ حال.

هذا تَمامُ الكَلامِ فِي الْمَصْدَرِ وأمّا غيرُ الْمَصدرِ فَلا يُبْحَثُ عَنْهُ بِعُنْوانِهِ إذْ لَيْسَ لَهُ حُكْمٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ غَيْرُ الْمَصْدَر.

* التمرين *

صُغِ المَرَّةَ والنَّوْعَ مِنَ الأفعالِ التّاليَة: قَرَأَ، كَتَبَ، مَشٰى، نامَ، دَرَسَ، تَصافَحَ، إسْتَراحَ، قاتَلَ، سارَ، عادَ.

ألمبحث الثّانی

ألجامد والمشتق

مقدِّمَةٌ:

اَلجامِدُ ما لَمْ يُؤْخَذْ من غَيْرِه نحوُ: «رَجُل» و «دِرْهَم» والْمُشْتَقُّ ما أُخِذَ مِنْ كَلِمَةٍ أُخْرىٰ نحو «عالِم» و «مَعْلُوم» و «عَليم» الْمَأْخُوذَةِ مِنَ الْعِلْم.

ثُمَّ الْجامِدُ لا يَخْتَصُّ بِحُكْمٍ وأمَّا الْمُشْتَقُّ فَهُوَ عَلىٰ ثَمانيةِ أقْسامٍ هِيَ: ١ ــ اسمُ الفاعل ٢ ــ اسمُ المفعول ٣ ــ ألصِّفَةُ المُشَبَّهَة ٤ ــ إسمُ التَّفضيل ٥ ــ إسمُ المُبالَغَة ٦ ــ إسمُ الْمكان ٧ ــ إسمُ الزَّمان ٨ ــ إسمُ ٱلآلَة.

كُلُّ هذِهِ الْمُشْتَقّات تُبْنىٰ مِنَ الْمُضارِعِ وَالْمُضارِعُ مِنَ الماضی وَالماضی مِنَ المَصْدَر فَفی صَوْغِ كُلّ مِنْها مِنَ الْمُضارِع يُلاحَظُ وَزْنُهُ ــ أیْ وَزْنُ ذاکَ الْمُشْتَقّ ــ وَ يُعْمَلُ عَلىٰ حَسَبِه.[1]

الفصل ١ ــ إسمُ الفاعل:

إسمُ الفاعِلِ ما دَلَّ عَلىٰ ما صَدَرَعَنْهُ فِعْلٌ او قامَ بِهِ حالَةٌ حُدُوثاً ــ لا

---

١. اَلمرادُ مِنَ المَصْدَرِ هُنا مَصْدَرُ الْفِعْلِ الْمُجَرَّدِ و أمَّا مَصْدَرُ الفِعْلِ المَزيدِ فيهِ فهُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ فِعلِهِ الْماضی عَلَى الْمَشْهُورِ كَما سَبَق.

دَواماً ـ وَ يُبْنى مِنَ الْمُضارِعِ الْمَعلومِ وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثيِّ المجرّدِ عَلى «فاعِل» نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضارِب، عَلِمَ يَعْلَمُ ← عالِم. وَ مِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَعْلُوم بِجَعْل ميم زائِدَة مَضْمُومَةٍ مَكانَ حَرْفِهِ الْمُضارَعَة وَكَسْرِ ما قَبْلَ الْآخِرِ إنْ لَمْ يَكُنْ مَكْسُوراً نحوُ أكْرَمَ يُكْرِمُ ← مُكْرِم، دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ ← مُدَحْرِج، إحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ ← مُحْرَنْجِم وَهٰكَذا...

ولِاِسْمِ الفاعِلِ سِتُّ صِيَغٍ:

أَلأُولىٰ لِلْمُفْرَدِ الْمُذَكَّرِ وَهِيَ ما ذُكِر، نحوُ ضارِبٌ ومُكْرِمٌ و...

الثّانِيَةُ لِلْمُثَنّى الْمُذَكَّر، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِفَتْحِ اللّامِ وَ زِيادَةِ اَلِف وَنونٍ مَكْسُورَةٍ في آخِرِها نحوُ ضارِبٌ ← ضارِبان.

الثّالِثَةُ لِلْجَمعِ المُذَكَّر، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِضَمّ اللّامِ وَالْحاقِ واوٍ ساكِنَةٍ ونُونٍ مَفْتُوحَةٍ بآخِرِها نحو ضارِبٌ ← ضارِبُونَ.

الرّابِعَةُ لِلْمُفْرَدِ الْمُؤَنَّث، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِفَتْحِ اللّامِ والْحاقِ تاءٍ مَرْبُوطَةٍ بِآخِرِها نحو ضارِبٌ ← ضارِبَةٌ.

الخامِسَةُ لِلْمُثَنّى الْمُؤَنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الرّابِعَةِ بِفَتْحِ التاء والْحاقِ الفٍ ونونٍ مَكْسُورَةٍ بآخِرِها نحو ضارِبَةٌ ← ضارِبَتانِ.

السّادِسَةُ لِلْجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الرّابِعَةِ بِإسْقاطِ التّاءِ الْمَربُوطَةِ والْحاقِ اَلِف وتاءٍ مَبْسُوطَةٍ بآخِرِها نحو ضارِبَةٌ ← ضارِباتٌ.

فَتَصْرِيفُهُ مِنْ ضَرَبَ يَضْرِبُ كذا: ضارِبٌ ضارِبانِ ضارِبُونَ ضارِبَةٌ ضارِبَتانِ ضارِباتٌ ومِنْ أكْرَمَ يُكْرِمُ كذا: مُكْرِمٌ مُكْرِمانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتانِ مُكْرِماتٌ وَ هٰكَذا...

وَ اعْلَمْ أَنَّ النُّونَ في التَّثْنِيَةِ وَالْجَمعِ، عِوَضٌ عَنِ التَّنْوينِ في الْمُفْرَد، وَ الْأَلِفَ والواوَ فيهِما عَلامتانِ للتَّثْنِيَةِ والْجمعِ وَلَيسا بِضَميرَين لِأَنَّهُ يُبْدَلُ عَنْهُما بالْياء في حالَتَيِ النَّصْبِ والْجَرِ عَلىٰ ما سَوْفَ يَأتي.

تنبيهٌ في ضمائِرِ اسْمِ الْفاعِلِ: إسْمُ الْفاعِلِ كَفِعْلِهِ الْمُشْتَقِّ مِنه يَسْتَنِدُ إلَى الْفاعِلِ فَلابُدَّ لَهُ مِنْ فاعلٍ وَهُوَ إمّا ظاهِرٌ نحوُ: «أضارِبٌ زيدٌ» أو ضَميرٌ نحو: «زيدٌ ضارِبٌ (هُوَ)» وَفي جميعِ الصّيَغِ يَسْتَتِرُ الضّميرُ جَوازاً. فَالْمُسْتَتِرُ في الصّيغَةِ الاُولى: هُوَ أوْ أنْتَ أوْ أنَا عَلَى اخْتِلافِ الْمَوارِد وفي الثّانِيَةِ هُما أوْ أنْتُما أوْ نَحْنُ وَ في الثّالِثَةِ: هُمْ أوْ أنْتُمْ أوْ نَحْنُ و في الرّابعَةِ: هِيَ أوْ أنْتِ أوْ أنَا وفي الخامِسَةِ: هُما أوْ أنْتُما أوْ نَحْنُ وفي السّادِسَةِ: هُنَّ أوْ أنْتُنَّ أوْ نَحْنُ.

*** السّؤال والتّمرين ***

١ ــ عَرِّفِ الْجامدَ وَالْمُشْتَقَّ.
٢ ــ بَيِّنْ مَعْنَى اسْمِ الْفاعِلِ و أوْضِحْهُ في أمْثِلَةٍ.
٣ ــ هَلْ يَدُلُّ اسْمُ الفاعِلِ عَلى ما تُفيدُهُ صيغَةُ الْمَجهُولِ؟ ولِمَ ذٰلِكَ؟
٤ ــ ما هُوَ الْاَصْلُ لِاسْمِ الفاعِلِ وَكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنْه؟
٥ ــ صُغِ اسْمَ الفاعِلِ مِنَ الأفْعالِ التّالِيَة: يَأكُلُ، يَشْرَبُ، يَسْألُ، يُوصي، يُعاهِدُ، يَمْشي، يَصْبِرُ، يَقُومُ، يَبيعُ، يَعِدُ، يَهَبُ، يَصِلُ، يَميلُ، يَسيلُ، يَجُوزُ، يَسْلَمُ، يَخْتارُ، يَسْتَخْرِجُ، يُسَلِّمُ، يَقْشَعِرُّ، يُزَلْزِلُ، يَتَزَلْزَلُ.
٦ ــ صَرِّفْ أسْماءَ الفاعلينَ التّالِيَةَ: عالِم، صابر، قائِد، قاضي، والي، صائِم، مُحْرِم، مُجاهِد، مُخْتار، مُسْتَغْفِر، مُزَلْزِل، مُحْمارّ، مُحْمَرّ.
٧ ــ لِمَ لا يَكونُ لِاسْمِ الْفاعِلِ اَكثَرُ مِنْ سِتِ صِيَغٍ وَلا يَكُونُ كَالْفِعْلِ؟
٨ ــ اُذْكُرْ ضَمائِرَ الْمُضارِعِ وَاسْمِ الْفاعِلِ.
٩ ــ ما هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ اَلِفِ يَضْرِبانِ وَ اَلِفِ ضارِبانِ مَثَلاً؟

الفصل ٢ ــ اسمُ المفعول:

إسمُ المفعولِ ما دَلَّ عَلى ما يَقَعُ عَلَيْهِ الْفِعْلُ حُدُوثاً و يُشْتَقُّ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَجهُول. وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثيِّ الْمُجَرَّدِ عَلى «مَفْعُول» نحو: ضُرِبَ يُضْرَبُ ــ

مَضرُوب. ومِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَجْهُولِ بِجَعْلِ ميم مضمومةٍ مَكانَ حَرْفِهِ الْمُضارَعَة نحو: يُكْرَمُ ← مُكْرَم، يُدَحْرَجُ ← مُدَحْرَج، يُحْرَنْجَم بِـهِ ← مُحْرَنْجَمٌ به وهٰكَذٰا...

وَحَيْثُ إِنَّ اسْمَ المَفعُولِ يُبْنىٰ مِنَ الْفِعْلِ المَجْهُول فَلا مَحالَةَ يُبْنىٰ مِنَ المُتعدّى اِمّـا بِنَفْسِهِ أَوْ بِحَرفِ الجَرّ. فَإن بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدّى بِنَفْسِه «كَضَرَبَ» و «أَكْرَمَ» فَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ بِعَيْنِ مٰا مَرَّفى اسْمِ الفاعِلِ فى صَوْغِ الصِيَغِ وَ الْمَعنىٰ وَالضَمائر. وهٰكَذٰا يُصَرَّفُ: مَضْرُوبٌ مَضْرُو بٰانِ مَضْرُو بُونَ مَضْرُو بَةٌ مَضْرُو بَتـٰانِ مَضْرُو بٰاتٌ ومِثْلُهُ مُكْرَمٌ وغَيْرُه.

و إنْ بُنِيَ مِنَ المُتَعَدى بِحَرفِ الجَرّ فَلَهُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ صيغَةً بِعَينِ مٰا مَرَّفى مَجهولِ الْمُتَعَدّى بِحَرفِ الْجَرّ فَتَصْر يفُ اسْمِ المَفْعُولِ مِنْ «ذُهِبَ بِهِ يُذْهَبُ بِهِ» هٰكَذٰا.

مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِمٰا مَذْهُوبٌ بِهِمْ إِلىٰ آخِرِهِ.

وَ كَذٰلِكَ: مُنْكَسَرٌ بِهِ مُنْكَسَرٌ بِهِمٰا مُنْكَسَرٌ بِهِمْ إِلَى الآخِر.

تَنبيهٌ: تَبَيَّنَ مِمّٰا سَبَقَ أَنَّ فى غَيْرِ الثُّلا ثِيّ ِالْمُجَرَّدِ يَتَّحِدُ وَزنُ اسْمِ الْمَفْعُولِ مَعَ الْمَصْدَرِ الميمىّ فَيُفْرَقُ بَيْنَهُمٰا بِالْقَر ينَة.

تَبصرَةٌ: وَرَدَتْ صِيَغٌ سَمـٰاعِيَّةٌ تُؤدّى مٰا يُؤَدّيهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ مِنْ ذٰلِكَ «فَعُول» وَ «فَعيل» و«فِعال» نحو رَسُول و قَتيل وإلٰه.

السّؤال والتّمرين

١ ــ مٰا هُوَ أَصْلُ اسْمِ المَفعولِ وكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنْهُ؟
٢ ــ هَلْ هُنـٰاكَ فَرْقٌ بَيْنَ اسْمِ الْفاعِلِ واسْمِ الْمَفْعُولِ فى عَدَدِ الصّيَغ ولِمَ ذٰلِكَ؟

٣ ـ بيّنْ ضمائرَ اسمِ الْمَفْعُولِ الْمَصُوغِ مِنَ الْمُتَعدِّى بنفْسِهِ.
٤ ـ صُغِ اسْمَ الْمفعولِ مِن مَجْهولِ ما يَلى مِنَ الْأفعالِ الْمَعلومَة: يَظْلِمُ، يَختارُ، يَنْقلِبُ، يَدْخُلُ، يَخْرُجُ، يُخْرِجُ، يَسْتَخْرِجُ، يَكْسِبُ، يَكْتَسِبُ، يَأكُلُ، يَمُوتُ، يَنامُ، يَصْفَرُّ، يَخمارُّ.
٥ ـ صَرِّف أسْماءَ الْمَفعولينَ التّالِيَة: مَمْدُوح، مَقتُول، مَمْرُورٌ بِهِ، مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ، مُصْطَفىٰ، مُقْتَدىٰ بِهِ، مُدَّعىٰ عَلَيْهِ، مُخمارٌّ بِهِ، مُدَحْرَج، مُحْرَنْجَمٌ فيهِ.
٦ ـ فى أىّ مَوْضِعٍ يَتَّحِدُ وَزْنا اسْمَيِ الْفاعِلِ وَالْمَفْعُولِ؟

ألفصل ٣ ـ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهة:

وهِيَ مادلّ عَلىٰ صِفَةٍ وصاحِبها وثُبوتِ تِلكَ الصِّفَةِ لَهُ والْغالِبُ فيها أنْ تَكُونَ بمعنى الْفاعِلِ نحوُ كَريم، شُجاع و... وَكَوْنُها بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نحوُ «عَليل» قَليلٌ. والصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ تُصاغُ مِنَ الْفِعلِ اللّازمِ فَقَط. فَمِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجرَّدِ تأتى عَلىٰ «أفْعَل» بِشَرْطِ أنْ يَكونَ الفِعْلُ دالّاً عَلىٰ لَوْنٍ أوْعَيْبٍ أوْ حِلْيَةٍ نحوُ حَمُرَ ← أحْمَر، عَرِجَ ← أعْرَج، بَلِجَ ← أبْلَج[1] و فى غيرِ ذٰلِكَ لا يُقاسُ فى وَزْنِها بَلْ تأتى عَلىٰ أوزانٍ شَتّىٰ سَماعِيَّةٍ نحوُ:

شَريف، شُجاعٌ، جَبان، سَيِّد، صَعْب، صُلْب، ذَلُول، بَطَل، صِفْر، نَجِس، غَضْبان، عُرْيان و...

و مِنْ غَيْرِهِ ـ غَيْرِ الثّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ ـ تُصاغُ عَلىٰ وَزْنِ اسْمِ الفاعِلِ مِنْ ذٰلِكَ الْفِعْلِ وَيُرادُ بِهِ الثُّبُوتُ نحو: مُنْقَطِع، مُعْتَدِل، مُسْتَقيم و..

تنبيهٌ: قد تأتى الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ من الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّد ايضاً على وَزنِ اسْمِ الفاعِلِ اَو اسْمِ الْمَفْعول نحوُ: طاهِرِ الْقَلْبِ وَ مَحْمُودِ المَقاصِد و...

تتمةٌ: لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ سِتُّ صِيَغ غالباً لأنها تُؤَنَّثُ بِالتّاء و تُثَنّى بـ«انِ» او «ينِ» و تُجْمَعُ جمعَ المكسر على ما سيأتى. فعليك فى كلّ صفةٍ بملاحَظَةِ السّماع ويُلاحَظُ فيها ما تُلاحَظُ فى اسم الفاعِل مِنَ الضمائر.

---

١. «أفْعَل» مُذَكَّرٌ و مُؤَنَّثُهُ «فَعْلاء» نحو حمْراء و... كَما سَيأتى.

تذكرة: صوغُ الصفة المشبّهة من الفعل المتعدّی ک «رَحيم» و «عَليم» مَقْصورٌ عَلَی السَّماع.

❊ ألسّؤال والتّمرين ❊

١ ــ مَا الفَرْقُ بَينَ اسْمِ الفَاعِلِ والصِّفَةِ المُشَبَّهَة؟
٢ ــ تَفَرَّسْ وَجْهَ تَسْمِيَةِ الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ وَ بَيِّنْهُ.
٣ ــ صُغِ الصِّفَةَ المُشَبَّهَةَ مِنَ الْأفْعَالِ التَّالِيَة: بَاضَ، عَوِرَ، حَوِلَ، بَكِمَ، زَرِقَ، بَهِجَ، اِنْبَسَطَ، إسْتَمَرَّ، إعْتَلَّ، إسْتَقَامَ، إسْتَدَارَ، أقَامَ، أشْرَقَ، تَوَقَّدَ.
٤ ــ مَيِّزِ الصِّفَةَ المُشَبَّهَةَ عَنْ غَيْرِها فی مَايَلی: فَصِيحُ اللِّسَان، صَادِقُ الْقَوْل، حُرُّ الضَّمِير، يَقِظُ الْفُؤاد، حَدِيثُ السِّنّ، حَسَنُ النِيَّة، جَلِيسی فی قِطار، حَادُّ الْبَصَر، صَاحِبی فی طَرِيق، أنَا حَامِی الْحَقّ، كُنْتُ حَامِيک مَتَی كُنْتَ مُحِقّا، وَفِیّ، كَرِيهُ الصَّوْت، قَبِيحُ الْمَنْظَر، حَسَنُ الْخُلْق، حَامِض، سَالِم، شَابّ، دَاءٌ قَاتِل.
٥ ــ مَاهُوَ الْأصْلُ للصِّفَة الْمُشَبَّهَة وَ مَاهو القاعِدَةُ فی صَوْغِها مِنْهُ؟
٦ ـ عَيِّن صِيَغَ الصِّفاتِ الْمَذكورَةِ فِی الْمَتْن.

ألفصل ٤ ــ إسْمُ التَّفْضيل:

وَهُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلٰی مَوْصُوف وَ زِيادَةِ وَصْفِهِ عَلٰی غَيْرِه[1] نحوُ: «زيدٌ أعْلَمُ مِنْ أخيه وَأخُوهُ أتْقٰی مِنْه». وَ وَزْنُهُ «أفْعَل» فِی المُذكّرِ والمُؤنّثِ وَقَدْ يُؤنَّثُ فی الْمؤنَّثِ وَ يُقَال «فُعْلٰی» عَلٰی مَا سَيأتی.

ولَا يُبْنَی اسْمُ التَّفْضيل اِلّا مِنَ الثُّلاثِيّ الْمجرّدِ الْمعلوم التَّامّ الْمتَصَرِّفِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضيل غَيرِ الدالّ عَلَی اللَّوْنِ اَوِالْعَيْبِ أوِالْحِلْيَة. فَيُصَاغُ مِنْ نحو يَعْلَمُ، يَكْبُرُ، يَحْسُنُ، يَفْضُلُ ونحوذلک و يقالُ أعْلَم، أكْبَرو... ولَا يُصاغُ مِنَ الثّلاثِيّ الْمَزيدِ وَالرُّباعِيّ[2] ولَا مِنَ الْمجهولِ[3] ولَا مِنَ النّاقصِ كَـ «كَانَ» و «صَارَ»[4] ولَا مِنْ غَيْرِ الْمُتَصَرِّفِ كَـ «عَسٰی» وَ «لَيْسَ» وَلَا مِنْ غَيْرِ الْقابِلِ لِلتَّفضل

---

١. وَ بعبارَةٍ أُخری إنَّهُ يَدُلُّ فی شَيْئَيْنِ اشْتَرَكَا فی وَصْف عَلٰی أنَّ لأحَدِهمَا زِيادَةً عَلَی الآخَر.
٢. اِلاّ نادِراً نحو: «هُوَ أعْطَاهُم لِلدّينار» مِنْ يُعْطِی.
٣. اِلاّ قليلاً نحو: اَحْمَد و أحَبّ.
٤. الفعلُ النّاقصُ هُوَ «مَا لايَتِمُّ بِالْمرفوع بِهِ كلامٌ» عَلٰی مَا بُيِّنَ فی النَّحو.

كـ«مات» وَلا مِنْ ما يَدُلُّ عَلىٰ لَونٍ أَوْعَيْبٍ أَوْ حِلْيَةٍ مِنْ نحو حَمُرَ، عَرَجَ و بَلِجَ.

و إذا أُريدَ بَيانُ التفضيل مِنَ الْفاقِدِ لِلشُروطِ يُؤْتىٰ بِمَصدرِهِ الْأَصِلّي مَنْصُوباً بَعْدَ «أَفْعَل» الْمَصُوغ مِنْ فِعْلٍ آخَرَ مُناسِبٍ لَهُ ـ أىْ لِهٰذا الْفاقِدِ ـ نحوُ «اَلْفِعْلُ أكثرُ تَصريفاً مِنَ الاسمِ»، «هٰذا أَشَدُّ حُمْرَةً مِنْ ذاك» وهٰكذا... إلاّ أنْ يَكونَ الشَّرطُ الْمَفْقُودُ هُوَ التَّصرُّفَ أو القبولَ لِلْمُفاضَلَة فَلا يَجُوزُ حينَئِذٍ بيانُ التَّفضيلِ مُطْلَقاً لِما لايَخْفىٰ.

تَتِمّةٌ: لابُدَّ لِاسْمِ التَّفضيلِ مِنْ أَنْ يُستعْمَلَ عَلىٰ أَحدِ وجوهٍ أربَعَة:

١ ـ اَنْ يُذْكَرَ بَعْدَهُ «مِنْ» مَعَ مجروره نحو: «عليٌّ(ع) أَفضلُ مِنْ غيره».

٢ ـ أنْ يُضافَ إلىٰ نكِرَةٍ نحو: «أبوذَرٍّ أَصْدَقُ رجلٍ».

٣ ـ أَنْ يَكُونَ مَدخولاً لِاَلِ التَّعريف نحو: «فُلانٌ الأَعْلَم».

٤ ـ أنْ يُضافَ إلىٰ مَعرفةٍ نحو: «عليٌّ(ع) أفضلُ النّاس».

فاذا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجهِ الاَوَّلِ اَوِ الثّانى فَوَزْنُهُ سَواءٌ في المذكَّرِ وَالمُؤنَّثِ وَالْمُفردِ والْمُثنّىٰ وَالْجمع يُقال:

زيدٌ أَفْضَلُ مِنْ... هندٌ أَفْضَلُ مِنْ... **الزّيدانِ أَفْضَلُ مِنْ**... وكَذٰلِكَ يُقالُ: زيدٌ افضلُ رَجُلٍ، هندٌ أفضلُ امْرَأَةٍ، اَلزّيدانِ **أفضلُ رَجُلَينِ** و... وَإذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الثّالِثِ وَجَبَ فيهِ الْمُطابَقَة مَعَ الْمعنى يُقال: «زيدٌ الأَفْضَل»، «هندٌ الفُضْلى»، «اَلزَّيدانِ الأَفْضَلان» وهٰكذا... وإذَا اسْتُعمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الرّابعِ جازَ فيهِ الاَمْرانِ: المطابقةُ وعدمُها، والأمثلةُ ظاهرةٌ.

تنبيهان: ١ ـ كَلِمَتا «خَيْر» و «شَرّ» تُستعْمَلانِ لِلتَّفضيل تَخْفيفاً لِأَخْيَرَ وَاَشَرّ وتُؤَنَّثُ «خَيْر» عَلىٰ «خَيْرَة» و«شَرّ» عَلىٰ «شَرَّة» و«شُرّىٰ».

٢ ـ قَدْ يُجَرَّدُ وزنُ التَّفضيلِ مِنْ مَعنَى الْمُفاضَلَة و يُسْتَعْمَلُ بمعنَى

الصِّفَةِ المشبّهةِ اَو اسمِ الفاعِلِ كقوله تعالى: «وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ» (۲۷ـ الروم) اى هيّنٌ، وقوله تعالى: «اَللّٰهُ أعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَه» (۱۲٤ـ الانعام) اَىْ عالِمٌ.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ـ ماهِيَ صيغةُ اسْمِ التفضيلِ وما هُوَ معناها واَصْلُها؟

۲ ـ بَيِّنِ التَّفضيلَ فيما يَلى: يَغْفُلُ، يَخْضُرُ، يعتادُ، يَحْمَرُّ، يَتَزَلْزَلُ، يَبْهَجُ، يَعيشُ، يَسُودُ، يَجُوزُ، يَكْثُرُ، يَقِلُّ، يَغيبُ، يَدُومُ، يَنْقَلِبُ.

۳ـ أَصْلِحْ فى الكلماتِ التاليةِ أغلاطَها: أنتَ الأفضلُ مِنّى، هِىَ الأفضلُ مِنّا، أنا أسَنُّ مِنها، فاطمةُ أكْبَرُمِن غَيْرِها، فاطمةُ كُبرى النِّساء، هِيَ أكْبَرُ النّساء، هىَ فُضلىٰ من غيرِها، اُخْتُكَ الأصْغَر، أَبِى الاكبَرُمِنْ اُمّى، هُوَ الْحُسْنى، هِيَ أحْسَنُ مِنْ غيرِها، هُمْ أفْضَلُو رَجُلٍ.

الفصل ٥ ـ اسمُ المُبالَغَة:

هُوَما دَلَّ عَلىٰ ما يَكْثُرُ صُدورُ فِعْلٍ عنه اَوْقِيامُ وَصْفٍ به نحوُ: «عَلّام» (من يَكْثُرُ عِلْمُه) و «حَمّال» (مَنْ يَكْثُرُ حَمْلُه لِلْأَثْقال) ونحوِ ذلك، و يُبنىٰ مِنَ الثّلاثِيِّ المجرّدِ كثيراً وَ مِنْ غيرِهِ علىٰ قِلّةٍ.

و وزنُهُ سَماعِىٌّ مُطْلَقا فمِنَ الثُّلاثِيِّ المجرّدِ نحو: كَذَبَ ← كَذُوب، رَحِمَ ← رَحيم، قامَ ← قَيُّوم، جَلَدَ ← جَلّاد، شَرَّ ← شِرّير، قَدُسَ ← قُدُّوس، دَرَّ ← مِدْرار، نَطَقَ ← مِنْطيق و... ومِنْ غيره نحو: أعْطىٰ ← مِعْطاء، أنْذَرَ ← نَذير، أدْرَكَ ← دَرّاك، أتْلَفَ ← مِتْلاف.[1]

تَتِمَّةٌ: لاسمِ المبالَغةِ وباقى الاسماء المشتقة يعنى اسماءَ المكان والزّمان والآلة ستُّ صِيَغٍ فى الغالب على حَدِّ ما سَبَقَ فى الصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ تماماً. فراجِع فى صِيَغِ كلِّ اسمٍ من هؤلاءِ الاسماء، المعاجمَ اللّغويّة.

---

۱. و مِنَ الأوْزانِ غيرِالمشهورةِ: «فُعّال» كَكُبّار، «فاعُول» كَفارُوق، «فاعِلَة» كراوِيَة، وقَدْ تَلْحَقُ بَعْضَ أوزانِ المبالغةِ تاءٌ للتّأكيد نحو «علّامَة» و «فهّامَة».

السّؤال والتّمرين

۱ ــ بيّنْ معنىَ اسْمِ المبالغةِ وصيغَتَهُ واَصْلَه.
۲ ــ مَا الفرقُ بينَ اسْمِ الفاعِلِ واسْمِ المبالَغَةِ؟
۳ ــ هاتِ اسمَ المبالَغَةِ مِنَ الكلماتِ التّاليَة: عَطِرَ، جَلَدَ، كَذَبَ، نَصَحَ، لَمَزَ، جَزِعَ، صَدَقَ، فَهِمَ، شَكَرَ، كَرَّ، رَمَلَ، وَدَّ، حَالَ، عَادَ، رَؤُفَ، صَبَرَ.

الفصل ٦ ــ إسمُ المكان:

هُوَاسْمٌ مُشْتَقٌّ يَدُلُّ عَلىٰ مَحَلِّ وُقُوعِ الْفِعْلِ وَمكانِه نحوُ «مَجلِسُ زيدٍ» أى محلُّ جُلوسِه. يُصاغُ اسْمُ المكانِ مِنَ الأفعالِ كُلِّها ــ الثّلاثيّ وغيره ــ ففى الثّلاثيّ المجرّدِ يكونُ عَلىٰ زِنَةِ «مَفعِل» بكسرِ الْعَين و «مَفعَل» بفَتْحِهَا. فَمَفعِل فى مَوْرِدَيْن: الاولُ الصَّحيحُ إذا كانَ مضارعُهُ مكسورَ الْعَين نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ ← مَضْرِب. الثّانى اَلْمِثالُ اذا كانَ مضارعُهُ محذوفَ الفاء نحو وَعَدَ يَعِدُ ← مَوْعِد. و مَفْعَل بفَتحِ الْعَين فى غيرِ ذٰلِك مُطلقاً نحو جَرىٰ ← مَجْرىٰ، وَجِلَ يَوْجَلُ ← مَوْجَل، طَبَخَ ← مَطْبَخ و... وفى غيرِهِ ــ اَىْ غيرِ الثّلاثيّ الْمُجرّد ــ يكونُ علىٰ وَزْنِ اسْمِ الْمفعول مُطلقاً ويُفرَقُ بينَهما بِالْقرينَة نحوُ: مُجْتَمَع، مُسْتَقَرّ و...

تنبيه: مَا يُرىٰ مِنْ نحو جَزَرَ يَجْزُرُ ← مَجْزِر، غَرَبَ يَغْرُبُ ← مَغرِب، نَبَتَ يَنْبُتُ ← مَنْبِت، سَجَدَ يَسْجُدُ ← مَسْجِد، طَلَعَ يَطْلُعُ ← مَطْلِع، شَرَقَ يَشْرُقُ ← مَشْرِق و مَشْرُق شاذٌّ لايُقاسُ عَلَيه. نَعَم وَرَدَ نحو: مَسْجَد و مَطْلَع و مَشْرَق اَيْضاً و هُوَعَلَى الْقِياس.

تتمّة: قَدْ يَلْحَقُ اسْمَ المكانِ تاءٌ مَربُوطَةٌ نحوُ: مَقْبَرَة، مَأْذَنَة، مَحْكَمَة و...

وقَدْ يُصاغُ منَ الإسم الْجامِد اسمُ المكانِ عَلىٰ «مَفعَلَة» و يَدُلُّ عَلىٰ كَثْرَةِ مَعنىٰ ذٰلِکَ الاسْمِ فِی الْمَكان نحو: مَأسَدَة، مَكْلَبَة، مَسْبَعَة، مَبْطَخَة و... أىْ اَرْضٌ يَكْثُرُ فيهِ الْأَسَد، اَلْكَلْب، السَّبُع، البِطّيخ و...

الفصل ۷ ـ اسمُ الزّمان:

وهُوَ اسمٌ يَـدُلُّ عَلىٰ وَقتِ وُقُوعِ الْفِعْل نحوُقَوْلنا: «مَغْرِبُ الشّمسِ ساعَةُ كَذا»، أىْ زمانُ غُروبها، و يَشْتَرِکُ اسْمُ الزَّمانِ مَعَ اسْمِ الْمكانِ فِی الصَّوْغِ والوَزْنِ فَيـجْرى فيهِ كُلُّ ما مَرَّ هُناک، والفارِقُ بينَهما بَلْ بَيْنَ كُلٍّ مِنْهُما و بَيْنَ الْمَصْدَر الميمّي هُوَ القرينة. وقَدْ تَلْحَقُهُ تاءٌ مَرْبُوطَةٌ كَقوله تَعالى: «وَ إنْ كانَ ذوُ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إلىٰ مَيْسَرَة» (۲۸۰ـ البقرة) اَىْ اِلى زَمانِ الْيُسْر وأمّا الصَّوْغُ مِنَ الجامِدِ فَيَخْتَصُّ بِاسْمِ المكانِ ولا يُصاغُ اسْمُ الزّمانِ اِلّا مِنَ الفِعْل.

* ألتمرين *

صُغ اسْمَ الْمكانِ والزّمانِ مِنَ الأفعال التّالِيَة: وَلَدَ، ذَهَبَ، غَرَبَ، نامَ، شَرَبَ، سَعىٰ، قَتَلَ، أوىٰ، صَلّىٰ، إغْتَسَلَ، غَسَلَ، إسْتَشْفىٰ، فَرَّ، قَرَّ، إحْمارَّ، إنْقَلَبَ، كَسَبَ، زَرَعَ، اِزْدَحَمَ، اِصْطادَ.

الفصل ۸ ـ إسمُ الآلة:

اسمُ الآلَةِ كلِمةٌ تَدُلُّ عَلىٰ آلَةِ ايجادِ الفعلِ و يُصاغُ مِنَ الفعلِ الثّلاثيّ المجرّدِ قياساً عَلىٰ ثَلاثَةِ أوزانٍ هى: مِفعَل، مِفعَلَة ومِفعال نحونَشَرَ الْخَشبَ ← مِنْشَر، مِنْشار، مِنْشَرَة، فَتَحَ الْبابَ ← مِفْتَح، مِفْتاح، مِفْتَحَة، عَرَجَ ← مِعْرَج،

مِعْراج وَهٰكَذٰا... وَمٰا وَرَدَ مِنْ نَحوِ «مُنْخُلَة»، «مُكْحُلَة» و «مُدُقّ» قليلٌ لايُقاسُ عَلَيه.

تنبيه: تَدُلُّ عَلىٰ بعضِ الآلاتِ أسماءُ جوامِد نحو: قَلَم، جَرَس، سِكّين و... ولايُطْلَق عَلَيْها اسْمُ ألآلَةِ فِى اصْطلاحِهِم.

* ألتّمرين *

إبنِ اسْمَ الآلَةِ ممّا يلى: كَسَحَ، عَرَجَ، بَرَدَ، رَقىٰ، طَرَقَ، دَفَعَ، نَدَفَ، لَعِقَ، حَلَبَ.

الفصل ۹

فى تقسيم الجامِدِ والمشتَقِ إلَى الْمَوصوفِ والصّفة:

ألمَوصوفُ مٰا وُضِعَ إسْماً لذاتٍ أو حَدَثٍ فَقَط نحوُ: «زَيد»، «اَسَد»، «قَتْل» وَالصِّفَةُ ما وُضِعَ إسْمَاً لِذاتٍ أو حَدث لِاقْتِراٰنِهما بِحَدَثٍ نحوُ: «فاضِل»، «مفضُول»، «أفْضَل»، و نحوُ: «الْجهادُ ألأكْبَر».

ثمّ الْجَوامِدُ مَوصوفاتٌ كُلُّهٰا ـ اِلاّ مٰا يُلْحقُ مِنْهٰا بِالْمُشْتَقّ وسَيَأتى ـ نحو زَيد، جَعْفَر، شَجَر و... و يَلْحَقُ بِالجامِدِ هنا ماتُرِك فيهِ مَعنَى الْوَصفِيَّة مِنَ الْمُشْتَقّات نحوُ السّيّارة بمعنى الأوتومبيل والصّحيفة بمعنى الجريدة وكذا الجريدة ومن ذلك ما اسْتُعْمِلَ عَلَماً مِنْها نحو: مُحَمّد، اَحْمَد، قاسِم، مَنْصُور و...

والمُشتقات صِفٰاتٌ ـ إلاّ ما اُلْحِقَ بالْجٰامِدمنها ـ وَ يَلْحَقُ بِالْمُشْتَقِّ هُنٰا ثلاثةُ جَوامد: ۱ ـ المَنْسُوب نحو «ايرانىّ» ۲ ـ الْمُصَغَّر نحو «رُجَيْل» ۳ ـ مٰا قُصِدَ مِنْهُ مَعْنَى الْمُشْتَقّ نحو «أسَد» فى قولنا: «زَيدٌ أسَدٌ» أىْ شُجاعٌ ومن ذٰلِكَ الْمَصْدَرُعندَ قَصْدِ الْمُبٰالَغَة نحو: «زيدٌ عدلٌ او ثِقَةٌ».

تنبیه: مٰا جاء هُنٰا مِنَ المَوْصُوفِ وَ الصّفَةِ غیرُ مٰا یُبْحَثُ عَنْهُ فِی عِلْمِ النّحو فإنَّ الوصفَ والموصوفَ هُناک ـ وقَدْ یُعبَّرُ عَنْهُما بالنّعتِ وَالمَنْعُوتِ ـ یُبَیّنٰانِ رٰابطَةً خاصَّةً بَیْنَ جُزأَیْنِ مِنْ أَجْزاء الْکَلٰام فَلا تُعْنَوْنُ کَلِمَةٌ وَحْدَها بِأَنَّها مَوْصوفٌ اَو صِفَة (أَوْ فَقُل نَعْتٌ أَوْ مَنْعُوتٌ) أَمّٰا هُنٰا فَالْوَصْفِیَّة وَالْمَوْصُوفِیَّة عُنْوٰانٰانِ لِلْکَلِمٰاتِ بِالنَّظَرِ إِلیٰ أَنْفُسِها مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنْ نِسْبَةِ کَلِمَةٍ إِلیٰ شَیءٍ آخَرَ فِی الْکَلٰام.

* السؤال والتمرین *

١ ـ اَلْمَوْصُوفُ مٰاهُو والصّفَةُ مٰا هِیَ؟ أَیُّ اسْمٍ مَوْصُوفٌ وأَیُّهُ صِفَةٌ؟

٢ ـ مَیِّزِ الْمَوْصُوفَ مِنَ الصِّفَةِ فیمٰا یلی: اَلصَّبْرُ مِفتاحُ الْفَرَجِ، اَلصَّمْتُ زَیْنٌ وَالسُّکُوتَ سَلامَةٌ، اَلْعِلمُ خیرٌ مِنَ الْمٰال، التَّجْرِبَةُ عِلمٌ مُسْتَفاد، اَلفَقْرُ سَوادُ الوَجْهِ فی الدّٰارَین، العٰالِمُ سِراجٌ، لٰا فَضلَ لِعَرَبیٍّ عَلیٰ عَجَمیٍ اِلاّ بالتَّقویٰ، اَلصّلاةُ مِعْراجُ الْمُؤمِن، صَدْرُ الْعٰالِمِ بَحْرٌ، اَلْحَکیمُ نَمْلَةٌ، اَلْعَدُوُّ أَفْعیٰ، الْمُنافِقُ ثَعْلَب، أَسَدٌ عَلَیَّ وفی الْحُروب نُعٰامَةٌ، الْعِلْمُ مِکْسَحَةُ الْأَوْهٰام، المَوْتُ مَعَ العِزِّ حَیٰاةٌ والْحَیٰاةُ مَعَ الذِّلَّةِ مَوْتٌ، إِنَّمٰا الْحَیٰاةُ عقیدَةٌ وَجِهاد، هُوَاللّٰهُ... الْمَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّٰارُ الْمُتَکَبِّر، مُحَمَّدٌ(ص) رَسُولُ اللّٰه و خٰاتَمُ النَّبیّین، مَجاری الامُور بِیَدِ الْعُلَمٰاء، أَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بٰابُها، أَقْضیٰکُمْ عَلِیٌّ(ع)، مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْأَصْغَر وبَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الْأَکْبَر.

المبحث الثّالث

المذكّر والمؤنّث

الفصل ١ ــ فی اقسامِ المذكّر والمؤنّثِ:

الاسمُ علی نوعَیْنِ مذكّرٌ و مؤنثٌ و كلٌّ مِنهما عَلیٰ قسمَیْن «حقیقیٌّ» و «مجازیٌّ» فَالْحَقیقیُّ ما دَلَّ عَلیٰ ذكَر أوْ أُنْثیٰ مِنَ الانسانِ والحَیْواناتِ وَالْمَجازیُّ ما ذُكِّرَ أوْ أُنِّثَ مَجازاً وَ اعْتِباراً، فَالمُذكَّرُ الْحَقیقِیُّ نحوُ: «رَجُل» و «جَمَل» و نَحْوِ هما و الْمُوَنَّثُ الحَقیقیُّ نحو: «إمْرَأة» و «ناقَة» و نحوِ هما، والمذكّرُ المجازِیُّ نحوُ: «قَلَم» و «جِدار» والمؤنّثُ المجازیُّ نحوُ: «دار» و «غُرْفَة».

ثُمَّ الْمُذَكَّرُعَلیٰ قِسْمَین خاصَّیْنِ بِه: ١ ــ ما يُمْكِنُ تَأْنيثُه ٢ ــ ما لايُمْكِنُ تَأنيثُه. فَالأَوّلُ مِنْهُ ما يُؤَنَّثُ بالتّاء وَ مِنْهُ ما يُونَّثُ بالْاَلِفِ الْمَقْصُورَة و مِنْهُ ما يُونَّثُ بِالْاَلِفِ الْمَمْدُودَة كَما سَيأتی وَالثّانی(مالايُمْكِنُ تَأْنيثُه) عَلیٰ ثَلا ثَةِ أقسامٍ:

١ ــ ما لا مُؤَنَّثَ لَهُ أصْلاً نحوُ: كِتاب، قَلَم و...

٢ ــ ما لِمُؤَنَّثِهِ لَفْظٌ خاصٌّ نحوُ: أَب، إبْن، أَخ، بَعْل، صِهْر، ديک، ثَوْر و... فإنَّ بِإزائِها: اُمٌّ، بِنْت، اُخْت، زَوْجَة، كَنَّة، دَجاج، بَقَرَة و...

۳ـ ما يُسْتَعْمَلُ لِلْمُذَكَّرِ والْمُؤَنَّثِ عَلَى السَّواء وذٰلِکَ فی ثَلاثَةِ مَوارِدَ:
الف: اَلْمَصْدَرُ الْمُذَكّر نحوُ «زيدٌ عَدْلٌ» و «هندٌ عَدْلٌ».
ب: اَكْثَرُ اَوْزانِ الْمُبالَغَة نحوُ «رَجُلٌ مِنْطيقٌ» و «امْرأَةٌ مِنْطيقٌ».
ج: «فَعُول» بِمَعْنَى الْفاعِل و«فَعيل» بِمَعْنَى الْمَفْعُول نحوُ رَجُلٌ صَبُور و إمْرَأَةٌ صَبُور، رَجُلٌ جَريح و إمْرَأَةٌ جَريح بِخِلافِهِما إذا كانا بِالْعَكسِ مِنْ ذٰلک نحو رَسولٌ و رَحيمٌ فَإنَّهُ يُقالُ إمْرَأَةٌ رَسولَةٌ و أُمٌّ رَحيمَةٌ.[1]

تنبيهٌ: الصِّفاتُ الخاصَّةُ بِالأُنْثی نحوُ: «حائِض»، «حامِل» وَ «مُرْضِع» لا تُؤَنَّثُ غالِباً و إنْ جازَ تأنيثُها.
والمؤَنَّثُ أيْضاً عَلی قِسْمَيْنِ ـ يَخْتَصّانِ بِهِ ـ لَفظيٌّ و مَعنويّ. اللفظيُّ ما كانَ فی آخِره إحدىٰ عَلاماتِ التَّأنيث وَهِيَ التّاء الْمَرْبوطَة وَالأَلِفُ الْمقصُورَةُ وَ الأَلِفُ الْمَمْدُودَة نحوُ: إمْرَأَة و حُبْلىٰ وحَمْراء (لفظيٌّ حقيقيٌّ) ونحوُ: تَمْرَة و رُجْعىٰ و صَحْراء (لفظيٌّ مجازيٌّ) والمعنويُّ ما كانَ خالِياً مِنْها نحوُ مَرْيَم (معنويٌّ حقيقيٌّ) ونحو: بِئْر (معنويٌّ مجازيٌّ).
تتمّةٌ: المؤَنَّثُ المَعْنويُّ قياسيٌّ فی مواردَ وسماعيٌّ فی أُخرىٰ فَالْقِياسيُّ فی أربَعَةِ موارد:
۱ ـ أَلْمُؤَنَّثُ الْحَقيقِيُّ نحوُ: مَرْيَم، زَيْنَب، هِنْد، اُخْت و نَحْوِ ذلک.
۲ ـ أَسماءُ البلاد نحوُ: قُم، نَجَف، تِهران، ايران و...
۳ ـ أَسْماء الأَعْضاء الْمُزْدَوَجَةِ مِنَ الْبَدَن نحو: عَين، اُذُن، يَد، رِجْل إلاّ بَعْضَها نحوُ: خَدّ و مِرْفَق و حاجِب.
۴ ـ أَسْماء الرِّياح نحوُ: صَبا، شَمال، جَنُوب، قَبُول، دَبُور، حاصِب و...

---

۱. وَ بِخِلافِ فَعيل بِمَعْنَى الْمفعولِ أيضاً إذا جُرِّدَ مِنْ مَعْنَى الْوَصْفِيَّة وَ نُزِّلَ مَنْزِلَةَ الْاِسم نحو وَجيهَة و ذَبيحَة، وَجيه و ذَبيح.

وأمّا السّماعِيُّ ففى كَلِماتٍ لا ضابِطَ لَها مِنْها: أرْض، إصْبَع، أرْنَب، أفْعىٰ، بِئْر، جَحيم، سَقَر، حَرْب، دَلْو، دار، رَحِم، رَحىٰ، ريح، سِنّ، سَبيل، شَمْس، ضَبُع، عَصا، عَيْن، فُلْک، قَوْس، کَأس، نار، نَعْل و...

وَيُعْرَفُ هٰذَا القِسْم (القِسْمُ السَّماعِيّ) بِجَرَيانِ أحْکامِ الْمُؤنَّثِ فيه بِأنْ يُسْنَدَ إلَيهِ الْفِعلُ المُؤنَّث أوْ يُشارَ إلَيْهِ بِاسْمِ الإشارَةِ الْمُؤنَّث أوْ يُوصَفَ بِالْمُؤنَّث أوْ يَرْجِعَ إلَيه ضَميرُ الْمُؤنَّث ونحوِ ذلک نحوُ: «وَأخْرَجَتِ الأرْضُ أثْقالَها»، «هٰذِهِ جَهَنَّمُ الّتى كُنْتُمْ توُعَدوُن»، «فيها عَيْنٌ جارِيَة»، «وَالشَّمْسِ وَضُحيٰها» و...

تنبيهٌ: هُناکَ اُمورٌ يَجوزُ فيها التَّذْكيرُ وَالتّأنيثُ كِلاهُما وَذٰلِکَ قِياسيٌّ في ثَلاثَةِ مَوارد:

١) عامَّةُ الْكَلمات إذا قُصِدَتْ اَلفاظُها. فَالتَّذْكيرُ باعْتِبار «اللّفظ» وَ التَّأنيثُ باعْتِبارِ «الكَلِمَة»، تَقُولُ مثلاً: اَللامُ اَحدُ الْحُروفِ الْهِجاء أو إحْديٰها، مِنْ يَأتى لِمَعانٍ اَو تأتى، يَدْخُلُ كانَ عَلَى الْمُبْتَدأ و الْخَبَر اَو تَدْخُلُ، زَيْد يَلْحَقُهُ التَّنْوين اَوْ يَلْحَقُها.

٢) اَسْماء الْقَبائِل نحو: عاد و ثَمُود و أوْس و خَزْرَج قالَ اللّه تعالى: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بالنُّذُر» (٢٣–القمر) وقالَ تعالى: «و أمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ» (١٧–فصلت) فَالتَّذكيرُ باعْتِبارِ الْقَوْم وَ التَّأنيثُ باعْتِبارِ الْقَبيلَة.

٣) أسماء الأجناس الجَمْعيّة (وهِيَ ما يُفْرَقُ بَيْنَهُ و بَيْنَ مُفْرَدِهِ بتاءٍ أو ياءِ النَّسَبِ فى مُفْرَدِه) نحو نَخْل و إفْرَنْج قال تَعالى: كَأنَّهُمْ أعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (٧–الحاقة). وقالَ تعالى: كَأنَّهُمْ أعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (٢٠–القمر). فَالتذكيرُ باعْتِبارِ اللَّفْظِ و التأنيثُ باعْتِبارِ الْمَعْنىٰ.

وسَماعِيٌّ فى أسْماءٍ لا ضابِطَ لَها مِنْها: حال، حانُوت، خَمْر، دِرْع، ذَهَب، سِكّين، سُلَّم، ضُحىٰ، طَريق، عَضُد، عُقاب، عَقْرَب، عُنُق، عَنْكَبوت، فَرَس، قِدْر، كَبِد، لِسان، مِسْک، مِلْح، مَنْجَنيق، ماء و...

* ألسّؤال والتّمرين *

۱ـ مَيِّزِ الْحَقيقىَّ عنِ المَجازِيّ فيمايَلى مِنَ الاِسْمِ الْمُذَكَّر: قِرْطاس، شَجَر، لِباس، ثَوْر، ديک، كَلْب، سِنَّور، ماء، حَجَر، جَمَل، زَيْد، اِبْن، بَغْل، باب، فَحْل، يَوْم، لَيْل، شَهْر.

۲ـ عَيِّنِ الْحَقيقِيَّ وَالْمَجازِيَّ فيما يَلى مِنَ الاِسْمِ الْمُؤَنَّث: ساعَة، أرْض، زَيْنَب، شاة، بِئْر، عَيْن، كَفّ، ضَأْن، مَعْز، كَأْس، نَعْل، نار، جَهَنَّم، دار، حَرْب، هِنْد، شِعار، مَرْيَم، عَصا، ساق.

۳ـ أعْطِ لِكُلٍّ مِنَ الأقْسامِ الثَّلاثَةِ لِلْمُذَكَّرِ الّذى لايُمْكِنُ تَأنيثُهُ خَمْسَةَ اَمْثِلَة.

٤ـ عَيِّنْ نَوْعَ التَّأنيثِ ـ الْحَقيقىَّ والمجازىَّ، اللَّفظىَّ والمعنوىَّ ـ فى الكَلِماتِ التّابِعَة: كُلْثوم، رُقَيَّة، رُباب، اُمّ، عَمَّة، اُخْت، قَوْس، فَخِذ، حَرْب، تَمْرَة، صَحْراء، سَلْمىٰ، قيمَة، ضَبُع، سَماء، أرْض، شَمْس، رَحِم، سَعيدة، بِنْت، ريح، يَد، رِجْل، اِمْرَأة، حَسْناء، بَطْحاء، حُجْرَة، دَواة، قِدْر، شَجَرَة، جَوْزَة، نَمْل، نَخل، إلىٰ، حَتّىٰ، صارَ، أصْبَحَ، صاد، فاء، عاد، تُبَّع.

الفصل ۲ ـ اِسْنادُ الفِعْلِ إلَى المُؤَنَّث:

مِنْ أحْكامِ الْمُؤَنَّثِ تَأنيثُ الفعلِ الْمُسْنَدِ اِلَيه ـ كَما أشيرَ اِلَيْهِ فِى الْفَصْلِ السّابِقِ ـ و ذٰلِکَ قَدْ يَجِبُ وقَدْ يَجُوزُ، بيانُ ذٰلِک:

يَجِبُ تَأنيثُ الْفِعْلِ إذا أسْنِدَ إلَى الْمُؤَنَّثِ الْحَقيقِىِّ سَواءٌ كانَ لَفْظِيّاً نحوُ اِمْرأة أمْ معنويّاً نحو هِنْد و سَواء أسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ نَفْسِهِ أوْ إلىٰ ضَميرِهِ نحو «جاءَتْ اِمْرَأةٌ وذَهَبَتْ»، «سَأَلَتْ هِنْدٌ واُجيبَتْ». وكَذا إذا اُسْنِدَ اِلىٰ ضَميرِ الْمُؤَنَّثِ الْمَجازِىّ نحوُ: «الشَّمسُ طَلَعَتْ» و «البِئْرُ امْتَلأتْ» و نحوِ ذلک. وأمّا إذا اسْتَنَدَ إلىٰ نَفْسِ الْمُؤَنَّثِ الْمَجازِىّ ـ لا إلىٰ ضَميرِهِ ـ فَيَجُوزُ تأنيثُه نحو: «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» أوْ «طَلَعَ الشَّمْسُ».

تنبيهانِ: ١ـإذا أُسْنِدَ الفعلُ إلىٰ ظاهِرِ المؤنَّثِ و فَصَلَ بَيْنَهُما فاصِلٌ فَفِي الْمَجازِيّ يَحْسُنُ تَذكيرُ الْفِعلِ وَفِي الْحَقيقِيّ يَجُوزُ ذٰلِك نحو «طَلَعَ الْيَومَ الشَّمْسُ في ساعَةِ كذا»، و «جاءَ أَوْ جاءَتِ الْيَوْم هِنْدٌ».

٢ـفِي الْجَمعِ الْمُكَسَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ السّالِمِ إذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ ضَميرِ هِما جازَ أمْران:

الف) رِعايَةُ الْمَعْنى وَ إرْجاعُ ضَميرِ الْجَمْعِ (المذكّر او المؤنّثِ) إلَيْه. نحو الرِّجالُ جاؤُوْا والْمُسْلِماتُ جِئْنَ والدُّورُ هَدِمْنَ، «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» (٢٢٨ـالبقرة)، «والْعادِياتِ ضَبْحاً... فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» (١ـ٤ـالعاديات).

ب) رِعايَةُ اللّفْظِ وَ إرجاعُ الضَّميرِ الْمُفرَدِ الْمُؤَنَّثِ إليه و ذٰلِك باعْتِبارِ تَأويلِهِ إلَى الْجَماعَة تَقُولُ: أَلرِّجالُ جاءَتْ،وَ الْمُؤمِناتُ ذَهَبَتْ، وَالْفَتَياتُ آمَنَتْ.

و إذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ ظاهِرِ هِما وَجَبَ فيهِ الإفْرادُ مَعَ جَوازِ التَّذكيرِ و التّأنيثِ تقولُ: جاءَ الرِّجالُ و جاءَتِ الرِّجال، جاءَ الْمُسْلِماتُ وجاءَتِ الْمُسْلِماتُ، مَضَى الأَيّامُ و مَضَتِ الأَيّامُ قال تعالى: «إذا جاءَكَ الْمُؤمِناتُ» (١٢ـالممتحنة)، وقالَ تعالى: قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا (١٤ـالحجرات).[1]

* التّمرين *

١ـأسْنِدإلىٰ كُلٍّ مِنَ الأسْماءِ الْمُؤَنَّثَةِ التّالِيَةِ فِعلاً، مَرَّةً إلىٰ نَفْسِهِ وَالْأُخْرىٰ إلىٰ ضَميره: حالَة، عَروُس، حانُوت، سِنّ، شِمال، كَأس، قَدَم، عَلّام، أَمَة، اُمّ، اُخت، أيّام، دار، غُرفَة، شَمس، رَسُولَة، مُرْضِع، حامِل، صاحِبات، طالِبَة، أزمِنه، آيات، أحْوال، قُضاة، مسائِل، رِياح، قانِتات، أخَوات، مُصْطَلَحات.

٢ ـ اُرْسُمْ جَدْوَلاً يُبَيِّنُ أقْسامَ الْمُذَكَّرِوَالمؤنّثِ وَأَعْطِ لِكلِّ قِسمٍ أَمْثِلَةً مِنْ غيرِ ما ذُكِر.

---

١. هَمْعُ الهَوامِعِ ج ٢ ص ١٧١ و جامع المقدمات ص ٢٦٠.

الفصل ٣ ـ فى عَلاماتِ التَّأنيثِ وَآثارِها وَمَواضِعِها:

أَلعَلائِمُ الثّلاثُ للتّأنيثِ ـ وهِيَ التّاءُ الْمَرْبوطَةُ وَ الاَلِفُ الْمَقْصُورَةُ و الْأَلِفُ الْمَمْدُودَةُ كما سَبَق ـ قَدْ تُفيدُ التّأنيثَ الْحَقيقيَّ وَقَدْ لا تُفيدُ. بَيانُ ذٰلِك:

اَلتّاء الْمَرْبوطةُ تُفيدُ التَّأنيثَ الْحَقيقيَّ غالِباً فى خَمْسَةِ مَوارِدَ:

١ ـ اسمُ الفاعل نحو: ضارب ← ضاربَة، مُحسِن ← مُحْسِنَة.

٢ ـ اسمُ المفعول نحو: مَظْلُوم ← مَظْلُومَة، مُؤَدَّب ← مُؤَدَّبَة.

٣ ـ اَلْأَوزانُ السَّماعِيَّة لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهة نحو: شَريف ـ شَريفَة، سَيِّد ← سَيِّدة، وَكَذا الْقِياسِيَّةُ مِنْها فِى غَيرِ الثُّلاثِيّ المجرّدِ نحو: مُنْقَطِع ← مُنْقَطِعَة.

٤ ـ أَلْمَنْسُوب نحو: ايرانىّ ← ايرانيّة، قُرَشِيّ ← قُرَشيّة.

٥ ـ بعضُ الْجَوامِد نحو: إمْرَء ← إمْرَأة، نَمِر ← نَمِرَة وَلا ضابِطَ لِهٰذا الأخيرِ إلّا السَّماع.[1]

الألِفُ الْمَقْصُورَة تُفيدُ التَّأنيثَ الحقيقيَّ فى مَوْرِدَين:

١ ـ أَلصِّفَةُ الّتى عَلىٰ «فَعْلان» فَإنّها تُؤَنَّثُ عَلىٰ «فَعْلىٰ» نحو سَكْران ← سَكْرىٰ، غَضْبان ← غَضْبىٰ إلّا سِتَّ عَشَرَةَ صِفَةً هِيَ: مَنّان (كَثيرُ المَنّ والإحْسان)، أَلْيان (عَظيمُ الأَلْيَة)، حَبْلان (كَثيرُ الْغَيْظ)، خَمْصان (دَقيقُ الْوَسَط ضامِرُ الْبَطْن)، دَخْنان (ما يَغْشاهُ الدُّخان)، رَيْحان (طَيِّبُ الرّائِحَة)،

---

١. إفادَةُ التّاءِ التَّأنيثَ الْحَقيقيَّ فى هذِهِ الْمَوارِد هُوَ الْغالِب وَقَدْ لايُفيدُ ذلك خُصوصاً فِى اسْمِ الْمَفْعول نحوُ: ماءٌ جارِيَة، أرضٌ مَعْمُورَة، سُرُرٌ مَرْفوعَة وهكذا...

سَيْفان (الرّجل الطّويل)، سَخْنان (الحارّ)، ضَحْيان (الّذى يأكل فى الضّحى)، صَوْجان (الشديدُ الصُّلْبُ مِنَ الدَّوابّ)، عَلّان (الجاهل)، قَشْوان (الضّعيف)، مَصّان (ألـلّئيم) مَوْتان (مَوْتانُ الفُؤاد: البَليد)، نَدْمان (مَنْ يَنْدَم)، نَصْران (نَصْرانىّ)، فإنَّ هٰذِهِ تُؤَنَّثُ بِالتّاء يُقالُ: إمْرَأَةٌ نَدْمانَة، نَصْرانَة و...

٢ ـ أَفْعَلُ التَّفضيل فَإِنَّهُ يُؤَنَّثُ عَلىٰ «فعُلىٰ» نحو: أَفْضَل ـــــ فُضْلىٰ، أصْغَر ـــــ صُغْرىٰ و...

وَالْمَمْدُودَةُ تُفيدُ التَّأْنيثَ الْحَقيقىَّ فِى مَورِدٍ واحِدٍ وَهُوَ الصِّفةُ المُشَبَّهَةُ الّتى تَكونُ عَلىٰ «أَفْعَل» فَإِنّها تُؤَنَّثُ عَلىٰ «فَعْلاء» نحو أَحْمَر ـــــ حَمْراء، أَعْمىٰ ـــــ عَمْياء، أَبْلَج ـــــ بَلْجاء.

وَفى غَيرِ ما مَرَّ إذا زيدَتِ الْعَلاماتُ الثَّلاثُ أَفادَتِ التَّأْنيثَ الْمَجازِىَّ وَلا قياسَ لِهٰذَا النَّوعِ بَل يُعْرَفُ بِالسَّماعِ،مِنْهُ: تَمْرَة، ضَرْبَة، عِدَة، إقامَة و... دَعْوىٰ، بَرَدىٰ (نَهرٌ فى دِمَشْق)، رُجْعىٰ، أُرَبىٰ (الدّاهِيَة)، حُبارىٰ و... سَرّاء، صَحراء، فُقَهاء، أَرْبَعاء، كِبْرِياء، عاشُوراء و... نَعَمْ أَلتّاء لا يَخْلُو مِنْ فائدة أُخرىٰ ـ غيرِ التّأنيثِ المجازىّ ـ غالِباً كَكَوْنِهِ لِبَيانِ الْوَحْدَةِ نحو تَمْر ـــــ تَمْرَة، ضَرْب ـــــ ضَرْبَة أو عِوَضاً عَنِ الْفاء نحو وعْد ـــــ عِدَة أو عِوَضاً عَنِ العَين نحو إقْوام ـــــ إقامَة أَوْ عِوَضاً عَن اللّام نحو شَفَه ـــــ شَفَة أَوْ عِوَضا عَن الزّائِد نحو تَبصير ـــــ تَبْصِرَة أَوْ لِغَيرِ ذٰلِك وَقَدْ لا يُفيدُ إلّا التّأنيثَ المَجازىَّ نحو غُرْفَة و عِمامَة...

تنبيهٌ وتتمّة: إنَّ التّاء والأَلِف ـ بِنَوْعَيْهِ ـ لا تُفيدانِ التَّأنيثَ إلاّ عندَ زِيادَتِهِما وَ أَمّا إنْ كانَتا أَصْلِيَّتَيْن أَوْ بِحُكْمِ الأَصْلِيَّة فَلا تُؤَنِّثانِ الْكَلِمَةَ أىَّ تَأْنيثٍ فَلْيُعْلَمْ هُنا مواردُ أَصْلِيَّةِ هذِهِ الْحُروف و مَوارِدُ ما تكونُ الزّائدةُ بِحُكْمِ الأَصلِيَّة:

التّاء أَصْلِيَّةٌ فى كَلِمات مَعْدُودَة تُعْرَفُ بالسَّماع نَحو: وَقْت، سَبْت و...

و تَلْحَقُ بها ــ وَتكُونُ بِحُكْمِها في عَدَمِ إفادَةِ التَّأنيث مُطْلَقاً ــ اَلتّاءُ الزّائِدَةُ في الْمُذَكَّرِ الْحَقيقيِّ نحو طَلْحَة، مُعاوِيَة و ماز يدت لِبَيانِ المُبالَغَة نحو: راوِيَة (مَنْ كَثُرَتْ رِوايَتُه) اَوْلِتأكيدِالْمُبالَغَة نحوُ: عَلّامَة و فَهّامَة.

الأَلِفُ الْمَقصورَةُ أصليَّةٌ فِي النّاقِصِ نحو: رَحىٰ، رِضا، مَرْمىٰ و...
وتَلْحَقُ بها الزّائِدَةُ في ثَلاثَةِ مواردَ: ۱ ــ الزّائِدَةُ فِي المُذَكَّرِ الحَقيقيِّ نحو موسىٰ.
۲ ــ ما زيدَتْ سادِسَةً نَحوُ قَبَعْثَرىٰ (بِكَسْرِ الْقافِ وَفَتْحِه: القَوِيُّ مِنَ الْإبِل).
۳ــ أَلّتي زيدَتْ لِلإلْحاق ــ و معنَى الْإلْحاق يَأتي في مَحَلِّه ــ نحو أَرْطىٰ (شَجَرٌ يَشْبَهُ ثَمَرُهُ العَنّاب).

الأَلِفُ الْمَمْدُودَةُ أَصْلِيَّةٌ فِي مَهموزِ اللّامِ وَ مُعْتَلِّه نحوُ قَرّاء، سَماء، إناء، دُعاء، إعْطاء و.... و تَلْحَقُ بِهَا الزّائِدَةُ في موردينِ: ۱ ــ ما زيدَتْ في المُذكَّرِ الحَقيقيِّ نَحو زكَرِيّاء ۲ ــ ما زيدَتْ لِلْإلْحاقِ نحو حِرْباء (دُوَيْبَّةٌ تَتَلَوَّنُ في الشّمسِ ألواناً مُخْتَلِفَةً يُضْرَبُ بِهَا الْمَثَل في التَّقَلُّب).[1]

* السّؤالُ والتّمرين *

۱ ــ أَعْطِ لِكُلِّ مَوْرِدٍ مِنَ الْمَوارِدِ الّتى تُفيدُ فيهِ التّاء التّأنيثَ الحَقيقِيَّ خمسةَ أمثِلَةٍ.
۲ ــ عَيِّنِ الحَقيقِيَّ والمَجازِيَّ فيمايَلي واذكُرْ المائزَ بَينَهُما: سَماحَة، عَلّامَة، عالِمَة، قاعِدَة، مَشْيَّة، شُورىٰ، حُسْنىٰ، حَسْناء، طَيِّبَة، وَديعَة، صُغْرىٰ، صَحراء، شَهلاء، نَدمانة، مَصّانَة، ريحانَة، غضبىٰ، عوراء، عَطِيَّة، رَضِيَّة، عَشِيَّة، سَوداء، عاشوراء، قُرَشِيَّة، زكِيَّة، زكَوِيَّة، سُوءىٰ، حُبْلىٰ، سَلْمىٰ، صَفراء.

---

۱. إنَّ عَدَمَ إفادَةِ الزّائِدَةِ المُلحَقَةِ بالأصليَّةِ أيَّ تأنيثٍ هو رَأيُ الْمُحَقِّقِ رَضِيِّ الدّينِ الأَسْتَرابادِيّ رَحِمَهُ اللّه فَإنَّهُ يَقُولُ: اَلتّاء وَالأَلِفُ في هذِهِ الْمَوارِدِ وَإن يُقالُ لَهُما تاءُ التَّأنيثِ وَ اَلِفُه اِلاّ اَنَّهُما لا يُفيدانِ أيَّ تَأنيثٍ.
و يَرىٰ بَعْضُ المُعاصِرينَ ــ وهو المُحَقِّقُ عبّاس حَسَن في النّحو الوافيّ ج ٤ ص٤٣٨ ــ أنَّهُما في هذِهِ المَوارِدِ تُفيدانِ التَّأنيثَ اللَّفظِيَّ فَيَجُوزُ في الكلمةِ المُشْتَمِلَةِ عليها وَجْهانِ: رِعايَةُ اللَّفظِ و رِعايةُ المَعْنىٰ والأَوَّلُ عِنْدَهُ أَحْسَنُ في كَثيرٍ مِنَ الْحالاتِ.

٣ ــ ماهِيَ عَلامٰاتُ التَّأنيث؟ وَمتىٰ لا تكُونُ تِلْكَ الحُرو فُ عَلائِمَ للتَّأنيثِ؟ أعطِ لِذٰلِكَ أمثِلَةً.

٤ ــ هَل الأَسماء التـٰالِيَةُ مؤنَّثةٌ أمْ لٰا و مَا الدَّليلُ عَليهِ؟: عَطِيَّة (إسمُ رَجُلٍ)، عيسىٰ، يحيىٰ، عِلْبـٰاء (مُلْحَق)، صَمْت، فتوىٰ، زحمَة، حَمزَة، همزَة، نُبـٰاتَة (إسمُ رَجُلٍ)، زَيـّٰاء.

ألمَبْحَثُ الرّابعُ

ألمُتَصَرّفُ وغَيْرُ المتصرّفِ

مُقدّمةٌ:

ألإسمُ علىٰ قِسْمينِ مُتَصَرّفٍ وغَيْرُمُتَصَرّفٍ. ألمتصرّفُ ما يُثَنّىٰ و يُجْمَعُ و يُصَغَّرُو يُنْسَبُ إلَيهِ نحوُ: أسَد ـــ أسَدانِ، أُسُود، أُسَيْد، أسَدِيّ. و غيرُ المتصرّفِ ما لا يَعْرِضُهُ هٰذِهِ الحالاتُ.[1] فَلْنَبْحَثْ عَنْ هٰذِهِ الْحالاتِ الأرْبَعَةِ و كَيْفِيَّتِها و أحْكامِها:

ألفصل ١ ــ اَلْمُثَنّىٰ:

ألمُثَنّىٰ مادَلَّ علىٰ فَرْدَيْنِ مِنْ أفْرادِ جِنْسِهِ بزِيادَةٍ فى آخِرِهِ، وتَثْنِيَةُ الكلمةِ، هى إلْحاقُ عَلامَةِ المُثَنّىٰ بآخِرها. و عَلامَةُ المُثَنّىٰ هِىَ الألِفُ والنُّونُ المَكسُورَةُ أوالياءُ المَفتُوحُ ماقَبْلَهامَعَ النُّونِ المَكْسُورَةِ نحو «رَجُلانِ» و «إمْرأَتَيْن». فَلايَكُونُ «حُسَيْن» مُثَنّىً لِأنَّ النُّونَ فيهِ أصْلِيَّةٌ ولايَكُونُ «إثْنَيْن» مُثَنّىً لِأنَّ

[1] إنْ لَمْ يَعْرِضهُ شَيْءٌ مِنْ هذِهِ الحالاتِ يُقالُ لَهُ غَيْرُ المتصرّفِ مُطْلقاً و إنْ عَرَضَهُ بَعْضُها دوُنَ بَعْضٍ يُقالُ لَهُ المُتَصَرِّفُ بالنِّسْبَةِ إلىٰ ذٰلِکَ البَعْضِ و غَيْرُ المتصرّفِ بالنِّسْبَةِ إلى الآخَرِ.

ياءَهُ أَصْلِيَّةٌ ولايَكُونُ «بَحْرَيْن» مُثَنَّىً لِأَنَّهُ لايَدُلُّ علىٰ فَرْدَيْنِ (بَحْر و بَحْر).

ثُمَّ كَيْفِيَّةُ صَوْغِ المُثَنّىٰ في المَوارِدِ المُخْتَلِفَةِ هٰكَذا: ألصَّحيحُ وشِبْهُهُ تَلْحَقُ بآخِرِهِما عَلامَةُ المثنى نحوُ أَسَدانِ و ظَبْيانِ وكذا المَنْقُوصُ الَّذى لَمْ تُحْذَفْ لامُهُ نحو ألهادى ـــــ ألهادِيانِ.

والمَنْقُوصُ المَحْذُوفُ اللّامُ يُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نحو هادٍ ـــــ هادِيانِ، مُهْتَدٍ ـــــ مُهْتَدِيانِ.

والمَقْصُورُ إنْ كان ثُلاثِيّاً[1] و كانَتْ أَلِفُهُ مُنْقَلِبَةً عَنْ واوٍ رُدَّتْ أَلِفُهُ إلى أَصْلِها نحو العَصا ـــــ العَصَوانِ والعَصَوَيْنِ، الرِّبا ـــــ الرِّبَوانِ والرِّبَوَيْنِ و...

وإلّا قُلِبَتْ ياءً نحو الفَتىٰ ـــــ الفَتَيانِ، المُصْطَفىٰ ـــــ المُصْطَفيانِ، المُسْتَشْفىٰ ـــــ المُسْتَشْفَيانِ.

والمَقْصُورُ المَحذوفُ لامُهُ لِاِلْتِقاء الساكِنَيْن يُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نحوُ عَصاً (بالتنوين) ـــــ عَصَوانِ، فَتًى ـــــ فَتَيانِ.

والمَمْدُودُ إنْ كانَتْ هَمْزَتُهُ أَصْلِيَّةً ـ اىْ كانَ المَمْدُودُ كلمَةً مَهْمُوزَةَ اللاّمِ ـ بَقِيَتْ علىٰ حالِها و إنْ كانَتْ لِلتّأنيثِ قُلِبَتْ واواً و إنْ كانَتْ مُنْقَلِبَةً أو مزيدةً لِلإلْحاقِ جازَ فيها وَجْهانِ: إبقاؤُها علىٰ حالِها و قَلْبُها واواً نحوُ قَرّاء ـــــ قَرّاءانِ، حَمْراء ـــــ حَمْراوانِ، دُعاء ـــــ دُعاءانِ و دُعاوانِ، إهْداء ـــــ إهْداءانِ و إهْداوانِ، عِلْباء ـــــ عِلْباءانِ و عِلْباوانِ.[2]

والثُّلاثِيُّ المَحْذُوفُ لامُهُ، إنْ لَمْ يُعَوَّضْ عَنْهُ بِشَيءٍ و بَقِيَ ثُنائِيّاً رُدَّ لامُهُ عِنْدَ التَّثنيةِ نحو أب ـــــ أبَوانِ، أخ ـــــ أخَوانِ ـ إلّا «يَد» و «فَم» فَإنَّ المَحْذُوفَ مِنْهُما لايُرَدُّ نحو يَد ـــــ يَدانِ، فَم ـــــ فَمانِ وكَذلِكَ «دَم» عَلَى

---

۱. ألمُرادُ مِنَ الثُّلاثِيِّ هُنا وفى الأبحاثِ التالِيَةِ ما كانَ لَهُ ثَلاثَةُ أَحْرُفٍ ومِنْ فوقِ الثّلاثِيِّ ما كان حُرُوفُهُ اكثَرَ أصْلِيّاً كانَ الجَميعُ أمْ لَمْ يَكُنْ.

۲. ألمُرادُ مِنَ الأَصْلِيِّ هُنا أَخَصُّ مِمّا مَرَّ فى المَبْحَثِ السّابِقِ.

الأَصَحّ ــ و إنْ عُوِّضَ عَنِ اللّامِ بِشَيْءٍ ثُنِّيَ كَما هُوَ نحو سَنة ــ سَنَتانِ، إسْم ــ إسْمانِ و...

والمُرَكَّبُ الإضافِيُّ يُثَنّى جُزْؤُهُ الأَوَّلُ نحو عَبدالله ــ «عَبْدَااللّهِ» و «عَبْدَي اللّهِ» و أَمّا المَزْجِيُّ والإسْنادِيُّ فَيُضافُ إلَيْهِما «ذَوَا» أو «ذَوَيْ» في المذكّرِ و «ذَواتا» أو «ذَواتَيْ» في المؤنّثِ نحو سيْبَوَيْهِ ــ «ذَوا أو ذَوَى سيْبَوَيْه» تأبَّط شَرّاً ــ «ذَوا أو ذَوَيْ تَأَبَّطَ شَرّاً».

تَنبيهٌ: أُلْحِقَتْ بالمُثَنّى خَمْسُ كَلِماتٍ هي: إثْنانِ، إثْنَتانِ، ثِنْتانِ، كِلا، كِلْتا فَإنَّ هذِهِ لَيْسَتْ بمُثَنَّياتٍ لِعَدَمِ انْطِباقِ حَدِّ المُثَنّى عَلَيْها و إنْ وافَقَتْهُ في الصُّورَةِ والمَعْنى.

تَتِمَّةٌ: قَدْ يُقْصَدُ مِنَ المُثَنّى أفْرادٌ كَثيرَةٌ كَما في قَوْلِهِ تَعالى: «ثُمَّ ارْجِعِ البَصَرَ كَرَّتَيْنِ» (٤ــالملك) أيْ كَرّات و نحو «لَبَّيْكَ» و «سَعْدَيْكَ». وذلِكَ لِأَنَّ المُثَنّى في حُكْمِ المُكَرَّرِ والمُكَرَّرُ قَدْ يُفيدُ الكَثْرَةَ نحوُ «كَلّاَ إذا دُكَّتِ الأرْضُ دَكّاً دَكّاً، وجاءَ رَبُّكَ والمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» (۲۱و۲۲ــألفجر).

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

١ ــ عَرِّفِ المُتَصَرِّفَ وغَيْرَ المتصرِّفِ.

٢ ــ ماهو المُثَنّى و التَّثْنِيَةُ وعَلامَةُ المُثَنّى؟

٣ ــ مَيِّزْ غَيْرَ المُثَنّى مِنَ المُثَنّى فيما يَلي وَاذْكُرْ لِمَ لايَكُونُ مُثَنّى: جَوْلان، خِذْلان، قُوچان (مِنْ بِلادِ خُراسان)، خُمَيْن، جَبان، عَيان، حُنَيْن، ثِنْتَيْن، غِزْلان.

٤ ــ كَيْفَ يُثَنّى المُفْرَدُ الصَّحيحُ وشِبْهُ الصَّحيحِ؟ أَعْطِ أَمْثِلَةً على ذلِكَ.

٥ ــ كَيْفَ يُثَنّى المقصورُ والممدودُ والمنقوصُ والثُّنائِيُّ والمُرَكَّبُ؟ أَعْطِ لِكُلِّ نَوْعٍ أمْثِلَةً.

٦ ــ ثَنِّ الكلماتِ التّاليةَ: صَحْراء، سَماء، رِضا، بابَوَيْهِ، قُولَوَيْه، بَيْت لَحْم، بَعْلَبَك، أبُوالحَسَن، دار، مَسْجِد، مَسْعى، رَفيق، سُؤال، نِداء، مَوْلى، ثِقَة، راعٍ، نامٍ، مُحْيي.

ألفصلُ ٢ـ ألجَمْع:

ألجمعُ مادَلَّ علىٰ أكْثَرَ مِنْ إثْنَيْنِ بِزِيادَةٍ فى آخِرِهِ أوْ تَكَسُّرِ بِناءِ مُفْرَدِهِ وهو على ثَلاثَةِ أقْسام: ١ـ جَمْعُ المذكَّرِ السّالِمُ ٢ـ جَمْعُ المؤنَّثِ ألسّالِمُ ٣ـ جمعُ المُكَسَّرِ. هذا والكلامُ فى بَيانِ أَقْسامِ الجَمْعِ و ما يَتَعَلَّقُ بِهِ فى أبْحاثٍ:

ألبحثُ ١ـ جمعُ المذكَّرِ السّالِمُ: عَلامَتُهُ واوٌ مضمومٌ ماقَبْلَها مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ أوْ ياءٌ مكسورٌ ماقَبْلَها مَعَ نونٍ مفتوحةٍ فى آخِرِ الْمُفْرد نحو مُسْلِم ← مُسْلِمُونَ، مُسْلِمينَ و يُشْتَرَطُ فى المفردِ الّذى يُجْمعُ هٰذَا الْجَمْعَ ثَلاثَةُ شُروطٍ: ١ـ أنْ يَكونَ مُذكَّراً خالِياً عَنِ التّاء ٢ـ أنْ يَكُونَ إسْماً لِذى عَقْل ٣ـ أنْ يَكُونَ مِمّا يُؤَنَّثُ بِالتّاءِ إنْ كانَ وَصْفاً، أو يَكُونَ عَلَماً إنْ كانَ مَوْصُوفاً[١].

فَعَلَيهٰذا لايُجْمَعُ جَمْعَ المذكَّرِ السّالِمَ نحوُ «هِنْد» و «ضارِبة» لِلْأُنُوثَةِ ولا نحوُ: «طَلْحَة» و «عَلّامَة» لِلإقْتِرانِ بالتّاء وَلا نحوُ كَلْب وَ صاهِل لِكَوْنِهِما اسْمَيْنِ لِغَيْرِ ذِى الْعَقل ولا نحوُ «غَضْبان» و «أحْمَر» لِكَوْنِهِ صِفَةً تُؤنَّثُ بِغَيْرِ التّاء ولانحوُ «رَجُل» و «غُلام» إذْ لَيْسا بِعَلَمٍ. هذا و يُسْتَثْنىٰ مِنَ الشَّرْطِ الثّالِثِ أفْعَلُ التَّفْضيل فَإنّه يُجْمَعُ هٰذا الْجمعَ مَعَ تَأنُّثِهِ بِالْألِف.

---

١. ألعَلَمُ ما وُضِعَ لِواحِدٍ بِعَيْنِهِ. فَلايُثَنّىٰ العَلَمُ ولا يُجْمَعُ إلاّ إذا نُكِّرَ وسَيأْتى لِذٰلِكَ فَصْلُ تَوْضيح.

ثُمَّ الْمَنقوصُ تُحْذَفُ ياؤُهُ عِنْدَ الجَمْعِ نحو ألهادی ← ألهادُونَ و ألهادينَ، ألمُهْتَدی ← ألمُهْتَدُونَ، ألمُهْتَدينَ و كذلِكَ ألِفُ المقصورِ نحو المُصْطَفیٰ ← المُصْطَفَوْنَ و ألمُصْطَفَيْنَ، موسیٰ ← مُوسَوْنَ و مُوسَيْنَ، و أمّا المَمْدودُ فَحُكْمُهُ ما سَبَقَ فی التّثنِيَةِ نحو وَضّاء ← وَضّاؤُونَ وَوَضّائينَ، فَرّاء ← فَرّاؤُونَ و فَرّائينَ، فَرّاوُونَ و فَرّاوينَ. والمركَّبُ مُطْلقاً يُجْمَعُ بِإضافةِ «ذَوُو» او «ذَوی» إلَيْهِ نحو «ذَوُو عَبْدِاللّه»، «ذَوُو سيبَوَيْه»، «ذَوُو تَأَبَّطَ شَرّاً».

تَتِمَّةٌ: أُلْحِقَتْ بِجمع المذكّرِ السّالِمِ عِدَّةُ كلماتٍ مِنْها: «عِلّيُّونَ» (العِلّيّ: اَلْعُلُوّ و عِلّيُّونَ إسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ مفردٌ)، «عالَمُونَ» (معناهُ العالَمُ كَما قيلَ فَهُوَ بمعَنْىَ الْخلْق كُلِّهِ، وقيلَ مَعْناهُ العُقَلاء مِنَ الْخَلائِقِ، فلامفردَلَهُ فی شَیء مِنَ الْمَعْنَيَيْنِ)، «عِشْرُونَ» إلیٰ «تِسْعينَ»، «أُولُو» (بِمَعْنیٰ أصْحاب و لامُفْرَدَلَهُ)، «أَرَضُونَ» (جَمْعُ أَرْض و هی مُؤَنّثٌ)، «سِنُونَ» (جمعُ سَنَة وهی أيْضاً مؤنّث)، «بابُ سِنُونَ» (وهی كلماتٌ ثُلاثِيّةٌ حُذِفَتْ لامُها و عُوِّضَتْ عَنْها تاءُ التّأنيثِ و لَمْ يُجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير) نحو: «عِضَة» بِمَعْنیَ الْكِذْبِ أو التَّفْريقِ فَعَلَی الأَوّلِ أصْلُها «عِضَهٌ» وَ عَلَی الثّانی اَصْلُها «عِضَوٌ» و نحو: «عِزَة» بِمَعْنَی الْفِرْقَةِ مِنَ النّاس أصْلُها «عِزَیٌ» و نحو: «ثُبَة» بِمَعْنَی الْجَماعَةِ أصْلُها «ثُبَیٌ» فَتُجْمَعُ هٰذِهِ علی: عِضُونَ، عِزُونَ، ثُبُونَ فَلَيْسَ مِنْ هٰذِهِ نحوُ «يَد» ولا نحو «زِنَة» و لانحو «شَفَة» و «شاة» لِعَدَمِ التَّعْويضِ فی الأُولیٰ و كَوْنِ التَّعْويضِ عَنِ الفاء فی الثّانيةِ و وُجُود جمعِ التكسيرِ فی الثّالثةِ (شَفَة ← شِفاه، شاة ← شِياه). و مِنَ الْمُلْحَقاتِ: «أهْلُونَ» (جمعُ أهْل و لَيْسَ عَلَماً)، «بَنُونَ» (جمعُ إبْن و هو أيْضاً غَيْرُ عَلَمٍ). و إنّما أُلْحِقَتْ هٰذِهِ الْكلماتُ بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فيها عَلامَةَ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أوشُروطِه.

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

١ ـ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ مَعْنَى المُثنّى والجَمْعِ وما الفَرْقُ بَيْنَ عَلَامَتَيْهِما؟
٢ ـ ألجمعُ ماهُوَ وكَم قِسماً لَهُ؟
٣ ـ إجْمَع الكلماتِ التّابِعَةَ جَمْعَ المذكّرِ السّالِمَ: زَيْد، سَعْد، سَعيد، سائِل، نَدْمان، نَصْران، عالِم، حَريص، طَبيب، أكْبَر، أعْلَم، قُرَشِيّ، أصُولِيّ، أخْبارِيّ، عَدْل.
٤ ـ هَلْ يُجْمَعُ مايَلِى جَمْعاً مذكّراً سالِماً أوْلا؟ لِماذا؟: صَبْر، عِلم، ذُوالْفَقار، ألْمَدينَة، ألنَّجَف، طِهْران، سَعيدَة، زَيْنَب، سَكْران، أخْضَر، أصْغَر، صُغْرى، صَفْراء، صُورَة، كِتاب، أعْرَج، خَجُول، مُنْطَبِق، أعْمى، جَريح، حَيْران، قَلَم، رَسُول، بَتُول، أمَة، رَحْمن، ألله.
٥ ـ إجْمَعِ الكلماتِ التالِيَةَ جمعَ المذكّرِ السّالِمَ: قاضى، مُفْتى، عالى، رِضا، سَلْمى، مُوسى، وَشّاء، عيسى، حَذّاء، مُرتَضى، مُجْتَبى، غازى، مُقْتَدى، شُكْرُالله، بَيْتَ لَحْم، عَبْدِ مَناف، بابَوَيه.
٦ ـ ماهُوَ الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ المذكّرِ السّالِمِ ولِمَ يُسَمّى مُلْحَقاً؟

البحث ٢ ـ جمعُ المُؤَنّثِ السّالِم: عَلامةُ جَمْعِ الْمُؤنّثِ السّالِمِ

أَلِفٌ و تاءٌ زائدتانِ فى آخِرِ الْمُفْرَد نحو: «ضارِبات». وَ يُجْمَعُ بِهذا الْجَمْعِ أَرْبَعَةُ أمُورٍ:

١ ـ عَلَمُ المُؤنَّثِ نحو هِنْد ← هِنْدات.

٢ ـ ما فيه تاءُالتّأنيث و إنْ كانَ مُذكّراً و يُحْذَفُ مِنْهُ التّاء عِنْدَ الْجمعِ نحو ضارِبَةٌ ← ضارِبات، طَلْحَة ← طَلَحات، ثَمَرَة ← ثَمَرات و يُسْتَثْنى مِن ذلك عِدَّةُ كَلِماتٍ مِنْها: شَفَة، شاة، أَمَة، إمرأة، اُمّة، مِلّة.

٣ ـ ما فى آخِرِه ألفُ التّأنيثِ و حُكْمُ الألِفِ هُنا حُكْمُها فى التَّثْنِيَة نحوُ حُبلى ← حُبْلَيات، صَحْراء ← صحْراوات.

و يُسْتَثْنى مِنْ ذلِك ـ عِنْدَ غيرِ الْكُوفيّينَ ـ «فَعْلى» مُؤَنَّثُ «فَعْلان» نحو «سَكْرى» مُؤنّثُ «سَكْران» و «فَعْلاء» مؤنّثُ «أفْعَل» نحو «حَمْراء» مؤنّثُ «أحْمَر».

۴ ـ اَلْمُذكر غَيْرُ الْعاقِلِ إذا كـانَ وَصْفاً نحو: راسِى ـــــ راسِيات، مَطْبُوع ـــــ مَـطْبُوعات، جَمِيل ـــــ جَميلات، إلٰهِيّ ـــــ إلٰهِيّات، دُرَيْهِم ـــــ دُرَيْهِمات. و كَـذا إذا كـان مَوْصُوفاً بِصُورَةِ المَصْدر بشَرْطِ أَنْ يَزيدَ عَلىٰ ثلاثةِ أَحْرُفٍ نحوُ سُؤال ـــــ سُؤالات، إمْتِحان ـــــ إمْتِحانات[1].

وَ مِما يجبُ التَنَبُّهُ لَه حالُ الاسْمِ الثلاثِيّ الْمَخْتُومِ بِالتّاء عِنْدَ جَمْعِهِ جَمْعَ السَّلامَة و نُبَيِّنُهُ بالجدْوَل فَتَنَبَّه:

- فعلة
  - اَلصِّفَةُ: تَبْقىٰ عَلىٰ حالِها نحو ضَخْمَة ـــــ ضَخْمات، حُرَّة ـــــ حُرّات، حَسَنَة ـــــ حَسَنات.
  - الموصُوف
    - مُتحرّكُ العَيْنِ: تَبقى عَلىٰ حالِها نحو شَجَرَة ـــــ شَجَرات.
    - ساكِنُ العَيْنِ
      - مَفتُوحُ الفاء
        - أجْوَفٌ: تَبْقىٰ عَلىٰ حالِها نحو جَوْزَة ـــــ جَوْزات.
        - غيْرُ أجْوَف: تُفْتَحُ عَيْنُها نحو تَمْرَة ـــــ تَمَرات.
      - غَيْرُ مَفْتوحِ الفاء: يَجُوزُ فيها ثَلاثَةُ أوْجُهٍ:

۱ ـ إبقـاءُ الـعَيْـنِ علىٰ حالِها نحو حِنْطَة ـــــ حِنْطات، جُمْلَة ـــــ جُمْلات.

۲ ـ إتباعُ العَيْنِ لِلْفاء نحو حِنِطات و جُمُلات.

۳ ـ فَتْحُ العَيْنِ نحو حِنَطات و جُمَلات.

ولَهُم كَلِماتٌ جُمِعَتْ علىٰ خِلافِ القِياسِ مِنْها بِنْت ـــــ بَنات، وَالْقِياسُ بِنْتات، اُخْت ـــــ أَخَوات، والقِياسُ أُخْتات، اُمّ ـــــ اُمَّهات والقِياسُ اُمّات وَ وَرَدَتْ اُمّات اَيْضاً.

---

۱. اُنْظُر النَّحْوَ الوافى ج ۱ ص ۱۷۰ وَ همع الهوامع ج ۱ ص ۲۲.

تَنبيهٌ: أُلحِقَتْ بِجَمْعِ المُؤَنَّثِ السّالِمِ أُولات (صاحِبات) و أذرعات (إسْمُ قَرْيةٍ بالشّامِ) ونحوُه وَعَرَفات (بِناءً على كَوْنِهِ مفرداً لاجمعاً لِعَرَفَة) فإنَّ الأَوَّلَ لامفردَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ و مفْردُهُ مِنْ مَعْناه «ذات» بمعنى صاحِبَة والثّاني مفردٌ رَأساً و كَذا الثّالِثُ.

تَذكارٌ: يُقالُ لِهٰذَيْنِ النَّوعَيْنِ مِنَ الجَمْعِ «اَلسّالِم» أو «المُصَحَّح» و ذلك لِسَلاَمةِ بِناء المفردِ فيهما فِي الغالِبِ ـ بِخِلاَفِ القِسْمِ الآتي ـ

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ـ إجْمَعِ الكلماتِ التّابِعَةَ جَمْعَ المؤنَّثِ السّالِمَ: زَيْنَب، مَرْيَم، سَكينَة، سَلْمىٰ، فاطِمَة، زَهْراء، بَيْضاء، رَحْمَة، قَساوَة، ثَوْرَة، حُبْلىٰ، حُبارىٰ، كِتاب، مُكاتَبَة، تَحِيَّة، مَقالَة، تَمائِل، سُؤال، نَجْدَة، صَخْرَة، هَيْبَة، دَوْرَة، ثَمَرَة، صُفْرَة، عِزلَة، عَوْدَة، سَكْتَة، غُرْفَة، قيمَة، حيلَة، تكامُل، كَمال، منصوب، مَرْفوع، مَجْرور، مَوْصُوف، صُغْرىٰ، مُصغَّر، صَفْراء، أُخْت، أُمّ، بِنْت، قُوَّة، مُشْتَهى.

٢ ـ ماهُوَ المُلْحَقُ بِجَمْعِ المؤنَّثِ السّالِمِ وماوَجْهُ اِلْحاقِهِ؟

٣ ـ لِمَ سُمِّيَ الجمعُ السّالِمُ سالِماً؟

البحث ٣ ـ الجمعُ المُكَسَّر: ألجَمْعُ المُكَسَّرُ مادَلَّ علىٰ ثَلاثَةٍ فَأكْثَرَ بِوَزْنِهِ و يَتَكَسَّرُ فيه بِناءُ المفردِ بتغيُّرِ حَرَكاتِ حُرُوفِهِ أو نُقْصانِ الحُرُوفِ أو زِيادَتِها كَما سَيأتي.

أوْزانُ جَمْعِ التَّكْسيرِ كَثيرةٌ تَبْلُغُ أرْبعينَ[١] وَزْناً مِنْها الأوْزانُ المُطَّرِدَةُ وَ نُبَيِّنُها هُنا و مِنْها غيرُ المُطَّرِدةِ الّتي لاسبيلَ إلىٰ مَعْرِفَتِها إلاّ الرُّجُوعِ إلى المَعاجِمِ اللُّغَوِيَّةِ[٢]. و فيما يَلي بَيانُ صِيَغِ المُطَّرِدَةِ ـ أي الأوْزان المَشْهُورَة ـ

١. أُنظُرْ علومَ العَرَبِيَّة ص٤١٩.
٢. الإطِّرادُ في جَمْعِ المُكَسَّرِ هُوَ أغْلَبِيَّةُ جَمْعِ وَزْنِ مُفْرَدٍ على وَزْنِ جَمْعٍ بِحَيْثُ يَكونُ المُتَخَلِّفُ عَنْهُ كَالشّاذِّ.

فَاحْفَظْهٰا:

الثُّلاثيُّ المُجَرَّدُ إنْ كانَ موصوفاً إطَّرَدَ جَمعُهُ علىٰ «أفعال» إلاّ وَزْنَيْنِ هُما فَعْل و فُعَل، يُجْمَعُ الأَوَّلُ علىٰ فُعُول نحو فَلْس ــــ فُلُوس و الثّاني علىٰ «فِعْلان» نحو صُرَد ــــ صِرْدان والبَواقي علَى الْقِياسِ نحو فَرَس ــــ أفْراس، كَتِف ــــ أكْتاف، عَضُد ــــ أعْضاد، حِبْر ــــ أحْبار، عِنَب ــــ أعْناب، إبِل ــــ آبال، قُفْل ــــ أقْفال، عُنُق ــــ أعْناق.

و إنْ كانَ صِفَةً فَفَعْل وفَعَل إطَّرَدَ جَمْعُهُما عَلىٰ «فِعال» نحو صَعْب ــــ صِعاب، حَسَن ــــ حِسان و فَعِل و فَعُل و فِعْل و فُعْل وفُعُل علىٰ «أفْعال» كَما لَوْ كانَتْ موصوفات ــ نحو نَكِد ــــ أنْكاد، يَقُظ ــــ أيْقاظ، جِلْف ــــ أجْلاف، حُرّ ــــ أحْرار، جُنُب ــــ أجْناب ولا اطّرادَ فِي البَواقي.

و أمّا الثّلاثيُّ المزَيدُ فيهِ فَإنْ كانَ الزّائدُ فيهِ مَدَّةً قَبْلَ اللّامِ وكانَ مَوْصُوفاً إطَّردَ جَمْعُهُ علىٰ «أفْعِلَة» نحو زَمان ــــ أزْمنه، عَمُود ــــ أعْمِدَة، رَغيف ــــ أرْغِفَة ولااطّرادَ لِجَمْعِهِ إنْ كانَ وَصْفاً نحو جَبان ــــ جُبَناء، جَواد ــــ جِياد، شُجاع ــــ شَجْعان، شَريف ــــ أشْراف. إلّاما كانَ منْهُ علىٰ «فَعيل» الدّالَّ علىٰ بَلِيَّةٍ فَيَطَّرِدُ جَمْعُهُ علىٰ «فَعْلىٰ» نحو قَتيل ــــ قَتْلىٰ، جَريح ــــ جَرْحىٰ، مَريض ــــ مَرْضىٰ. و مِثْلُ فَعيل كُلُّ وَصْف دَلَّ علىٰ هٰذاَ الْمَعْنىٰ نحو زَمِن ــــ زَمْنىٰ، هالِك ــــ هَلْكىٰ، مَيِّت ــــ مَوْتىٰ، أحْمَق ــــ حَمْقىٰ، سَكْران ــــ سَكْرىٰ.

هذا إذا تَجَرَّدَ عَنْ تاء التّأنيثِ فَإن اشْتَمَلَ عَلَيْها إطَّرَدَ جمعُهُ علىٰ «فَعائِل» نحو رِسالَة ــــ رَسائل، صَحيفَة ــــ صَحائف.

ثُمَّ الإطّرادُ في الأوْزانِ الأُخَرِ مِنَ الثّلاثِيِّ المَزيدِ فيه هٰكَذا:

فَعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فِعال» نحو قَصْعَة ــــ قِصاع و فِعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فِعَل» نحو قِطْعَة ــــ قِطَع و فُعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فُعَل» نحو جُمْلَة ــــ جُمَل ولا فَرْقَ في

هٰذِهِ الثَّلاثَةِ بَيْنَ كَوْنِ الْمُفرَدِ وَصْفاً أو مَوْصُوفاً.

فاعِل إنْ كانَ موصوفاً يُجْمَعُ على «فَواعِل» نحو خاتِم ← خَواتِم، دانِق ← دَوانِق وإنْ كان صفةً جُمِعَ علىٰ «فُعّال» و«فُعَّل» و«فَعَلَة» أو بَعْض هٰذِهِ الثَّلاثَةِ نحو جاهِل ← جُهّال، جُهَّل، جَهَلَة و كافِر ← كفّار، كَفَرَة. هذا فيما صَحَّ لامُهُ فإنِ اعْتَلَّ اللاّمُ جُمِعَ علىٰ «فُعَلَة» نحو قاضى ← قُضاة، داعى ← دُعاة.

فاعِلَة تُجْمَعُ علىٰ «فَواعِل» وَصْفاً كانَتْ أوْ مَوْصُوفاً نحو كاثِبَة (إسمٌ لِما بَيْنَ كَتِفَيِ الْفَرَس) ← كَواثِب، ضارِبَة ← ضَوارِب، وفى حُكْمِها حامِل ← حَوامِل، حائِض ← حَوائِض.

أفْعَل إنْ كانَ صِفَةً مُشَبَّهَةً جُمِعَ علىٰ «فُعْل» نحو أخْضَر ← خُضْر و إنْ كانَ للتَّفْضيلِ جُمِعَ علىٰ «أفاعِل» نحو أفْضَل ← أفاضِل.

فُعْلىٰ إنْ كانَ للتَّفْضيلِ جُمِعَ علىٰ «فُعَل» نحو كُبْرىٰ ← كُبَر و إلاّ جُمِعَ علىٰ «فَعالىٰ» نحو خُنْثىٰ ← خَناثىٰ.

فَعْلىٰ إنْ كانَ مُؤَنَّثاً لِفَعْلان جُمِعَ عَلى «فِعال» نحو عَطْشىٰ ← عِطاش وَ إلاّ جُمِعَ عَلى «فَعالىٰ» و «فَعالِى» نحوُ: فَتْوىٰ ← فَتاوىٰ و فَتاوِى.

فَعْلاء إنْ كانَ صفةً مُشَبَّهةً جُمِعَ على «فُعْل» نحو خَضْراء ← خُضْر وإلاّ جُمِعَ علىٰ «فِعال» أو «فَعالىٰ» و «فَعالِى» نحو بَطْحاء ← بِطاح، صَحْراء ← صَحارىٰ و صَحارِى.

فَعْلان بتَثْليثِ الفاء إنْ كانَ موصوفاً جُمِعَ علىٰ «فَعالين» نحو: سِرْحان (وهو الذّئب) ← سَراحين، سُلْطان ← سَلاطين وإنْ كانَ صِفَةً ــ ولا يَكُونُ حينَئذٍ إلاّ مفتُوحَ الفاء ــ جُمِعَ عَلى «فِعال» أو «فَعالىٰ» نحو عَطْشان ← عِطاش، سَكْران ← سَكارىٰ. و أمّا نحو كُسالى جَمْعاً لِكَسْلانَ و سُكارىٰ جَمْعاً لِسَكْرانَ فَنادِرٌ.

وأمّا الرُّباعِیُّ والخُماسِیُّ مُجرَّدَیْنِ کانا أمْ مَزیداً فیهما، موصُوفَیْنِ کانا أمْ صِفَتَیْن فَیَطَّرِدُ جَمْعُهُما علیٰ «فَعالِل» بحَذْفِ اللّامِ الثّالِث مِنْ الخُماسِیِّ و حَذْفِ الزّائِدِ مِنْهُما مطلقاً نحو دِرْهَم ← دَراهِم، غَضَنْفَر ← غَضافِر، سَفَرْجَل ← سَفارِج، خَنْدَریس ← خَنادِر و یُسْتَثْنیٰ مِنْ ذلِکَ الرُّباعِیُّ المَزیدُ فیهِ الَّذی قَبْلَ لِامِهِ الأخیرَة مَدَّةٌ فَإنَّهُ یُجْمَعُ علیٰ «فَعالیل» نحو قِرْطاس ← قَراطیس.

والمُماثِلُ لِلرُّباعِیِّ و الخُماسِیِّ مِنَ الثّلاثِیِّ المَزیدِ فیهِ یُجْمَعُ علیٰ مُماثِلِ فَعالِل بِشَرْطِ أنْ لا یَشْمُلَهُ حُکْمٌ مِنَ الأحْکامِ السّالِفَةِ. و المُرادُ بِالمُماثِلِ هو المُوافِقُ فی عَدَدِ الحُرُوفِ والحَرَکَةِ والسُّکُونِ، لا فی الأصالَةِ والزِّیادَةِ ولا فی نوعِ الحَرَکَةِ نحو جَوْهَر ← جَواهِر، سُلَّم ← سَلالِم، مَصْدَر ← مَصادِر، مَشْرِق ← مَشارِق، مَسألَة ← مَسائل، مِنْبَر ← مَنابِر و کَذلِکَ المُماثِلُ لِنَحوِ قِرْطاس یُجْمَعُ عَلیٰ مُماثِلِ فَعالیل نحو مِفْتاح ← مَفاتیح، مِسْکین ← مَساکین، مَطْمُورَة ← مَطامیر، کُرْسِیّ ← کَراسِیّ، أسْلُوب ← أسالیب، حُلْقُوم ← حَلاقیم، أُرْجوزَة (قَصیدَةٌ مِنَ الرَّجَز) ← أراجیز.

تتمة: یَکْثُرُ الخروجُ عَنِ الإطّرادِ فی الجَمعِ المُکسَّر و مِنْهُ: فَلْس ← أفْلُس، صَوْم ← صِیام، ثَوْر ← ثیران، ثَوْب ← ثِیاب، جَمَل ← جِمال، حَجَر ← حِجارَة، ساق ← سُوق، تاج ← تیجان، أخ ← إخْوان، نَمِر ← نُمُر و نُمُور، سَبُع ← سِباع، رَجُل ← رِجال، رِجْل ← أرْجُل، عِلْم ← عُلُوم، حُسْن ← مَحاسِن، ریح ← رِیاح، قُرْء ← قُرُوء، رُمْح ← رِماح، حُوت ← حیتان، رُطَب ← أرْطاب، فُلْک ← فُلْک، فَلَک ← فُلْک، صَدیق ← أصْدِقاء، طَریق ← طُرُق، کِسْریٰ ← أکاسِرَة، غُلام ← غِلْمَة (و یَأتی أغْلِمَة وغِلْمان أیْضاً)، کَریم ← کُرَماء و...

تنبيهٌ: الجَمْعُ المُكَسَّرُ يَرُدُّ الأشْيٰاءَ إلىٰ أصُولِها نحو: حال ــــ أحْوٰال، نٰاب ــــ أنْيٰاب، دينٰار (أصْلُهُ دِنّار) ــــ دَنٰانير، أخ ــــ إخْوَة وَ إخْوٰان، أب ــــ آبٰاء، إسْم ــــ أسْمٰاء، مٰاء ــــ مِيٰاه، نٰار ــــ نيرٰان، دٰار ــــ دوُر و أدْوُر.

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ــ ألجَمْعُ الْمُكَسَّرُ مٰا هُوَ؟
٢ ــ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ المكسّر والسّالِمِ فى الدَّلاٰلَةِ عَلَى الْجَمعيَّةِ؟
٣ ــ ماهى الأوْزٰانُ الْمَشْهُورَةُ فى جَمعِ الثّلاثِيّ المُجرَّدِ و ماهى مُفردَاتُ تِلْكَ الأوْزٰانِ؟ أعْطِ أمْثِلَةً.
٤ ــ إجْمَعِ الكَلِماتِ التّالِيَةَ جَمْعَ التَّكْسير: حَوْل، قَوْل، عِلْم، سَهْم، هَرَم، حَمْل، قَلَم، سِرّ، رَبّ، عُذْر، سُوء، نَعَم، قَذِر، ثِقْل، سُؤال، مَتٰاع، طَعٰام، دُعٰاء، سَفير، عَزيز، سَفينَة، جَريمَة، عَلامَة، كَتيبَة، كٰاتِب، سٰائِل، عٰالِمَة، عٰالِم، دٰاعى، رامِيَة، قافى، ساعى، باكِيَة، حامى، أصْفَر، أصْغَر، أبْيَض، أكْبَر، أعْظَم، أقْرَب، أُنْثىٰ، كُبْرىٰ، عُظْمىٰ، سَكْرىٰ، غَضْبىٰ، دَعْوىٰ.
٥ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: عَذْرٰاء، زَهْرٰاء، بَيْضٰاء، حَوْرٰاء، عَمْيٰاء، مَيْدٰان، ديوان (أصْلُهُ دِوْوٰان)، حَيْران، نَدْمان، سَلْمان، يَقْظان، رَيْحان، مَسْجِد، مَعْبَر، مَحْمِدَة، مَكْرَمَة، مَعْصِيَة، مَعيشَة، مَصْرَف، مَحْرَم.
٦ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: مَعْذِرَة، مَقْدُرَة، مَسْعىٰ، مَرْحَمَة، مَقْضىٰ، مَغْزىٰ، مَسْلَخ، مَزْجِر، مَيْسَرَة، مَغْرِب، اُسْبُوع، اُعْجُوبَة، صُورَة، غُرْفَة، حُجْرَة، عِبْرَة، سِدْرَة، سَوْرَة، صيغَة، شُعْبَة، حِكْمَة، قَلْعَة، فَضْلَة، عُقْدَة، غُدَّة، غَيْضَة، صَيْحَة، أُسْطُورَة، حِلْيَة، ثُلْمَة، حَوْزَة.
٧ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: جَحْمَرِش، جُحْدَب، ثَعْلَب، حَوْدَج، حَيْدَر، صَفْدَر، قُذَعْمِل، قَلَنْسُوَة، مَكْتَب، مِخْلَب، مُوسىٰ، دينار (أصْلُهُ دِنّٰار)، غِرْبٰال.
٨ ــ رُدَّ الْجُمُوعَ التّالِيَةَ إلىٰ مُفْرَدٰاتِها و بَيِّنْ كُلاًّ مِنها أنَّهُ مِنَ الصِّيَغِ المُطَّرِدَةِ أوْ مِنْ غَيْرِها: قَوٰارير، حَوٰادِث، مَرٰاحِم، سَلاٰسِل، قَرٰائِن، دَيٰالِمَة، حُور، عيدٰان، أسْوٰاق، أقْبِيَسة، آبٰال، أعْضٰاء، رُقَبٰاء، مَرٰاثى، مَبٰادى، أيٰادى، أيْدى، غُيَّب، نَوٰاميس،

قَراطيس، شُرَفاء، صُبَّر، أمالي، دَعاوى، فَتاوى، مَدائِح، أجانِب، أوائل، أناعيم، قَبائل، قِرَب، طِعان، حُفَر، خُضر، أهرام، قُبور، بدُور، فَراعِنة، فِتَن، رِياض، حِيَل، مَعارِج، أسامي، أسْماء، سَماوات، أراضِي، زُعَماء، بَراهين، قَوانين، غِضاب، سِكار، صُغر، أصاغِر، صُفر، مَعادِن، مَرضى، قَذاعِم، جَحامِر، خَنادِر، أفئِدَة، بَنادِر، أسْهُم، سِهام، أظافير، أساطير.

أَلبَحثُ ٤ــ أَلقِلَّةُ وَالكَثرَة: جَمعُ التَّكسيرِ على نَوعَينِ: ١ــ اَلقِلَّةُ و هو مادلَّ عَلَى الثَّلاثَةِ إلىَ العَشَرَةِ وَلَها أربَعُ صِيَغٍ مَشهُورَةٍ هي: أفْعِلَة، أفْعُل، فِعْلَة، أفْعال[1] نحو أغْلِمَة، أشْهُر، غِلْمَة، أفْراس. ٢ــ ألكَثْرَةُ وهو مادلَّ عَلَى الثَّلاثَةِ فَما فَوقَها و صِيَغُهُ ما عَدَا الأربَعَةَ المَذكُورَة ــ لِجَمعِ القِلَّةِ ــ مِنْ صِيَغِ جَمعِ التَّكسيرِ[2].

هذا والجَمعُ السّالِمُ يُستَعمَلُ فى الثَّلاثَةِ فما فَوقَها مُطلَقاً و إنْ لَم يُطلَقْ عَلَيها جَمعُ الكَثرَة. و كَذا صِيَغُ القِلَّةِ تُستَعمَلُ فى أكثَرَمِنَ العَشَرةِ مَعَ القَرينَةِ.

---

* ألتَّمرين *

١ ــ مَيِّزِ القِلَّةَ عَنِ الكَثرَةِ فى الجمُوعِ المذكُورَةِ فى التَّمرينِ السّابِق.
٢ ــ عَرِّفِ القِلَّةَ والكَثرَةَ.

ألبَحثُ ٥ــ مُنتَهى الجُمُوعِ:

قَد يُجمَعُ بَعضُ الجُمُوعِ جَمعاً مُكَسَّراً أوسالِماً فَيُقالُ لَهُ «جَمعُ الجَمعِ» نحو أكْلُب (جَمعُ كَلْب) ← أكالِب، أقْوال (جَمعُ قَول) ← أقاويل، بُيُوت (جَمعُ بَيت) ← بُيُوتات.

---

١. قالَ ابنُ مالِک:
أفْعِلَةٌ أفْعُلُ ثُمَّ فِعْلَة ... ثُمَّتَ أفْعالٌ، جُمُوعُ قِلَّة
٢. فَسَّرَ بَعضُهُم الكَثرَةَ بِما يُستَعمَلُ فى العَشَرَةِ فَما فَوقَها والأشْهَرُ ما ذُكِرَ فى المَتْن.

فإنْ جُمِعَ الْجَمْعُ جَمْعَ تَكْسيرٍ قيلَ لَهُ «جَمْعُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ» أيْضاً ولَهُ وَزْنانِ: «أفاعِل» نحو أكالِب و «أفاعيل» نحو أقاويل.

هذاو يُقالُ لِمُطْلَقِ الجموع المُماثِلَةِ لِوَزْنَى جمع مُنْتَهى الْجُمُوعِ «صيغةُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ» ولَوْلَمْ يَكُنْ جَمْعَ الْجَمْعِ كـ «مَفاعِل ومَفاعيل» و«فَواعِل و فَواعيل» نحو مَساجِد و مَصابيح، نَواجِذ و نَواميس. فَصيغَةُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ هِيَ «كُلُّ جَمْعٍ مُكَسَّرٍ بَعْدَ أَلِفِ تكسيرِهِ حَرْفانِ مُتَحَرِّكانِ أوْ ثلاثَةُ أحْرُفٍ أوْسَطُها ياءٌ ساكِنَةٌ» وقَدْ يُعَدُّ مِنْها نحو سَراويل مَعَ كونِهِ مُفْرَداً. ثُمَّ أَقَلُّ مَدْلُولِ جَمْعِ الْجَمْعِ تِسْعةٌ لِما لا يَخْفى.

* ألتمرين *

١ ـ مَيِّزْ جُمُوعَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ فى التَّمرينِ ٨ لِلْبَحْثِ(٣).
٢ ـ مَيِّزْ صِيَغَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ فى التَّمْرينِ الْمَذْكورِ واذْكُرِ الْفرقَ بَيْنَ مُنْتَهى الجمُوعِ و بَيْنَ صيغَتِهِ، ثُمَّ الْفرقَ بَيْنَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ و جَمْعِ الْجَمْعِ.

أَلْبَحْثُ ٦ ـ إسْمُ الْجَمْعِ واسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيُّ:

إسْمُ الْجَمْعِ مادَلَّ على أكْثَرَ مِنِ اثْنَيْنِ ولا مُفْرَدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ نحو قَوْم و جَيْش. و إسْمُ الجِنْسِ الْجَمْعِيُّ ما لَهُ مُفْرَدٌ يُشارِكُهُ فى لَفْظِهِ و يَمْتازُ بتاءِ تأنيثٍ أوْ ياءِ النَّسَبِ نحو تَمْر و تَمْرَة، مَجُوس و مَجُوسِيّ.

* ألتمرين *

عَرِّفِ اسْمَ الْجَمْعِ و اسْمَ الْجِنْسِ الْجَمْعِيَّ و اذْكُرِ الْفَرقَ بَيْنَهُما و عَيِّنْهُما فى الْكَلِماتِ التّابِعَةِ: عَسْكَر، قَطيع، فَأْر، شَجَر، ضَرْب، ثُبَة، فِئَة، فِكْر.

أَلفَصْلُ ٣ـ أَلْمَنْسُوب:

هُوَ الْمُلْحَقُ بِآخِرِهِ ياءٌ مُشَدَّدَة لِتَدُلَّ علىٰ نِسْبَتِهِ إِلَى الْمُجَرَّدِ عَنْها نحو «ايرانيّ» المنسوبِ إلى «ايران». و ياءُ النَّسَبِ تُكْسِرُ ماقَبلَها مُطْلَقاً و لِلنِّسْبَةِ قَواعِدُ خاصَّةٌ إِلَيْکَ فيما يَلي بَيانُها:

١ ـ أَلثُّلاثيُّ المَحْذُوفُ مِنْهُ بَعْضُ أُصُولِهِ إِنْ كانَ المَحْذُوفُ مِنْهُ فاءَالفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إِنِ اعْتَلَّ لامُهُ نحو شِيَة (عَلامَة) ← وِشَوِيّ و إلاّ لايُرَدُّ نحو عِدَة ← عِدِيّ و إنْ كانَ المَحْذُوفُ مِنهُ لامَ الفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إِنْ كانَ يُرَدُّ في التَّثْنِيَةِ أو الجَمْعِ السّالِمِ نحو أب ← أَبَوِيّ، أخ ← أَخَوِيّ، سَنَة ← سَنَوِيّ، عصاً (بالتنوين) ← عَصَوِيّ، فَتًى ← فَتَوِيّ وإلاّ جازَ الرَّدُّ و عَدَمُهُ نحو دَم ← دَمِيّ و دَمَوِيّ، إبن ← إبْنِيّ و بَنَوِيّ، إسْم ← إسْمِيّ و سَمَوِيّ.

٢ ـ أَلثّلاثِيُّ المَكْسُورُ العَيْنِ يُخَفَّفُ بِفَتْحِ عَيْنِهِ نحو نَمِر ← نَمَرِيّ، إبِل ← إبَلِيّ، دُئِل ← دُئَلِيّ. و ما قَبْلَ آخِرِهِ ياء مُشَدَّدَةٌ مَكْسُورَةٌ يُخَفَّفُ بِحَذْفِ الْياءِالثّانِيَةِ نحو طَيِّب ← طَيْبِيّ، أُسَيِّد (مُصَغَّرُ أَسْوَد) ← أُسَيْدِيّ.

٣ ـ أَلمَخْتُومُ بتاء التَّأْنيثِ يُحْذَفُ عَنْهُ تاؤُهُ عِنْدَ النَّسَبِ نحو بَصْرَة ← بَصْرِيّ، كُوفَة ← كُوفِيّ، فَإِنْ كانَتِ المَنْسُوبُ مؤنَّثاً لَحِقَتْهُ تاءُ التَّأْنيثِ تَقُولُ فَتاةٌ بَصْرِيَّةٌ و جَماعَةٌ كُوفِيَّةٌ.

٤ ـ أَلمَقْصُورُ تُقْلَبُ أَلِفُهُ واواً إنْ كانَتْ ثالِثَةً نحو أَلرِّبا ← الرِّبَوِيّ و كَذا فيما إذا كانَتْ رابِعَةً و سَكَنَ الثّانيّ نحو الدُّنْيا ← الدُّنْيَوِيّ فَإِنْ تَحَرَّكَ الثّاني، حُذِفَتِ الْأَلِفُ نحو بَرَدىٰ ← بَرَدِيّ و كذا إذا كانَتْ خامِسَةً فَصاعِداً نحو الحُبارىٰ ← الحُبارِيّ، المُصْطَفىٰ ← أَلْمُصْطَفِيّ و قَدْ يَنْقَلِبُ واواً نحو

أَلْمُرتضىٰ ← أَلْمُرْتَضَوِيّ، الْمُصْطَفىٰ ← أَلْمُصْطَفَوِيّ.

٥ ـ أَلْـمَمْدُودُ حُكْمُ هَمْزَتِهِ هُنا حُكْمُها فى التَّثْنِيَةِ نحو قَرّاء ← قَرّائِيّ، صَحْراء ← صَحْراوِيّ، سَماء ← سَمائِيّ و سَماوِيّ، حِرْباء ← حِرْبائِيّ و حِرْباوِيّ.

٦ ـ أَلْمَنْقُوصُ حُكْمُهُ هُنا حُكْمُ الْمَقْصُورِ نحو أَلْعَمِي (ذوالعَمىٰ) ← أَلْعَمَوِيّ، أَلثّانِي ← أَلثّانَوِيّ، أَلْمُعْتَدِي ← أَلْمُعْتَدَوِيّ.

٧ ـ أَلْـمَخْتُومُ بِالياء الْمُشَدَّدَةِ إِنْ كانَتْ ياؤُهُ الْمُشَدَّدَةُ بَعْدَ حَرْفٍ واحِدٍ قُلِبَتْ الياءُ الثّانِيُ واواً و رُدَّ الأُوْلىٰ إِلىٰ أَصْلِها نحو حَيّ ← حَيَوِيّ، طَيّ ← طَوَوِيّ و إِنْ كانَتْ بعدَ حَرْفَيْنِ حُذِفَتْ إِحْديهُما و قُلِبَتِ الأُخْرىٰ واواً نحو عَلِيّ ← عَلَوِيّ و إِنْ كانَتْ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَحْرُفٍ أَوْ أَكْثَرَ حُذِفَتْ رأساً نحو كُرْسِيّ ← كُرْسِيّ إِلاّ أَنْ يَكُونَ إِحْدَى الْياءَيْنِ أَصْلِيَّةً فَإِبْقاءُ الأَصْلِيِّ و قَلْبُها واواً أَحْسَنُ مِنْ حَذْفِها نحو مَعْنِيّ ← مَعْنَوِيّ، مَهْدِيّ ← مَهْدَوِيّ.

٨ ـ أَلْـمُثَنّى و الْجَمْعُ يُنْسَبُ إِلىٰ مُفْرَدِهِما نحو زَيْدانِ ← زَيْدِيّ، مَساجِد ← مَسْجِدِيّ إِلاّ أَنْ يكونا عَلَمَيْنِ فَيُنْسَبُ إِلى أَنْفُسِهِما نحو كاظِمَيْنِ ← كاظِمَيْنِيّ، أَنْصار ← أَنْصارِيّ.

٩ ـ أَلْـمُرَكَّبُ الْـمَزْجِيُّ و الإِسْنادِيُّ يُنْسَبُ إِلىٰ صَدْرِهِما غالِباً نحو بَعْلَبَك ← بَعْلِيّ و تَأَبَّطَ شَرّاً ← تَأَبَّطِيّ و أَمّا الإِضافِيُّ فَيُنْسَبُ إِلَيْهِ بِرُمَّتِهِ أَوْ إِلىٰ صَدْرِهِ أَوْ عَجُزِهِ مُراعِياً رَفْعَ الإِلْتِباسِ فَـ: عَيْن إِبِل ← عَيْن إِبَلِيّ، إِمْرُؤُالْقَيس ← إِمْرِئِيّ، عَبْدُ مَناف ← مَنافِيّ.

١٠ ـ فَعيلَة ← فَعَلِيّ و فُعَيْلَة ← فُعَلِيّ بِشَرْطِ أَنْ يَكونا صَحيحَي الْعَيْنِ غَيْرَ مُضاعَفَيْن نحو مَدينَة ← مَدَنِيّ، جُهَيْنَة (قَرْيَةٌ بِالعِراقِ مِنْ نَواحى مُوصِل) ← جُهَنِيّ. و أَمّا الأَجْوَفُ اَو الْمُضاعَفُ مِنْهُما فَيُنْسَبُ إِلى لَفْظِهِ ـ بَعْدَ حَذْفِ التّاء ـ نحو طَوِيلَة ← طَوِيلِيّ، جَلِيلَة ← جَلِيلِيّ، نُوَيْرَة (مُصَغَّرُ نار) ← نُوَيْرِيّ فَعَدَمُ حَذْفِ الياءِ فى طَبيعِيّ و رُدَيْنِيّ مُنْسُوبَيْنِ إِلىٰ طَبيعَة و رُدَيْنَة

(إمْرَأةٌ إشْتَهَرتْ بِتَقْوِيمِ الرِّماحِ) شاذٌّ عَلَى المشهُورِ.

تَكْمِلَةٌ: إذا وَقَعَتْ واوٌ مُنْقَلِبَةٌ قَبْلَ ياءِ النَّسَبِ فُتِحَ ما قَبْلَها كَما مَرَّ فى الأمْثِلَةِ مِنْ نحو دُنْيَوِىّ، عَمَوِىّ، عَلَوِىّ، مَهْدَوِىّ و... بِخِلافِ غَيْرِ المُنْقَلِبَة نحو دَلْوِىّ و عَدُوِّىّ.

وَ قَدْ يَجِىءُ المَنْسُوبُ شُذُوذاً عَلى غَيْرِ ماذُكِرَ نحو أُمَيَّة ← أمَوِىّ، مَرْو ← مَرْوَزِىّ، يَمَن ← يَمان و يَمانِىّ، رَىّ ← رازِىّ، رَبّ ← رَبّانِىّ، رُوح ← رُوحانِىّ، بَحْرَيْن ← بَحْرانِىّ، بادِيَة ← بَدَوِىّ، قُرَيْش ← قُرَشِىّ، هُذَيْل ← هُذَلِىّ.

تَتِمَّةٌ: أوزانُ «فَعّال»، «فاعِل» و «فَعِل» قَدْ تَدُلُّ عَلَى النَّسَبِ مِنْ دُونِ لُحُوقِ الياء بِآخِرِها و ذلِكَ إذا قُصِدَ مِنْها صاحِبُ الشَّئ نحو تَمّار أى صاحِبُ التَّمْرِ و لابِن أى صاحِبُ اللَّبَنِ و طَعِم أى صاحِبُ الطَّعامِ و مِنْ ذلِكَ ظَلّام فى قوله تعالى: وَ ما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ (٣٦ـفصلت) وقد تُسَمَّى الأوْزانُ الثَّلاثَةُ «صِيَغَ النَّسَب» فَتَنَبَّهْ.

* ألتَّمْرِين *

١ ـ عَرِّفِ النَّسَبَ وَالمَنْسُوبَ والمَنْسُوبَ إلَيْهِ و اذْكُرْ أمْثِلَةً لِذلِكَ.

٢ ـ إنْسِبْ إلى الكَلِماتِ التّابِعَةِ: عِلْم، بِنْت، أخ، اُخْت، دِيَة، إبْن، إسْم، قِيمَة، دُئِل، فَم، حَم، إبِل، سَنَة، صِلَة، سَيِّد، مَيِّت، عادَة، مِائَة، حِلَّة، صَبا، رِبا، عُلْيا، مُرْتَضى، حِبا، لِواء، مُسْتَشْفى، صَحْراء، زَهْراء، بَيْضاء، رَبْضَة، عِلْباء، مُجْتَبى، غَرّاء، حامى، وافى، عالى، مُشْتَرى، مُوسَوِىّ، رَىّ، غَىّ، غَنِىّ، رَدِىّ، جَيِّد، مَرْضِىّ، كَبِد، كَتِف.

٣ ـ إنْسِبْ إلى الكَلِماتِ التّالِيَةِ: بَحْرَيْن، عابِدين، عِلِّيُّون، قَزْوِين، إلْيان، عَرَفات، أوْلاد، نِساء، جارِيات، العادِيات، قَوانين، عَبْدُاللّه، ايرانشهر، إبْنِ عِرْس، بَيْتُ لَحْم، فَيْضُ الإسْلام، زَيْنُ العابِدين، رِباط، سَكِينَة، سَفِينَة، كَلِيلَة، رُقَيَّة، أمير، حُسَيْن، شَرِيف، قَضِيَّة، سُلَحْفاة، عَلِيَّة، عَوِيل، جِنايَة، رِياضَة، جُعالَة، حُنَيْن،

صَفِيّ، صَفِيَّة، غُرُوب، صُعُوبَة، حَرارَة، برُوُدَة، كَفيل.
٤ ــ جَرِّدِ الْكَلِماتِ الآتِيَةَ عَنْ عَلامَةِ النَّسَب: غَرَوِيّ، مَدَنِيّ، شُرْطِيّ، أهْلِيّ، حِلِّيّ، قاضَوِيّ، ثانَوِيّ، فاطِمِيّ، طَنْطاوِيّ، خَبّاز، بَقّال، سافِر، بَدَوِيّ، فَرَنْسَوِيّ، وِلائِيّ، عَمِّيّ، عَمَوِيّ، مَعْدِى كَرَبِيّ، رازِيّ، سُنِّيّ.

ألفَصْلُ ٤ ــ أَلمُصَغَّر:

أَلمُصَغَّرُ إسْمٌ زِيدتْ بَعْدَ حَرْفِهِ الثّانى ياءٌ ساكِنَةٌ لِيَدُلَّ على تَقليلٍ و هذا المَعْنى بالنّسْبَةِ إلى الجُثَّةِ تَصْغيرٌ نحو جُبَيْل أى جَبَلٌ صَغيرٌ و رُجَيْل أى رَجُلٌ قَصيرٌ، وإلى الشَّأنِ تَحْقيرٌ نحو عُبَيْد أى عَبْدٌ ذَليلٌ و رُجَيْل أى رَجُلٌ حَقيرٌ، وإلى العَدَدِ تَقْليلٌ نحو دُرَيْهِمات أى دَراهِمَ مَعْدُودَة و إلى الزَّمانِ والمَكانِ تَقْريبٌ نحو قُبَيْلَ الظُّهْرِ و بُعَيْدَ الجِدار.

و قَدْ يَجِيءُ لِلْحُنُوِّ و الإشْفاقِ نحو بُنَيَّ و أُخَيَّ قال تعالى «يابُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» (لقمان ـ ١٣) و مِنَ الغَريبِ مَجيئُهُ لِلتَّعْظيمِ كَقَولِ الشّاعِر:

فُوَيْقَ جُبَيْلٍ شاهِقِ الرَّأسِ لَمْ تكُنْ ... لِتَبْلُغَهُ حتّى تَكِلَّ و تَعْمَلا

هذا و لِتَصْغيرِ الإسْمِ قَواعِدُ خاصَّةٌ نُبَيِّنُها فيما يَلى:

ألأوّلُ: إذا كانَ الإسْمُ ذا ثَلاثَةِ أحْرُف ضُمَّ أوَّلُهُ و فُتِحَ ثانِيه و زِيدَت الياءُ ــ ياءُ التَّصْغيرِ ــ بَعْدَ حَرْفِهِ الثّانى نحو حَسَن ← حُسَيْن، أوْس ← أُوَيْس و إنْ كانَ الإسْمُ ذا أرْبَعَةِ أحْرُف فصاعِداً جَرىٰ فيه ماسَبَقَ و انْكَسَرَ مابَعْدَ الياء نَحوُ دِرْهَم ← دُرَيْهِم إلاّ فى أرْبَعَةِ مَوارِدَ:

١ ــ فيما كانَ مابعدَ ياء التّصغيرِ مُتّصلاً بعَلامَةِ التّأنيثِ نحو: سُبْحَة ← سُبَيْحَة، سَلْمىٰ ← سُلَيْمىٰ، حَمْراء ← حُمَيْراء.

٢ ــ فيما كانَ مَتّصلاً بأَلِفِ «أفْعال» ــ مِنْ أوزانِ جمع المكسّرِ ــ نحوُ

أطفال ← أُطَيْفال، أو أَلِفِ «أفْعَل» فی التَّفضيلِ مِنَ النّاقِصِ نحو أَشْهیٰ ← أُشَيْهیٰ (وَ مِثْلُهُ أفْعَلُ التَعَجُّب مِنَ النّاقِص کَ ما أحْلاهُ ← ما أُحَيْلاهُ).

۳ ـ فيما كانَ مُتَّصِلاً بـِ «ان» فَعْلان ـ بِتَثْليثِ الفاء ـ بِشَرْطِ كَونِهِ عَلَماً أوْ وَصفاً نحو سَلْمان ← سُلَيْمان، سَكْران ← سُكَيْران بِخِلافِ غيرِ العَلَم والوصفِ ← وهو اسْمُ الجنْسِ ـ نحو فِنْجان ← فُنَيْجين.

٤ ـ فيما كانَ متصلاً بِعَلامةِ المُثَنّیٰ أو الجمعِ السّالِم نحو حَسَنَيْنِ ← حُسَيْنَيْن، بَكْرُون ← بُكَيْرُون، هِنْدات ← هُنَيْدات.

أَلثّانی: أَلثلاثِيُّ المحذوفُ بعضُ أصُولِهِ يُرَدُّ حَرْفُهُ المَحْذُوفُ عِنْدَ التَّصْغيرِ سَواءٌ لَمْ يُعَوَّضْ عَنْهُ بِشَیْءٍ نحو «أب» أوْ عُوِّضَ عَنْهُ بِالهَمْزَةِ نحو «إبْن» أو بالميم نحو «فَم» او بِتاء التّانيثِ نحو «زِنَة» أوْ بِالتّاء المَبسُوطَةِ نحو «أُخْت» و «بِنْت» ـ أصْلُهُما أَخَوٌ و بنو[١] إلاّ أنَّ العِوَضَ إن كان هَمْزةً أو ميماً حُذِفَ و إنْ كانَ تاءَ تأنيثٍ بَقِیَ و إنْ كانَ تاءً مَبْسُوطَةً تَبَدَّلَ تاءً مَرْبُوطَةً نحو أب ← أُبَیّ، إبْن ← بُنَیّ، فَم ← فُوَيْه، زِنَة ← وُزَيْنَة، أُخْت ← أُخَيَّة.

أَلثّالِثُ: أَلثُلاثِيُّ المزيدُ فيه حرفانِ، يُحْذَفُ أحَدُهُما عِنْدَ التّصغيرِ والمَزيدُ فيه ثلاثةٌ يُحْذَفُ إثنانِ مِنْها ـ أی مِنَ الزَّوائِدِ ـ والرُّباعیُّ المزيدُ فيهِ تُحْذَفُ زَوائِدُهُ مُطْلقاً والخُماسِيُّ المجرَّدُ يُحْذَفُ آخِرُهُ والخماسِيُّ المزيدُ فيهِ يُحْذَفُ زائِدُهُ و آخِرُهُ. أمْثِلَةُ ذلِکَ: مُنْطَلِق ← مُطَيْلِق، مُسْتَخرِج ← مُخَيْرِج، مُدَحْرِج ← دُحَيْرِج، سَفَرْجَل ← سُفَيْرِج، خَنْدَريس ← خُنَيْدِر.

تَنْبيهٌ: لا يُحْذَفُ الزّائِدُ الواقِعُ فی أوَّلِ الثّلاثِیِّ المَزيدِ فيهِ حرفانِ أوْ

---

١. و مِنْ ذٰلِکَ هَنْتٌ، كَيْتٌ، ذَيْتٌ، أصْلُها: هَنَو، كَيی، ذَيی، كلُّها كِنایاتٌ كَما سَيأتی و مِنْ هذا القَبيلِ ثِنْتانِ و أصْلُها ثِنْيان.

ثَلاثَةُ أحْرُف أَبَداً بَلْ يُحْذَفُ غَيرُه نحو مُنْطَلِق ــــ مُطَيْلِق، مُسْتَخْرِج ــــ مُخَيْرِج و إنْ كانَ الزّائدانِ أو الزَّوائدُ فى غيرِ الأَوّلِ حَذَفْتَ أَيّاً شِئْتَ نحو قَلَنْسُوَة ــــ قُلَيْنِسَة و قُلَيْسِيَة.

ألرّابِعُ: يُسْتَثْنى مِن حَذْفِ الزّائدِ ما إذا كانَ الزّائدُ ليناً رابِعَةً فَصاعِداً أوْ تاءَ تأنيثٍ أو أَلِفَه أوِ الأَلِفَ والنُّونَ أو عَلامَتَيِ المُثَنّى والجمْعِ السّالِمِ أوْ ياءَ النَّسَبِ، و يَجْرى حُكْمُ الزِّيادَةِ على غيرِها نحو مِصْباح ــــ مُصَيبيح، تِمِلّاق (بكسرِ الأَوّلِ و الثّانى و تشديدِ اللّامِ مَصْدَرُ تَمَلَّقَهُ أى تَوَدَّدَ إلَيْهِ) ــــ تُمَيْلِيق، مَسْلِمَة ــــ مُسَيلِمَة، خُنْفَساء ــــ خُنَيْفِساء، زَلْزَلَة ــــ زُلَيْزِلَة، زَعْفَران ــــ زُعَيْفِران، رَجُلانِ ــــ رُجَيْلانِ، بَكْرُونَ ــــ بُكَيْرُونَ، مر يَمات ــــ مُرَيِّمات، مَشْهَدِىّ ــــ مُشَيْهِدِىّ، سَلْمى ــــ سُلَيْمى.

ألْخامِسُ: ألْجَمْعُ المُكسَّرُ اِنْ كانَ جمعَ قِلَّةٍ صُغِّرَ على صُورَتِهِ نحو غِلْمَة ــــ غُلَيْمَة، أفْئِدة ــــ أُفَيْئِدَة، أَكْلُب ــــ أُكَيْلِب، أفراس ــــ أُفَيْراس. و إنْ كان جمعَ كَثْرَةٍ صُغِّرَ مُفْرَدُهُ ثُمَّ جُمِعَ جمعَ السّلامَةِ، فإنْ كانَ لِمُذكَّرٍ عاقِلٍ جُمِعَ جمعَ المُذكّرِ و إلاّ جُمِعَ جَمعَ المؤنّثِ سَواءٌ كانَ مذكّراً غيرَ عاقِلٍ أمْ مؤنّثاً نحو رِجال ــــ رُجَيْلُون، كُتُب ــــ كُتَيِّبات، ضَوارِب (جمعُ ضارِبَة) ــــ ضُوَيْرِبات. ثُمَّ غيرُ المُكَسَّرِ مِنَ الجُمُوعِ و كَذا المُثَنّى يُصَغَّرُ كُلٌّ عَلى صُورَتِهِ نحو ضارِبُون ــــ ضُوَيْرِبُون، مر يَمات ــــ مُرَيِّمات، قَوْم ــــ قُوَيْم، نَخْل ــــ نُخَيْل، رَجُلانِ ــــ رُجَيْلان.

ألسّادِسُ: ألْمُرَكَّبُ الإسْنادِىُّ لايُصَغَّرُ وأمّا المزجِىُّ والإضافِىُّ فَيُصَغَّرُ صدرُهُما و يَبقَى الْعَجُزُ عَلى حالِهِ نحوعبدُاللّه ــــ عُبَيْدُاللّه، حَسَنْعَلى ــــ حُسَيْنْعَلى.

السّابع: اَلْـمُؤَنَّـثُ المعْنوِيُّ اِذا كانَ ثُلا ثِيّاً تَظهَرُ فی مُصَغرِهِ تـاءُ التّأنيثِ نـحوُ هِنْد ــــ← هُنَيدَة،شَمْس ــــ← شُمَيْسَة،بِخِلافِ غيرِ الثّلا ثِيِّ نحو عَقْرَب ــــ← عُقَيْرِب،مَرْيَم ــــ← مُرَيِّم. وَما خالَفَ ذلك من نحوِ عُرَيْس مُصَغَّرُ عِرْس وأصَيْبِعَة مصغر إصْبَع شاذٌ لايُقاسُ عليه.

* التّمرينُ *

١ ــ صَغِّرِ الْكَلِماتِ التّابِعَةَ: حُجْر، حُجْرَة، بيت، باب، دار، دَوْرَة، بَرّ، قَرضَة، كِتـاب، أسَد، غَضَنْفَر، ثَعلَب، حِمار، ناقَة، بَعير، صَحراء، قبضَة،أسْرار، بصرَة، عِدَة، دِيَـة، قاتِل، مقتُول، مُسْتَشفى، مسجِد، معبَر، أطراف، غِربال، سِرْبال، عُثْمان، عِمْران،يَقْظان، طِهْران، سامَرّاء، كُبْرى، مُوسى، صَفراء، رِداء، كِساء، رِوايَة، قُبَّة، كُرَة، سفينَة، جَزيرَة، جَريدَة.

٢ــ صَغِّرِ الكَلِماتِ التّالِيَة:قُضـاة،عـابِدات،عَرَفـات، كـاظِمين،بَحْرَين، أخ، أمّ، أُخـت، إسْم، قَليـل، دَلـيـل، وَعـد، رِيَـة، سِمَـة، غـالِـب، مَغْلُوب، مُنْتَظِر، مُـضْطَرِب، مُحْمارّ، مُسْتَوْحِش، مُسْتَوْلِى، قِرْمِز، صُورَة، قُذَعمِل، قِرْطَعْب، سَلْسَبيل، قِرْطاس، دَواة، جَوْرَب، إزار، غُفْران، مَسْبَعَة، حَمْراء، زَلْخاء،هِنْدات، مَهدَوِيّ، عَلَوِيّ، أكباد، أغْلِمَـة، سادَة، شَجَرَة، شَجَر، جَيْش، قَطيع، أرْض، قِدْر، نَفْس، كَأس، بِئر، أرْنَب، أفعى.

تَكمِلَةٌ فی شَواذِّ التَّصْغيرِ و تصغيرِ التَّرخيم: يَخْتَصُّ التَّصغيرُ بالأسماء الـمُعْرَبَةِ و قد يُصَغَّـرُ بعضُ الْمَبْنِيّاتِ و لا تُراعى فيهَا الْقَواعِدُ السّالِفَةُ و مِنْ ذلِكَ: ذا ــــ← ذَيّا. تا ــــ← تَيّا. الَّذی ...← أَلَّـذَيّا، اللّذَيّانِ، أَلَّذَيُّونَ. أَلَّتی... ــــ← أَللَّتَيّا، أَللَّتَيّانِ، أَلـلَّتَيّاتِ. اُولى ــــ← اُولَـيّا. اُولاءِ ــــ← اُولَيّاءِ. ما أفْعَلَ (لِلتَّعَجُّبِ) ــــ← ما اُفَيْعِلَ نحو ما أمْلَحَهُ ــــ← ما اُمَيْلِحَهُ. ذَيْتَ ــــ← ذُيَيَّ. كَيْتَ ــــ← كُيَيَّ.

ولَـهُـمْ نَوْعٌ مِنَ التّصغيرِ يُسَمّى تصغيرَ ترخيمٍ وَ هُوَ أنْ يُحْذَفَ جميعُ زَوائِدِ

الاسْم ثُـمَّ يُصَغَّرُ نحو أحمَد، حامِد، محمُود، مُحَمَّد و... ← حُمَيْد والإلْتِباسُ يُدْفَعُ بِالْقَرينة.

تَتِمَّةٌ في إعْلالِ الْمُصَغَّر: ألإسْمُ الْمُعَلُّ يُرَدُّ إلىٰ أصلهِ عِنْدَالتَّصْغير ثُمَّ يُصَغَّرُ ثُمَّ يُعَلُّ المُصغَّرُ حَسَبَ ما تقتَضيهِ قَواعِدُ الإعْلالِ نحوُ باب ← بُوَيْب، ناب ← نُيَيْب، ميزان ← مُوَيزِين، ميقات ← مُوَيْقيت و... ومِنْ هُنا اشْتَهَرَ أنَّ التّصغيرَ ـ كالتّكسير ـ يَرُدُّ الأشْياءَ إلىٰ أصُولِها.

و لِلْمُصَغَّر قاعِدَتانِ هُما:

١) إذا كـانَ الـثّالِثُ مِنْ حُروُفِ الإسْمِ ألِفاً زائِدَةً او مُنْقَلِبةً قُلِبَتْ ياءً وَاُدْغِمَتْ ياءُالتَّصْغيرِ فيها نحو كِتاب ← كُتَيِّب، مُصاب ← مُصَيِّب.

٢) إذا وقَعَ ياءانِ بَعدَ ياءِ التَّصغيرِ فَاجْتَمَعَتْ ثلاثَةُ ياءاتٍ حُذِفَتِ الأخيرةُ مِنْها نحو صَبِيّ ← صُبَيّ، عَطاء ← عُطَيّ، مُعاوِيَة ← مُعَيَّة.

* التَّمرينُ *

١ ـ كَبِّرِ الْمُصَغَّراتِ الْآتِيَةَ: دُوَيْبَّة، دُوَيْهِيَة، دُوَيْرَة، عُذَيْراء، سُلَيْمَة، ثُوَيْب، مُوَيْبِر، سُكَيْران، كُبَيِّر، فُرَيْس، قُدَيْر، قُدَيْمَة، عُرَيْضَة، رُحَيَّة، اُصَيْبِعَة، نُعَيْلَة، سُفَيْنَة، فُرَيْدِيس، دُلَيَّة، جُهَيْنِمَة، اُولَيّا، ذُبَيّ، جُحَيِّمَة.

٢ ـ لَخِّصْ قَواعِدَ التَّصغيرِ وَبيِّنِ الإعْلالَ الْمُخْتَصَّ بِالْمُصَغَّرِ واْذكُرْ أمثِلَةً لِذلِكَ الإعْلالِ.

ألمبحثُ الخامِسُ

ألمعرِفةُ والنَّكِرةُ

مقدمةٌ:

أَلْمَعْرِفةُ اسْمٌ دَلَّ على مُعَيَّنٍ معلوُمٍ نحو مُحَمّد، مَكَّة، هُوَ، هذا و... و النَكرةُ اسمٌ دَلَّ على غيرِ مُعَيَّنٍ نحو رَجُل، كِتاب و...[1]

ثُمَّ النَّكِرَةُ قِسْمٌ واحِدٌ و عَلامَتُهاأنْ تقبَلَ ألِ التعريف نحو رَجُل أَوْ تكونَ بِمعنى كَلِمَةٍ هى تقبَلُ ذلِکَ نحو ذُو بِمعنى صاحِب و المعرفة على سَبْعَةِ أقسام: ألعَلَمُ، ألمُعَرَّفُ بأل، ألضَّميرُ، إسْمُ الإشارَةِ، ألمَوصُولُ، ألمُضافُ، المُنادى .ولابُدّمِنْ توضيحٍ لِهٰذِهِ الأقسامِ فى فُصُولٍ:

---

١. تَدُلُّ النَّكِرَةُ على فردٍ واحِدٍ مِنْ أفْرادِ جنْسِهِ إلاّ إذا وَقَعت بعدَ نفيٍ أوْ نهيٍ أوِ اسْتِفْهامٍ فَتَدُلُّ إذاً عَلَى اسْتِغْراقِ الْجِنْسِ نحوُ «ما رَأَيْتُ رَجُلاً»، «لا تضرِبْ أَحَداً»، «هلْ رَأَيْتَ اِنْساناً» وقد يُسْتَفادُ العُمُومُ مِن النَّكِرةِ فى غَيْرِ تِلکَ المَوارِدِ نحو: «عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أحْضَرَتْ» (١٤ـ التكوير) لكِنّه قَليلٌ لايُقاسُ عَليهِ.

ألفصل ١ ــ ألعَلَم:

و هو مادَلَّ علىٰ واحدٍ مُعَيَّنٍ بالوَضْعِ نحو مُحَمَّد و مَكَّة[١].

و لِلْعَلَمِ تقسيماتٌ لِأَنَّهُ:

١ ــ إمّا مُفردٌ نحوُ: «زَيْد» و إمّا مُرَكَّبٌ. والمركّبُ إمّا إضافِيٌّ نحوُ: «بيتِ اللّه» و «عبدِاللّه» و إمّا إسْنادِيٌّ نحوُ: «تَأَبَّطَ شَرّاً» و إمّا مَزجِيٌّ نحوُ: «سيبَوَيْهِ».

٢ ــ و أيْضاً إمّا إسمٌ وهو ما نَبَّأَ عَنِ المُسمّى فَقَط نحوُ «زَيْد» و إمّا كُنْيَةٌ وهى ما تَصَدَّرَ لِإفادَةِ التّعظيمِ بِأَبٍ أوْ أُمّ نحوُ «أبى عَبدِاللّه» وَ «أُمّ كُلْثُوم». و جَعَلَ مِنْها بَعْضُهُم ما تَصَدَّرَ بِـ «إبْن» اَو «بِنْت» نحوُ «اِبْنِ جَلا» و «بِنْتِ الشّاطى». وَ إمّا لَقَبٌ وَ هُوَ ما أفادَ الْمَدْحَ اَوِالذّمَّ نَحْوَ «صادق» و «بَطَّة»[٢].

٣ ــ و أيْضاً إمّا مُرْتَجَلٌ غيرُ مَأخُوذٍ عنْ شَيْءٍ ــ مِنْ إرْتَجَلَ الْأمرَ أى إخْتَرَعَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ قائماً علىٰ رِجْلِهِ مِنْ غيرِ أنْ يقْعُدَ مُتَأَنِّياً فيهِ ــ نحو «أُدَد» (إسمُ رَجُلٍ) و إمّا منقولٌ والمنقولُ ما نُقِلَ عن اسمِ ذاتٍ نحوُ «أسَد» و «حاتِم» او عن اسمِ معنىً نحو «فَضْل» أو عَن فِعْلٍ ماضٍ نحو «شَمَّرَ» (لِفَرَسٍ) أوعَن

---

١. لا يَنْتَقِضُ هذا التّعريفُ بالأعلامِ المُشْتَرَكَةِ مِنْ نحو «زيد» مثلاً إذا كانَ إسماً لِفردينِ أو أكثَرَ، إذْ لِكُلٍّ واحدٍ وضعٌ عَلىٰحِدَةٍ. ثُمَّ هُناكَ أسماءٌ وُضِعَت لِأجناسٍ مَعانيها بالأسرِ سَمَّوْها «أعْلامَ الأجناسِ» لِوجودِ آثارِ العَلَمِ اللفظيَّةِ (مِنْ منعِ الصَّرفِ و عَدَمِ قَبُولِ «أل» والتوصيفِ بالمعرفَةِ) فيها و إنْ لَمْ تكُنْ أعْلاماً مِنْ جَهَةِ مَعانيها وهي قَليلَةٌ مَعدُودَةٌ مِنها «أُسامَة» و «أبُوالحارث» لِلأسَد، «أُمّ عامِر» و «أُمّ عِرْيَط» لِلعقرَبِ، «شَعُوب» و «أُمّ قَشْعَم» لِلمَنيَّةِ، «بَرَّة» لِلْمَبَرَّةِ و... قيلَ و مِنها «سُبْحانَ» لِلتّسبيحِ.

٢. اَللَّقَبُ يُؤَخَّرُ عَنِ الاسْمِ إذا جيءَ بِهِ مَعَهُ نَحْوُ «قالَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ(ع)» وَ أمّا بَيْنَ الإسْمِ وَالْكُنْيَةِ وَ بَيْنَ الْكُنْيَةِ وَاللَّقَب فَلايَلْزَمُ تَرتيبٌ نحوُ «قالَ عَلِيٌّ اَبُوالْحَسَن(ع)» اَو «قالَ اَبُوالْحَسَنِ عَلِيٌّ(ع)».

مُضارِعٍ نحوُ «تَغْلِب» (لِقَبيلَةٍ) أوْعن فِعْلِ أمْر نحو «قُمْ» أو عَنِ التّثنيةِ أوالجمع نحو «كاظِمَيْن» و «عَرَفات» ـ بِناءً عَلى كونِهِ جمعاً لِعَرَفَة لامفرداً مُلْحَقاً بالجمعِ المؤنّثِ ـ أو عن اسمِ جِنْسٍ نحو «ألنّجم» (لِنجمٍ خاصٍّ) و «ألمَدينَة» (لِمَدينَةِ النبيّ ص)[1].

٤ ـ وينقسمُ أيضاً إلى «عَلَمِ الشّخصِ» و «عَلَمِ الجِنْسِ» وقد مَرَّ أنَّ عَلَمَ الجِنْسِ ليسَ بالعَلَمِ حَقيقةً.

تَتِمّةٌ: مِنَ العَلَمِ مايُقالُ لَهُ «العَلَمُ بِالغَلَبَةِ» وهو كما يظهَرُ مِنْ عُنْوانِهِ ما لَمْ يَكُنْ عَلَماً فى أصْلِ الوضعِ بلْ صارَ عَلَماً بغَلَبَةِ الإسْتِعمالِ نحو «إبْنُ عَبّاسٍ» و «أُمُّ البَنينَ» و «اَلمَدينَة».

تنبيهٌ: مِنْ خَواصِّ العَلَمِ أنّهُ لايُضافُ إلى شىءٍ ولا يُثَنّى ولا يُجْمَع و لايدخُلُهُ لامُ التّعريفِ وقد يُنَكَّرُ العَلَمُ و ذلِك فيما إذا أُطْلِقَ على فردينِ أوْ أفرادٍ إشْتَركُوا فى إسمٍ واحِدٍ فَحينَئذٍ يُضافُ ويُثَنّى و يُجْمَعُ ويدْخُلُهُ ألِ التّعريفُ كَقولِ الشّاعِرِ:

عَلا زيدُنا يَومَ النّقا رَأسَ زيدِكُمْ ‏ ‏ ‏ ‏ بِأبيَضَ ماضِى الشَّفْرَتَيْنِ يَمانِ

ونحوُ «جاءَنى الزَّيْدانِ وَالْبكرُونَ».

---

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ـ عَيِّنِ المعرفَةَ والنَّكِرَةَ فى الكَلِماتِ التّابِعَةِ: قلب، قلعَة، قُمْ، قَوم، قُريش، مُحمَّدبنُ عبدِاللّه(ص)، عَليُّ بْنُ أبيطالِب(ع)، عَلِيّ، حَسَن، حُسينُ بْنُ عَليّ(ع)، كِتاب، قُرآن، قامُوس، ناقُوس، إبْنى، أمُّك، أبيهِ، نحنُ، هذا، يارَجُلُ، رَجُل،

---

[1]. ألِ الدّاخِلَةُ على اَلعَلَمِ لَيْسَتْ لِلتّعريف لِأنَّ اَلعَلَمَ مَعْرِفَةٌ بنَفْسه بَلْ هِىَ زائِدَةٌ وَيَأتِى الْبَحْثُ عَنها.

رِجـال، رُجيل، إنْجيـل، عيسىٰ، نَصْرانْ، سُـلْطان، عُـثْمان، غِلْمان، عُـمَرُ بْنُ عبدِالعَزيز، سلمانُ الفارسيّ، أَبوذَرٍّ الغِفـاريّ.

٢ ــ ماهُوَعَلامَةُ النَّكِرةِ وكم هي أقسامُ المعرفةِ و ما هو تعريفُهُما؟

٣ ــ أُذْكُرْ لِكُلٍّ مِنْ أقسامِ الْمعرفةِ خَمسَةَ أمْثِلَةٍ مِنْ غيرِ ماذُكِرَ.

٤ ــ ألعَلَمُ ماهُوَ و ما هُوَ الفرقُ بينَهُ و بينَ النَّكرةِ؟

٥ ــ كـم قِسْـمـةً تـكونُ لِلعَلَـمِ وكـم قِسماً يكونُ لَهُ أعطِ علىٰ كُلِّ قسمٍ أمْثِلَةً مِنْ غيرِ ماذُكِرَ.

٦ ــ عَيِّـنْ نـوعَ الـعَلَـمِ فيمايَلي: اُمُّ عِرْيَط، إبنُ اللَّبُون، إبنُ عِرْس، مُعاوِيَة، صَديق، سالِم، مُرْتَضىٰ، زهراء، عَزيز، أبوُعبدِالله، سَجّاد، باقِر، رِضا، جَواد، تَقِيّ، نَقِيّ، أحمَد، عَلِيّ، مُحمَّد، فاطِمَة، زينَب.

ألفصل ٢ ــ أَلْمُعَرَّفُ بِـ«أل»:

أل علىٰ ثَلاثَةِ أقْسامٍ مَوْصُولةٌ وزائدةٌ وحرفُ تعريفٍ. أمّا الموصُولةُ فَسَيَأتي الْبَحْثُ عنها. والزّائِدةُ ماليست بِموصُولَةٍ ولا لِلتّعريفِ.[1] وما للتّعريفِ عَلىٰ قِسْمينِ:

ألأوّلُ ما تُفيدُ التّعريفَ الحَقيقِيَّ وهي ما إذا كانت لِلعهدِ وتُسَمّى «لامَالْعهدِ» والعهدُ عَلى ثَلاثَةِ أقسامٍ: **حُضورِيٌّ** كَقولِكَ «ضَرَبَنِي الرَّجُلُ» إذا كانَ حاضِراً بينَ يَديكَ **وَذِكْرِيٌّ** كَقَوْلِهِ تعالىٰ: «كَما أَرْسَلْنا إلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً

---

١. ألِ الزّائِدَةُ علىٰ ضربَيْنِ لازمَةٌ وغيرُلازمَةٍ. فاللّازمَةُ تُزادُ في ثَلاثَةِ مَواضِعَ: ١) في «الآنَ» ٢) في الموصولاتِ نحو الّذي وفُروعِهِ عَلَى القولِ بأنَّ الموصولَ مابعدَ أل ٣) في الأعْلامِ المُرْتَجَلَةِ نحو «ألسَّمَوْأَل» (إسمُ شاعِرٍ) و الْمنقُولَةِ المصحُوبَةِ مَعَها حينَ النّقلِ نحو «ألّلات» و «العُزّىٰ» وغيرُ اللّازمَةِ في ثَلاثَةِ مَواضِعَ أيْضاً: ١) في الأعْلامِ بالغَلَبَةِ نحو «الرَّسُولِ» لِمُحَمَّدِبْنِ عبدالله(ص) و «المَدينَة» لِمَدينَةِ النَّبيّ(ص). ٢) في الاعلامِ المنقُولة الّتي تصحَبُها بعدَ النّقلِ نحوالفضل، الحَسَن و ذلك موقوفٌ عَلَى السَّماعِ فَلايُقالُ المُحَمَّد، العليّ. ٣) في ضَرُورَةِ الشِّعْرِ كَما في أوْبَرٍ في قولِهِ:

وَلَقَدْ جَنَيْتُكَ أكْمُؤاً وعَساقِلا
وَلَقَدْ نَهَيْتُكَ عَنْ بَناتِ الأوبَرِ

فَعَصىٰ فِرْعونُ الرَّسُولَ» (۱۶ـ المزمّل) وذِهْنِيٌّ كَقولِكَ «إشْتَرَيتُ الْكِتابَ» فيما تُريدُ كِتاباً معهوداً بينَكَ و بينَ الْمُخاطَبِ.

والثّانی ماتُفيدُ التعريفَ اللّفظيَّ وَ هی ما إذا كانت للجنسِ وتُسَمّى «لامَ الجِنْسِ» و هی علىٰ ثَلاثَةِ أقْسامٍ أيْضاً: «لامُ الحَقيقَةِ» وهی ماتَدُلُّ علىٰ نفسِ الحَقيقَةِ والْماهِيَّةِ ولا دِلالَةَ فيها علىٰ كَمِّيَّةِ الأفرادِ كما فی قولِهِ تَعالىٰ: «أَفَلايَنْظُرُونَ إلَى الإبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (۱۷ـ الغاشية) و «لامُ الإسْتِغْراقِ» وهی ما تَدُلُّ علىٰ جَميع أفراد الماهِيَّةِ كَما فی قولِهِ تعالىٰ: «إنَّ الإنْسانَ لَفی خُسْرٍ» (۲ـ العصر) أی كُلُّ إنسانٍ و «لامٌ تَدُلُّ علىٰ بَعضٍ مجهُولٍ مِنَ الماهِيَّةِ» كَقولِهِ تعالىٰ حِكايَةً عن يَعْقُوبَ عَلَيهِ السّلامُ: «وَأخافُ أنْ يَأكُلَهُ الذِّئْبُ» (۱۳ـ يوسف) و كَما فی قولِكَ «رَكِبْتُ السَّيّارَةَ».

هذا و بَديهٌ أنَّ الْمُعَرَّفَ بِلامِ الجنسِ لادِلالَةَ فيهِ علىٰ مُعَيَّنٍ بَلْ هُوَ نَكِرَةٌ فی المعنىٰ والحَقيقَةِ.

تنبيهٌ: فی لُغَةِ حِمْيَر و نَفَرٍ مِنْ طَيِّئٍ يُبْدَلُ الميمُ مِنْ لامِ ألْ و يُقالُ «أمْ» فَفِي الحَديثِ أنَّ أحَدَهُم سَألَ رَسُولَ اللّهِ(ص): «أمِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ في امْسَفَرِ؟» فَأجابَهُ(ص) علىٰ لُغَتِهِمْ وَ قالَ: «لَيسَ مِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ فِی امْسَفَرِ».

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

۱ ـ بَيِّنْ أقسامَ ألِ الداخِلَةِ عَلَى العَلَمِ و مَوارِدَ ألِ الزّائِدَةِ.
۲ ـ كَم قِسْماً لِأل؟ أُذْكُرْها.
۳ ـ لِمَ لايَكونُ عَلَمُ الجِنْسِ عَلَماً حقيقَةً و لِمَ يُسَمّىٰ عَلَماً؟
۴ ـ عَيِّنِ الأعلامَ فی الآياتِ التابِعَةِ و عَيِّنْ نوعَها: أطيعُوااللّهَ و أطيعوُا الرَّسُولَ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ و خاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَلقد مَنَنّا علىٰ مُوسىٰ و هارُونَ، ولَقد آتينا مُوسَى الهُدىٰ و أوْرَثْنا بَنی إسْرائيلَ الْكِتابَ، وإذْيَرْفَعُ إبراهيمُ القَواعِدَ مِنَ الْبيتِ و إسْمعيلُ، لإيلافِ قُرَيْشٍ إيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَالصَّيْفِ، تَبَّتْ يَدا أبی لَهَبٍ وتَبَّ.

۵ ــ مَتیٰ تُفیدُ أل التّعریفَ الحَقیقیّ؟ و ما الفرقُ بینَ التّعریفِ الحقیقیِّ و اللّفظیِّ؟
۶ ــ عَیِّنْ نوعَ ألْ فی الآیاتِ التّالیَةِ: یا أیُّهاَ الرَّسُولُ بَلِّغْ ماٰ أُنزِلَ إلیکَ، وَالْعَصْرِ إنَّ الإنْسانَ لَفی خُسْرٍ إلاّ الَّذینَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصّالِحاتِ و تَواصَوا بِالْحَقِّ و تَواصَوا بِالصَّبر، قُلْ أعوذُ بِرَبِّ النّاسِ، قُلْ أعوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، إنّا أعطَیناکَ الْکَوْثَرَ، إنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبْتَرُ، إنَّ الدّینَ عِنْدَاللّهِ الإسْلامُ، اَلْهیٰکُمُ التَّکاثُرُ حتیٰ زُرْتُمُ الْمَقابِرَ، إنَّ هٰذا الْقُرآنَ یَهْدِی لِلَّتی هِیَ أقْوَمُ.
٧ ــ ألتّعریفُ فی عَلَمِ الجِنْسِ لَفَظِیٌّ أمْ حَقیقیٌّ؟

ألفصلُ ٣ ــ ألضَّمیر:

ما وُضِعَ لِلْغائِبِ أوِ المُخاطَبِ أوِ المُتَکَلِّمِ نحو: هُ، کَ، یْ، هُوَ، أنْتَ، أنا. والضَّمیرُ علی قِسْمَینِ: مُتَّصِلٌ وهو ما یَتَّصِلُ بکَلِمَةٍ اُخْریٰ وَ یکونُ کَجُزْءٍ مِنْها نحو: ضَرَبَهُ، غُلامُکَ، إنّی، ونحو «إنّا راٰدُّوهُ اِلَیکَ» (٧ــ القصص) و مُنْفَصِلٌ و هو ما لایَتَّصِلُ بِشَیْءٍ[1]. ولِکُلٍّ مِنْهُما أربَعَ عَشَرةَ صیغَةً، سِتٌّ لِلْغائبِ وسِتٌّ لِلْمُخاطَبِ و إثْنَتانِ مِنهُما لِلْمُتَکَلِّمِ.

ثُمَّ الْمُنْفَصِلُ علیٰ قِسْمینِ مرفُوعٍ و مَنْصُوب. والمُتَّصِلُ علیٰ ثلاثَةِ أقْسامٍ: مَرْفوعٍ و مَنْصُوبٍ و مَجْرُور.

أَلْمُتَّصِلُ المرفوعُ قد یَکُونُ بارِزاً وقد یکونُ مُسْتَتِراً. والمُسْتَتِرُ علیٰ ضَرْبَیْنِ واجِبِ الإسْتِتارِ و جائِزِ الإسْتِتارِ. و أمّا المُنْفَصِلُ فلایکونُ إلاّ بارِزاً.

فَتَحَصَّلَ لِلضَّمیرِ سبعَةُ أقْسامٍ:

۱ ــ المُنْفَصِلُ المرفوعُ ولَهُ أرْبَعَ عشرَةَ صیغَةً وهی: هُوَ، هُما، هُمْ، هِیَ،

---

١. مِنْ خَواصِّ المُنفَصِلِ أنَّهُ یَصِحُّ أنْ یَقَعَ فی ابْتِداءِ الکَلامِ و انْ یَقَعَ بعدَ «إلاّ» وَ اجْتَمَعا فی قولِهِ تعالیٰ: «هُوَاللّهُ الذی لا إلهَ إلا هُوَ» (٢٢ــ الحشر).

هُمـا، هُنَّ، أنْتَ، أنْتُمـا، أنْـتم، أنْتِ، أنْتما، أنْتُنَّ، أنا، نَحْنُ. نحو «هوقالَ»، «هما جاءا» و...

۲ ـ ألـمُنْفَصِلُ المَنصُوبُ ولَهُ أرْبَعَ عَشَرَةَ صيغَةً وهى: إيّاهُ، إيّاهُما، إيّاهُمْ، إيّاها، إيّاهُما، إيّاهُنَّ، إيّاکَ، إيّاکُما، إيّاکُمْ، إيّاکِ، إيّاکُما، إيّاکُنَّ، إيّایَ، إيّانا. نحو لا نَعبُدُ إلاّ إيّاهُ، إيّاهُما سَأَلْتُ و...

۳ ـ ألـمُتَّصِلُ المنصوبُ ولَهُ اربَعَ عشرَةَ صيغَةً وهى: هُ هُما هُمْ ها هُما هُنَّ کَ کُما کُمْ کِ کُما کُنَّ ى نا نحو: لَقيتُهُ، سَألتُهُما، رَأيتُکَ، أمرتَنى و...

٤ ـ ألـمتَّصِلُ المجرورُ ولَهُ أربَعَ عشرَةَ صيغةً وهِیَ عينُ ما مرَّ فى القِسْمِ السّابِقِ (المُتَّصِلِ المنصُوبِ) نحو: مَررتُ بِهِ، قُلْتُ لَهُما، دَعوتُ لکَ و...

۵ ـ المُتَّصِلُ المرفوعُ البارِزُ و هومافى صِيَغِ الماضى عَدا الأُولى و الرّابِعَةَ وما فى صِيَغِ المُضارِعِ و الأمْرِ إلاّ خَمسَ صِيَغٍ مِنْها، هى: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ وَبُيِّنَ ذلِکَ فى الْقِسْمِ الْأَوّلِ ـ قِسْمِ الْفِعْلِ ـ فَراجِعْ.

٦ ـ ألـمتّصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ وُجوباً وهى ما فى الصِّيَغِ ۷، ۱۳ و ۱٤ مِنَ الْمُضارِعِ والأمرِ.

۷ ـ ألمتصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ جَوازاً وهى ما فى الصّيغتَينِ ۱ و ٤ مِنَ الماضى والمُضارِعِ والأمرِ و صِيَغِ اسْمَيِ الفاعِلِ والمفعُولِ و شِبْهِهِما، کَما مَرَّ[1].

---

۱. يناسِبُ المقامَ تَوْضيحُ بَعْضِ هٰذِهِ الضَّمائِرِ فَنَقُولُ: ۱ـ هاءُ الضَّميرِ ـ سَواءٌ کانَتْ مُفْرَدَةً أمْ مَعَ ميمٍ أوْنُونٍ (هُ هُما هُمْ هُنَّ) ـ تُکْسَرُ إذا وَقَعَتْ بَعْدَ کَسْرَةٍ اَوْ یاءٍ ساکِنَةٍ نحو بِهِ و فيهِمْ و تُضَمُّ فى غَيْرِ ذلِکَ نحو مالُهُ، مِنْهُما و... ←

تَتِمَّـةٌ فی بَیانِ مرجعِ الضَّمیرِ: لابُدَّ فی الضَّمیرِ الغائب أنْ یرجعَ إلٰی ما تَـقَدَّمَ لفظاً أوتقدیراً أوْ معنًی أوْ حُـکْماً.

ألأوّلُ نـحـو «ضَـرَبَ زیدٌ غُلامَهُ» و مِنْ ذٰلِکَ «إعْدِلُوا هُوَ أقربُ لِلتقوٰی» (٨ـ المائدة) فَإنَّ مَرجِعَ الـضَّمیرِ هُنا تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ ضِمْناً لا صَراحَةً و هُو العدلُ الّـذی یَتَضَمَّـنُهُ إعْدِلُوا.[١]

وَالـثّانی نحو «ضَرَبَ غُلامَهُ زیدٌ» فَإنَّ ضمیرَ «غُلامَهُ» یرجِعُ إلٰی «زید» و زَیدٌ لِکَونِهِ فاعِلاً فی تقدیرِ التَّقَدُّمِ عَلَی الْمفعُولِ لِتَقَدُّمِ رُتْبَتِهِ عَلیهِ.

وَالـثّالِثُ هُوَ أنْ یـسبِقَ الضّمیرَ شَیْءٌ معنَوِیٌّ یَدُلُّ علٰی ما یَرْجِعُ إلَیْهِ هٰـذاَ الـضَّـمیرُ کَـأنْ تَتَّجِهَ إلی الشّرقِ صَباحاً فَتَقُولَ «أشْرَقَتْ» أو تَتَّجِهَ إلی الغَربِ آخِرَ الـنَّـهـارِ فَـتَـقُـولَ «غَـرَبَتْ» و مِنْ ذٰلِکَ قولُهُ تعالٰی: «إنّا انزلنـاهُ فی لیلَةِ الْقدرِ» (١ـ القدر) وقولُهُ تَعالٰی: «حَتّٰی تَوارَتْ بِالْحِجاب» (٣٢ـ ص) و نحوُ ذٰلِک.

←

٢ ـ میمُ تُمْ ساکِنَةٌ إلاّ إذا وَقَعَ بَعْدَها ضَمیرٌ مَنْصُوب فَتُضَمُّ و تُشبَعُ ضَمَّتُهُ حَتّٰی یَتَولَّدَ مِنها واوٌ نحوُ ضَرَبْتُمُوهُ. ٣ـ یاءُ الْمُتَکَلِّمِ یَجِبُ فیه الفَتحُ إذا اتَّصَلَ بِما فی آخِرِهِ ألِفٌ أوْ یاءٌ نحو عَصایَ و مَوْلایَ و مُعَلِّمِیَّ و مُعَلِّمِیَّ و إذا اتَّصَلَ بِما فی آخِرِهِ یاءانِ تُحْذَفُ إحدی الیاءَیْنِ و تُدْغَمُ الأُخْرٰی فی یاءِ المُتَکَلِّمِ نحو بُنَیِّیَ ــــ بُنَیَّ و أُخَیِّیَ ــــ أُخَیَّ ویَجِبُ فیـه السُّکُونُ إذا اتَّصَلَ بالفِعْلِ او بالحُروفِ المُشَبَّهَةِ بِهِ ـ وَهِیَ إنَّ، أنَّ، کَأنَّ، لَیْتَ، لٰکِنَّ، لَعَلَّ ـ أوْ بِمِنْ أو عَنْ او لَدُن أو قَطْ أوقَدْ نحو یَضْرِبانِیْ، إنِّیْ و... ویَجوزُ فیهِ الأمْرانِ فی غَیْرِ ذٰلک نحو غُلامِیْ و غلامِیَ، لِیْ ولِیَ و...

تَتِمَّةٌ: یَفْصِلُ بینَ یاءِ المُتَکَلِّمِ وبَیْنَ ما إذا اتَّصَلَ بآخِرِهِ یَجِبُ فیه السُّکُونُ، نُونٌ تُسَمّٰی «نُونَ الوِقایَةِ» ـ لِأنَّهُ یَقِی آخِرَ الکَلِمَةِ مِنْ دُخُولِ الکَسْرَةِ ــ و ذٰلِک واجِبٌ إذا اتَّصَلَ بِفِعْلٍ لایَکُونُ فیهِ النُّونُ الإعْرابِیُّ أوِ اتَّصَلَ بِمِنْ أو عَنْ نحو ضَرَبَنِي، یَضْرِبُنِی، لَمْ یَضْرِبانِی، مِنِّي، عَنِّي و جائزٌ فی غَیْرِ ذٰلِک نحو إنِّي و إنَّنِي، لَدُنِي و لَدُنِّي و..

٤ ـ إذا وَقَعَ «نا» بعدَ ما فی آخِرِهِ نُونانِ مِثْلُ إنَّ، أنَّ، کَأنَّ و لٰکِنَّ یَجُوزُ حذفُ إحْدَی النُّوناتِ نحو إنّا و إنَّنا، لٰکِنّا و لٰکِنَّنا،...

٥ ـ إذا اتَّصَلَ ضَمیرٌ بِإلٰی أو عَلٰی أو لَدٰی اُبْدِلَتْ أَلِفُها یاءً ساکِنَةً نحو إلَیْهِ، عَلَیْکَ، لَدَیْنا.

٦ ـ إذا وَقَعَ هُوَ أو هِیَ بَعْدَ الواوِ أو الفاءِ یَجُوزُ إسْکانُ هائِهِما نحو: وَ هْوَ، فَهْیَ.

٧ ـ کَثیراً مّا یَدْخُلُ هاءُ التَّنْبیهِ عَلَی الضَّمائِرِ المُنْفَصِلَةِ نحوُ: ها أنْتَ، ها أنْتُم و...

١. عَدَّ بعضُهُمْ ذٰلِکَ المِثالَ ونحوَهُ مِنَ التَّقَدُّمِ المعنوِیِّ ولَعَلَّ الْحَقَّ ما تَقَرَّرَ هُنا راجِعِ النَّحوَ الْوافی ج ١ ص ٢٣١.

والرّابِعُ هو أنْ يَرجِعَ الضّميرُ إلىٰ مُتَأَخِّرٍ لفظاً و رُتْبَةً لِنُكْتَةٍ نحو «نِعْمَ رَجُلاً زيدٌ» فالضَّميرُ فی «نِعْمَ» يرجِعُ إلىٰ «رَجُلاً» فَإنَّ المتكلِّمَ فی مِثلِ ذٰلِکَ يَتَصَوَّرُ الْمُفَسَّرَ ـ أی مَرْجِعَ الضّميرِ ـ ويَقصُدُه ثُمَّ يَأتی بالضّميرِ ويُرْجِعُهُ إليهِ عِنْدَ نفسِهِ ثُمَّ يأتی بالْمُفسِّرِ ويُصَرِّحُ بِهِ، وفی ذٰلِک توضيحٌ بعدَ الإبْهامِ، وهويُفيدُ التّفخيمَ، و يَكُونُ الكَلامُ مَعَهُ أوقَعَ فی نفسِ المُخاطَب. فَتَسْمِيَةُ مَرْجِعِ الضّميرِ فی مِثْلِ ذلک بالْمُتَقَدِّمِ حُكْماً إمّا لِأنَّ التّأَخُّرَ لإفادَتِهِ هٰذِهِ الْفائدةَ فی حُكْمِ التَّقَدُّمِ و إمّا لِأنَّ ما تَصَوَّرَهُ المُتَكَلِّمُ و أَرْجَعَ الضّميرَ إليهِ فی حُكْمِ الْمَذكُورِ الْمُتَقَدِّمِ.

وهذا النّوعُ مِنَ التَقَدُّم فی مَوارِدَ مِنْها بابُ نِعْمَ و بِئسَ كَما مَرَّ و مِنْها ألمجرورُ بِرُبَّ نحو رُبَّهُ رَجُلاً و رُبَّهُ صَديقاً و مِنْها ضَميرُ الشّأنِ والقِصَّةِ نحو «قُلْ هُوَاللّٰهُ أَحَدٌ» و «إنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ و لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتی فی الصُّدُورِ» (۴۶ ـ الحج).

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

۱ ـ ألضّميرُ ماهُوَ و ماهُوَ الْفرقُ بينَهُ و بينَ العَلَمِ؟
۲ ـ إسْتعمِلْ كُلّاً مِنْ صِيَغِ الْمُنْفَصِلِ المرفوعِ والمنصُوبِ فی جُمْلَةٍ.
۳ ـ صِلِ المتَّصِلَ الْمَنْصُوبَ بِالماضِی الْمعلُومِ مِنَ الضَّرب و اسْتَعْمِلْ صِيَغَ الْمُتَّصِلِ المجرُورِفی جُمَلاتٍ.
۴ ـ أوضِحْ كيفِيَّةَ الضّميرِفِی الْماضی و الْمُضارِعِ والأمرِ أنَّهُ فی أیِّ صِيَغِهِ يَبْرُزُ و فی أيَّةٍ يَسْتَتِرُ والْمُسْتَتِرُ ماهُوَ؟ و كيفَ هُوَ؟ ونحوَذلِک.
۵ ـ كَيْفَ الْحَرَكَةُ و السُّكُونُ فی ياء الْمُتَكلِّمِ؟ وماهِیَ مَوارِدُ نُونِ الوِقايَةِ وماهُوَ حُكْمُهُ؟
۶ ـ أُرْسُمْ جَدْوَلاً يحتَوی جميعَ الأقسامِ السَّبعَةِ لِلضَّميرِ وَ اكْتُبْ تُجاهَ كُلِّ قِسْمٍ أرقامَ صِيَغِهِ.
۷ ـ بَيِّنْ أقسامَ الْمرجِعِ لِلضّميرِ الْغائِبِ وَاذْكُرْ وجهَ تسمِيَةِ الْمُتَقَدِّمِ الْحُكْمِیِّ بِهذَا الْإسْمِ و بَيِّنْ مَوارِدَهُ.

ألفصلُ ٤ـ إسمُ الإشارَة:

هو مادَلَّ علىٰ مُعَيَّنٍ بإشارَةٍ نَحوُ: ذا، تا، هُنا و... و هو عَلىٰ قِسْمينِ: ألاَوّلُ: ما يَشْتَرِكُ بينَ المَكانِ وغيرِهِ. والثّانى: مايختَصُّ بِالإشارَةِ إلى المَكانِ. فالأوّلُ عَلىٰ ثَلاثَةِ أقْسامٍ:

ألقِسْمُ الْأَوّل ـ مايُسْتعمَلُ فِي القريب ولَهُ سِتُّ صِيَغٍ هى: ١) ذا لِلْمُفرَدِ المُذكَّرِ ٢) ذانِ أو ذَينِ لِلْمُثَنّى المذكّرِ ٣) أُولىٰ وأُولاءِ لِلْجمعِ المذكّرِ ٤) تا وتى وتِهْ وتِهِ وذى وذِهْ وذِهِ لِلْمفردِ المؤنّثِ ٥) تانِ اوتَين لِلمُثَنّى المؤنّثِ ٦) أُولىٰ و أُولاءِ لِلْجَمْعِ المؤنّثِ. و تَدخُلُ هٰذِهِ الصِيَغَ هاءُ التَّنبيهِ كَثيراً فَيُقالُ هٰذا هذانِ هٰذَينِ...

ألقِسمُ الثّاني ـ مايُسْتَعْمَلُ فيِ ألإشارَةِ إلى المُتوسِّطِ ولَهُ سِتُّ صِيَغ هى: ١) ذاکَ ٢) ذانِکَ أو ذَيْنِکَ ٣) أولٰئِکَ ٤) تاکَ وتيکَ ٥) تانِکَ أوتَيْنِکَ ٦) أُولٰئِکَ. و المَعانى كَما مَرَّ. وقد يدْخُلُ ذاکَ و تيکَ هاءُ التّنبيهِ و يُقالُ هٰذاکَ، هٰاتيکَ.

القسمُ الثّالث ـ مايُسْتَعْمَلُ فى البَعيدِ ولَهُ أيضاً سِتُّ صِيَغ هى: ١) ذلِکَ ٢) ذانِّکَ ٣) أُولالِکَ ٤) تِلْکَ ٥) تانِّکَ ٦) أُولالِکَ و موردُ كُلٍّ كَما مَرَّ.

فَتَبَيَّنَ أنْ إذا اتَّصَلَ بِاسْمِ الإشارَةِ القَريبِ كافُ الخِطابِ دَلَّ عَلى المُتَوسِّطِ وإذا اتَّصَلَ بِهِ لامٌ مَعَ الْكافِ دَلَّ عَلى الْبَعيدِ. والكافُ هٰذِهِ حرفُ خِطابٍ ولذا يختَلِفُ باخْتِلافِ المُخاطَب كَكافِ الضَّمير يُقالُ: ذاکَ

يٰارَجُلُ، ذاکِ يا امْرَأَةُ، ذاكُمْ يارِجٰالُ، ذٰلِکَ يٰارَجلُ، ذٰلِکِ يٰاامْرَأَةُ، قالَ تَعالٰى: فَذٰلِكُنَّ الَّذى لُمتُنَّنى فيهِ (۳۲ــيوسف).

وأمّا الثّانى: أى المُخْتَصّ بِالْمَكانِ فَعَلٰى ثَلاثَةِ اقسامٍ أيضاً: ۱ــ ألقريبُ وهو هُنا و كَثيراً مّا يَتَّصِلُ بِهِ هٰاء التَّنبيهِ و يُقال: هٰهُنٰا ۲ــ ألْمُتَوَسِّطُ و هوهُنٰاکَ ۳ــ ألبَعيدُ و هوهُنٰالِکَ، هَنّا، هِنّا، ثَمَّ و ثَمَّةَ.

تنبيهٌ: قَليلاً مّا يُشٰارُ بِهُنٰالِکَ و هَنّا إلى الزَّمٰانِ كَقولِهِ تعالٰى: «هُنٰالِکَ الْوَلٰايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ» (٤٤ــالكهف) وكَقَولِ الشّاعِرِ: «حَنَّتْ نَوارُ ولاتَ هَنّا حَنَّت»[1].

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

۱ــ إسمُ الإشارَةِ مٰاهُوَ وكَمْ قِسماً يكُونُ لَهُ و كَمْ قِسْماً يَكُونُ لِهٰذِهِ الْأقسٰامِ؟ ومٰا هِيَ الفٰاظُهُ وماهُوَ موردُ كُلِّ لفظٍ؟ أُرْسُمْ ــ إنِ اسْتَطعتَ ــ جدوَلاً يحتَوى جَميعَ ذٰلِکَ.

۲ــ ماهو الكافُ المُلْحَقُ بِاسْمِ الإشٰارَةِ؟ وما هوحالُهُ فِي التَّغَيُّرِ؟ أعْطِ عَلٰى ذٰلِکَ أمثِلَةً تُوضِحُ الْمُرٰادَ.

ألفصلُ ۵ــ ألموصُول:

ألموصولُ ما وُضِعَ لِيُسْتَعْمَلَ فى مُعَيَّنٍ يُعَيَّنُ بِجُمْلَةٍ بعدَهُ نحو الَّذى فى قولِهِ تَعالٰى «تَبٰارَکَ الَّذى بِيَدِهِ الْمُلْکُ...» (۱ــالملک) وهُوعلٰى قِسْمينَ مُخْتَصٌّ و مُشْتَرَکٌ. ألموصولُ المختصُّ ما يختَصُّ بالمفردِ أوالمثنّى أوِالجمعِ والمذكّرِ أوالْمُؤَنَّثِ. فَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ هى: اَلَّذى لِلْمفردِ المذكّرِ، اَللَّذانِ و اَللَّذَينِ لِلْمثنّى المذكّر، اَلَّذينَ، اَلْأُولٰى واَلْأُوْلاءِ لِلْجمعِ المذكّر، ألّتى لِلْمفرد المؤنّثِ، أَللَّتانِ و اَللَّتَينِ لِلْمُثَنّى المؤنّثِ، أَللّاتِ، أللّاتى، أللّواتى، أللّاءِ، أللّائى وأللّوائى لِلْجمعِ المؤنثِ

---

[1] قَوْلُهُ «حَنَّتْ» أىْ إشتٰاقَتْ و «نَوٰارُ» بِنْتُ عمرِو بْنِ كُلْثوم اُمُّ الشّاعِرِ و «لاتَ» حرفُ نفيٍ.

نحوز يدٌ الّـذى... ز يدانِ اللّـذانِ... ألقومُ الّـذين... هِندٌ الّتى و هكذا...[١]

وأمّـا الـموصولُ الـمُشْـتَـرَكُ فَـهُوَ مايُسْتَعْمَلُ فى المذكّرِ والمؤنّثِ وفى الـمفـرد و التّثنيةِ والجمعِ ولَهُ سِتَّةُ ألفـاظٍ هى: مَنْ، مٰا، أل، أيُّ، ذا،ذوُ نحوُ قولِهِ تعالى: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْض (الحج ــ ١٨) و...[٢]

---

١. الـموصولُ المختَصُّ يُسْتَعْمَلُ فى العـاقِلِ وغيرِهِ نحو «ألقاضى الّذى حَكَمَ والحُكْمُ الّذى صَدَرَ» إلاّ «الّذينَ» فإنّهُ يـختَصُّ بِجمعِ العُقَلاء و يُسْتعمَلُ «الّتى» فى جمعِ غيرِ العُقَلاء نحو: «... ولكِنْ تَعْمَى القُلوبُ الّتى فِى الصُّدُورِ» (٤٦ــ الحجّ).

٢. «مَن» يـختَصُّ بالعـاقِلِ نحو «مَنْ كَتَبَ، من كَتَبا، مَنْ كَتَبُوا، مَنْ كَتَبتْ و...» و يُسْتَعْمَلُ فى غيرِهِ مَعَ القَرينَةِ كَـقولِهِ تَعالىٰ: «وَاللّهُ خَلَقَ كُلَّ دٰابَّةٍ مِنْ مـاء فَمِنْهُم من يمشى عَلىٰ بطنِهِ و مِنْهُمْ من يمشى عَلىٰ رِجْلينِ و مِنهُمْ من يَمشى عَلىٰ أربَعٍ» (٤٥ــ النور).

«مٰا» يـختَـصُّ بـغيرِ العـاقِلِ نحو «أعجبَنَى مـا قالَ زيدٌ» و يُسْتَعْمَلُ فِي الْعـاقِلِ مَعَ الْقَرينَةِ نحو «صـاحِبْ مـا شِئْتَ مِنَ الرِّجـالِ».

«أل» يـختَـصُّ بـالدُّخُولِ عَلى اسْمَىِ الفـاعِلِ والمفعُولِ قيلَ والصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ ايضاً وذلكَ إذا لَم يَكُنْ لِلْعهدِ و تـأتى لِلْعاقِلِ وغيـرِهِ نحو: «هُوَاللّٰهُ الخالِقُ البـارِئُ...» (٢٤ــ الحشر) اى الّذى خَلَقَ و نحو «نـارُاللّٰهِ الْمُوقَدَةُ» (٦ــ الهمزة) اى الّتى تُوقَدُ بخِلافِ نحو«جاءَنى ضـارِبٌ فَأكْرَمْتُ الضّـارِبَ».

والدَّلـيلُ عَلىٰ موصوليَّةِ ألِ الداخِلَةِ عَلى الصِّفاتِ أمرانِ: الاوّلُ أنَّ الصِّفَةَ لمُشابَهَتِها الفِعْلَ فى توصيفِ حالِ الإسْمِ قد تعمَلُ عَمَلَ الفِعْلِ و يُعْطَفُ الفِعْلُ عَليها نحو «زيدٌ الضـارِبُ بَكْراً» و نحو «وَالعـادِيـاتِ ضبحاً.. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعـاً» (العاديات ــ١) فَلو كانت ألِ الداخِلَةُ عَلَيها حَرفَ تعريفٍ ــ وهومِنْ خواصّ الإسمِ ــ لَبَعُدَتِ الصِّفَةُ عن شَبَهِ الفِـعْـلِ و مـا عَمِلت عَمَلَهُ ومـا جـازَ عطفُ الفِعْلِ عَليهـا مَعَ أَنَّها تَعْمَلُ و يُعْطَفُ عليها. والثّانى رُجُوعُ الضَّمير الـمُسْتَتِرِفى الصِّفَةِ، أو الظّاهِرِ إليهِ نحو «ألضّارِبُ زَيدٌ والمَمرُورُ بِهِ عَمرُوٌ» فَلا مَحـالَةَ تَكُونُ «أل» إسْماً مَوصُولاً لِأَنَّ الضَّميرَ لا يَرْجِعُ إلاّ إلى الإسْمِ.

«ذا» يـختَـصُّ بـالوُقُوعِ بَـعدَ من أوْ مـا الإسْتِفهـامِيَّتينِ ــ فَمَعَ الأوّلِ يُسْتَعْمَلُ فى العاقِلِ ومَعَ الثّانى فى غيرِ الـعـاقِلِ ــ نحو «مَنْ ذا رَأيتَ؟» اى مَنِ الّذى رَأيتَ؟ و «مـاذا قُلتَ؟» أى مَا الّذى قُلتَ وهكذا... و يُشْتَرَطُ فى كونِهِ مَـوصُـولاً ثَـلاثَـةُ شُرُوطٍ: ١ ــ أنْ يَقَعَ بعدَ من أو مـا الإسْتِفهـامِيّتينِ كَما مَرَّ. ٢ ــ أن لا يُرَكَّبَ مَعَهُمـا فَيَكونَ الـمَجـمُـوعُ أداةَ اسْتِفْـهـامٍ نحو «مَن ذَا الصَّرفِيُّ و مـاذا الصَّرْفُ؟» ومِنْهُ قَولُهُ تَعالىٰ «مَن ذَا الّذى يُقرِضُ اللّٰهَ قرضاً حَسَنـاً» (٢٤٥ــ البقرة). ٣ ــ أنْ لا يَكُونَ اسْمَ إشـارَةٍ و عَلامَةُ «ذا» الإشـارِيَّةِ دُخُولُهُ عَلَى المُفْرَدِ نحو: «من ذَا الشّـاعِرُ؟» و «مـاذا الْكِتـابُ؟» فَإنَّ الموصولَ يَجِبُ وُقُوعُ الجُمْلَةِ بعدَهُ كما مَرَّ.

«ذو» يختَصُّ بِلُغَةِ الطَّيِّئ و يُستعمَلُ فى العاقِلِ و غيره كقول شاعرهمْ «فَوْلا لهٰذا المرءِ ذُوجـاء سـاعياً هَلُمَّ فَإنَّ المشرفِيَّ الْفرائضُ». (قوله «ذُوجاء» أى الّذى جاء. و «هَلُمَّ» أى أسْرِعْ» و «الْمَشْرَفِيَّ» أى السّيفُ الْمَنسُوبُ إلى «مَشـارِف» وهى قُرَىً باليَمَنِ سُيُوفُها مشهُورَةٌ وقوله «الفَرائضُ» أى مُلازِمـاتٌ لَنـا). وقولِ آخَر: «و بِئْرى ذُو حَفَرْتُ و ذُو طَوَيْتُ» (طَوَيْتُ الْبِئْـرَ أى بَنَيْتُهـا بالحِجـارَةِ).

«أيُّ» يُسْـتَعمَلُ فى العاقِلِ و غيرِهِ نحو «سَيَسعَدُ أيُّهُم مُجِدٌّ»، «إشْتَرِ أيًّا أنفعُ مِنَ الْكُتُبِ» وهٰكذا... و لِأكْثَرِ هٰذِهِ الكلماتِ (الموصولاتُ الْمُشْتَرَكَةُ) مَعانٍ أُخَرُ ــ غيرُ الموصُولِيَّةِ ــ تُذْكَرُ فى مَحَلِّها.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ أَلموصُولُ ماهُوَ و كَمْ قِسماً يَكونُ لَهُ و ماهِيَ اَلفاظُ كُلِّ قِسْمٍ؟ وَماهُوَ مَوْرِدُ كلِّ لَفظٍ؟ اُرْسُمْ لِذلِکَ جدوَلاً ــ إنِ اسْتَطعتَ ــ

۲ ــ اُذْكُرْ لِكُلٍ مِنَ الْكَلِماتِ التّابِعَةِ ما يَصْلَحُ لَهُ مِنِ اسْمِ الْإشارَةِ المُشْتَرَكِ و الموصُولِ المُخْتَصّ: رَجُلانِ، أبَوَيْنِ، زيد، هِنْدات، زَيْنَبَيْنِ، مَريَمانِ، فاطِمَة، زيدُونَ، قاصِدِينَ، آمِرِينَ، غُلام، سكران، غضبى، أفضَل، صُغْرى، كُبْرَيات، أَلفُضْلَيانِ، عُنْصُرَيْنِ، صُغْرَيَيْنِ، نُجُوم، سَماء، قَطام، والِدَيْنِ، أولاد، اَخوات، إخْوَة، عِزْلَة، سِهام، سُرُور، قُبُور، يَدَيْنِ، مِرْفَقَيْنِ، حاجِبانِ، رَجُلينِ.

الفصل ٦ ــ المضاف:

اَلإضافَةُ هِيَ انْتِسابُ شَيْءٍ اِلى شَيْءٍ نَوْعَ انْتِسابٍ يُسَمَّى الْاَوَّلُ مُضافاً وَالثّاني مُضافاً اِلَيْه نحوُ: غلامُ زيدٍ، صَلاةُ اللَّيلِ، خاتَمُ فِضَّةٍ و ضارِبُ زيدٍ.

وَالْإضافَةُ على قِسْمَين: مَعْنَوِيَّةٍ و لَفْظِيَّة.

اَلْمَعْنَوِيَّةُ ما اَفادَتْ كَوْنَ الْمُضافِ اِلَيْه مالِكاً لِلْمُضافِ نحوُ «غلامُ زيدٍ» اَوْ ظرفاً له نحوُ «صَلاةُ اللَّيلِ» اَو جِنْساً له نحوُ: «خاتَمُ فِضَّةٍ».

وَ اللَّفظِيَّةُ هِيَ اِضافَةُ الصِّفَةِ اِلى مَعْمولِها نحوُ: «زَيدٌ ضاربُ بَكْرٍ».

اَلأضافَةُ اللَّفظِيَّةُ لا تُفيدُ اِلاّ التَّخْفيفَ في لَفْظِ الْمُضاف بِاِسْقاطِ التَّنوينِ منه اَوْ ما عُوِّضَ مِنَ التَّنْوين وأمّا الْمَعْنَوِيَّةُ فَتُفيدُ تَعْريفَ الْمُضافِ بِشَرْطِ اَنْ تُضافَ نَكِرَةٌ اِلىٰ مَعْرِفَةٍ نَحوُ «غُلامُ زيدٍ» وَاَمّا اِذا اُضيفَتْ نَكِرَةٌ اِلى مِثْلِها نحوُ «ثَوْبُ رَجُلٍ» فَتُفيدُ الْاِضافَةُ التَّخصيصَ لا التَّعْريف. فَتَبَيَّنَ اَنَّ مِنَ الْمَعارِفِ: اَلنَّكِرَةُ الْمُضافَة إلى الْمَعْرِفَةِ اِضافَةً مَعنَوِيَّة. هذا واِشباعُ الْبَحْثِ عَنِ الْاِضافَةِ فِي عِلْمِ النَّحو.

* السؤال والتمرين *

١ ـ ماهِيَ ألإضافَة وَ كَمْ قِسْماً يَكونُ لَها؟ وَ أيُّها يُفيدُ التَّعريف؟
٢ ـ أُرْسُمْ جَدْوَلاً لِبَيانِ اَقْسامِ الْإضافَة وَ اَنْواعِ كُلِّ قِسْمٍ مَعَ اَمْثِلَةٍ جَلِيَّة.

الفصل ٧ ـ المنادى:

اَلْمُنادىٰ ما وَقَعَ بَعْدَ اَحْرُفِ النِّداء وَ هِيَ يا، اَيا و... وَ هُوَ على اَرْبَعَةِ اَقْسام:

١ ـ اَلْمنادَى الْمُضاف نحوُ «يا عَبْدَاللّه».

٢ ـ اَلْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَة نحوُ «يازَيدُ».

٣ ـ اَلنَّكِرَةُ غَيْرُ الْمَقْصودَةِ كَقولِ الْاَعْمىٰ «يارَجُلاً».

٤ ـ اَلنَّكِرَةُ الْمَقْصودَةُ كَقولك «يا شُرْطِيُّ».

وَالْقِسْمُ الْآخيرُ وهُوَ النَّكِرَةُ الْمَقْصودَةُ يَصيرُ مَعْرِفَةً بِوُقوعِهِ مُنادى فَاَحَدُ الْمَعارِفِ هُوَ الْمُنادى اِجْمالاً وَ تَفْصيلُ الْكَلامِ فِي النَّحو.

* السؤال والتمرين *

١ ـ ما هُوَ الْمُنادى وَ ماهِيَ اَقْسامُهُ وَ اَيُّها يُفيدُ التَّعريف؟٢ـ أُذْكُرْ لِهذَا الْقِسْمِ خَمْسَةَ اَمْثِلَةٍ وَ لِكُلٍّ مِنْ غَيْرِهِ مِثالاً مِنْ غَيْرِ ماذُكِر.
٣ ـ عَرِّفِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكِرَة.

المبحث السادس

المعرب والمبنى

مقدّمة:

اَلْعِلْمُ الْباحِثُ عَنِ الْإِعْراب هُوَ النَّحو ــ لاَ الصَّرف ــ اِلاّ اَنَّ الْإِعْرابَ وَ الْبِناءَ لِمَكانِ تَأثيرِ هِمافى اَبْنِيَةِ بَعْضِ الْكَلِمات لابُدَّاَنْ نَتعَرَّضَ لَهُما قَدْرَ مايُهِمُّنافى بَحْثنا الصَّرفىّ. وَ لا سِيَّما اَنَّ مايَتَداوَلُ مِنْ كُتُبِ النَّحوِ لَمْ تَتَعَرَّضْ لِما نَحْنُ بِصَدَدِه، فَنقُول: اَلْمُعْرَبُ مايَقْبَلُ الإعْراب (اَىْ مايَخْتَلِفُ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ الْعَوامِلِ) وَ الْمَبْنِىُّ مالايَقْبَلُه.[1]

وَلِلاِعْرابِ اَنْواعٌ وَ لِلْمَبْنِىِّ طوائِفُ يُبْحَثُ عَنْها فى فُصولٍ:

الفصل ١ ــ فى انواع الاعراب وعلائمه:

اِعْرابُ الاِسْمِ عَلى ثَلاثَةِ اَنْواع: اَلرَّفْعُ وَ النَّصبُ وَ الْجَرّ. وَ لَهُ ــ اَىْ

---

١. حَقُّ الإسْمِ اَنْ يَكونَ مُعْرَباً لِاِخْتِلافِ اَحْوالِهِ بِوُقوعِهِ فاعِلاً وَ مَفْعولاً و دُخُولِ الْجارِّ عَلَيْه وَ غَيْرِ ذلك وَكُلُّ واحِدٍ مِنْ هذِهِ الْمَعانى يَقْتَضى عَلامَةً خاصَّةً وَ رَمْزاً مُعَيَّناً فَلا بُدَّ اَن تَتَغَيَّرَ الْعَلامَةُ فى آخِرِ الإسْم و ماشَذَّ عَنْ ذلِك قليلٌ يُسَمّى بِالْمَبْنِىِّ كَما سَيَأتى اِنْشاءَاللّٰهُ تَعالى.

لِلإِعْرابِ ـــ عَلاَمتان: اَصْلِيَّةٌ وَ فَرْعِيَّة. اَلاَصْلِيَّةُ هِيَ الضَّمَّةُ لِلرَّفْعِ وَ الْفَتْحَةُ لِلنَّصب وَ الْكَسْرَةُ لِلْجَرّ نحوُ: جاء زَيدٌ، رَاَيْتُ زيداً، مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَ الْفرعِيَّةُ هِيَ ماتَنُوبُ عَنِ الاَصْلِيَّة وَ هِيَ خَمْسٌ:

١ ـــ الواو وَ تَنوبُ عَنِ الضَّمَّةِ فِي الاَسماءِ السِّتَّة وَ جَمْعِ المذكَّرِ السّالِم نحوُ: جاءَنی اَبُوک و نحوُ: فازَ الْمُسْلِمُون.

٢ ـــ الياء وَ تَنوبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فِي الاَسْماءِ السِّتَّة وَ فِي الْمُثَنّى وَ جَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِم وَ عَنِ الْفَتْحَةِ فِي الاَخيرَيْن نحوُ: مَرَرْتُ بِاَبيک، مَرَرْتُ بِرَجُلَيْنِ، مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمينَ . و نحوُ: رَاَيْتُ رَجُلَيْنِ و رَاَيْتُ الْمُسْلِمينَ.

٣ ـــ الالف وَ تَنُوبُ عَنِ الْفَتحةِ فِي الاَسماءِ السِّتّة وَ عَنِ الضَّمَّةِ فِي الْمُثَنّى نحوُ: رَاَيْتُ اَباکَ و جاءَنی رَجُلانِ.

٤ ـــ الكسرة وَ تَنُوبُ عَنِ الْفَتحة فِي جَمْعِ الْمؤنَّثِ السّالِم نحوُ: رَاَيْتُ الْمسْلِماتِ.

٥ ـــ الفتحة وَ تَنُوبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فی غَيرِ الْمُنْصَرِف نحوُ: مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ[١] .

---

١. تَوْضيحاتٌ: ١ ـــ اَلاَسْماء السِّتَّةُ هِيَ: اَب، اَخ، حَم، هَن، فَم، ذو (بِمَعْنی صاحِب). وَ يُشْتَرَطُ فی إِعْرابِ هٰذِهِ بِما مَرّ اَنْ تكونَ مُفْرَدَةً (لامُثَنّی وَ لاجَمْعاً) مُكَبَّرَةً (لامُصَغَّرَة) مُضافَةً اِلی غَيرِ ياء الْمُتَكَلِّمِ وَ اَنْ يَكُونَ الْميمُ مِنْ فَم مَحْذوفَةً وَالاّ لا تُعْرَب بما سَبَق نحوُ: رَاَيْتُ اَبَوَيْن، جاء اُخَيک، جاءَ اَبي، يَنْطِقُ فَمُکَ الْحِكْمَةَ، وكقول الشاعر:

اَبُونا اَبٌ لو كانَ لِلنّاسِ كُلِّهِم ‌ ‌ ‌ اَباً واحِداً اَغْناهُم بِالْمَناقِبِ

٢ ـــ اَلْمُلْحَقُ بِالْمُثَنّى ـــ وَهُوَ: اِثْنانِ، اِثْنَتانِ، ثِنْتانِ، كِلا، كِلْتا ـــ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُثَنّى فِي الإِعراب. وَ يَشْتَرِطُ فی كِلاو كِلْتاَ الإِضافَةُ اِلی ضَميرِ الْمُثَنّی نحوُ: جاء زيدٌ وَ بَكْرٌ كِلاهُما، رَاَيْتُ كِلَيْهِما وَ قُلْتُ لِكِلَيْهِما. وَالاّ لايُعْرَبانِ بمامَرّ نحوُ: جاء كِلا الرَّجُلَيْنِ، رَاَيْتُ كِلاَ الرَّجُلَيْن، مَرَرْتُ بِكِلاَ الرَّجُلَيْن.

٣ ـــ اَلْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِم حُكْمُهُ حُكْمُ الْجَمْعِ فِي الإِعْراب وَ كَذا الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السّالِم حُكْمُهُ حُكْمُه فی إِعْرابه.

٤ ـــ غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ اِسْمٌ مُعْرَبٌ لايَدْخُلُهُ الْكَسْرَةُ ولا التَّنوين، تَنْوينُ التَّمَكُّنِ وَ اَسْبابُ مَنْعِ الصَّرْفِ اَرْبَعَةٌ هِيَ الْعَلَمِيَّةُ وَ الْوَصْفِيَّةُ وَ اَلِفُ التَّأنيث وَصيغَةُ مُنْتَهَی الْجُموع. ثُمَّ الفُ التّانيث تمنَعُ الصَّرفَ مطلقاً والبَواقی مشروطةٌ كمايلی:

الف ـــ تُوجِبُ الْعَلَمِيَّةُ عَدَمَ انْصِرافِ الإِسْمِ بِشَرْطِ: ١ ـــ اَنْ يَكُونَ مَخْتوماً بِاَلِفٍ وَ نونٍ زائِدَتَيْن نحوُ: عُثْمان ٢ ـــ اَوْيَكونَ عَلی وَزنِ الْفِعْل نحوُ: اَحْمَد و يَزيد ٣ ـــ اَو يَكُونَ مُرَكَّباً تَرْكيبَ مَزْجٍ ولم يَكُ مبنياً نحوبعلبك وَبيْتَ لَحْم دون

←

* السؤال *

١ ــ ماهُوَ الْمُعْرَبُ وَ الْإِعْرابُ وَ الْمَبْنِيُّ وَالْبِناء؟
٢ ــ ماهُوحَقُّ الإسْمِ؟ اَلْإِعْرابُ اَوِ الْبِناء؟ وَ لِماذا؟
٣ ــ كَمْ هِيَ اَنْواعُ إعْرابِ الإسْمِ وماهِيَ؟ وَ ماهِيَ الْعَلائِمُ الْاَصْلِيَّة لِإعْرابه وَ ماهِيَ الْعَلائِمُ الْفَرعِيَّةُ لَه؟ وَ ما هِيَ مَوارِدُ كُلٍّ مِنَ الْفَرْعِيَّة؟
٤ ــ غَـيْرُ الْـمُنْصَرِفِ ماهُو وَ بِـمَ يَصيرُ الإسْمُ غَيْرَ الْمُنْصَرِف وَ مَتى يَنْصَرِفُ غَيْرُ الْمُنْصَرِف؟

سيبَوَيْه وقولَوَيْه ٤ ــ اَو يَكونَ مَعْدولاً نحوُ: عُمَر فَإنَّهُ مَعْدُولٌ عَنْ عامِرٍ وَمِثْلُهُ كُلُّ ما كانَ على وَزْنِه. وَمَعْنَى الْعَدْلِ اَنْ يُشْتَقَّ كَلِمَةٌ مِنْ اُخْرى مَعَ اتِّحادِ الْمَعنى فيهما ٥ ــ اَوْ يَكونَ مُؤنَّثا نحوُ مَرْيَم وجُوزَ(اسمُ بَلْدَة) وسَقَر، الاّ اذا كانَ ثُلاثِيّاً ساكِنَ الْوَسَطِ غيرَ اَعْجَمِيِّ نحوُ هِنْد فَيَجوزُ فيهِ الصَّرْفُ وَعَدَمُه ٦ ــ اَوْ يَكونَ اَعْجَمِيّاً زائداً على ثَلاثَةِ اَحْرُف نحوُ: إبْراهيم ويعقوب.

ب ــ تُوجِبُ الصِّفَةُ مَنْعَ الصَّرف بِشَرْطٍ: ١ ــ اَنْ يَكونَ عَلى وَزْنِ فَعْلان ــ مِمّا يُؤَنَّثُ بالألِف لا بالتّاء ــ نَحوُ سَكْران ٢ ــ اَوْ يَكونَ عَلى وَزْنِ اَفْعَل نَحْوُ أحْمَر و أفْضَل ٣ ــ اَوْ يكونَ معدُولاً وَالوَصْفُ الْمَعْدُولُ في مَوْضِعَيْن: اَلْاَوَّلُ الأعْدادُ عَلى وَزْنِ «فُعال» او «مَفْعَل» و ذٰلِكَ مَعْدولٌ مِنَ الواحِدِ إلَى العَشَرَةِ نحو «اُحاد» أو «مَوْحَد» أي «واحِدٍ واحِد» وهٰكَذا «ثُناء» أو «مَثْنى» إلَى «عُشار» او «مَعْشَر» قالَ تَعالىٰ: اولي أَجْنِحَةٍ مَثْنى وثُلاثَ ورُباعَ (١ ــ فاطر) الثاني لَفْظَةُ «اُخَر» بِمَعْنى «غَيْر» مَعْدُولٌ عَنْ «آخَر» بِفَتْحِ الْخاء كَما في قَوْلِهِ تَعالىٰ: فَعِدَّةٌ مِنْ أيّامٍ اُخَرَ (١٨٤ ــ البقرة).

و إنَّما عَدُّوا «اُخَرَ» مَعْدُولاً عَنْ «آخَر» لِأنَّ قِياسَ أفْعَلِ التَّفْضيلِ الْمُجَرَّدِ مِنْ أل و الإضافَةِ أنْ يُسْتَعْمَلَ مُفرداً مذكّراً مُطلقاً كَما سَبَقَ لٰكِنَّهُمْ حَيْثُ رأوا قَوْلَ الْعَرَب «رَجُلانِ آخَرانِ و رِجالٌ آخَرُونَ و امْرَأَةٌ اُخْرى و امْرأتانِ اُخْرَيانِ ونِساءٌ اُخَرَ» عَدوا كُلَّ هٰذِهِ مَعْدُولاتٍ عَنْ آخَر وَ إنَّما خَصُّوا «اُخَر» بِالذِّكْرِ لِأنَّ «آخَرانِ وَ آخَرُونَ وَاُخْرَيانِ» تُعْرَبُ بِالْحُرُوفِ فَلا تَكُونُ مَوارِدَ لِمَنْعِ الصَّرْفِ وَ «اُخْرى» فيها اَلِفُ التأنيثِ وبِها مُنِعَتْ مِنَ الصَّرْفِ وَ «آخَر» لا عَدْلَ فيهِ وَامْتَنَعَ مِنَ الصَّرْفِ لِلْوَصْفِ وَالْوَزْنِ فَبَقِيَ «اُخَر» لِلذِّكْرِ. وأمّا الأَواخِر والاخريات فلا يستعملان إلّامع اللّام أومع الإضافَة إلى ما فيه الّلام وفقاً للقاعدة في اسم التفضيل.

هذا وقد تَكُونُ لَفْظَةُ «اُخَر» جَمْعاً لِاُخْرىٰ مُؤَنَّثُ آخِرٍ بِكَسْرِ الْخاء مُقابِلُ اَوَّل فَتَكُونُ مَصْروفاً لِأَنَّهُ غَيْرُ مَعْدُول (انظر جامع الدروس ج ٢ ص ٢٢٥).

ج ــ أَلِفُ التَّأنيثِ مَقْصُوراً كانَ اَمْ مَمْدُوداً يَمْنَعُ الصَّرْفَ بِلا شَرْطٍ نحو سَلْمىٰ و عَذْراء و سَكْرىٰ وَ حَمْراء.

د ــ صيغَةُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ تَمْنَعُ الصَّرْفَ بِشَرْطِ اَلاّ تَلْحَقَها التّاء نحو: أَرامِل وَ اَساتيد بِخِلافِ أَرامِلَة وَ أَساتِذَة.

تَنْبيهٌ: المَمْنُوعُ مِنَ الصَّرْفِ إذا اُضيفَ اَوْ دَخَلَهُ أل ــ مُطْلَقاً ــ اِنْصَرَفَ نَحو: «صَلِّ عَلىٰ أَشْرَفِ الْأنبِياءِ وسَلِّمْ عَلَى الْوَصِيِّ الْأفْضَلِ»، وقد يَدْخُلُهُ التنْوينُ لِلإضْطِرارِ أوِ التَّناسُب وَ نَحوه كَقَوْلِهِ: تَبَصَّرْ خَليلي هَلْ تَرىٰ مِنْ ظَعائِنٍ (جَمْعُ ظَعينة وَهي الْهَوْدَج) وَ كَقَوْلِهِ تَعالىٰ: «و يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ و أَكْوابٍ كانَتْ قَواريراً» (١٥ ــ الانسان).

الفصل ۲ ـ الاعراب التقديرى:

قَـدْ يُـقَـدَّرُ الْإِعْـرابُ فِـی الإِسْم وَ لا يَظْهَرُ عَلى لَفْظِه وَ ذلِک فى سَبْعَةِ مَواضِع:

۱ ـ اَلْمَنْقوص،وَ يُقَدَّرُ فيه حَرَكتان اَلضَّمَّةُ وَ الْكَسْرَة نحوُ: اَلْخُلْقُ الْعالِیْ سِلاحٌ لِصاحِبِه فَتَمَسَّکْ بِالْخُلْقِ الْعالِیْ وَتَظْهرُ الْفَتحةُ نحوُ: اِنَّ الْخُلْقَ الْعالِیَ سِلاحٌ لِصاحِبِه.

۲ ـ اَلْمَقْصور، وَ يُقَدَّرُ فيهِ جَميعُ الْحَرَكات كَقولِهِ تَعالى «اِنَّ الْهُدىٰ هُدَى اللّهِ» (۷۳ـ آل‌عمران) و «أَرَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدىٰ» (۱۱ـ العلق).

۳ ـ اَلْمُضافُ اِلى ياءِ الْمُتَكَلِّم، وَ يُقَدَّرُ فيهِ جَميعُ الْحَرَكات نحوُ: هذا كِتابِی، قَرَأْتُ كِتابِی، اِنْتَفَعْتُ بِكِتابِی.

۴ ـ ماوُقِفَ عَلَيْه، وَ يُقَدَّرُفيهِ جَميعُ الْحَرَكات نحوُ: قالَ الْأُسْتاذْ، رَاَيْتُ الْأُسْتاذْ، اِنْتَفَعْتُ بِدَرْسِ الْأُسْتاذْ.

۵ ـ اَلاَسْماءُ السِّتَّة، وَ تُقَدَّرُ فيهاَ الْأَحْرُفُ الْإِعْرابِيَّة عِنْدَالْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: قالَ اَبُوالْحَسَن، رَاَيْتُ أَباالْحَسَن، قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَن.

۶ ـ اَلْمُثَنّى، و يُقَدَّرُ فيهِ الْاَلِفُ الْإِعْرابِیّ عِنْدَ الْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: يَوْمَا الْعيدِ حَرامٌ صَوْمُهُما.

۷ ـ جَمْعُ الْمُذَكَّرِ السّالِم، وَ يُقَدَّرُ فيهِ الواوُ عِنْدَ الإِضافَةِ إلى ياء الْمُتَكَلِّم نحوُ «عَلَّمَنى مُعَلِّمِیَّ» وَ الْواوُ وَالْياء عِنْدَالْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: عامِلُو الْخَيْرِ وَ عامِلِی الْخَيْر وَ هذا الأخيرُفيما اِذا لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُما ـ اَیْ قَبْلَ الْواوِ وَالْياء ـ فَتْحَةٌ وَ اِلاّ تَحَرَّكا بِالْحَرَكَةِ الْمُناسِبَة نحوُ: مُصْطَفَوُ الْقَوْم و مُصْطَفَیِ

الْقَوْم. وَ التَّقديرُ فى مَوارِدِ الْتِقاءِ السّاكِنَيْنِ اِنَّما هُوَ فِى اللَّفْظِ فَقَطْ دُونَ الْكِتابَة[۱].

* السؤال والتمرين *

۱ ــ ماهُوَ الْإِعْرابُ التَّقديرىّ وَ ماهِىَ مَواضِعُهُ فِى الإِسْم؟

۲ ــ هَلِ الْفِعْلُ كَالإِسْم فى كَونِهِ ذاأَنْواعٍ مِنَ الْإِعْراب وَ ذانَوْعَيْنِ مِنَ الْعَلامَة وَذا الْإِعْرابِ التَّقديرىّ؟ بَيِّنْ ذلِكَ وَ اذْكُرِ الْمَوارِد وَ اَعْطِ اَمْثِلَةً عَلَيْها.

الفصل ۳ ــ المبنىّ:

اَلْحروفُ كُلُّها مَبْنِيَّةٌ لِعَدَمِ اخْتِلافِ الْمَعانى فيها وَ الإِسْمُ حَقُّهُ الْإِعْراب كَمامَرَّ فَاِنْ بُنِىَ اسْمٌ فَلِشَبَهٍ فيهِ لِلْحَرْف فِى الْوَضْع ــ اَىْ عَدَدِ الْحُروف ــ اَوِ الْمَعْنى اَوِ الإِسْتِعْمال اَو غَيْرِ ذلك، كَذاقالُوا. وَ الْمَبْنِىُّ قَدْ يَكونُ مَبْنِيّاً عَلَى السّكون نحوُ «مَنْ» وَ قَدْيَكونُ عَلَى الْحَرَكَة نحوُ: «حَيْثُ»، «اَيْنَ»، «اَمْسِ».

وَ الْمَبْنِىُّ عَلى اَرْبَعَةَ عَشَرَ قِسْماً هِىَ: اَلضَّمير، اِسْمُ الْإِشارَة، اَلْمَوصول، اِسْمُ الشَّرْط، اِسْمُ الإِسْتِفْهام، اَلظَّرْف، اَلْكِناية، اِسْمُ الْفِعْل، اَلْمُرَكَّب، اِسْمُ لا لِنَفْيِ الْجِنْس، اَلْمُنادَى الْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَة، اَلْحِكايَة، ما بُنِىَ لِعَدَمِ التَّركيب وَ كَلِماتٌ مُتَفَرِّقَةٌ اُخْرى. فَلْنُوضِحْ هذِهِ بِالْإِجْمال:

---

۱. تَذْكارٌ: اَلْمُعْرَبُ مِنَ الْفِعْلِ هُوَ الْمُضارِعُ فَقَط وَ اَنْواعُ الْإِعْراب فيهِ هِىَ الرَّفْعُ وَ النَّصبُ وَ الْجَزم ــ فَلايُجَرُّ الْفِعل كَما اَنَّ الإِسْمَ لايُجْزَمُ ــ وَلَهُ اَيْضاً علاماتٌ اَصْلِيَّةٌ وَ اُخْرى فَرْعِيَّة. اَمّا الْاَصْلِيَّةُ فَهِىَ الضَّمَّةُ لِلرَّفْع وَ الْفَتْحَةُ لِلنَّصْب وَالسُّكونُ لِلْجَزْم نحوُ: يَضْرِبُ، اَنْ يَضْرِبَ، لَمْ يَضْرِبْ. وَ اَمّا الْفَرْعِيَّةُ فَهِىَ النّونُ و حَذْفُها وحَذْفُ اللّام اَمّا النّون فَتَنُوبُ عَنِ الضَّمَّةِ فِى الْمُثَنَّيات و جَمْعَىِ الْمُذَكَّر وَ واحِدَةِ الْمُخاطَبَة نحوُ: يَضْرِبانِ، يَضْرِبُونَ، تَضْرِبينَ و اَمّا حَذْفُ النّون فَيَنوبُ عَنِ الْفَتْحَةِ وَالسّكونِ فيما ذُكِر نحوُ: اَنْ يَضْرِبا وَلَمْ يَضْرِبا و... وَ اَمّا حَذْفُ اللّامِ فَيَنُوبُ عَنِ السُّكون فِى الصِّيَغ ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ مِنَ المعتَلّ لامُه نحوُ: لَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْوِ، لَمْ يَدْعُ.

وَ يُعْرَبُ الْمُضارِعُ تَقْديراً اَيضاً وَذلِكَ فِى الصِّيَغ ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ مِنَ المعتَلّ اللّام تُقَدَّرُ الضَّمَّةُ فى الْواوِىّ وَالْيائىّ، وَالضَّمَّةُ وَالْفَتْحَة فِى الْاَلِفِىّ نحوُ يَدْعو، يَرْوى، يَرْضى وَ اَنْ يَرْضى، هذا مُحَصَّلُ ما مَرَّ فى تَضاعيفِ بابِ الْفِعْل.

* السؤال *

كَمْ هِـيَ وَماهِيَ أقْسامُ الْمَبْنِيِ وَلِمَ يُبْنَى الإسْمُ وَيُعْدَلُ فيهِ عَنِ الإعْرابِ الَّذي هُوَ حَقُّهُ؟

١ ــ الضمير: اِنَّ جَميعَ الصِّيَغِ مِنْ جَميعِ اَقْسامِ الضمير مَبْنِيَّةٌ و بَديهٌ اَنَّ مايُرىٰ مِنَ الْحَرَكَةِ في هاءِ الضَّمير وَغَيْرِه لَيْسَ بِاِعرابٍ لِاَنَّها لا تَكُونُ مِنْ جَهَةِ اخْتِلافِ الْعَوامل كَمامَرَّ.

٢ ــ اسمُ الاشارة: وَيُعْرَبُ مِنْهُ الْمُثَنَّياتُ مِنَ القريبِ والمتوسّط، وَالْباقي مَبْنِيٌّ كماسَبَق.

٣ ــ الموصول: وَيُعْرَبُ الْمُثَنَّياتُ مِنه وَالْباقي مَبْنِيٌّ كَمامَرَّ. وَمِنَ الْمَوْصولاتِ الْمُشْتَرَكَة ايضاً يُبنى «أيُّ» في بَعْضِ الْحالات. تَوْضيحُ ذٰلِك اَنَّهُ يُبْنىٰ عَلَى الضَّمِّ اِذا اُضيفَ وَكانَتْ صِلَتُهُ جُمْلَةً اِسْمِيَّةً صَدْرُها ــ اَىْ جُزْؤُها الْاَوَّل ــ ضميرٌ مَحْذوف كَقَوْلِهِ تَعالى: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيّاً (٦٩ــمريم) وَيُعْرَبُ اِذا فُقِدَ بَعْضُ تِلْكَ الشّروط، كَاَنْ يكونَ صَدْرُ صِلَتِها مَذكوراً نحوُ: سَيَسْعَدُ اَيُّهُم هُوَمُجِدٌّ وَحَسِّنْ اَيَّهُم هُوَمُجِدٌّ وَادْعُ لِاَيِّهم هُوَ مُجِدٌّ، اَو يكونَ غيرَمُضافَةٍ نحوُ: سَيَسْعَدُ اَيٌّ مُجِدٌّ اَو اَيٌّ هُوَمُجِدٌّ وهكذا...

* السؤال والتمرين *

هَلِ الْمَبْنِيُّ مِنَ الضَّميرِ وَالْمَوصُولِ وَ اسْمِ الْإشارَة جَميعُ اَلْفاظِها؟ بَيِّنْ ذٰلِک وَ مَثِّلْ عَلَيْها.

۴ ـ اسمُ الشرط: اَسْماءُ الشَّرْطِ اَحَدَ عَشَر هِیَ: مَنْ، ما، مَتی، اَیُّ، اَنـیٰ، اَیْـنَ، اَیـانَ، کَـیْـفَـمـا، حَـیْـثُما، مَهْما و اِذْما نحوُ: مَنْ یَعْمَلْ سوءاً یُجْزَ به (۱۲۳ـالنساء) وَ مـاتَـفْـعَـلوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ بِهِ عَلیم (۲۱۵ـالبقره). وَ اَسْماءُ الشَّرْطِ مَبْنِیٌّ کُلُّها اِلاّ «اَیُّ» فَاِنَّـهُ یُعْرَبُ مُطْلَقا[1].

۵ ـ اسم الاستفهام: اَسْماءُ الإِسْتِفْهامِ اَیْضاً اَحَدَ عَشَر و هِـیَ: مَنْ، مـا، مَـتـی، اَیُّ، اَنـیٰ، اَیْـنَ، اَیـانَ، کَـیْـفَ، کَـمْ، مَنْ ذا و ماذا نحوُ: مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ؟ (۶۱ـ عنکبوت) و: مالکُم لا تُؤمِنُون؟ (۸ـالحدید) وَهکذا... وَاَسْماءُ الإِسْتِفْهام اَیْضاً مَبْنِیٌّ کُلُّها اِلّا «اَیُّ» فَاِنَّـهُ یُعْرَبُ مُطْلَقاً[2].

السؤال والتمرین

۱ ـ اَتَـتَّـحِدُ اَسْـماءُ الـشَّرْطِ مَـعَ اَسْماء الإِسْتِفْهام اَمْ تَخْتَلِفُ اَمْ یَتَّحِدُ بَعْضٌ وَ یَخْتَلِفُ بَعْض؟ بَیِّنْ ذلِک.

۲ ـ اَیُبْنیٰ جَمیعُ اَسْماء الشَّرْطِ وَ الإِسْتِفْهام اَمْ بَعْضُها؟ بَیِّنْ ذلِک.

۶ ـ الظرف:[3] اَلظُّرُوفُ الْمَبْنِیَّةُ سِتَّةَ عَشَرَ وَ هِـیَ: حَیْثُ، لَـدُنْ، لَدی، اَیْـنَ، هُـنـا و اَخَـواتُـه، اِذْ، اِذا، اَمْـسِ، مُـذْ، مُنْذُ، قَـطُّ، لَمّا، مَتیٰ، اَیانَ، اَلآنَ، اَنـیٰ[4].

---

۱. مَنْ اِسْمُ شَرْطٍ لِلْعاقِلِ وَ ما وَ مَهْما لِغَیْرِ الْعاقِلِ وَ مَتی وَ اَیانَ وَ اِذْ ما لِلزَّمان وَ آنی وَ اَیْنَ وَحَیْثُما لِلْمَکان وَ کَیْفما لِلْکَیْفِیَّة وَ مَعْنی اَیِّ بِحَسَبِ الْقَرینَة نحوُ: اَیاً تَضْرِبْ اَضْرِبْ، اَیاً تَلْبَسْ اَلْبَسْ و...

۲. وَ فِی الإِسْتِفْهامِ اَیْضاً یکونُ مَنْ لِلْعاقِلِ و ما لِغَیْرِ الْعاقِلِ وَ مِثْلُهُما مَنْ ذا وَ ماذا کَمامَرَّ وَ مَتی وَ اَیانَ لِلزَّمان اِلاّ اَنَّ اَیانَ یَخْتَصُّ بالزَّمانِ الْمُسْتَقْبَل وَ اَیْنَ لِلْمَکانَ وَ آنی وَ کَیْفَ لِلْکَیْفِیَّة وَ کَمْ لِلْعَدَد وَ مَعْنی اَیُّ بِحَسَبِ الْقَرینَة نحوُ: «اَیُّکُم زادَتْهُ هذِهِ ایماناً» (۱۲۴ـ التوبة)، «فَبِاَیِّ حَدیثٍ بَعْدَاللّهِ وَ آیاتِهِ یُؤمِنُون؟» (۶ـ الجاثیه) وهکذا...

۳. اَلظَّرْفُ هُوَ ماکانَ زَماناً لِشَیء اَو مَکاناً لَهُ.

۴. اَلْخَمْسَةُ الْاُوَلُ لِلْمَکان وَ الْعَشَرَةُ بَعْدَها لِلزَّمان وَالْاَخیرُ وَ هُوَ آنی مُشْتَرَکٌ بَیْنَهُما نحوُ: «وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام وَ حَیْثُ ما کُنْتُم فَوَلّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَه» (۱۵۰ـ البقرة) «وَ اذْکُروا نِعْمَةَ اللّهِ ←

تنبيهٌ: يُعْرَبُ «اَمْسِ» اِذا دَخَلَهُ «اَل» اَواُرِيدَ بِهِ مُطْلَقُ الْيَومِ الْماضى لاَالسّابِقُ عَلَى الْيَومِ الْحاضِرِ نحوُ: كانَ الْاَمْسُ اَوَّلَ الشَّهْرِ، ونحوُ: كُلُّ يومٍ يَصيرُ اَمْساً. وَ الظَّرْفُ الْمَبْنِىُّ يُقالُ لَهُ «غَيْرُ الْمُتَصَرِّف» كَما يُقالُ لِلْمُعْرَبِ مِنْه «اَلْمُتَصَرِّف»[1].

* السؤال *

ماهُوَ الْمُتَصَرِّفُ وَ غَيرُ الْمُتَصَرِّف مِنَ الظَروف وَ ماهِىَ اَلفاظُ كُلٍّ مِنْهُما؟

٧ ــ الكنايه: وَ هِىَ التّعبيرُ عَن شَىْءٍ مَعْلومٍ عِنْدَ الْمُتَكَلِّم بِلَفْظٍ غَيْرِ صَريح لِئَلاّ يَتَعَيَّنَ عِنْدَ الْمُخاطَب وَ الْمَبْنِىُّ مِنْها خَمْسَةٌ هِىَ: كَمْ، كَاَىِّ (كَاَيِّنْ)، كَذا، كَيْت، ذَيْت.

يُكَنّى بِكَمْ عَنِ الْعَدَد نحوُ: كَمْ رَجُلٍ رَاَيْتَ وَ كَمْ كُتُبٍ قَرَأتَ وَ كَمْ مِنْ يَوْمٍ اَتَيْتَ. وَ كَمْ هذِهِ تُسَمّى بِكَمِ الْخَبَرِيَّة يُرادُ بِهَا الإِفْتِخار وَ التَّكثير وَ هِىَ غيرُكَمِ الإِسْتِفْهامِيَّة.

وَ يُكَنّى بِكَاَىٍّ اَيْضاً عَنِ الْعَدَد نحوُ: وَ كَاَىٍّ مِنْ نَبِىٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثير (١٤٦/ آل‌عمران).

وَيُكَنّى بِكَذا عَنِ الْعَدَد وَ غَيْرِه وَ تُسْتَعْمَلُ اِمّا مُفْرَدَةً نحوُ: عِنْدى كَذادِرْهَماً اَوْمُرَكَّبَةً نحوُ: قَرَأتُ كَذا كَذا كِتاباً اَو مَعْطوفاً عَلَيْها نَحُو: قُلْتُ كَذا وَ كَذا.

وَ يُكَنّى بِكَيْتَ عَنِ الْقَولِ اَوِ الْفِعْل وَ تُسْتَعْمَلُ اِمّا مُرَكَّبَةً اَو مَعْطوفاً

عَلَيْكُم اِذْ كُنْتُم اَعْداءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلوبِكُم» (١٠٣ــ آل‌عمران)، «اَنّى جِئْتَ» بِمَعْنى مَتى جِئْت، «اَنّى تَذْهَبْ اَذْهَبْ» بِمَعْنى اَيْنَ تَذْهَبْ اَذْهَبْ. وَ قَدْ يَكُونُ «اَنّى» بِمَعْنى «مِنْ اَيْنَ» كَقَوْلِهِ تَعالى: «يا مَرْيَمُ اَنّى لَكِ هذا»، (٣٧ــ آل‌عمران).

١. اَلظّروفُ الْمُعْرَبَةُ (اَىِ الْمُتَصَرِّفَة) هِىَ: يَوْم، مُدَّة، سَنَة، فَوْق، تَحْت، يَمين، يَسار، قُدّام، وَراء، بَيْت وَنَحْوُها مِنَ الْاَمْكِنَة و الازمان.

عَلَيْهاء، وَ مِثْلُها ذَيْتَ فى جَميعِ ذلِک نحوُ قالَ كَيْتَ كَيْتَ، فَعَلَ ذَيْتَ وَ ذَيْتَ[1].

*** السؤال ***

ماهِىَ اَلفاظُ الْكِنايَة وَ عَمّا يُكَنّى بِكُلٍّ مِنْهُما؟

۸ ـ اسم الفعل: هُوَ ماناب عَنِ الْفِعْلِ مَعْنًى وَ عَمَلاً ولانظيرَ لهُ فى اوزانِ الافعالِ اَوْ يقبَلُ بعضَ خواصِّ الاسمِ إنْ كانَ له نظيرٌ مِنْ وزنِ الفعلِ فَيُقالُ لَـهُ الإسْم مِنْ جِهَةِ عَدَمِ تَصَرُّفِه تصَرُّفَ اْلاَفْعال وَ قَبُولِهِ بَعْضَ خَواصِّ اْلاَسْماء وَ يُقالُ لَهُ الْفِعْلُ مِنْ جِهَةِ الْمَعْنى وَ الْعَمَل. وَ يُقْسَمُ مِنْ حَيْثُ الْمَعْنى اِلى ثَلاثَة:

الف) الماضى: وَلَهُ خَمْسَةُ اَلْفاظٍ هِىَ: «هَيْهاتَ» (بِتَثْليثِ التّاء) وَ «شَتّانَ» بمعنى بَعُدَ، «سَرْعانَ» (بتَثْليثِ السّين) و «وَ شْكانَ» (بِتَثْليثِ الْواو) بِمَعْنى أسْرَعَ، «بَطآنَ» بِمَعْنى أَبْطَأ و يَجِبُ اَنْ يَكُونَ فاعِلُ «شَتّانَ» مُثَنًّى و يَقَعَ بَعْدَهُ اِمّا بِلافَصْلٍ نَحْو «شَتّانَ الرَّجُلانِ» اَو مَعَ فَصْلِ «ما» اَو «مابَيْنَ» نحوُ «شَتّانَ مازيدٌ و بَكْرٌ» اَو «شَتّانَ ما بيْنَهُما».

ب) المضارع: وَلَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ لَفْظاً وهِىَ: «آهْ» و «أُوْهْ» و «أَوَّهْ» (بفتح الواو و كسره) بمعنى اَتَوَجَّعُ، «اُفٍّ» بمعنى أتَضَجَّرُ، «بَجَلْ» و «قَدْ» و «قَطْ» (و كثيراً ما يُزادُ عَلَيْهِ فاءٌ لِلزّينَة و يُقال «فَقَطْ») بمعنى يَكْفى، «بَخْ» و «بَخٍّ» و «بَهْ» بمعنى اَمْدَحُ او اَتَعَجَّبُ، «زِهْ» بمعنى اَسْتَحْسِنُ، «وا» وَ «واهاً» و «وَىْ» و «وَيْکَ» بمعنى اَتَلَهَّفُ.

---

۱. وَلَهُم اَلفاظٌ مُعْرَبَةٌ اَيْضاً لِلْكِنايَة مِنْها «بِضْع» وَ «بِضْعَة» لِلْعَدَد مِنَ الثَّلاثَةِ اِلَى التِّسْعَة كَقَوْلِهِ تَعالى: «غُلِبَتِ الرّومُ... فى بِضْعِ سِنينَ» (۱ ـ الرّوم) وَمِنْها «نَيِّف» بتشديد الياء وقد يُسَكَّنُ ويقال «نَيْف» ـ لِما بَيْنَ عَقْدَيْنِ مِنَ الْعَدَد نَحْوُ: عشرونَ و نَيِّف، ثلاثون و نَيِّف وهكذا... وَ مِنْها «فُلان» لِلْمذكّرِ الْعاقِل و «فُلانَة» لِلْعاقِلَة وهذانِ يَجْرِيانِ مَجْرَى الْعَلَم فَلا يَدْخُلُهُما اَل وَ لا تَنْصَرِفُ «فُلانَة» لِلْعَلَمِيَّةِ وَ التَّأْنيث.

ج) الامر: وَ لَهُ ما يَقْرُبُ من ثَلا ثينَ لَفْظَةً هِيَ: «اِلَيْکَ» بِمَعْنى أبْعُدْاذا عُـدِّيَ بـ «عَنْ» نَـحوُ «اِلَيْکَ عَنّي» و بمعنى خُذْ اِذاعُـدِيَ بنَفْسِه نحو «اِلَيکَ الْكِتابَ» اَىْ خُـذْهُ، «عَلَيْکَ» بِمَعْنىٰ اِلْزَمْ، «اَمامَـکَ» بمعنى اِحْـذَرْ، «آمينَ» بـمـعـنى اِسْتَجِبْ، «رُوَيْدَ» (وَ قد تلحقه كافُ الخِطاب وَيُـقال «رُوَيْدَكَ») بـمـعـنـى أمْـهِـلْ، «صَـهْ» (وقـد تَلْحَقُه تَنْوينُ التَّـنكير وَيُقال «صَهٍ») بمعنى أُسْـكُتْ، «مَـهْ» (وَ قَـدْ يُـقالُ «مَهٍ» مُلْحَقاً بِـهِ تَنْوينُ التّنكير) بمعنى أكْفُفْ، «عِـنْـدَكَ» و «دُونَـکَ» و «لَدَيْـکَ» و «ها» و «هاکَ» بمعنى خُـذْ، «بَـلْهَ» بـمعنى دَعْ و اتْرُکْ، «حَيَّ» و «حَـيَّهَلْ» و «حَيَّهَلا» (وَ قَـدْ يُـقْرَءُ الآخيرُ مُنَـوَّناً و يُـقـال «حَيَّـهَلاً») بـمعنى اَقْبِلْ و عَجِّلْ، «هَيا» و «هَيا هَيا» و «هَـلُمَّ» (وقد يُـصَرَّفُ هلـمّ و يُقال: هَـلُمَّ هَلُمّا هَلُمّوا هَلُمّي هَلْمّا هَلْمُمْنَ) و «هَيْتٍ» (بفتح الـهـاء و كـسره و بتثليث التاء) بمعنىأسْرِعْ و قد تستعمل «هلُمَّ» متعدّيةً فـتكَونُ بـمـعـنـى اُحْـضُـرْ و مِـنْهُ قولُه تَعالىٰ «هَلُمَّ شُـهَداءَكُمْ» (۱۵۰ــالانعام)، «ايهٍ» بِمَعْنىٰ اِمْـضِ فِــى حَديثِک اوفِعْلِكَ، «أرَأيْتَکَ» بِمعنى اَخْبِرنى، «وَراءَکَ» بِمعنى تَـأَخَّرْ، «مَـكـانَـکَ» بمعنى اُثْبُتْ و... و منها وَزْنُ «فَعالِ» مِنْ اكْثَرِ الافعالِ الـثُّلا ثِيَّـه نـحوُ «نَـزالِ» بـمـعنى اِنْزِلْ، «قَتّالِ» بمعنى اُقْتُلْ، و شَذَّ مِنْ مَزيدِ الثُّلا ثِيّ نَحوُ «دَراکِ» بمعنى اَدْرِکْ و «بَدارِ» بِمعنىبادِرْ و هكذا...

تنبيهان: ۱ــ مَا اخْتَتَم بِكافِ الْخِطاب مِنْ اَسماءِ الْاَفعالِ يَتبدَّلُ فيه حَرْفُ الْـخِطـابِ بِـتَبَـدُّلِ الْـمُخاطَب يُقال: اِلَيـکَ اِلَيْـكُمُا اِلَيْكُم... عَلَيْکَ عَلَيْكُما عَلَيْـكُم.... وَ هكَـذا...

۲ ــ عَــدَّ بَـعضُهم مِن اَسماء الاَفْعال نَحو «تَعالَ» بِمَعْنىٰ جِئْ و أَسرِعْ و «هـاتِ» و «هـاءِ» بـمـعنى ايتِ به،«هاءَ» بمعنى خُـذْ، «هَيِّ» بمعنى اَسْرِعْ وَ كُـلُّهـا اَفْعالٌ غيرُ متصرِّفَةٍ بناءً عَلىٰ ما اخْترناهُ من تَعْريفِهِما.

* السؤال والتمرين *

۱ ــ ماهِيَ اَقْسامُ اسْمِ الْفِعل وَكَمْ هِيَ اَلفاظُ كلٍّ؟ أُدْرُجْ مِنْ كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَةَ اَلْفاظٍ فِي جُمَلاتٍ.

۲ ــ تَرْجِمِ الْجُمَلَ التّابِعَةَ: اِيهِ اَيُّها الْفُكاهِيَ، هاکَ جَزاءَالْاَمانَة، وَراءَکَ يا غلام، مَكانَکَ وَ اِلاّ تُصْرَعْ صَرْعَةَ هَوان، آهْ مِنْ هذِهِ الْمُصيبَةِ الْفادِحة، هَيْهاتَ بَيْنَ الجِدِّ و الْمُجُونِ، شَتّانَ بَيْنَ الْفَريقَينِ فى النَّدیٰ[1]، اَمامَکَ لاَ تَخْشَ مَلامَةَ لائِمٍ، يا سَرْعانَ ماكانَ طَرَبى عِنْدَ لقاءِک، هاکَ ما عِنْدى، هَيّا اِلى نادِی الكِرام، اُفٍّ من هذِهِ الدُّنيا الْغَدّارَة، اِلَيْکَ عَنّى اَيُّها الْمُداهِن، اِلَيْکَ رَسْمى يا عُنْوانَ الْوَفاء، هَيُّوابنا اِلى حَيْثُ الأُنْسِ و الصَّفا، رُوَيْدَ آخاکَ فِي السَّفَر، بَلْهَ التَّوانى اِنَّهُ آفَةُ الْفَلاح، دُونَکَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَةٍ، عَلَيْکَ بِاَخِي النُّصح فى آوِنَةِ الْمِحَن، عَلَيْکَ اَخاکَ اِنَّهُ مَوْرِدُ عَزائِکَ فِي الشَّدائِد، زِهْ يا قارِئَ الْقُرآن، بَداراَيُّها الطُّلاب (اِقتباسٌ مِن مَبادِئ الْعَرَبِيَّة ج-٤).

۹ ــ المركّب: وَالْمُرادُ بِــــه هُنا الْمُرَكَّبُ الْمَزْجِىُّ

فَاِنَّهُ اِنْ كانَ عَدَداً(وَهُوَ مِنْ «اَحَدَعَشَرَ» اِلى«تِسْعَةَ عَشَرَ») بُنِیَ جُزءاهُ عَلَى الفَتْحِ اِلّا الجُزْءَالاوّلَ فى مَوْرِدَيْن:

۱) فى «اِحْدیٰعَشَرَةَ» و «حادى عَشَرَ» و «ثانى عَشَرَ» فِاِنَّهُ فى هذه الْمَواضِعِ الثّلاثة يُبنیٰ على السُّكون.

۲) فى «اثناعَشَرَ» وَ «اِثْنَتا عشَرَةَ» فاِنّه فيهما يُعْرَبُ اِعْرابَ الْمُثَنّیٰ[2].

وَاِنْ كانَ ــ المركّبُ الْمَزْجِیُّ ــ غَيْرَالْعَدَد فالجزءُ الأوّل يُلفَظُ على ما رُكِّب عليه، والثانى يُبنى على الكسرِإن كانَ «وَيْهِ» ويُعرَبُ اعراب غيرالمنصرِف إن كانَ غيرَه نَحْوُ «بَعْلَبَك» وَ «نيويُورْك»[3].

---

۱. كلمةُ «ما» قبلَ «بيْن» مقدرةٌ هنا (اُنظُرْ لسانَ العربِ وتاجَ العروسِ مَبدأ «شَتَّ»).

۲. وفى حكم الإثنَيْنِ الثِّنْتانِ مُطْلَقا.

۳. يُناسِبُ الْمَحلَ بَحثٌ عَنِ الْعَدَدِ فنقُول: اَلْعَدَدُ على قِسْمَيْن اَصْلِیّ وَ ترتيبىّ فَالْاَصْلِیُّ مادَلَّ على عَدَدِ الْاَشياء نَحْوُ واحِد، اِثْنَيْن، ثَلاثَة و... وَ التَّرتيبىُّ مادَلَّ على مَرْتَبَتِها نحوُ اَوَّل، ثانى، ثالِث و... وَ كُلٌّ مِنْهُما على اَرْبَعَةِ اَقْسامٍ: ۱ ــ اَلْمُفْرَد وَهُوَ مِن الواحِد اِلى الْعَشَرَة فى الْاَصْلِیّ وَمن الاَوّلِ اِلى العاشِرفى التَّرتيبىّ وَكذا الْمِائَةُ وَ

• •

←

الْأَلْف فيهما ٢ ـ الْمُرَكَّب وَهُوَ مِنْ اَحَدَ عَشَرَ اِلى تِسْعَةَ عَشَرَ فى الْأَصْلِيّ وَمِن حادى عَشَرَ اِلى تاسِعَ عَشَرَ فى التَّرتيبيّ ٣ ـ الْعَقْد وَهُوَ عِشْرون وَثَلاثُون اِلى تِسْعين فى الْأَصْلِيّ وَالتَّرتيبيّ مِنْ دونِ فَرْقٍ ٤ ـ الْمَعْطوفُ وَهُوَ مِنْ واحِدٍ وَعِشْرينَ اِلى تِسْعَةٍ وَتِسْعينَ فى الْأَصْلِيّ وَمِن حادى وَعِشْرينَ اِلى تاسِعٍ وَتِسْعين فى التَّرتيبيّ.

ولا بُدَّ مِنْ ذِكْرِ مَعْدودٍ مَعَ الْعَدَدِ اِمّا قَبْلَهُ نحو «السَّماواتِ السَّبْعِ» (٨٦ـ المؤمنون) أو بَعْدَهُ نحو سَبْعَ سَمٰواتٍ (٣ـ الملك) والمُهِمُّ هُنا لِحاظُ حالِ الْعَدَدِ والمَعْدودِ فى جِهاتٍ ثَلاثٍ هُنَّ: ١) الإعراب ٢) الإفْرادُ وَالْجَمْع ٣) التَّذْكيرُ والتأنيث،فَتَقُولُ فى الْعَدَدِ الْأَصْلِيّ:

إذا ذُكِرَ الْمَعْدودُ بَعْدَ الْعَدَدِ ـ ويُسَمّى إذاً بِالتَّمْييز ـ فَحُكْمُهُما مايَلى:

اَوَّلاً (مِنْ جَهَةِ الإعْراب) يُجَرُّ الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى الْعَشْرِ وَمَعَ المِائَةِ و الْأَلْف و مُثَنّاهُما و جَمْعِهِما و يُنْصَبُ فى غَيْرِهِا مُطْلَقاً (وَلْيُلاحَظْ أنْ لا معدودَ بَعدَ الْواحِدِ و الإثْنَيْنِ فى كَلامِهِمْ بَلْ يَقُولُونَ دائماً «اَلرَّجُلُ الْواحِدُ» مَثَلاً «الْمَرأتانِ الإثْنَتانِ أوِ الثِّنْتانِ» وَنَحْوِ ذلِك) و تَأْتى الأَمْثِلَةُ عَنْ قَريبٍ فى الْجَهَةِ الثّالِثَةِ.

ثانِياً (مِنْ جِهَةِ الإفْرادِ والجمع) يُجْمَعُ المَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى الْعَشْرِ إلاّ إذا كانَ الْمَعْدُودُ «مِائَةً» و يُفْرَدُ فى غَيْرِ ذلِكَ مُطْلَقاً و الأَمْثِلَةُ تَأْتى فى الْجَهَةِ التّالِيَةِ.

ثالِثاً (مِنْ جِهَةِ التَّذكيرِوالتانيثِ) فَالعَدَدُ إنْ كانَ مفرداً كانَ بِالعَكْسِ مِنَ الْمَعْدُودِ نحو ثَلاثَةُ رِجالٍ و ثَلاثُ نِساءٍ قالَ تَعالىٰ: سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وثَمانِيَةَ أيّام (٧ـ الحاقّة) و إنْ كانَ مُرَكَّباً فَالْجُزْءانِ فى أَحَدَ عَشَرَ و إثْنىٰ عَشَرَ يُوافِقانِ الْمَعْدُودَ و أمّا الْبَواقى فَالْجُزْءُ الأَوَّلُ يُخالِفُ الْمَعْدُودَ وَ الثّانى يُوافِقُهُ نحو أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً (٤ ـ يوسف) إثْنَتا عَشَرَةَ عَيْناً (٦٠ ـ البقرة) وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً وثَلاثَ عَشْرَةَ إمْرأةً. و إنْ كانَ عَقداً كانَ عَلىٰ حالٍ واحِدٍ وكَذا الْمِائَةُ و الْأَلْف و مُثَنّاهُما و جَمْعُهُما نحوعِشْرُونَ رَجُلاً أو امْرَأةً، مِائَةُ رَجُلٍ أوامْرَأةٍ، أَلْفُ رَجُلٍ أو امْرَأةٍ، مِائَتا رَجُلٍ أوامْرَأةٍ، أَلْفا رَجُلٍ أو امْرَأةٍ، مِئاتُ أو آلافُ رَجُلٍ أو امْرَأةٍ. وَ إنْ كانَ مَعطُوفاً فَالْجُزْءُ الأَوَّلُ يُذَكَّرُ و يُؤَنَّثُ عَلىٰ حَدِّ ماذُكِرَ فِى الْجُزْءِ الأَوَّلِ مِنَ الْمُرَكَّب وحُكْمُ الثّانى حُكْمُ الْعُقُودِ نَحوُثلاثَةٌ وعِشْرون كَبْشاً وتِسْعٌ و تِسْعونَ نَعْجَةً.

فَقَدْ ظَهَرَ أنّا نَحْكُمُ عَلَى الْمَعْدودِ بِمَا اقْتَضاهُ الْعَدَدُ الأَصْلِيُّ فِى الْجِهَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ ونَعْكِسُ الأَمْرَ فى الْجَهَةِ الثّالِثَةِ، هذا إذاجىء بالمعدود بعدَ العدد فإن قُدِّمَ عليه توافقا فى الاعراب وفى الافرادِ والتثنية والجمع. وأمّا من جهة التذكيروالتأنيث فَيُراعى فيهما ما ذُكرآنفاً فى تأخر المعدود عن العدد. وَلْيُلاحَظْ أنّهما يتوافقان ايضاً فى التعريف والتنكير مطلقا تقول: رجلٌ واحد، مَرْأتانِ اثنتان، الخُلفاءُ الثلاث، الأدلّة الاربعة، الصَّلواتُ الخمس، الرَّكَعاتُ الواحِدَة والخَمْسون وهكذا...

وَ أمّا التَّرتيبيّ فَإنْ ذُكِرَ الْمَعْدودُ قَبْلَ الْعَدَدِ تَوافَقا فِى الْجِهاتِ الثَّلاثِ ـ لأنّهما بِمَنْزِلَةِ النَّعْتِ والْمَنْعوتِ ـ عَدَا الْعُقُودِ وَ الْمِائَةِ و الْأَلْف و مُثَنّاهُما و جَمْعِهِما فى التَّذكير والتّأنيثِ تَقُولُ قَرَأْتُ الدَّرْسَ الأَوَّلَ، كَتَبْتُ الْمَقالَةَ الْخامِسَةَ، الْفَصْلُ الْخامِسَ عَشَرَ، اَلدَّوْرَةُ التّاسِعَةَ عَشْرَةَ، اَلْبابُ الثانى وَ الْعِشْرُونَ، اَلسَّنَة الثّالِثَةُ والْخَمْسُونَ، اَلْيَوْمُ الأَرْبَعونَ،اَللَّيْلَةُ الأَرْبَعُونَ، الْعامُ الْمِائَةُ، اَلسَّنَةُ الأَلْفُ، و... وَ إنْ ذُكِرَ المعدودُ بَعْدَ الْعَدَدِ فَ:

أ) جُرَّ بِاِضافَةِ الْعَدد اِلَيْه إذا كانَ مُفْرداً وبِـ «مِنْ» إذاكان مُرَكَّباً أو عَقداً أو مَعطوفاً.

←

* السؤال والتمرين *

۱ ــ ماهِيَ أقسامُ الْمُركّب وَ ماهُوَ حُكْمُها فِى الإعْراب وَ الْبِناء؟

---

۲) هُوــ اى المعدود ــ جمعٌ أواسمُ جَمْعٍ دائماً.

۳) تَوافَقا فِى التَّذكيرِ وَ التأنيثِ دائماً تَقُول: أوّلُ الْقَوْمِ، أُولَى النّساء، عاشِرُالرِّجال، الْخامِسَ عَشَرَ مِنَ الرِّجالِ، اَلتّاسِعَةَ عَشَرَةَ مِنَ النّساءِ، اَلثّالِثُ و العِشرونَ من رَمَضان و هكذا... وقد يقالُ «ثالِثُ ثَلاثَةٍ» مثلاً اى اَحَدُ الثّلاثة قال تَعالى: «ثانِيَ اثْنَيْنِ إذْهُما فِي الْغارِ» (۴۰ــالتوبة).

هذا وَلْيُلاحَظْ اَنَّ إعْرابَ الْمَبْنِيّاتِ مِنَ الأعْدادِ كَغَيْرِها مَحَلِّيٌّ وَ هُوَ نوعٌ مِنَ الإعْرابِ بُيِّنَ فى عِلْمِ النَّحو.

تَنْبِيهاتٌ:

۱) واحِد و واحِدَة تُسْتَعْمَلان، مُفرداً و مَعْطوفاً تَقُولُ «رَجُلٌ واحِدٌ و امْرَأةٌ واحِدَةٌ»، «واحِدٌ و عِشْرُونَ» و «واحِدَةٌ و عِشرونَ». و اَحَد و إحْدىٰ تُسْتَعْمَلانِ مُرَكَّباً تَقُولُ «أحَدَ عَشَرَ» و «إحْدىٰ عَشَرَةَ» و تُسْتَعْمَلُ إحْدىٰ خاصَّةً فى الْمَعْطوفِ أيْضاً تَقُولُ «إحْدىٰ و عِشْرُونَ».

۲) فيما إذا كانَ المعدودُ مُؤَنَّثاً مَعْنَوِيّاً نحو دار أو كانَ مِمّا يَجُوزُ فيه التذكيرُ والتأنيثُ مَعاً نحو طَريق جازَ فى عَدَدِهِ وَجْهان: ألتذكيرُ والتأنيثُ تَقُولُ «ثَلاثُ أو ثَلاثَةُ أدْوُر أو طُرُقٍ» مَثَلاً.

۳) إذا كانَ الْعَدَدُ مُفرداً ولَهُ مَعْدودانِ طابَقَ أسْبَقَهُما فى التَّذكيرِ والتأنيثِ تَقُولُ «ثَلاثَةُ رِجالٍ و نِساء» أو «ثَلاثُ نِساءٍ و رِجال» و إنْ كانَ مركّباً طابَقَ أفْضَلَهُما تَقُولُ «خَمْسَةَ عَشَرَ جارِيَةً و عَبْداً» و «خَمْسَ عَشَرَةَ جَمَلاً و جارِيَةً» فَإنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَهُما أفْضَلِيَّةٌ طابَقَ أسْبَقَهُما أيْضاً كَقَوْلِكَ «خَمْسَ عَشْرَةَ ناقَةً و جَمَلاً» و «خَمْسَةَ عَشَرَ جَمَلاً وناقَةً». والمعطوف هنا كالمركّب بالنّسبة إلى الجزء المعطوف عليه منه فتنبّه.

۴) إذا كانَ المَعْدودُ إسْمَ جَمْعٍ أواسْمَ جِنْسٍ كُرِّرَجَرُّهُ بِمِنْ تَقُولُ «رَأيْتُ أرْبَعَةً مِنَ الْقَوْمِ» و «فى حَديقَتِنا ثَلاثٌ اوثلاثةٌ مِنَ النَّخلِ» قال تَعالى: «فَخُذْ أرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ»، «وَكانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ».

۵) بِضْع و بِضْعَة لِما بَيْنَ الثلاثةِ والتِّسْعَةِ و حُكْمُهُما حُكْمُ تِلْكَ الأعْدادِ فى الإفْرادِ والتَّركيبِ والعَطْفِ تَقُول: «بِضْعَةُ رِجالٍ» و «بِضْعُ نِساءٍ»، «بِضْعَةَ عَشَرَ يَوماً» و «بِضْعَ عَشَرَةَ لَيْلَةً»، «بِضْعَةٌ و عِشْرُونَ رَجُلاً» و «بِضْعٌ و تِسْعُونَ إمْرَأةً».

۶) نَيِّف (بتشديد الياء وكسرها وقد يُسَكَّنُ مُخَفَّفَةً ويقال نَيْف) لِما بَيْنَ عَقْدَيْنِ ولا تستعملُ الا بَعْدَ عَقْدٍ أو الْمِائَةِ أوالألف تَقُولُ «عِشْرُونَ و نَيِّفٌ»، «مِائَةٌ و نَيِّفٌ» و...

۷) شينُ عَشَر ساكِنَةٌ فى المفردِ و مَفتوحةٌ فى المركّبِ و شينُ عَشرة مَفْتُوحَةٌ فى المفردِ جائزةُ الْوَجْهَيْنِ فى المركّبِ.

۸) فى سَرْدِ الأعْدادِ تُقَدَّمُ الأُلوفُ عَلَى المِئاتِ والمِئاتُ عَلَى الآحاد وَ الآحادُ عَلَى الْعَشَراتِ تَقُولُ: «اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً»، «تِسْعٌ وتِسْعُونَ إمْرَأةً»، «مِائَةٌ و خَمْسَةٌ و سِتُّونَ رَجُلاً»، «ثَلاثَةُ آلافٍ و خَمْسُمِائَةٍ و أرْبَعٌ و ثمانُونَ إمْرَأةً» (جامع المقدمات ص ۲۰۰).

۹) إذا أرَدْتَ تَعريفَ الْعَدَدِ بِـ «أل» فَالمفردُ تُعَرَّفُ نَفْسُه أو مُمَيِّزُهُ تقول: «ما فَعَلَتْ بِالْعَشَرَةِ دَراهِمَ أو عَشَرَةِ الدَّراهِم» والمركّب يُعَرَّفُ جُزْؤُهُ الأوّل تقولُ «اَلاَئِمَّةُ الاثنى عَشَرَ» والمعطوفُ يُعَرَّفُ جُزْءاه كقولِكَ: قَرَأتُ الْخَمسةَ وَ الْعِشرينَ جُزءاً مِنَ الْقُرآنِ».

٢ ــ كَم قِسْماً يكونُ لِلْعَدَدِ وَ كَمْ هِيَ اَقْسامُ كُلٍّ؟ اُذْكُرِ الْاَقْسامَ وَاَعْطِ على كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَةَ اَمْثِلَة.

٣ ــ اُذْكُرِ الْاَعْدادَ الْمُناسِبَةَ مَكانَ الْاَرقام: ١١ كوكباً، ٩٩ نَعْجَةً، ٧ سِنينَ، ٧ بَقَراتٍ، ٨ اَزْواجٍ، ٧ لَيالٍ، ٨ اَيّامٍ، ٣٠ لَيْلَةً، ٢ يَوْم، ٤ اَيّام، ١٢ عَيْناً، ١٠٠٠ سَنَةٍ، ٥٠ عاماً، ٢٧ رَجُلاً، ٧٢ اِمْرَأةً، ١١٦ كِتاباً، ٥١٩ وَرَقَةً، ٨ اَقْلامٍ، ٦ اَقْدام، ٨١٠ اَشْجارٍ، ٦٤ مَتْناً، ٥٦ اُسْبوعاً.

٤ ــ ضع مكان الارقام اسماءَ عددٍ ترتيبيّ: الصحيفة ٢٢، الدّرس ١٥، العِظة ١٨، النافِذه ١٢، الباب ٦، البحث ٥، المطلب ٢، الفِئَة ٢، الفَصيلة ٢١، المَقاله ١، الشّارع ١١، البَيْت ٥١، الطبقه ١٣، المَجلّة ٤، الجُزء ١٢، الفصل ١٩١، المرحلة ٩، زَلَّة ٦، نَصيحة ١، خِطاب ٢ (مبادئ العربيه ج ٤ ص ١٥٨).

١٠ ــ اسمُ لالنفي الجنس: اِذا وَقَعَتْ نَكِرَةٌ مُفْرَدَةٌ بَعْدَ لاَ الَّتى لِنَفْيِ الْجِنْس بُنِيَتْ عَلَى الْفَتْح. وَالْمُرادُ بِالْمُفْرَدِ هُنا ما يُقابِلُ الْمُضافَ فَيَشْمُلُ التَّثْنِيَةَ وَالْجَمْع فَيُبْنَيانِ عَلى ما يَقُومُ مَقامَ الْفَتْح نَحوُ: لارَجُلَ فِي الدّار، لارَجُلَيْنِ فِي الدّار وَ هكذا..... وَ تَفْصِيلُ الْكَلامِ فِي النَّحو.

١١ ــ المنادى المفردُ المعرفة: اَلْمُنادى عَلى اَرْبَعَةِ اَقْسامٍ ــ كَمامَرّ ــ فَاِذا كانَ مُفْرَداً مَعْرِفَة اَو نَكِرَةً مَقْصودَة بُنِيَ عَلَى الضَّمّ ــ اَوْ مايَقُومُ مَقامَه ــ نحوُ يازيدُ، يا شُرْطِيُّ يا رَجُلانِ وَ.... وَ التَّفصيلُ فِي النَّحو.

* السؤال *

مَتى يُبْنَى اسْمُ لالِنَفْيِ الْجِنْس وَ كَيْفَ الْبِناءُ فيهِ وَ اَىُّ مُنادىً يُبْنى؟

١٢ ــ الحكاية: وَ الْمُرادُ مِنْها حِكايَةُ الْاَصْوات فَاِنَّ الصَّوتَ الْمَحْكِيَّ مَبْنِيٌّ على مايُصاتُ بِهِ نحوُ: صاحَتِ الدَّجاجَةُ «قاقِ»، نَعَبَ الْغُرابُ «غاقِ»، طارَ الذُّبابُ «خازِبازِ»، وَقَعَ السَّيفُ «قَبْ»، وَقَعَتِ الْحِجارَةُ «طَقْ» وَ هكَذا....

وَ يَـلْحَقُ بالْحِكايَةِ اسْمُ الصَّوت و هُوَ مايَصوتُ بِهِ الْإِنْسانُ لِلْخِطابِ مَعَ غَيـرِ الْعاقِلِ مِنَ الْحَيوان اَوِ الطِّفْل فَإِنَّها اَيْضاً مَبْنِيَّةٌ على مايُصاتُ بِهِ كَما يُقال لِزَجْرِ الْفَرَس «هَلاهَلا» اَوْ «هَلا هالِ» وَ لِلْإِبِلِ إِذا أرادُوا مِنْهاَ الْإِناخَة «نِخْ» وَ لِتَنْويمِ الطِّفلِ «لالا» وَ...

* السؤال *

ماهُوَ الْمُراد مِنَ الْحِكايَة وَ مِنِ اسْمِ الصَّوت وَ كَيْفَ يَكُونُ الْبِناءُ فيهِما؟

١٣ ــ مايُبْنىٰ لِعَدَمِ التَّركيب: إذا اُرِيدَ إِرْدافُ كَلِماتٍ مُفْرَدَةٍ مِنْ غَيْرِ تَـرْكيبٍ بَيْنَها بُنِيَ كُلُّ واحِدٍ مِنْها عَلَى السُّكون لِعَدَمِ مُوجِبٍ لِلْإِعْراب نحوُ: زيدْ، بَكرْ، خالِدْ،.... وَ نحوُ اَلِفْ، باءْ، تاءْ...

١٤ ــ المُتَفَرِّقات: مِنْها كُلُّ عَلَمٍ على «فَعالِ» فَهُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى الْكَسْر نحوُ: قَطامِ وحَذامِ (اِسْمَا امْرَاَتَيْنِ) وَمِنْها «قَبْلُ» و «بَعْدُ» و «حَسْبُ» و «غَيْرُ» و «اَوَّلُ» كلُّ هذِهِ يُبْنىٰ عَلَى الضَّمِّ إذا قُطِعَتْ عَنِ الْإِضافَة وَ نُوِيَ مَعْنَى الْمُضافِ اِلَيْه نحوُ: «لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (٤/الروم) اَى مِنْ قَبلِ ذلِک وَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ هكَذا...

* السؤال *

ماهُوَ الْمُراد مِنَ الْمَبْنِيّ لِعَدَمِ التَّركيب وَ ماهِيَ الْمَبْنِيّاتُ الْمُتَفَرِّقَة؟

خاتمة

فی مَباحِث شَتّی

یُعَنْوَنُ فِی الْخاتِمَةِ هذِهِ مالایَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ و لابِالإِسْم بَلْ یَجْری فِی الْکَلِمَةِ مُطلقا وَ یَعُمُّ الْقِسْمَیْنِ کِلَیْهِما ــ بَلْ قَد یَجْری فِی الْحَرف اَیْضا کَما سَیَأتی ــ وَفیها فصول:

الفصل ١

فی الْقِراءَةِ والْکِتابَةِ و فیه أَرْبَعَةُ أبْحاثٍ:[١]

ألبحثُ ١ ــ فی الکِتابَةِ: تُکْتَبُ ألْ والباءُ والتّاءُ والکافُ واللّامُ والفاءُ والسّین مِنْ حُروُفِ المَعانی و أحْرُفُ الْمُضارَعَةِ عَدا الْهَمْزَةَ مِنْها مُتَّصِلَةً بِما بَعْدَها نحو: ألْکِتاب، بِاللّهِ، تَاللّهِ، کَزَیْدٍ، لِبَکْرٍ، وَ اللّهِ لأَذْهَبَنَّ، لِیَذْهَبْ، فَذَهَبَ،سَیَذْهَبُ.

١. راجع شرح الرّضی (ره) علی الشافیه ج٣ ص٣١٢.

تُكْتَبُ «أن» المصدرِيّةُ مُتَّصِلَةً بـ «لا» الْواقِعَةِ بَعْدَها كَقَوْلِهِ تعالىٰ: «أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ» (۴۰ـيوسف) بخلافِ «أن» الْمُخَفَّفَةِ مِنَ الثَّقيلَةِ كَقَوْلِهِ تَعالى: «وَحَسِبُوا أَنْ لا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (۷۱ـالمائدة) على قِراءَةِ رَفْعِ «تكونُ» و «أن» التّفسيرِيّة كقوله تَعالىٰ: «فَنادىٰ فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنتَ» (۸۷ـالانبياء).

تُكْتَبُ «إذْ» مُتَّصِلَةً بِما أُضيفَ إِلَيْها كَقَوْلِهِ تعالىٰ: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها» (۴ـالزلزلة).

تُكْتَبُ الضَّمائِرُ الْمُتَّصِلَةُ و نُونُ التَّوْكيدِ و ياءُ النَّسَبِ وهاءُ السَّكْتِ مُتَّصِلَةً بِما قَبْلَها كَقَوْلِكَ «أَنَا مُسْلِمٌ شيعِيٌّ» و قَوْلِهِ تَعالىٰ: «هاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتابِيَه» (۱۹ـالحاقة) و باقِي الأَمْثِلَةِ ظاهِرٌ.

تُكْتَبُ «مَا» الْحَرْفِيَّةُ مُتَّصِلَةً بِما قَبْلَها نحو «كَيْفَما»، «لَيْتَما»، «إِنَّما» و...

تُكْتَبُ «ما» وَ «مَنْ» الإسْمِيَّتانِ مُتَّصِلَتَيْنِ بـ «مِنْ» و «فى» و «عَنْ» الواقِعَةِ قَبْلَهُما تَقُولُ: «مِمّا» وَ «فيما» و «عَمّا» و «مِمَّنْ» و «فيمَنْ» و «عَمَّنْ».

وفى سِوىٰ ما مَرَّ تُكْتَبُ كُلُّ كَلِمَةٍ مُنْفَصِلَةً عَمّا سِواها.

يُكْتَبُ الْمُشَدَّدُ حرفاً واحِداً إذا كانَ الْمُدْغَمُ وَ الْمُدْغَمُ فيه فى كَلِمَةٍ واحِدَة نحوُ: شَدَّ، اَمَّل، اِدَّكَرَ... وَ بِصورَةِ حرفَين إذا كانا فى كَلِمَتَيْن نحوُ: اَللَّحم، اَلرَّجُل وَ... وَاستُثْنِى مِنْ ذلِك مَوارِدُ مَعدُودَة هِىَ: اَلَّذى، اَلَّذينَ، اَلَّتى، مِمَّ، اَمّا، اَلاّ، اَمَّن وَ نحوُها. هذا وَ قَدْ مَرَّ اِجْمالُ الْبَحْثِ عَنِ الإدْغامِ فِى هامِشِ بحث المضاعَف وَ التَّفصيلُ فِى الْمُفَصَّلات.

تُكْتَبُ تاءُ التّانيثِ بِصورَةِ «ت» إذا لَحِقَتْ آخِرَ الْفِعل نحوُ: ضَرَبَتْ وَ عَلِمَتْ اَو آخِرَ جَمْعِ الْمؤَنَّث نحوُ: ضارِبات و عالِمات و يُقالُ لَها «الْمَبْسوطَة» وَ بِصورَةِ الْهاء الْمَنْقوطَة «ة» اِذا لَحِقَتِ الاِسْمَ الْمُفْرَد نحوُ: عالِمَة اَوِ الْجَمْعَ

الْمُكَسَّر نحوُ: قُضاة وَ يُقالُ لَها «الْمَرْبوطَة».[١]

تُكْتَبُ الْاَلِفُ الْواقِعَةُ فى آخِرِ الاسم الْمُعْرَب وَ الْفِعل بِصورَة الْياء نحوُ رَحىٰ، فَتىٰ، صُغْرىٰ، رَمىٰ، يَرْضىٰ وَ... اِلاّ اِذا كانَتْ قَبْلَها ياءٌ اَوْ كانَتْ ثالِثَةً مُنْقَلِبَةً عَن الْواو فَتُكْتَبُ حينَئِذٍ بصورَةِ الْاَلِف نَحْوُ: دُنْيا، عُلْيا، عَصا، غَزا و... و أمّا الْواقِعَةُ آخِرَ الْحَرْف أوِ الإسمِ الْمَبنىّ فَتُكْتَب بِصُورَة الألِف مُطْلَقاً إلاّ فى نَحْو مَتىٰ ولَدىٰ و أنّىٰ وَ بَلىٰ وعَلىٰ وحتىٰ و إلىٰ فَتُكْتَب بِصورَةِ الياء كَماتَرىٰ. هذا و قَدْتُكْتَبُ اَلِفُ صَلاة و زكاة و حَياة و مِشْكاة و رِبا بِصورَةِ الواو تَفْخيماً لِلالِف و تُكْتَبُ أَلِفُ هيٰهُنا بِصُورَةِ الْياء ـ الياء الصَّغيرَة ـ و يَجوزُ حَذْفُها رأساً.

تَتِمَّةٌ فى كِتابَةِ الهَمْزَةِ الْمَبْدُوِّ بِها و الْمُتَوَسِّطَةِ وَالْمُتَطَرِّفَة:

أَلْهَمْزَةُ الْمَبْدُوُّ بِها تُكْتَبُ بِصورَةِ الألِف مُطْلَقاً نحو: أَنْمُلَة (بِتَثْليثِ الْهَمْزَةِ والميم)، اِصْبَع، أُسْطُوانه. ولا يُغَيِّرُ هٰذاالْحُكْمَ دُخُولُ حرفٍ عَلَيْها نحوُ: لِأَن، ألأُسْطُوانَة و... نَعَمْ شاعَ كِتابَةُ «لِئَلاّ» و «لَئِنْ» و «حينَئِذٍ» بِصُورَةِ الْياء لِكَثْرَةِ الإسْتِعْمالِ.

وَ الْمُتَوَسِّطَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِها إن كانَتْ مُتَحَرِّكَةً نحو: سَأَلَ، سَئِمَ، لَؤُمَ، يَسْأَلُ، يَلْؤُمُ إلاّ أنْ تَكُونَ مفتوحةً بَعْدَ ضَمٍّ أو كَسْرٍ فَتُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها نحو: مُؤَنَّث، سُؤال، ذِئاب[٢].

و تُكْتَبُ ـ أيِ الْمُتَوَسِّطَةُ ـ بِحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها إنْ كانَتْ ساكِنَةً نحو: بَأْس، بِئْسَ، بُؤْس إلاّ أنْ تَكونَ بعد هَمْزَةِ الْوَصْل، فَتُكتَبُ مَعَ سُقوطِ الْهَمْزَةِ فى الدَّرج بِصُورَةِ ما كانَتْ تُكْتَبُ بها مَعَ الْهَمْزَة نحو: «يا رَجُلُ ائْذَنِ الَّذى اؤْتُمِنَ عَلَيْهِ».

---

١. اَلتّاء الْمُتَطَرِّفَةُ إذا كانَتْ مِنْ أُصولِ الْكَلِمَةِ نحوُ وَقْت اَوْ بِمَنْزِلَةِ الْاَصْلىّ نحوُ اُخْت وَ بِنْت تُكْتَبُ مَبسوطَةً وَ يُقالُ لَها «الْمُجَرَّدَة».

٢. فَتَصْويرُها بِصورَةِ الْياء فى نَحْوِ «مَسْئَلَة» وَ «مَسْئول» كما قَدْيُرى خَطَأٌ.

وَالمُتَطرِّفَةُ تُكْتَبُ بحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها إنْ تَحرّك ما قَبْلَها سَواءٌ اتَّصَلَ بها شَيْءٌ كَالضَّمير وَتاءُ التأنيث اَوْ لَمْ يَتَّصِلْ نحو: قَرأَ، بَرِئٌ، جَرُؤٌ و نحوُ: رَدَأَهُ، وَطِئَها، فِئَة، لُؤلُؤَة.

وَ تُكْتَبُ بصورَةِ الْهَمْزَةِ إنْ سَكَنَ ما قَبْلَها وَ لَمْ يَلْحقْها شَيْءٌ نَحو: جُزْء، ضَوْء، وُضُوء. فَإنْ لَحِقَتْها عَلامَةُ الثَّأنيثِ فَإنْ كانَ ما قَبْلَها صَحيحاً ساكِناً كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْأَلِف نَحْوُ: نَشْأَة و مَرْأَة وَ إنْ كانَ ليناً اَومدّاً كُتِبَتْ بِصورَةِ الْياء بَعْدَ الْياء وَ بِصورَةِ الْهَمْزَةِ بَعدَ الْأَلِف وَالْواو نحوُ: خطيئَة، جاءَتْ، سَوْءَة، قِراءَة، مُرُوءَة، سُوْءى. و إن لَحِقَها ضميرٌ غَيْرُ الْياء كُتِبَت بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِها نَحوُ: بَقاؤُكَ، جُزْؤُهُ، بِنائِهِم، إقْرَؤُوا إلاّ إذا تَحَرَّكَتْ بِالْفَتْح فَتُكْتَبُ بِالْهَمْزَةِ لا بِالاَلِف نَحوُ: جاءَكَ، جُزْءَهُ، بَقاءَهُمْ وكذا إذا اتّصلَ بِها ما أَوْجَبَ فَتحَها كَعَلامَةِ الْمُثَنّى نَحوُ: جُزْءَيْنِ وجُزْءانِ(١) وإن لَحِقَها ياءُ الضّمير اَوْ ياءُ النَّسَب كُتِبَتْ بِصُورَة الْهَمْزَة اَوْ بصُورَةِ الْياءِ نَحوُ: رِداءِي و رِدائِي، اَلْجُزْءِيّ و الجُزْئِيّ و إنْ كانَتِ الأُولى فى الأَوَّلِ أَولى و الثانيةُ فى الثانى.

تنبيهٌ: لِلْقرآنِ الكَريم كِتابَةٌ خاصَّةٌ بالنّسبَةِ إلى بَعْضِ الْحُروفِ والكَلِماتِ فَلْيُراجِعِ الطّالِبُ مَواضِعَها.

البحث ٢ــ فيما يُكْتَبُ ولايُقْرأ: يُكْتَبُ الاَلِفُ وَلايُقْرَأُ فى خَمْسَةِ مَواضِعَ:

١ ــ بَعْدَ واوِ الْجَمْعِ الْمُتَطَرِّفَةِ فِى الْفِعْل نحوُ: عَلِمُوا، اَنْ يَعْلَمُوا، اِعْلَمُوا بِخِلافِ غَيرِ الْمُتَطَرِّفَةِ نحوُ ضَرَبُوهُ، وَ فى الْمُتَطَرِّفَةِ فِى الاِسْم وَجْهانِ نحوُ ساكِنُو الدّار وَ ساكِنُوا الدّار.

٢ ــ بَعْدَ تَنوينِ الْفَتح فى غَيْرِ الْمَقصورِ وَ الْمَمدودِ وَ الْمُؤَنَّثِ بالتّاء نحوُ: رجُلاً. بِخِلافِ فَتىً وَكِساءً وَغُرْفَةً وَنَحْوِها وَيَلْحَقُ بالتّنوينِ هُنا نونُ

---

(١) إلاّ إذا أُضيفَ المثنى وحُذِفَ مِنْهُ النّونُ فَتُكْتَبُ الْهَمْزَةُ إذاً بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِها اَىْ بِالأَلِف حَسْبَما سَبَقَ نحوُ: «جُزْءا الْجُمْلَة» مثلاً

«أنَا» ــ ضميرُ المتکلّم وحـدَه ــ يُکْتَبُ بَعْدَها اَلِفٌ وَ لايُقْرَأ. وَ يَلحَقُ بالمَمْدُودِ هُنا المخْتومُ بالهَمْزَةِ المَکْتُوبَةِ بِصُورة الأَلِف نحوُ خَطَأً و إِمْرَأً و نَحوهِما.

۳ ــ مکانَ هَمْزَةِ الْوَصل بعدَ سُقوطِها فی اَثْناء الْکَلام نحوُ: يا عَبْدَاللّهِ اجْلِسْ وَ أنَا ابْنُ فلانٍ.

٤ ــ عِنَدَ الْتِقاء السّاکِنَين نحو: کِتابَا الأُستاذ وفَتًی وهُدیً.

۵ ــ فی مِائَة وَ مِائَتان.

وَ کذلکَ الْواوُ يکْتَبُ وَ لايُقْرَأ فی خمسةِ مَواضِعَ:

۱ ــ فی «عَمْرو» فی حالَتَیِ الْجَرِّ وَ الرَّفْع لِيُمَيَّزَ مِنْ «عُمَر» نَحوُ: جاء عَمْرٌو وَ مَرَرْتُ بِعَمْرٍو وَ اَمّا فی حالَةِ النَّصْبِ فَلالِعَدَمِ اللَّبْس فَاِنّ وجودَ الْاَلِفِ فی «عَمْراً» يُمَيِّزُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عُمَرلِاَنَّ عُمَرَ غيرُ مُنْصَرِفٍ ــ لِلْعَلَمِيَّةِ وَالْعُدُول ــ وَلايَدْخُلُهُ التَّنوين.

۲ ــ عِنْدَ الْتِقاءِ السّاکِنَيْنِ نحو: مُعَلِّمُوالْأَخَوات.

۳ ــ فی أُولُو و أُولاتِ بِمَعْنٰی صاحِبونَ و صاحِباتٍ.

٤ ــ فی بَعْضِ اَسْماء اْلإشارَة وَ هِیَ: أُولٰی، أُولاء، أُولٰئِکَ، أُولٰلِکَ.

۵ ــ فی بَعْضِ الْمَوصولاتِ وهُو: اَلأُولٰی وَاَلأُولاءِ.

و کذلِک اليـاء يُکْتَبُ ولايُقْرَأ عِنْدَالْتِقاءِ السّاکِنَيْنِ نحوُ: ناصِری الإسْلام.

البحث ۳ ــ فيما يقرأ ولايکتب: يُقْرَأُ اْلاَلِفُ وَ لايُکْتَب فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

۱ ــ بَعْدَ هَمْزَةٍ مکتوبَةٍ بصورَةِ اْلاَلِف نحوُ: سَآمَة بِخِلافِ مُؤانَسَة و نَحوِها.

۲ ــ فی اسْمِ الْجَلالَة وَ هُو «اَللّه»، وَ کَذلِک فی رَحْمٰن وإلٰه.

۳ ــ فی بَعْضِ اَسْماء اْلإشارَة وَ هِیَ: هٰذا، هٰذانِ، هٰذَيْنِ، هٰؤُلاءِ،

۴ ــ فی کَلِماتٍ مُتَفَرِّقَةٍ هِیَ: هٰکَذا، لٰکِنْ، لٰکِنَّ، اِبْرٰهیم، اِسْمٰعیل، اِسْحٰق، هٰرون، سُلَیْمٰن، مَلٰئِکَة، سَمٰوات، ثَلٰث، ثَلٰثین وَ اِنْ حَسُنَتْ کِتابَتُهُ فی غَیْرِ الثَّلاثَةِ الْأُوَل.

وَ کَذلِکَ الْواو یُقْرَأُ وَلایُکْتَب فی مَوْرِدَیْن:

۱ ــ بَعْدَ هَمْزَةٍ مَکْتوبَةٍ بِصورَةِ الْواو نحوُ: رُؤُس.[1]

۲ ــ بعدَ واو مضمومةٍ مسبوقةٍ بالِف نحوُ: داوُد، طاوُس و...

وَ ایضاً یُقْرَأُ الْمُدْغَمُ وَلایُکتَبُ اِذا کانَ الْمُدْغَمُ وَالْمُدْغَمُ فیه فی کَلِمَةٍ واحِدَة نحوُ: شَدَّ و... وَ اِلاّ یُقْرَأُ و یُکْتَبُ نحوُ: اَللَّحم وَالرَّجُل، اِلاّ اِذا کانَ لاماً واقِعاً بَیْنَ لامَیْن اُخْرَیَیْن نحوُ: لِلَّحْم فَفیهِ اَیضاً یُقْرَأُ الْاَوَّل وَلا یُکْتَب.

البحث ۴ــ فیما لایُقْرَأُ ولایُکْتَب (یُحْذَفُ کَتْباً و لَفْظاً): وَ هُوَ

هَمزَةُ الْقَطع مِنِ اسْمِ الْجَلالَة اَعنی: «اَللّه» اَصْلُهُ اَلْاِلٰه علی قولٍ و هَمْزَةُ الْوَصل فی خَمْسَةِ مَواضِعَ:

۱ ــ مِنَ الْبَسْمَلَةِ الشَّریفة ــ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم ــ تُحْذَفُ مِنْها لِکَثْرَةِ اسْتِعْمالِها وَ لِذا لا تُحْذَف مِنْ «بِاسْمِ اللّه» اَو «بِاسْمِ الرَّحْمٰن».

۲ ــ مِنْ «اِبْن» اِذا وَقَعَ بَیْنَ عَلَمَیْن وَلَمْ یَقَعْ اَوَّلَ السَّطْر نحوُ: عَلیُّ بْنِ ابیطالِب(ع) بِخِلافِ یَا ابْنَ آدَم وَ نحوِهِ وَ بِخِلافِ الْواقِعِ اَوَّلَ السَّطر.

۳ ــ مِنْ «اَل» اِذا وَقَعَ بَعْدَ اللّام کَقَوْلِهِ تَعالی: «لِلرِّجالِ نَصیبٌ»، (۷ــ النساء) وَ«لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَیْر» (۳۲ــ الانعام).

۴ ــ فیما اِذا وَقَعَتْ بَعْدَ هَمْزَة کَقَوْلِهِ تَعالی: «سَواءٌ عَلَیْهِم اَسْتَغْفَرْتَ لَهُم اَم...» (۶ــ المنافقون) اَصْلُها أ إسْتَغْفَرْتَ. هذا فی غَیْرِ الْمَفتوحَة وَ اَمّا فیها فَیَجوزُ الْقَلْبُ اِلیَ الْاَلِف اَیْضاً نحوُ: «آللّهُ اَذِنَ لَکُم»؟ (۵۹ــ یونس) اَصْلُهُ

---

۱. و قد لایُراعیٰ هذا الاصل و یُکتَب «رؤوس» و نحوَه.

أَأَللّهُ[۱] وَ يُحْذَفُ اَيْضاً اَلِفُ ما الاِسْتِفْهامِيَّة اِذا وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ الْجَرّ نحوُ «عَمَّ يَتَساءَلُونَ؟» (۱ـ النباء) «لِمَ تَقولُونَ مالا تَفْعَلونَ؟» (۲ـ الصف) و...

۵ ـ فی الأمر إذا كانت بعدالواو اَوِ الْفاء وقبلَ الْهمزة نحوُ «وَأْذَنْ لی» و «فَأْتِنی».

* التمرين *

۱ـ اَصْلِحِ الْاَغْلاطَ التّالِيَة: يَوْمَ اِذٍ يَصْدُرُالنّاسُ اَشْتاتاً، فَلَوْلا اِذا بَلَغَتِ الْ حُلْقُومُ وَ أَنْتُمْ حينَ ئِذٍتَنْظُرُون، اَطيعُوا اللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْئَمْرِ مِنْكُم، اِنَّما الْمُئْمِنونَ اِخْوَة، لِاَنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُک، سَئَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِع، وَ اِذا اَنْعَمْنا عَلَى الئِنْسانِ اَعْرَضَ وَ نَئٰى بِجانِبِه، لايَسْئَمُ الْاِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّفَيَؤُسٌ قَنُوط، وَ اَمّا السّاءِلَ فَلاتَنْهَر، وَ يُأْثِرُونَ عَلى اَنْفُسِهِم، رُزءَ، رَبيأَة، اِئذَن، مُأَخَّر، وَطْئَة، اِئْثار، وَفااٍ، فُئاد، مُئانَسَة، مَرْئٰى، مَرْاَىٰ، مَأبَد، رَز يأَة، يُهَنَّءُ، رداءُک. سَئِم، بَئس، بأْسَ، بأْر، مَساأَة، يَقْرَئانِ، فِأات، بَرائة، مِرءات، مِرْئات، وُلاءِک، لُئْلُؤ، لَئالِء، وَداءِع، بَرِيئٌ، رَأُوف، رَئفَة، هُدات، قُضات، صابِراة، مُؤمِناة، حَيات، سَماواة، كُبْرا، فُضْلا، يَسْعا، دَعىٰ، حَوا، اَللَّذينَ آمَنُو وَ عَمِلُوالصّالِحات، اُلئِک، اَلاُلىٰ، قُتِلَ عَمْرُنْ عَبدِوَدّ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِب(ع)، بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّه، بِسْمِه بِاسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيم، وَالاهُكُم اِلٰهُ واحِد، فَاسْأَلْ بِهِ خَبيراً، لاأَسْاَلُكُم عَلَيهِ أَجراً. ۲ـ أُرْسُمْ جَدولاً وَبَيِّنْ فيه كِتابَةَ الْهَمْزَة.

الفصل ۲

فِى الْتِقاءِ السّاكِنَين:[۲] يَجُوزُ الْتِقاءُ السّاكِنَيْنِ (وَهُوَاَنْ يَتَجاوَرَ حَرفانِ ساكِنان) فىاَرْبَعَةِ مَواضع وهى:

۱ ـ فِى الْوَقفِ على كَلِمَةٍ ما قَبْلَ آخِرِها ساكِنٌ نحو كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت (۱۸۵ـ آل عمران).

---

۱. اَلْواقِعَةُ بَعْدَ هَمْزَةِ الاِسْتِفهامِ اِذا كانَتْ هَمْزَةَ قَطْعٍ يَجُوزُ فيها الْحَذف وَ الاِبْقاء نحوُ: اَنْتَ زَيدٌ؟ـ اَصْلُهُ أَأَنْتَ زَيدٌ؟ وَ نحوُ: أَأَنتَ قُلْتَ لِلنّاس...؟

۲. راجع شرح الرّضى (ره) ج ۲ ص ۲۱۰.

۲ ـ فيما بُنِيَ لِعَدَمِ التَّركيب و ماقبلَ آخرِهِ ساكنٌ نحوُ: زَيْد، بَكْر، باء، تاءو... وَيلْحَقُ بذلك نحوُ: آهْ و اوّهْ مِنْ أسْماء الْأفْعال.

۳ ـ فی لام أل معَ هَمْزَتِهِ المقلوب اَلِفاً بَعْدَ هَمْزَةِ الاسْتفهام نحو: آللّه؟، آلحسن؟، آلآن؟

٤ ـ فيما كانَ اوّلُ الساكِنَيْنِ حرفَ لينٍ وَالثانی مُدْغَماً وَهُما فی كَلمةٍ واحِدَة نحو: ضالّين، دابّة، دُوَيْبَّة، أتُحاجُّونّی. وَحُمِلَ عَلَيْهِ نحوُيَضْرِبانِّ مع كونهما فی كَلِمتَيْنِ احترازاً عَنِ الاِلْتِباسِ بالْمُفْرَد.

وَيَمْتَنِعُ فی غيرها و ذلک فی سِتَّةِ مَواضع:

۱ ـ فيما كانَ أوّلُ السّاكِنَيْنِ حرفَ عِلَّةٍ وَ هُما فی كَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ لَمْ يَكونامِنَ الْمَواضِعِ السّالِفَة فَتُحْذَف حرفُ الْعِلَّةِ اِذَنْ نحوُ: يَرْمِيُونَ ← يَرْمُيْوْنَ ← يَرْمُونَ، لِيَقُومْ ← لِيَقُمْ، قُولْ ← قُلْ.

۲ ـ فيما كانَ أوّلُ السّاكِنَيْنِ حَرْفَ عِلَّةٍ وَهُما فی كَلِمَتَيْنِ فَيُحَرَّك الأوّلُ بِحَرَكَةٍ تُجانِسُه اِن كانَ ليناً نحوُ: «اِخْشَيِ اللّهَ وَلا تَخْشَوُاالْقَوْم» وَيُحذَفُ لفظاً لاخطّاً اِن كانَ مدّاً نحوُ: اُدْعُواالنّاسَ، داعِي الْقَوم، قاضِيَا الْمَدينَةِ.

۳ ـ فيما كان اوّلُ السّاكِنَيْن نون «مِنْ» فَيُفْتَح مَعَ لامِ ألْ نحوُ«مِنَ الْمُؤمِنينَ رِجالٌ» (۲۳ـ الاحزاب)، وَيُكْسَرُ معَ غيرِها كقولِ الوالدِ لِوَلَدِهِ: «سُرِرْتُ مِن احْتِفاظِكَ على صَلاتِک».

٤ ـ فيما كانَ اوّلُ السّاكنَيْن ذالُ «مُذْ» او ميمُ ضميرِالجَمْع فَيُضَمّ نحو: لااَقولُ كذامُذُ الْيَوْم، «اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَى اللّهِ» (۱۵ـ فاطر)، هُمُ الْمُفْلِحون (۵ ـ البقرة).

۵ ـ فيما كانَ السّاكنانِ مِثْلَيْنِ وَقَدْ سُكِّنَ الْأوّلُ للاِدْغام فَيُحَرَّك الثّانی بِاِحْدَى الْحَرَكات على مامَرَّ فی بابِ المضاعَف نحو: لِيَمُدَّ«بتثليثِ الدّال».

٦ ـ فيما كانَ اولُ السّاكِنَيـن غيرَ مامَرَّ فَيُكْسَر نَحوُ: لِمَنِ الْمُلْكُ

(۱۶-غافر) قُلِ اللّهُ (۱۷۶-النساء)، أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً (۲۴-الانبیاء)، عَنِ النَّبَأِ العَظِيم (۲-النبأ) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (۴ - الملک) ونحو ذلک.

فائدةٌ هامَّةٌ: لايُعْبَؤُ بِالحَرَكَةِ الْمُجْتَلِبَةِ دَفْعاً لِالْتِقاء السّاكِنَيْن فلايُعَلُّ نَحْوُ «اِخْشَيِ اللّهَ» وَ «اِرْعَوُا الْعَهْدَ» وَ لايُرَدُّ الْمَحذوف فی نَحْوِ «قُلِ الْحَقَّ» وَ «سَلِ الْعالِمَ».

الفصل ۳

فِي الْوَقْفِ وَالإِبْتِداءِ بِهَمْزَةِ الْوَصلِ وَ فيها بَحْثان:[۱]

البحث ۱ ـ فی الوقف: اَلْوَقْفُ هُوَ السُّكوتُ عَلى آخِرِ الْكَلِمَةِ لِجَعْلِها آخِرَ الْكَلام وَ الْغَرَضُ مِنْهُ التَّخفيفُ وَ الإِسْتِراحَة. وَ الْمَشْهورُ مِن وُجُوهِهِ سِتَّةٌ: ۱ـ اَلإِسْكان ۲ـ اَلإِشمام ۳ـ اَلتَّضعيف ۴ـ اَلإِبْدال ۵ـ اَلْحَذْف ۶ـ اِلْحاقُ هاء السَّكْت. وَلِكُلٍّ واحِدٍ مَوْرِدٌ يَخُصُّ بِه:

فَالإِسْكانُ اِمّا بِاسْقاطِ الْحَرَكَة وَ هُوَ اكثر وُجُوهِ الْوَقْف وَ جارٍ في جَميعِ الْكَلِمات اِلاَّ الْمُنَوَّنَ الْمَنْصوب كَما سَيَأتی، وَلا يُكْتَفى بِسُكونِ نونِ التَّنوين فِی الْمُنَوَّنِ الْمَرْفوع وَ الْمَجرور بَلْ يُسْقَطُ التَّنْوينُ و يُسَكَّنُ الْحَرْف نَحوُ: «هذا زَيْدْ» وَ اِمّا بنقل الحركة إلى ما قبلَها وَ هُوَقليل و يُشْتَرَطُ فيهِ اَنْ يَكونَ ماقَبْلَ اَلآخِرِ صَحيحاً ساكِناً وَ يَخْتَصُّ بِالْكَسْرَةِ وَ الضَّمَّة نحوُ: «هذابَكُرْ» وَ «قُلْتُ لِبَكِرْ». فلايَجْرى فی رَأيتُ الْبَكْرَ و قالَ اَلاَميرُ و هذاصُرَدٌ.

وَالإِشْمامُ يَخْتَصُّ بِالضَّمَّة وَ هُوَتَصْويرُ الْفَمِ عِنْدَ حَذْفِ الضَّمَّة بِالصُّورَةِ الَّتی كانَتْ تَعْرِضُهُ عِنْدَ التَّلَفُّظِ بِها.

---

۱. راجِع لِتَفْصيل هذينِ الْبَحْثَين شرحَ الرَّضی (ره) ج۲ ص۲۵۰ و ۲۷۱.

وَالتَّضعيفُ هُوَ اَنْ يُضعَّفَ ـ اَىْ يُكَرَّرَ ـ الْحَرْفُ الْآخِرُ بَعْدَ حَذْفِ حَرَكَتِه وَ يُشْتَرَطُ فيه اَنْ لايَكونَ هَمْزَةً وَ لامِن حُرُوفِ الْعِلَّة نحوُ: «هذا جَعْفَرّ».

وَالْإبدالُ لِلْوَقْفِ فى ثَلاثَةِ مَواضِعَ: ۱ـ اِبدالُ تَنْوينِ الْمُنَوَّنِ الْمَفْتوحِ اَلِفاً نحوُ: «رَاَيْتُ زيدا» ۲ـ اِبدالُ نونِ «اِذَنْ» وَ نونِ التّاكيدِ الْخَفيفَةِ الْمَفْتوحِ ما قَبْلَها اَلِفاً نحوُ: «دَخَلْتُ فِى الصَّفِّ فَاِذا»، «يا زَيدُ اضْرِبا» ۳ـ اِبدالُ تاءِالتَّأنيثِ الْمَرْبوطَةِ هاءً كَماسَيأتى نحوُ: «هذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَهُدىً وَمَوْعِظَه».

وَالْحذفُ يكونُ فى ياء الْمتكلّم اِذا كانَتْ ساكِنَةً وَ لَحِقَتِ الْفِعْل نحوُ: «فَيَقُولُ رَبّى اَكْرَمَنِ... فَيَقولُ رَبّى اَهانَنِ» (۱۵ و ۱۶ ـ الفجر) او الاسم كقوله تعالى «فذكّر بالقرآن من يخاف وَعيدِ» (۴۵ ـ ق) وقوله تعالى: «فذوقوا عذابى ونُذُرِ» (۳۷ و ۳۹ القمر) وقوله تعالىٰ «فستعلمون كيف نذيرِ» (۱۷ ـ الملك).

وَالْحاقُ هاءِالسَّكت لِلْوَقْف لازِمٌ فيمابَقِيَ على حَرْفٍ واحِد نحوُ: قِ و فِ ـ قِهْ و فِهْ و جائِزٌ فيما حُذِفَ مِنْهُ بَعْضُ حُروفِه وَ بَقِيَ عَلى اَكْثَرَ مِنْ حَرْفٍ نحوُ: لَمْ يَدْعُهْ وَ لَمْ يَخْشَهْ، وَ فيما كانَ حَرْفاً واحِداً مُتَّصِلاً بِغَيْرِه بِحَيْثُ صارَ كَجُزْءٍ مِنْه نحوُ: لِمَهْ، كِتابِيَهْ، حِسابِيَهْ، ضَرَبْتُكَهْ، وَ فيما لَولاهُ لَاَلْتَقىٰ ساكِنان نحوُ: اِنَّهْ، كَيْفَهْ، لَيْتَهْ، وَ فى كَلِماتٍ اُخْرى نحو: هُوَهْ وهِيَهْ[1].

البحث ۲ ـ فِى الْإبْتداء بِهَمْزَةِ الْوَصْل: كَما لايُوقَفُ اِلّاعَلى ساكِنٍ لايُبْتَدَءُ اِلّا بِمُتَحَرِّكٍ فَاِنْ سَكَنَ الْحَرْفُ الْاَوّل مِنْ كَلِمَةٍ جيءَ بِهَمْزَةٍ مُتَحَرِّكَةٍ

---

۱. وَ مِنْها قَوْله تعالى:... يا قَوْمِ اِنّى اَخافُ عَلَيْكُم يَوْمَ التَنادِ (اَىِ التَّنادى) وَ قَوْلُهُ تعالى: وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ (اَىِ الْجَوابى) وَ قَوْلُهُ تَعالى: اَلْكَبيرُ الْمُتَعالِ (اَىِ الْمُتَعالى) وَ قَوْلُهُ تعالى: وَ اللَّيْلِ اِذايَسْرِ (اَىْ يَسْرى). وَ يَجْرِى الْإسْكانُ اَيْضاً فى هذِهِ الْمَوارِدِ بَعْدَ الْحَذف كَما لايَخْفىٰ. وَ سُمِعَ حَذْفُ الْياءِ فى غَيْرِ الْوَقْفِ اَيْضاً كَقَوْلِهِ تَعالى: يَوْمَ يَأْتِ (اَىْ يَأْتى) وَ قَوْلُهُ تَعالى: ماكُنّا نَبْغِ (اَىْ نَبْغى).

۲. اِلْحاقُهُ فى اَنا وَقْفاً بِاَنْ يُقال اَنَهْ قَليلٌ بَلِ الْغالِبُ اَنْ يُزادَ فيهِ اَلِفٌ عِنْدَ الْوَقْف وَ لِذا قُرِءَ «لٰكِنّاهُوَ اللّٰهُ» بِالْاَلِف، اَصْلُهُ: لٰكِنْ اَنا. نُقِلَتْ حَرَكَةُ الْهَمْزَةِ اِلى النون وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ وَ اُدْغِمَتِ النونُ فِى النون وَ اُلْحِقَتْ اَلِفٌ بِآخِرِ الضَّمير لِلْوَقْف، ثُمَّ الْتُزِمَ وُجودُهُ فِى الْوَصْلِ اَيْضاً ايذاناً بِاَنَّهُ «لٰكِنْ اَنا» لا «لٰكِنَّ» الْمُشَدَّدَة.

فی اَوَّلِها تُسَمّیٰ «هَمْزَةَ الْوَصْل» وَ ذلِک فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

۱ ـ فی عَشَرَةِ اَسْماء هِیَ: اِبْن، اِبْنَة، اِبْنُم، اِسْم، اِسْت، اِمْرُؤ، اِمْرَأة، اِثْنان، اِثْنَتان، اَیْمُنُ الله. و فی مثنّیاتِ السَّبعَةِ الاُوَل من هذه الأسماء.

۲ ـ فی مصادرِ اَحَدَ عَشَرَ باباً مِن اَبْواب الْمَزیدِ فیه و اَفْعالِها الْماضِیَةِ و الْأمر[1] وهِی: اِفْتِعال وَ انْفعال وافعِلال وَ استِفْعال وَ افعیلال وَ افعِنْلال (نحوُ اِقْعِنْساس) وَ افْعِنلاء (نحو اسلنقاء) وَ افْعِوّال (نحو اجلوّاز) و افعیعال (نحو اغشیشاب) و افعِنلال (نحوُ اِحْرِنْجام) و افِعلّال (نحوُ اِقْشِعْرار)ـ اَلتِّسْعَةُ الْاُوَل مِنَ الثُّلاثِیّ وَ الْاَخیرانِ مِنَ الرّباعِیّ ـ و قَدْیُؤتیٰ بِهَمْزَةِ الْوَصل فی بابَی تَفَعُّل و تَفاعُل اَیضاً وذلِک اِذا اُدْغِمَ تاءُ هُما فی فاءِالْفِعْل نحوُ اِصَّدَّقَ و اِصّادَقَ و فُروعِهما.

۳ ـ فِی الْاَمْرِ الْمُخاطَب مُطلقاً اِذا کانَ مابَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ مِنْ مُضارِعِهِ ساکِناً نحوُ اِضْرِبْ، اِذْهَبْ، اُقْتُلْ، اِکْتَسِبْ وَ... اِلاّ الْاَمْرَمِنْ بابِ «اِفْعال» فَاِنَّ همزتَهُ هَمْزَةُ قَطْعٍ کَماسَبَق.

۴ ـ فی «أل» مُطلقاً وَ یَلْحَقُ بِه: اَلَّذی وَ اَلَّتی وَ فُروعُهُما وَ فی حُکْمِهِ اَمْ علی لُغَةِ طَیِّئٍ.

ثُمَّ حَرَکَةُ هَمْزَةِ الْوَصْلِ کَسْرَةٌ ـ وِفْقاً لِلْقاعِدَة فی تَحْریکِ اَحَدِ السّاکِنَیْن ـ اِلاّ فی لامِ التَّعریف وَ اَیْمُن فَتُفْتَح، وَ اِلاّ فیما بَعْدَ ساکِنِهِ ضَمَّةٌ اَصْلِیَّة فَتُضَمّ، نحوُ: اُقْتُل و اُسْتُخْرِجَ وفی حُکْمِه اُغْزِی، بِخِلافِ الضَّمَّةِ غیرِ الْاَصْلیّة نحوُ: اِرْمُواوَ اِمْرُؤٌ وَ اِبْنُمٌ[2].

ثُمَّ اِنَّ هَمْزَةَ الْوَصْلِ یُؤتی بِها فِی الِابْتِداءِ خاصَّةً وَ اَمّا اِذَا اتَّصَلَتِ

---

۱. لا تزاد همزةُ الوَصلِ فی فعلِ مُضارِع.

۲. عَدَمُ اَصالَةِ الْحَرَکَة فی نَحْو «اُرْمُوا» ظاهِرٌ و اَمّافی «اِمْرُؤٌ» و «اِبْنُمٌ» فَلِاَنَّ حَرَکَةَ الرّاء فِی الْاَوَّل وَ حَرَکَةَ النّونِ فِی الثّانی تَتْبَعُ الْحَرَکَةَ الْاِعْرابِیَّةَ فی لامِ الْفِعْل یُقال: اِمْرُؤٌ، اِمْرَأً، اِمْرِئٍ وهکَذا فی اِبْنِم.

الْكَلِمَةُ بِشَيْءٍ قَبْلَها اَو وَقعَتْ فی دَرْجِ الْكَلام فَلا، وَ بِعِبارَةٍ اُخْرىٰ: هَمْزَةُ الْوَصل هِـيَ الَّتی تُـلْفَظُ فِی الإبْتِداءِ وَ تَسْقُـطُ فِی الاَثْناء ــ اَثنـاءِ الْكَلام ــ اِلاّ فِی الضَّرورَة وَفيما يُوجِبُ حَذْفُهُ اللَّبْسَ، اَلاَوَّل كَقَوْلِهِ:

كُلُّ عِلْـمٍ لَـيْسَ فـی الْقِرْطاسِ ضاعَ   كُـلُّ حَـرْفٍ جـاوَزَ الإثنَـيْنِ شاعَ

الثّـانی كـمـا فـی: اَلْحَـسَن(ع) اَفْـضَلُ اَمِ ابْنُ الْحَنَفِيَّة؟ و آيْمُنُ اللّهِ يَمينُك؟ و نحوذلِك.

تنبيهٌ: مَرَّفی باب الْفِعْل اِشارَةٌ اِلی قِسْمَيِ الْهَمْزَة: اَلْوَصْل وَالْقَطْع، وَ تَبَيَّنَ هٰـهُـنا مَـعْنی هَمْزَةِ الْوَصْلِ وَ مَواضِعُها وَ اَمّا هَمْزَةُ الْقَطْع فَهِيَ الَّتی تُلْفَظُ حَيْثُما وَقَعَتْ ــ فی الإبْتِداء اَوفی اَلاَثْناء أو فی الانتهاء ــ وَمَواضِعُها الْمَشْهورَة سَبْعَةٌ:

١ ــ اَلْـهَـمْزَةُ اَلاَصْـلِيَّـة نـحوُ: اَذِنَ، سَـأَلَ، اَلْمَرْء، اِنَّ، هَـمْزَةُ النِّداء وَ الإسْتِفْهام.

٢ ــ اَلـزّائِـدَةُ فِـی الْـمُضـارِع ــ اَلصّيغَة ١٣ــ نحوُ: اَضْرِبُ. وَيَتَفَـرَّعُ عَـلَيْهِ اَلاَمْر نحوُ: لِاَضْرِبْ.

٣ ــ اَلزّائِدَةُ فی بابِ إفْعال (ماضيهِ وَ اَمْرِهِ وَ مَصْدَرِه) كَمامَرّ.

٤ ــ الزّائِدَةُ فِی الْجُموع نحو: اَغْلِمَة، اَشْهُر، اَنْياب، اَكاسِرَة وهكذا...

٥ ــ الـزّائِـدَةُ فـی اَلاَسْـمـاء الْجَوامِد ــ غَيْرِالْعَشَرَةِ السّابِقَة ــ نحوُ: اِصْبَع، اَرْنَب، اَفْعیٰ، اُسْطُوانَة، اُسْلوب و...

٦ ــ اَلـزّائِـدَةُ فـی اَفْـعَلِ الـتَّـفضيل وَ الصِّـفَةِ الْمُشَبَّهَـة نحوُ: زيدٌ اَفْضَلُ مِن... و نحوُ زَيدٌ اَبْلَج.

٧ ــ اَلزّائِدَةُ فی آخِرِ الْكَلِمَة نَحْو: حَمْراء، صَحْراء، خُنْفَساء، بَلْجاء.

* السؤال والتمرین *

۱ ــ ماهُوَ حُکْمُ السّاکِنَیْنِ اِذا الْتَقَیا وَ ماهِیَ وُجوهُ الْوَقْفِ وَاَیٌّ مِنْها اَکْثَرُ مَوْرِداً اَعْطِ عَلی کُلِّ وَجْهٍ ثَلاثَةَ اَمْثِلَة.

۲ ــ کَمْ هِیَ اَقسامُ الْهَمْزَةِ وَ ماهِیَ مَواضِعُ کُلِّ قِسْمٍ وَ ماهِیَ حَرَکَةُ هَمْزَةِ الْوَصْلِ وَ مَتی یُسْتَغْنی عَن هذِهِ الْهَمْزَة؟ اَعْطِ علی ذٰلِکَ اَمْثِلَةً.

الفصل ٤

فی الابدال: [۱] اَلإبْدالُ جَعْلُ حَرْفٍ مکانَ آخر نحوُ: اِوْتَعَدَ ــــ اِتَّعَدَ وَهُوَ أعَمُّ مِنَ الْقَلْبِ لِاَنَّ الْقَلْبَ یَخْتَصُّ فِی اصْطِلاحِهِم بِحروفِ الْعِلَّةِ وَالْهَمْزَة، وأَخَصُّ مِنَ التَّعویض لِاَنَّ التَّعویضَ لایَلْزَمُ فیهِ جَعْلُ الْعِوَضِ مَکانَ الْمُعَوَّضِ عَنْه نحوُ: وِزْن ــــ زِنَة، بِخِلافِ اْلإبْدال. وَ بِالْجُمْلَةِ اَحْرُفُ الْإبْدالِ (اَیِ الْحروفُ الّتی تَقَعُ بَدَلاً عَنْ غَیْرِها اَحْیاناً لادائماً) عَشَرَةٌ وَهِیَ: ه، د، ء، ت، م، و، ط، ی، ا، ص [۲]. بیانُ ذٰلِک:

تُبْدَلُ الْهاءُ مِنَ التّاء الْمَرْبُوطَة عِنْدَ الْوَقْفِ عَلَیْها نحُو: «هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَه».

تُبْدَلُ الدّالُ مِنَ التّاء فی بابِ الإفْتِعال اِذا کانَ فاءُ الْفِعْلِ دالاً اَوْذالاً اَوزاياً کَما مَرّ نحوُ: اِدَّرَأ، اِذَّکَرَ، اِزْدَجَرَ.

تُبْدَلُ الْهَمْزَةُ مِنَ الْواوِ وَ الْیاء وَ الْهاء نحوُ: قاوِل ــــ قائِل، بایِع ــــ بائِع، ماه ــــ ماء (بِدَلیلِ مِیاه وَ هذا سَماعِیٌّ).

---

۱. راجع لبحث الابدال شرح الرّضی (ره) ج۳ ص۱۹۷.

۲. تَجْمَعُ غَیْرَ اْلأخیر: «هَدَأْتُ مُوطِیا» ثُمَّ اِنَّ بَعْضَهُمْ اقْتَصَرَ علی هذِهِ التِّسْعَة وَ بَعْضَهُم زادَ اَرْبَعَةً أُخْرَی: ن ح، ل، ن، ولاکثیرَ فائِدَةَ فی ذِکْرِها کَمالا یَنْبَغی تَرْکُ الصّاد علی ماسَیَأتی.

تُبْدَلُ التّاءُ مِنَ الْواوِ وَ الْياء فی بابِ الإفْتِعال نحوُ: اِوْتَعَدَ ← اِتَّعَدَ، وَ ایتَسَرَ ← اِتَّسَرَ وَ فی کَلِماتٍ أُخْری سَماعِیَّة وَ هِیَ: وُجاه ← تُجاه، وُهَمَة ← تُهَمَة، وَ قْوی و وُقاة ← تَقْوی و تُقاة، وَتْری ← تَتْری (مِنَ الْمُواتَرَة وَ هِیَ الْمُتابَعَة قالَ تَعالی: ثُمَّ اَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْری)، وَ وْراة ← تَوْراة (مِنَ الْوَرْی)، وَوْأم ← تَوْأم (مِنَ الْوِئام وَ هُوَ الْوِفاق)،أُخْو ← أُخْت، بِنْو ← بِنْت و غیرُ ذلک.

تُبْدَلُ الْمیمُ مِنَ الْواوِ وَمِنَ اللاّم عَلی لُغَةٍ نحوُ: فَو (اَصْلُهُ فَوَه) ← فَم، ونحوُ: اَلْ ← اَمْ علی لُغَةِ طیّ.

تُبدَلُ الواوُ مِنْ أُخْتَیها وَ مِنَ الْهَمْزَة نحوُ: ضارَبَ ← ضُورِبَ، مُیْقِن ← مُوقِن، أُءْمِنَ ← أُومِنَ.

تُبدَلُ الطّاءُ مِنَ التّاء فی بابِ الإفْتِعال اِذا کانَ فاءُ الْفِعْلِ صاداً اوضاداً اوطاءً اوظاءً کمامَرّ نحو اِصْتَبَرَ ← اِصْطَبَرَ.

تُبْدَلُ الیاءُ مِنْ أُخْتَیها وَمِنَ الْهَمْزَة وَمِن لامِ الفعل من مضاعف باب التّفعُّل نحوُ: مِفْتاح ← مَفاتیح، مِوْقات ← میقات، اِئْتِ ← ایتِ، تَظَنَّنَ ← تَظَنّی.

تُبْدَلُ الاَلِفُ مِنْ أُخْتَیْها وَ مِنَ الْهَمْزَة نحوُقَوَلَ ← قالَ، بَیَعَ ← باعَ، اَءْدَم ← آدَم[1].

تُبْدَلُ الصّادُ مِنَ السّین اِذا کانَ بَعْدَها ـ وَلَو بِالْفَصلِ الْقَلیل ـ خاءٌ اوغَیْنٌ اَوْطاءٌ اَوْقاف نحوُ: سَلَخَ ← صَلَخَ، اَسْبَغَ ← اَصْبَغَ، یَبْسُطُ ← یَبْصُطُ، سَقَر ← صَقَر.

---

۱. أُخْتُلِفَ فی أصلِ «آل» فَقیلَ: أأْل وَقیلَ: أَهْل فَهِیَ عَلَی الْاَوَّل مِنْ اَمْثِلَةِ اِبْدالِ الْاَلِفِ مِنَ الْهَمْزَة وَ عَلَی الثّانی مِن اِبْدالِ الْاَلِفِ مِنَ الْهاء فَیکونُ مَوْرِداً رابِعاً لِإبْدالِ الْاَلِف.

تنبیهان:

۱) اَلإِبْدالُ فِی الْمَوردِ الْاَخیر اَیِ الصّادِ مِنَ السّین جائِزٌ وَ سَبَقَ حُکمُ الْبَواقی مِنْ هذِهِ الْجَهَة فی تَضاعیفِ الْکِتاب.

۲) اِصْطَلَحَ الصَّرفیّونَ أن یَجْعَلوا حُروفَ الإبْدال تِلْک الْعَشَرَة وَ أنتَ خبیرٌ بِأنَّهالا تَنْحَصر فیها وَ یَنْجَلِی لک الْأمرُ بالمُراجَعَةِ إلیَ الْقَواعِدِ الْخاصّةِ لِلابْدال فی اَبْواب الافْتِعال وَ التَّفعُّل وَالتَّفاعُل.

الفصل ۵

فی الاسم المزید فیه: قَدْ حَصَلَ بِالْاَبْحاثِ السّابِقَة اَنَّ کُلاًّمِنَ الْفِعْلِ وَ الإسْمِ عَلی نَوْعَیْن: مُجَرَّدٍ وَ مزیدٍ فیه وَ اَنْ لااِشْکالَ فی مَعْرِفَةِ الْمُجَرَّد اِسْماً کانَ اَوْ فِعْلاً لِاَنَّ لَهُ اَوْزاناً مُعَیَّنَةً. وَ کَذلِکَ الْمَزیدُ فیه من الافعال. فالْمُشْکِلُ معرِفَةُ الاسم المزیدِ فیه وتمییزُ حرفِه الزّائد عَنِ الاصلیّ إذ لیسَ للمَزیدِ فیه مِنَ الْاَسْماءِ اَوْزانٌ مَضْبُوطَة. فَنَقُول: یُعْرَفُ الزّائِدُ بالاشتِقاق فَإنْ فُقِدَ فَبوُجودِ بَعْضِ الزَّوائد فی الْکَلِمة وَ إنْ لَم تکنْ فَبِخُرُوجِها عَنْ أَبْنِیَةِ الْأُصول[۱]. فهنا ثَلاثَةُ اَبْحاث:

البحث ۱ ـ فی الاشتقاق: اَلْمُرادُ بِالإشْتِقاقِ کَوْنُ اِحْدَی الْکَلِمَتَیْن مَأخوذَةً مِنَ الْاُخْری اَو کَونُهما مَأخوذَتَیْنِ مِنْ ثالِثٍ[۲] فَبِانْطِباقِ بَعْضِ الْمُشْتَقّات

---

۱. راجع شرحَ الرّضی (ره) ج ۲ ص ۳۳۳ و ۳۵۶.

۲. فَالمُشْتَقُ یُوافِقُ الاصْلَ فی الحروفِ الْأصْلِیَّة وَ أصْلِ الْمَعنی و یُخالِفُه غالباً فی الْوَزْنِ وَ خُصوصیةِ الْمَعْنی. هذا وَ عن بَعْضِهِم أنَّ الإشتقاقَ علی ثلاثة اقسام: الصّغیر وَ الکَبیر وَالأکبر (وقدیقال للاوّل «اصغر» و للثّانی «صَغیر» وللثالث «کبیر» کما قدیُقال للاوّل «اَصْغر» وَ للثّانی «اَوْسَط» و لِلثالث «اکبر» فلا تَشْتَبه). فَالْمُرادُ بالْأوّلِ ماإذا اشتَقَّ کِلمة مِن أُخری مَعَ انْحِفاظِ تَرْتیبِ الأُصول (الحروف الاصلیه) فیهما نحوُ: الضَّرْب ـــ ضَرَبَ، یَضْرِبُ، ضارِب، مَضْرُوب و...

←

عَلى بَعْضٍ يُعْرَفُ الْمَزيدُ فيه وَيُعْرَفُ الْحَرْفُ الزّائِدُ اَيْضاً. وَلِهذا يُقالُ «عِرَضْنَة» (وَهِيَ مِشْيَةٌ تَأخُذُ عَرْضَ الطَّريقِ مِنَ النّشاط) يُوازِنُ «فِعَلْنَة» لِلْقِياسِ مَعَ الْعَرْض وَغَيْرِه وَلَولاَ الإشْتِقاقُ لَكانَ كَقِمَطْر.[1]

ثُمَّ اِنْ رَجَعَتِ الْكَلِمَةُ اِلَى اشْتِقاقَيْنِ اَو اَكْثَر رُجِّحَ الاَظْهَرُ وَذلِكَ نَحْوُ «مَلأَک» (وَهُوَ اَصْلُ مَلَک بِدَليلِ قَوْلِهِ: «وَلَسْتَ لِإنْسِيٍّ وَلكِنْ لِمَلأَکٍ تَنَزَّلَ مِنْ جَوِّ السَّماءِ يَصُوبُ» وَبِدَليلِ جَمْعِهِ عَلى مَلائِكَة، فَالْتَزَمُوا فيهِ التَّخفيفَ بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ لِكَثْرَةِ اسْتِعْمالِه) قيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «اَلْاَلُوكَة» (وَهِيَ الرِّسالَة) وَقيلَ مُشْتَقٌّ مِنْ «لَأَکَ» (اَیْ اَرْسَلَ)، وَالْاَخيرُ اَولى لِاِسْتِلْزامِ الْاَوَّلِ الْقَلْبَ دونَ الثّاني. فَمَلأَک مَصْدَرٌ ميميٌّ اسْتُعْمِلَ فی مَعْنَى الْمَفعول[2]. وَاِنْ تَساوى

←

وَالْمُرادُ بِالثانی مَا لَمْ يَنْحَفِظ فيه ذلک وَمثّلوا لَه بِاشْتِقاقِ كُلٍّ مِن «كلم» بِمَعْنَى الْجَرْح وَ «لكم» بمعنى الضَّربِ بِالْيَدَ وَ «كمل» بمعنى الكمال و «ملک» بِمَعنىَ الغَلَبِةِ والسّلطنة وَالجامِعُ بَينَ الْكُلِّ مَعْنَى السَّطْوَة وَالشِّدَّة.

وَالْمُرادُ بِالثّالِثِ ما إذا تَبَدَّلَ بَعْضُ أُصُولِ الْمُشتَقِّ مِنْهُ بِحَرْفٍ آخر فِي الْمُشْتَقِّ وَمَثّلُوالَهُ بِالْقَصْم وَالفَصْم وَالفَصْل وَالجامِعِ مَعْنَى الْكَسْرِ وَالْقَطْع (راجِع شرحَ سيدعليخان ص ۳۵۰ و كتابَ الاشتقاق).

۱. وَمِنْ اَمْثِلَةِ ذلِکَ «مَعَدّ» فَاِنَّهُ يُوازِنُ «فَعَلّ» لِمَجیء تَمَعْدَدَ (قالَ عُمَر: «اِخْشَوْشِنُوا وَتَمَعْدَدُوا» اَیْ تَشَبَّهُوا بِمَعَدّ، وَهُوَ مَعَدُّبْنُ عَدنان اَبُوالْعَرَب اَیْ دَعُوا التَّنَعُّمَ وَزِیَّ الْعَجَم) وَلَوْلاَالإشْتِقاقُ لَحُكِمَ بِزِيادَةِ الْميم كَماهُوَ الْغالِبُ فی اَشْباهِه. وَمِنْ ذلِک «خَنْفَنيق» (وَهُوَ الدّاهِيَة) فَاِنَّهُ على وَزْنِ «فَنْعَنيل» لِمَجیءِ الْخَفْق وَالْخَفَقان وَلَوْلاَالإشْتِقاقُ لَجازَ احْتِمالُ اَصْلِيَّةِ النّون وَزِيادَةِ الْمَدَّةِ وَالتَّضعيف.

۲. وَمِنْ اَمْثِلَةِ ذلِک «اِنْسان» فقيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «اَلْاُنْس» بِدَليلِ اَنَّهُ يَأنِسُ بِخِلافِ الْوَحْش. وَقيلَ مَأخوذٌ مِنَ «اَلْإيناس» وَهُوَ الْإبْصار ــ وَمِنْهُ قَوْلُهُ تعالى حِكايَةً عَنْ موسى(ع) اِنّی آنَسْتُ ناراً ــ وَوَجْهُهُ اَنَّهُ يُؤْنَسُ اَیْ يُبْصَر وَلا يَجْتَنّ بِخِلافِ الْجِنّ. وَقيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «النِّسيان» بِدَليلِ اَنَّ اَصْلَ الْاِنْسانِ آدم(ع) وَقالَ تَعالى فيه: «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْلَهُ عَزماً». هذا وَقَدْ رَجَّحَ بَعْضُ الْفُحول ــ وَهُوَ الْعَلاّمَةُ الْمُحَقِّق رَضِيُّ الدّينِ الْأَسْتَرابادیّ رَحِمَهُ الله ــ اَلإشْتِقاقَ الْاَوّل وَجَعَلَ الْاَخيرَ فی غايَة الْبُعد.

وَمِنْ ذلک «مَؤُنَة» قيلَ هُوَ مَأخوذٌ مِنْ «مانَ يَمُونُ» (مانَهُ اَی احْتَمَلَ مَؤُنَتَه وَقامَ بِكِفايَتِه) فَاَصْلُهُ «مَوُونَة» قُلِبَتِ الْواوُ هَمْزَةً. وَقيلَ بَلْ هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ «اَلْاَوْن» وَهُوَاَحَدُ الْعِدْلَيْن (بِكَسْرِ الْعَيْن) لِاَنَّ الْمَؤُنَةَ ثَقيلَةٌ كَالْعِدْل فَهَمْزَتُهُ اَصْلِيَّةٌ وَاَصْلُهُ «مَأْوُنَة». هذا وَالْاَخيرُ مَرْجوحٌ مِنْ جَهَةِ الْمَعْنى لِاَنَّ الثِّقْلَ مِنْ لَوازِمِ الْمَؤُنَة، مَعَ اَنَّهُ لازِمٌ غالِبِیٌّ لادائِمیّ. وَمِنْ ذلِکَ اَيْضاً «مَنْجَنيق» فَاِنَّهُ يُحْتَمَلُ اشْتِقاقُه مِنْ «جَنَقَ» (بِمَعْنى رَمى) فَيَكونُ «مَنْفَعيل» لكِنَّهُ مَرْجوحٌ لِاَنَّ زِيادَةَ حَرْفَيْنِ فی اَوَّلِ الإسْمِ غَيْرِ الْجاری عَلَى الْفِعل نادِرٌ ــ بِخِلافِ الْجاری عَلَى الْفِعْل كَمُنْطَلِق وَنَحْوِه كَمامَرّ ــ وَيُحْتَمَلُ اَنْ يَكونَ «فَنْعَليل» بِدَليلِ جَمْعِهِ على «مَجانيق» فَاِنَّ سُقوطَ النّونِ دَليلُ زِيادَتِه فَاِذا ثَبَتَ زِيادَةُ النّونِ فَالْميمُ مَحْكومٌ بِالْاَصالَة لِئَلاّيَلْزَمَ زِيادَةُ حَرْفَيْنِ فی أَوَّلِ الإسْم. هذا وَلكِنَّ

←

الإشْتِقاقاتُ فِی الظّهورِ احْتُمِلَ الْجمیع نحوُ «اَوْلَق» بِمَعْنَی الْجُنون فَاِنَّهُ یُحْتَمَلُ اَنْ یَکونَ «فَوْعَل» بِدَلیلِ مَألوق وَ اَنْ یَکونَ «اَفْعَل» بِدَلیلِ مَوْلوق (یُقال رَجُلٌ مَألوق اَو مَوْلوق اَی مَجْنون) وَ لا تَرْجیحَ لِاَحَدِ هِماعَلَی الْآخَر.

البحث ۲ ـ فی الزوائد: لِلزّیادَةِ عَشَرَةُ حُروفٍ تُسَمّی حُروفَ الزّیادَةِ اَوالزّیاداتِ اَوالزَّوائِدَ هِیَ: س، ء، ل، ت، م، و، ن، ی، ه، ا (تَجْمَعُها سأَلْتُمُونیها)[1]. وَ لَیْسَ مَعْنی زِیادَةِ هذهِ الْحروف أَنّها لا تکونُ اِلاّ زائدةً بَلِ الْمَعنی أنَّ الْمَزیدَ فِی الْکَلِمة لایکونُ إلاّمِنْ هذِه الْحروف إلاّ أنْ یکونَ الْمَزیدُ تَضْعیفاً فیکونُ مِنْ جَمیعِ حُروفِ الْهجاء اَیْ مِن حُروفِ الزّیادَةِ کَعَلَّمَ وَ مِن غَیرها کقَطَّعَ. ثُمَّ لِزِیادَةِ کُلٍّ مِن تِلکَ الْحروف فِی الْکَلِمَةِ مَواضِعُ خاصّة تَکْثُرُ زِیادَتُها فیها اِلَیْکَ فیما یَلی بَیانَها:

اَلسّین تَطَّرِدُ زِیادَتُهُ فی بابِ الإسْتِفْعال.

اَلهَمْزَة تَغْلِبُ زِیادَتُها فی مَوْضِعَیْن: ۱ـ اَوّلِ الْکَلِمَةِ اِذا کانَ بَعْدَها ثَلاثَةُ أُصولٍ نحوُ: «اَفْکَل» (وَ هُوَرَعْدَةٌ تَعْرِضُ الْإنْسانَ مِنْ بَرْدٍاَوْ خَوف) فَوَزْنُهُ «اَفْعَل» بِخِلافِ ما اِذا کانَ بَعْدَها اَکْثَرُ مِنْ ثَلاثَةِ أُصول فَتَکونُ اَصْلِیَّةً نحوُ: «اِصْطَبْل» وَزْنُهُ «فِعْلَلّ» اِلاّ ماکانَ جارِیاً عَلَی الْفِعْل نحوُ: اِحْرِنْجام وَاقْشِعْرار. ۲ـ فی آخِرِ الْکَلِمَة بِشَرْطِ اَنْ تَقَعَ بَعْدَ اَلِف زائِدَة قَبْلَهاثَلاثَةُ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: عِلْباء، سَوْداء، اِحْبِنْطاء (کاحْرِنْجام، مِنَ الْحَبَنْطی: القَصیرالْبَطین) بخِلاف وَفاء و مَلأ و نحوِهِما.

اللاّم زائِدَةٌ فی بَعْضِ اسْماء اَلإشارَة نحوَ: ذلِک، تِلْک، هُنالِکَ، أُولالِکَ.

←
اَلْاَرْجَحَ اَنْ یَکونَ «فَعْلَلیل» کَسَلْسَبیل وَ بَرْقَعید وَ غیرِهِما لِاَنَ اَلاَصْلَ اَنْ لایُحْکَمَ بِزِیادَةِ حَرْفٍ اِلاّ لِضَرُورَة.

۱. نَقَلَ العَلاّمَةُ الرَّضی (ره) فی شَرْحِه عَلَی الشافیة ج ۲ ص ۳۳۱ أنَّ تلمیذاً سأَلَ یَوْماً شیخَه عَن حُروفِ الزّیادة فَقالَ لَهُ الأُستاذُ «سَأَلْتُمونیها» فَظَنَّ التلمیذُ اَنّه اَحالَهُ علی ما اَجابَهُم به قبلَ ذاک فقالَ: «ماسَأَلتُکَ الاّهذِهِ التوبة» فقالَ الشیخ: «اَلْیَومَ تَنْساه» فقالَ التلمیذ «وَاللّهِ لاأنساه» فقالَ الشیخُ «قد اجبتک یا احمق مرّتین».

اَلتاء تَطَّرِدُ زِيادَتُهُ اَوّلاً فى بابِ التَّفعيلِ وَ نَحْوِهِ وَ وَسَطاً فِى الإفْتِعالِ وَ نَحْوِهِ و آخِراً فِى المؤنّثِ وَالْجَمْع.

اَلميم يَغْلِبُ زِيادَتُه اَوّلَ الْكَلِمَة اِذا كانَ بَعْدَهُ ثَلاثَةُ أُصول نحوُ: «مَقْتَل» بِخِلافِ ماكانَ بَعْدَهُ اَكْثَر نحوُ: «مَرْزَنْجوش» (نَبتٌ) فَهُوَ «فَعْلَنْلول»، اِلاّ ماكانَ جارِياً عَلَى الْفِعْل نَحوُ: «مُدَحْرِج» وَ «مُحْرَنْجِم» وَ نَحْوِهِما.

اَلواو يَطَّرِدُ زِيادَتُهُ فى غَيْرِ الاَوّل مَعَ ثَلاثَةِ أُصول فصاعِداً نحوُ: «عُروض»، «عُصْفُور»، «قَرْطَبوس» و «حِنْطَأْو» (عظيمُ الْبَطْن) بِخِلافِ «وَرَنْتَل» (اَلشَّرُّ وَ الاَمْرُ الْعَظيم).

اَلنونُ يطَّرِدُ زِيادَتُهُ فى بابِي الاِنْفِعال و الاِفْعِنْلال وَ نَحْوِهِما وَ يَغْلِبُ زِيادَتُهُ فى مَوْضِعَيْن:

۱ ــ فيما اِذا وَقَعَ آخِرَ الْكَلِمَة بَعْدَ اَلِف زائِدَةٍ قَبلَهُما ثَلاثَةُ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «سَكْران» و «قَبّان» (دُوَيْبَّةٌ) و زَعْفَران.

۲ ــ ما اِذا وَقَعَتْ ثالِثَةً ساكِنَة، بَعْدَها حَرْفانِ اَوْ اَكْثَر نحوُ: «شَرَنْبَث» (اَلْقَبيح، اَلاَسَد)، «قَلَنْسُوَة» وَ «جِعِنْظار» (قَصيرُ الرِّجْلَيْن عَظيمُ الْجِسْم). بِخِلافِ «عُرُنْد» (اَلشَّديدُ مِنْ كُلِّ شَيْء) فَاِنَّ نونَهُ وَ اِنْ كانَت زائِدَةً وَ لكِنْ يُعْرَفُ زِيادَتُها مِنْ جَهَةِ الاِشْتِقاق لِاَنَّهُ مِنَ «الْعُرْد» (بِمَعْنَى الصُّلب) لا مِنْ جَهَةِ غَلَبَةِ زِيادَتِها فى هذا الْمَوضِع.

اَلياء يَغْلِبُ زِيادَتُهُ اِذا كانَ مَعَ ثلاثَةِ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «يَلْمَع» (بِمَعْنَى السَّراب) وَ «فُلَّيق» (بِمَعْنى باطِنِ عُنُقِ الْبعير) وَ «خَيْتَعور» (بِمَعْنَى السَّراب اَيضاً) وَ «لَيالى» وَ «سَلْسَبيل».

اَلهاء زِيدَتْ فى جَمْع أُمّ ــــ أُمَّهات وَ فى بابِ إراقَة ــــ اَهْراقَ يُهْريقُ اِهْراقَة (بِمَعْنى اَراقَ يُريقُ اِراقَة) وَ فى الْوَقْف، عَلى مامَرّ.

اَلْاَلِف يَطَّرِدُ زِيادَتُهُ فِي غَيْرِ الْاَوّل مَعَ ثَلاثَةِ اُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «حِمار»، «سِرْداح» (بِمَعْنَى الضَّخم مِن كُلِّ شَيْء) وَ«اَرْطى» (شَجَرٌ يَنْبُتُ فِي الرَّمْل) وَ«قَبَعْثَرى» (بِمَعْنَى الْعَظيمِ الشَّديد).

البحث ٣ــ الخروج عن الاصول: اِذا كانَ بَعْضُ الزَّوائِدِ في كَلِمَةٍ وَلَمْ يَكُنْ في مَوْضِعِهِ الَّذي تَغْلِبُ زِيادَتُهُ فيه وَ كانَ الْاَمْرُ بِحَيْثُ لَو حُكِمَ بِاَصالَةِ ذاکَ الْحَرْفِ لَخَرَجَتِ الْكَلِمَةُ عَنْ اَبْنِيَةِ الإسْمِ الْمُجَرَّد، حُكِمَ بِزِيادَتِه. وَ ذلِکَ مِثْلُ التّاء في «تَرْتُب» (بِمَعْنَى الثّابت) وَ«تَتْفُل» (وَلَدُ الثَّعْلَب) وَ مِثْلُ النّون في «كُنْتَأل» (اَلْقَصير) و «كَنَهْبُل» (شَجَرٌ مِنْ اَشْجارِ الْبادِيَة) لِعَدَمِ وَزْنِ «فَعْلُل» فِي الرّباعِيِّ الْمُجَرَّدوَ«فُعْلَلّ»و«فَعَلُّل» فِي الْخُماسيِّ الْمُجَرّد (فَالاَوّلانِ مَزيدا الثُّلاثيّ وَ الْاَخيرانِ مَزيدا الرُّباعِيّ) بِخلافِ كَنَهْوَر (وَ هُوَ الْعظيمُ مِنَ السَّحاب) فَاِنَّهُ كَسَفَرْجَل. وَقِسْ على ذلِک غيرَما ذُكِرَ مِنْ الْاَمْثِلَة.

تتمةٌ: اِذا كانَ في كَلِمَةٍ ثَلاثَةُ اُصولٍ فَصاعِداً وَضوعِفَ بَعْضُ اُصولِهِ اَيْ كُرِّرَ، فَالْمُكَرَّرُ زائدٌ غالِباً نحوُ: «قَرْدَد» (وَ هُوَ الْاَرْضُ الْمُسْتَوِيَة) اَصْلُهُ قَرِدَ وَ «مَرْمَرِيس» (وَ هُوَالدّاهِيَة) اَصْلُهُ مَرِسَ وَ نَحْوُ: «عَصَبْصَب» (بِمَعْنَى الشَّديد) اَصْلُهُ عَصَبَ وَ نَحْو ذلک. بِخِلافِ «زَلْزَلَة» وَ نَحوِهِ اِذْ لايَبْقى فيهِ بَعْدَ حَذْفِ الْمُضاعَفِ ثَلاثَةُ اُصولٍ. ثُمَّ التَّضعيفُ يَكونُ لِلاِلْحاق غالِباً فَلْنَبْحَثْ عَنِ الْاِلْحاق وَ اَحْكامِهِ بِالْاِجْمال.

الفصل ٦

فی الالحاق واحکامه:[۱] اَلاِلْحاقُ زِيادَةُ حَرْفٍ اَوْ حَرْفَيْنِ فی كَلِمَةٍ لِتَلْحَقَ بِكَلِمَةٍ أُخرى اَكْثَرَ حُروفاً وَ تَصيرَ مِثْلَها فی عَدَدِ الْحُروفِ وَ نَوْعِ الْحركاتِ وَ يَشْمُلَها حُكْمُها مِنْ كَيْفِيَّةِ تَصريفِ الْماضی وَ الْمُضارِعِ وَ الْاَمْرِ وَ اسْمَيِ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعولِ وَ الْمَصْدَرِ وَ غَيْره اِنْ كانا فِعْلَيْنِ، وَ مِنَ التَّصغيرِ وَ التَّكْسيرِ وَ غَيْرِهِما اِنْ كانا اسْمَيْنِ وَالْمُلحقُ به اسمٌ رباعیٌّ.[۲] وَلِلاِلْحاقِ ثَلاثَةُ اَحْكام:

۱ ــ تَكونُ الزِّيادَةُ لِلاِلْحاق اِذا لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الزِّيادَةُ فی ذلِكَ الْمَوْضِعِ مُطَّرِدَةً لِاِفادَةِ مَعْنًى. فَلا تَكونُ زِيادَةُ الْهَمْزَةِ فی أفْعَلِ التَّفْضيل وَ زِيادَةُ الْميم فِی الْمَصْدَرِ وَ اَسْماء الزَّمانِ وَ الْمَكانِ وَ الْآلَة لِلاِلْحاق وَ اِنْ صارَتِ الْكَلِمَةُ بِهِما كَالرُّباعِیِّ فِی الْحَرَكاتِ وَ السَّكَنات وَ التَّصْغيرِ وَ الْجَمْعِ وَ غَيْرِ ذلِكَ.

۲ ــ حَقُّ الْاِلْحاقِ أنْ يَكونَ بِالْمُجرَّد. فَالثّلاثِیُّ يُزادُ فيهِ حَرْفٌ واحِدٌ وَ يُلْحَقُ بالرُّباعیِّ اَوْ حَرفانِ وَ يُلْحَقُ بِالْخُماسِیِّ نحوُ: «كَوْثَر» و «اَلَنْدَد» (بِمَعْنَی الشَّديدِ الْخُصومَة)[۳] والرُّباعِیُّ يُزادُ فيهِ حَرْفٌ واحِدٌ وَ يُلْحَقُ بِالْخُماسِیِّ نحوُ: «جَحَنْفَل» (اَلْغَليظ). نَعَم يَجوزُ الْاِلْحاقُ بِالْمَزيدِ فيهِ اَيْضاً بِشَرْطِ اَنْ يُزادَ

---

۱. راجع لتفصيل البحث عن الالحاق واحكامه شرحَ الرّضی ج ۱ ص ۵۲.

۲. وأما إن كانَ الملحقُ به اسماً خماسياً فلايُقْصَدُ من الالحاق إلاّ الْمُماثلة هذا و الأبوابُ غَيْرُ الْمَشهورة مِنَ الْفِعْلِ الثّلاثیِّ الْمَزيدِ فيه بَعْضُها مُلْحَقٌ بِفَعْلَلَ وَ بَعْضُها بِتَفَعْلَلَ وَ بَعْضُها بِافْعَنْلَلَ وَ بَعْضُها بِاِفْعَلَّلَ مِنَ الرُّباعِیِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمَزيدِ فيه فَراجِعْ وَ عَيِّنْ كُلَّ فِرْقَةٍ مِنْها.

۳. وَ مِنْ اَمْثِلَة الْقِسْمِ الْاَوَّل: كَوْثَر، كَوْكَب، زَيْنَب، جَدْوَل، عالَم، خاتَم، اَرْطی، رَعْشَن (اَلْمُرْتَعِش)، عِرَضْنَة (نوعٌ مِنَ الْمَشی)، سَنْبَتَة (مُدَّةٌ مِنَ الزَّمان)، خُنْفُس (بِمَعْنی خُنْفَساء وَهِیَ دُوَيْبَّةٌ) وَ نَحْوُ ذلِك وَ مِنَ الثّانی: صَمَحْمَح (اَلشَّديدُ الْقَوِیّ)، عَفَنْجَج (اَلضَّخْمُ الاَحْمَق)، عَثَوْثَل (اَلْكَثيرُ اللَّحم)، هَبَيَّخ (اَلَّذی لاخَيْرَ فيه) وَ نحوُ ذلِك.

فِـی الْـمُـلْـحق مازیدَ فِی الْمَزیدِ فیه بِعَیْنِه نَحوُ: «شَیْطَنَ ـــ تَشَیْطَنَ» اِلْحاقاً بتَدَحْرَجَ.[١]

٣ ـ اَلْـمُـلْـحَـقُ لایَـدْخُـلُـهُ اْلاِدْغـام وَ لاَ الاِعْلال لِانْکِسا رالوَزنِ مَـعَـهُما الـموجـب لِزَوال الْـغَـرَض. فَـلایُدْ غَـم نـحـوُقَرْدَد و مَـهْدَد (اسم امرأة) و أَلَنْدَد (الـشـدیـد) و یَلَـنْـدَد (بمعنی اَلَنْدَد) ولایعلّ نحو جَهْوَرَ و تَرَهْوَکَ. وانّما أُعِلَّ نحو قَلْسیٰ لانَّ الاعلال جَری علی آخِره ولایفوتُ الوزن باعلال الآخر قلباً و تسکیناً کـمـا انـه قـدْ یُـسکَّنُ بِـالْـوَقفِ بِلابأسٍ. وَ مِمّا یَتفَرَّعُ علی ذلک أَنّ نحوَ «قُمُدّ» (القویّ الشّدید) غیرُ مُلْحَق.

تنبیهٌ: لایَـلْزَمُ اَنْ یَکونَ لِاَصْلِ الْمُلْحَقِ مَعْنًی کَمالا مَعْنی لِـ «کَکَبَ» وَ «زَنَبَ» فی کَوْکَب و زَیْنَب مُلْحَقَیْنِ بِالرُّباعِیّ.

تتمهٌ: لایَــکونُ فی اُصولِ الرُّباعِیّ وَ الْخُماسِیِّ تَضْعیفٌ لِثِقْلِهِما وَثِقْلِ الـتَّضْعیف اِلاّ اِذا فَصَلَ بَیْنَهُما ـ أیْ بَیْنَ الْمِثْلَین ـ حَرْفٌ اَصْلِیّ نحوُ: «زَلْزَلَة» وَ «سَــلْسَبیل» وَ «حُــدْرُد» (اِسْمُ رَجُلٍ) وَ «دَرْدَبیس» (اَلدّاهِیَة). فَإذاَ الْتَقی مِثْلان فی رُباعِیّ اَوْ خُماسِیّ فَاَحَدُ هُما زائِدٌ لامَحالَة، ثُـمَّ اِنْ عَـرَضَهُمَا اْلاِدْغام لَمْ یَکُنِ الزّائِدُ لِلاِلْحاق نحوُ: «قِنَّب» (ضَرْبٌ مِنَ الْکَتّان) وَ «عِلَّکْد» (اَلشَّدید) و «قِرْشَبّ» (سَیِّءُ الْحال) وَ اِلاّ فَهُوَ لِلاِلْحاق نحوُ: مَـهْدَد وَ غَیْرِه.

---

١. یَتَبَیَّنُ مِنَ الْمِثال اَنَّ الْمُلْحَقَ قَـدْ یُلْحَقُ ثانیاً فَاِنَّ شَیْطَنَ اَصْلُهُ شَطَنَ اُدْخِلَ فیهِ الْیاءُ اِلْحاقاً بِدَحْرَجَ ثُمَّ اُلْحِقَ شَیْطَنَ بتَدَحْرَجَ کَمامَرّ.

٭ السؤال والتمرين ٭

١ ـ ماهِيَ طُرُقُ مَعْرِفَةِ الإسْمِ الْمَزيدِ فيه وَما هِيَ حُروفُ الزِّيادَة اَعْطِ على كُلٍّ مِثالاً.
٢ ـ (رُجوعٌ اِلى ماسَبَق) ماهِيَ اَقْسامُ الْمَصْدَرِ وَما هُوَ الْمَناطُ في صَوْغِ كُلٍّ وَماهُوَ اسْمُ الْمَصْدَرِ وَما هُوَ الْفَرقُ بَيْنَ الْمَصْدَرِ وَ الْفِعل وَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الإسْمِ؟
٣ ـ اَلْجامِدُ ماهُو وَ ماهُوَ الْمُشْتَقّ وَما هِيَ اَقْسامُه عَرِّفْ كُلاًّ مِنْها وَأعْطِ عَلَيْه مِثالاً.
٤ ـ اَلْمَوصوفُ ماهُو وَ ماهِيَ الصِّفَة وَ ماهِيَ مواضِعُ كُلٍّ مِنْهُما؟
٥ ـ بَيِّن مايَلي: اَقْسامَ الْمُذَكَّرِ وَ الْمُؤنَّث، كَيْفِيَّةَ مَعْرِفَةِ الْمُؤنَّثِ الْمَعْنَوِيّ، عَلاماتِ التَّأنيث وَ مَوارِدَ كُلٍّ مِنْها، مَواضِعَ مالا تُفيدُالتّاءُ وَ الْاَلِفُ تَأنيثاً.
٦ ـ ماهِيَ الْاُمورُ الَّتي يَثْبُتُ بِها التَّصرُّفُ فِي الِاسْمِ؟بَيِّنْ كُلاً مِنْها بِالْإجْمال.
٧ ـ ما هِيَ اَقْسامُ الْمَعْرِفَة؟ عَرِّفْ كُلاً مِنْها.
٨ ـ كَمْ هِيَ اَقْسامُ الْمَبْنِيّ؟
٩ ـ ماهِيَ حُروفُ الْإبْدال؟ وَ ماهِيَ طُرُقُ مَعْرِفَةِ الِاسْمِ الْمَزيدِ فيه؟ وَما هِيَ حروفُ الزِّيادَة؟ وَ ماهُوَ الْإلْحاق؟ وَ ماهِيَ اَحْكامُهُ؟
١٠ ـ اَلصَّرْفُ ماهُو؟ وَ ماهُوَ مَوضُوعُهُ؟

تَمَّ الْكَلامُ بِعَوْنِ اللهِ الْمَلِكِ الْعَلاّمِ، اَلْمَنّانِ الْمُسْتَعان وَمِنْهُ التَّوفيقُ وَلَهُ الْإمْتِنان
وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم
وَصَلىّ اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرين
وَاللَّعْنُ الدّائِمُ عَلى اَعْدائِهِم اَجْمَعينَ
وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمين.